آینه یقین

ترجمه

کشف الیقین

جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر معروف به

علامه حلی

(۶۴۸-۷۲۶ ق)

ترجمه

سید مجتبی علوی تراکمه‌ای

بسم الله الرحمن الرحیم

ثواب این اثر را به پیشگاه مولی الموحدین و امام متقین
حضرت علی بن ابیطالب ﷺ تقدیم می‌کنم.

مترجم

آینهٔ یقین

ترجمهٔ

کشف الیقین

جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر معروف به

علّامهٔ حلّی

(۶۴۸ - ۷۲۶ ق)

ترجمهٔ

سید مجتبی علوی تراکمه‌ای

انتشارات هجرت

مؤسسهٔ انتشارات هجرت

قم / خیابان شهدا کوچه ۱۹ پلاک ۱۶ صندوق پستی ۱۹۳

تلفن ۷۴۲۴۵۹ فاکس ۷۴۰۸۷۷

نام کتاب / آینهٔ یقین (ترجمهٔ کشف الیقین)

تألیف / علامهٔ حلّی

ترجمهٔ / سیّد مجتبی علوی تراکمه‌ای

ویرایش / علی رفیعی علامرودشتی

ناشر / مؤسسهٔ انتشارات هجرت

حروفچینی / ظریف ۷۴۰۷۳۴

چاپخانه / ستاره

چاپ اوّل / زمستان ۱۳۷۴

تیراژ / ۳۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

مقدمه‌ای کوتاه در زندگینامهٔ علاّمهٔ حلّی

شیخ بزرگوار، حامی دین و نابودکنندهٔ آثار مفسدین و تبهکاران، جمال‌الدین ابومنصورحسن فرزند سدید الدین یوسف فرزند زین الدین علی فرزند محمد فرزند مطهر حلّی، معروف به علاّمهٔ حلّی و علاّمهٔ علی الاطلاق[1]

شیخ عاملی در تذکرة المتبحرین، ۲۲۴، گوید: شیخ علاّمه جمال‌الدین ابومنصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی، عالم فاضل، علاّمهٔ دانشمندان، محقق، مدقّق، ثقهٔ، نقه، فقیه، محدّث و متکلّم هر مهارت ماهر جلیل القدر و عظیم الشأن و دارای مرتبه‌ای والاکه در فنون، علوم عقلی ونقلی بی مانند است و فضایل و محاسن او از حدّ شمارش افزونتر است.

وی از محقق حلّی و محقق طوسی کلام و علوم عقلی و از بسیاری از دانشمندان عامّه و خاصّه، سایر علوم را فراگرفت و محقق طوسی نیز از اوفقه آموخت.[2]

حسن بن علی بن داود، درکتابش در آنجاکه از وی یاد می‌کند، گوید: بزرگ شیعه،

۱. أعیان الشیعه، ج ۵ ص ۳۹۶.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۵ ص ۱۵۷.

علاّمه زمان خویش، محقق نکته پرداز و دارای تصانیف و کتب فراوان که ریاست امامیه در معقول و منقول در آن زمان به وی منتهی گردید پدر بزرگوارش رحمة‌الله علیه فقیهی محقق و مدرسی عظیم‌الشأن بود.[1]

در زمان وی، سلطان خدابنده، مذهب شیعه را اختیار نمود و در سال ۷۰۸ قمری سکه به نام ائمهٔ اثنی‌عشر علیهم السلام زدُ آن را رواج مملکت نمود. در آن زمان بود که امّت اسلام از بدعتهای حکّام جور پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نجات یافت و سلطهٔ جائرانهٔ آنها از رهبری روحانی منفصل گردید و مسلمانان به پاره‌ای از آزادیها که خلفای بنی‌عباس از آن جلوگیری می‌کردند، دست یافته و نفس راحتی کشیدند! آری اگر خلفای عباسی به سلطهٔ سیاسی قناعت می‌کردند و رهبری روحانی و امامت را به اهلش وامی‌گذاشتند، شاید این همه کشتار بی‌رحمانه [در بین پیروان مکتب اهل بیت] واقع نمی‌شد.[2]

ابن حجر گوید: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، عالم شیعه، رهبر و مصنف آنان است، او در ذکاوت و زیرکی آیتی از آیات الهی بود. وی مختصر ابن حاجب را شرحی پسندیده نوشت و مطالبی در نهایت زیبایی نگاشت به صورتی که نوشته‌های او در حال حیاتش شهرت به سزایی یافت. او کسی است که ابن تیمیّه کتابی به نام «الرّد علی الرافضی» علیه او نوشت. ابن مطهر دربین مسلمانان به حسن خلق و نام نیکو شهرت داشت. زمانی که بعضی از کتابهای ابن تیمیّه را مطالعه کرد، فرمود: اگر او می‌فهمید من چه گفته‌ام، او را پاسخ می‌گفتم! [بزرگترین عذر او جهل اوست].[3]

ونیز گوید: حسن بن یوسف بن علی مطهر حلّی رافضی مشهور که ریاست شیعهٔ امامیّه، در زمان خودش در اختیار وی بود، به علوم عقلی، شناختی کامل داشت. او در شرح، توضیح و حل الفاظ مختصر ابن حاجب موصلی شرحی نیکو نوشت و کتابی در فضایل علی علیه السلام تصنیف نمود که ابن تیمیة بر این کتاب ردّی نگاشت و آن را در کتابی

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۵۸.
۲. طبقات اعلام الشیعه، قرن الثامن، ص ۵۲.
۳. لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۵.

بزرگ نقض کرد.

شیخ تقی‌الدین سبکی به این رد در طی اشعاری اشاره نموده است و گفته است: و ابن المطهر لم یظهر خلافه... سپس ابن حجر گوید: ردّ ابن تیمیّه را مطالعه کردم، دیدم اعتراض سبکی به او به جا و به مورد است.[1]

گفتار دانشمندان دربارهٔ او

شیخ خبیر میرزا عبدالله افندی اصفهانی گوید: شیخ بزرگوار جمال‌الدین ابومنصور حسن بن سدیدالدین، یوسف بن علی بن محمد بن مطهر حلّی، رهبری بزرگ همّت، دانشمندی عامل، فاضل، کامل، شاعری ماهر، علاّمهٔ دانشمندان و فهّامهٔ فاضلان، استاد تمام دنیا که بین اصحاب به علاّمهٔ علی‌الاطلاق معروف است. او به وصول به قلهٔ علم مرصوف و در نهایت فهم و کمال در آفاق شهرت دارد. وی خواهرزادهٔ محقق حلّی و آیة الهی براهل زمین بود و حقوق بزرگی برطائفه برحق امامیه و شیعهٔ اثنی‌عشریه در بیان احکام و معارف شیعه و تدریس و تألیف دارد.

آن بزرگوار، جامع رشته‌های مختلف علمی بود و در همهٔ آن رشته‌ها کتابی تصنیف نمود. او حکیم در حکمت، متکلّم در کلام، فقیه در فقاهت، محدّث در حدیث، اصولی در فنّ اصول، ادیب‌در ادبیات عرب و شاعری ماهر و توانا بود. در شهر اردبیل، پاره‌ای از اشعار او را دیدم که بر طبع شاعرانهٔ او در نظم دلالت داشت.[2]

زمانی که از خواجه نصیرالدین طوسی پس از دیدارش از شهر حله و دانشمندان آنجا و مشاهداتش پرسش نمودند، دربارهٔ این دانشمند بزرگ همت گفت: در آنجا راهنمایی دانا و استادی زبردست دیدم که اگر کوشش کند، برمن برتری خواهد یافت.[3]

شیخ حرّ عاملی گوید: او علاّمهٔ علی الاطلاق است که شهرت شخصیت او جهان را

۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. اعیان‌الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶ـ۳۹۷.

فرا گرفته و جز او کسی از دانشمندان شیعه، به این لقب [علاّمهٔ مطلق] ملقّب نگردید.[۱]

امیر مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال خود گوید: او حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابومنصور حلّی است. سپس در توصیف وی عنان قلم برکشیده و بازبان اعتذار گوید: به خاطرم می‌رسد که او را توصیف نکنم! زیرا کتابم گنجایش نام علومی را که می‌دانست، تصنیفاتی که برجای گذارده، فضایلی که دارا بود و محامدی که داشت، ندارد و آنچه را که مردم دربارهٔ فضیلت و نیکوکاری او بر زبان دارند، بی تردید او برتر و بالاتر از گفتار آنان است. او بیش از هفتاد کتاب در اصول، فروع، طبیعیات، الهیّات و جز آن به یادگار نهاد، خداوند آرامگاه او و پدر و فرزندش را نورانی گرداند و بهترین جزای نیکوکاران را به او کرامت نماید.[۲]

صاحب کتاب منهج المقال گوید: حسن بن علی بن مطهر، ابومنصور علاّمهٔ حلی، در شهر حلّه متولّد گردید و در آنجا سکونت داشت. خصال برجسته و نیکوکاریهای او از حدّ شمارش برتر است و هرگز پنهان نخواهد ماند.[۳]

امل الامل جلد دوم، همان تذکرة المتبحرین شیخ حرّ عاملی است که یکبار در اول مقدمه (۸۵) محقق محترم به آن اشاره کرده است و تکرار آن معنایی ندارد!!!

مولی نظام‌الدین قرشی در کتاب نظام الأقوال، گوید: حسن بن یوسف بن علی مطهّر حلّی ملقب به جمال‌الدین و مکنّی به ابومنصور ـ که خداوند روح وی را پاک سازد ـ بزرگ طایفه، علاّمهٔ زمان و صاحب تحقیق و تدقیق است. او استاد متأخرین است چرا که دانشمندان پس از او همه از وی استفاده برده‌اند، به فضل و برتری مشهور و نیازی به توصیف ندارد.[۴]

۱. اعیان‌الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶ـ۳۹۷.
۲. اعیان‌الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶ـ۳۹۷.
۳. أعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۷.
۴. أعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۷.

اساتید او

این بزرگ انسان روحانی کتب فراوانی از خود، به جای گذارده و از گروه زیادی از دانشمندان عامّه وخاصه، بهره گرفته وگروه فراوانی از علمای عامه و خاصه، نزد وی دانش آموخته و از او استفاده کرده‌اند، چنان‌که این مطلب از سلسلهٔ اجازات فریقین به وضوح فهمیده می‌شود.

علاّمهٔ حلّی در آغاز تحصیل، از محضر پر فیض پدرش، سدیدالدین یوسف و سپس از دائیش، محقق حلّی صاحب شرایع‌الاسلام؛ بهره گرفت. در عقلیّات و ریاضیات و دیگر علوم، شاگرد محقق طوسی وکمال‌الدین میثم بن علی بحرانی و جمال‌الدین احمدبن طاووس حسنی و برادرش رضی‌الدین علی بن طاووس بوده ونیز در خدمت جمع دیگری از دانشمندان زمانش دانش آموخته‌است.[1]

پدر بزرگوارش که به تعلیم وی اشتیاق فراوان داشت، در همان ایام کودکی و طفولیتش معلّمی برای وی تعیین نمود نام او محرّم بود و از او تعهد گرفت تا قرآن و نوشتن را به او بیاموزد. او قرآن را نزد استادش آموخت وکتابت را از او فراگرفت.[2]

شاگردان او

ابن فوطی درکتاب معجم الألقاب، در ترجمهٔ عمیدالدین عبدالمطلب بن محمد بن علی حسینی حلّی فقیه پسر خواهر علامه،گوید: وی نزد دائیش مولانا جمال‌الدین حسن بن مطهر حلّی، علم فقه را آموخت.[3]

و نیز جماعت زیادی که از آن جمله‌اند: فرزندش فخرالمحققین محمد و خواهرزادگانش، سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین اعرج حسینی می‌باشند، احادیث و روایات رااز وی نقل کرده‌اند.

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۵۹.
۲. مقدمه نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۰.
۳. معجم الالقاب ابن فوطی.

سید تاج‌الدین محمد بن قاسم بن معیه و شیخ زین‌الدین‌ابوالحسن علی بن احمدبن طراد مطارآبادی وشیخ رضی‌الدین ابوالحسن علی بن احمد مرندی نیز از وی‌نقل روایت نموده‌اند، چنان‌که از اسانید و اجازات بویژه در بعضی اسانید شهید ثانی بر صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیه مشهور است، و یکی دیگر از کسانی که از او روایت کرده است، شیخ تاج‌الدین حسن سرابشنوی است.[۱]

تصانیف و آثار علمی او

علاّمه، در شرح حال خود، درکتاب خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال و در قسم اول آن نام کتابهایی که به پایان رسانده و یاکتابهایی که شروع به تألیف آنهانموده و تا تاریخ تألیف این کتاب که سال ۶۹۳ قمری است و بیش از ۶۴کتاب می‌باشد، درج نموده است.

سپس گوید: کتابهای نامبرده اکثراً به اتمام نرسیده و امیدوارم که خداوند توفیق اتمام آنها راکرامت نماید.[۲]

ابن کثیر گوید: ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر حلّی عراقی شیعی، شیخ و بزرگ رافضیان در عراق است، تصانیف وکتب زیادی که گفته شده به ۱۲۰ مجلّد می‌رسد، از او برجای مانده است و تعداد پنجاه‌کتاب از این مجموعه در فقه، اصول، نحو، فلسفه و رفض و غیر آن ازکوچک و بزرگ است‌که مشهورترین آنها بین طلاّب، شرح ابن حاجب در اصول فقه است و دو جلد ازکتابهای وی را دیدم که در اصول فقه بود به شیوهٔ کتابهای المحصول و الاحکام که مفید است زیرا مشتمل بر نقل بسیار و توجیهی زیباست.[۳]

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. رجال علامهٔ حلی، ص ۴۸.

۳. البدایة و النهایه، ج ۱۴، ص ۱۲۹.

تولد

وی در کتاب **خلاصة الأقوال** گوید: در نوزدهم شهر رمضان سال ۶۴۸ قمری چشم به دنیا گشودم و امیدوارم خداوند بر من منت نهد و حسن عاقبت را به من کرامت نماید و پایان زندگیم به خیر و نیکی تحقق یابد.[۱]

حسن بن علی بن داود در کتابش گوید: تولد وی به سال ۶۴۸ قمری واقع شده است.[۲]

در **اعیان الشیعه**، به نقل از **ریاض العلماء** گوید: علاّمه در جواب پرسشهای سیّد مهنّابن سنان مدنی گوید: تولد این بنده، به نقل والدم‌ﷺ این است که گفت: زاد روز مبارک فرزندم، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر در ثلث آخر شب جمعه، بیست و هفتم شهر رمضان سال ۶۴۸ واقع شده است، انتهی. سپس گوید: ممکن است تاریخ ماه ۲۹ بوده و به ۲۷ اشتباه شده باشد.[۳]

از شهید نقل شده است که رحلت آن بزرگوار، روز شنبه ۲۱ محرم سال ۷۲۶ اتفاق افتاده است.

در **توضیح المقاصد** شیخ بهاء الدین عاملی این عبارت وجود دارد: روز بیست و یکم از ماه محرم سال ۷۲۶ علاّمهٔ جلیل القدر، جمال الملة والدین حسن بن مطهر حلّی دیده از دنیا بربست، روحش شاد و یادش گرامی باد.[۴]

محل وفات و آرامگاه او

وفات آن بزرگوار، در شهر حلّه مزیدیّه روی داده است و جسد پاک و مطهرش به نجف اشرف انتقال یافت و در حجرهٔ سمت راست حرم مطهّر مولی امیرمؤمنان‌ﷺ از

۱. خلاصة الاقوال، ص ۴۸.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۵۷.

۳. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶.

جهت شمال، مدفون گردید. آرامگاه پاکش معروف و تا امروز زیارتگاه زائران مولی امیر مؤمنان است.[۱]

۱. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۶.

پیشگفتار

کتابی که هم اکنون از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد، ترجمهٔ کتاب «**کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین**ﷺ» اثر نفیس و ارزندهٔ شخصیت بزرگ عالم تشیع، شیخ معظّم جمال‌الدین، ابومنصور حسن‌بن یوسف بن مطهر حلی ـ نوّرالله ضریحه ـ می‌باشد که حقاً در فن خود بی‌نظیر و از یك سو ستارهٔ درخشانی است که از قرن ششم هجری به بعد، در پهنای آسمان علم و فضیلت همچنان می‌تابد، و چشم دلباختگان مقام ولایت، به آن روشن است و از سوی دیگر خدنگی است که بردیده و دل کافران ولایت، جای گرفته است. این کتاب حاوی بیش از پانصد فضیلت و منقبت، از فضائل و مناقب امیرالمؤمنینﷺ از مصادر اهل سنت است.

نظر به این که کتاب به زبان عربی است و بعضی از خوانندگان عزیز فارسی زبان که به عربی آشنا نبوده و نمی‌توانند از محتویات آن کاملاً بهره‌مند گردند، اینجانب براین همت نهادم که آن را به فارسی ترجمه کنم، به این باور که نفع آن عام گردد و مشمول دعای خیر آنان باشم. گفتنی است مصادری که در زیرنویس صفحات آمده از چاپ جدید کتاب اخذ شده است. امیدوارم این اثر ناچیز، مورد نظر صاحب ولایت کبریٰ الهی ـ روحی له الفداء ـ قرار گرفته و این خدمت ناقابل را، به بزرگواریش قبول فرماید.

در پایان به مضمون حدیث «رحم الله أمرأ اهدی اِلیّ عیوبی» و با توجه به این که «من تألف استهدف» و به این گمان که کمتر تألیف و یا ترجمه‌ای وجود دارد که از عیب و نقص خالی باشد، چنانچه خوانندگان عزیز به عیب و نقصی که قابل اغماض نباشد برخورد نمایند آن را به اینجانب اطلاع دهند تا ضمن تشکر و تقدیر از آنها، در رفع آن سعی نمایم.

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

مجتبی علوی تراکمه‌ای

قم المقدّسه

بسم الله الرّحمن الرحيم

الحمدُلله القديم، القاهر العَظِيم، القادر الحليم، الفاخر الكريم الساتر الأول الأخر، الباطن الظاهر، العالم بمكنونات السرائر الخبير بمستودعات الضمائر، المبتدع لأجناس الموجودات، من غير احتياج الى شريك وَموازر، المخترع لِأنواع الممكنات، من غير افتقارٍ الى معينٍ و مظاهر، احمده على انعامه الفاحرد أشكره على فضله الزائد الزاخر، والصلاة والسلام على سيّد الأوائل والأواخر محمّد المصطفى و عترته الأماجد الأكابر المعصومين عن الصنائر والكبائر المؤيدين فى الموار دوالمصادَر.

امّا بعد

چون فرمان پادشاه ـ عالی‌قدر مالك امور امّتها، فرمانروای شاهان عرب و عجم شاهنشاه معظم، مهربان و دلسوز بربندگان و لطف پروردگار درجهان، رحمت خداوند، برجهانیان سایه، رأفت الهی (ظل‌الله) برخلق عالم، ریشه برانداز ظلم و ستم، مؤیّد به تأییدات الهی، زنده کننده، راه و رسم پیامبران، گستراننده و منتشر کنندهٔ عدالت در پهنهٔ گیتی، آن که الطاف و امداد خداوند همیشه با اوست، دارای نفس قدسیّه و عهده‌دار

ریاست آدمیان، انسانی که با بینش ویژه‌اش به قلهٔ ترقّی و کمالات راه یافته، ستارهٔ درخشانی که در پهنای آسمان فضیلت می‌درخشد و فکر عالیش بر همگان امتیاز دارد و اندیشه‌های تابناکش پرورش دهندهٔ افکار و روش پسندیده‌اش، سرمشق فرمانروایان جهان است، اولجایتو خدابنده محمّد، سلطان روی زمین که خداوند سلطنتش را تا قیامت پاینده نماید و پرچم پیروزی و نصرتش همیشه در اهتزاز، و دولتش از تغیّر و زوال در امان باشد ـ مبنی بر نگارش کتابی در فضایل امیرمؤمنان علی‌بن ابی طالب ـ علیه افضل الصلاة والسلام ـ انتشار یافت، فرمان آن جناب را امتثال نموده و به دستور همایونی که بر آن اصرار داشت مبادرت ورزیده و با سرعت هرچه بیشتر در انجام آن سعی نمودم و آن کتاب را «کشف الیقین در فضائل امیرالمؤمنین» نام نهاده و به دور از تطویل و درحدّ اختصار به تحریر کشیدم، زیرا تطویل کلام دراین زمینه، موجب خستگی و ملال خواننده خواهد بود، چراکه فضایل و مناقب آن حضرت از حیطهٔ شمارش به دور و از توان بشر خارج است:

(۱)چنان که أخطب خوارزم از ابن عباس؄ نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: اگر درختان سر به فلک کشیده، قلم شوند، دریاها با آنهمه وسعت مرکب گردند، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده باشند، بی تردید نمی‌توانند فضایل علی ابن ابی‌طالب را برشمارند.[1] مؤلف گوید: آن کس که پیامبر ﷺ این گونه او را توصیف و تمجید نموده چگونه می‌توان فضایل او را برشمرد و زبان را در توصیف او گشود و مناقب وی را بیان نمود.

یکی از شاعران که (در نظم قدرتی بالا داشت) امّا از مدح و ثنای مولا لب فرو بسته و در این وادی گام نمی‌نهاد، مورد ملامت قرار گرفت، شعری سروده و ناتوانی خویش را

(۱) مناقب خوارزمی، ص ۲، با اندك تفاوتی در نقل حدیث؛ فصل نوزده، ص ۲۳۵ همین کتاب، با تقدیم و تأخیر دربعضی جمله‌ها؛ کشف الغمّة اربلی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص ۲۳؛ فرائد السمطین حموینی، ج ۱، ص ۱۶ مقدمه؛ مناقب صدگانهٔ ابن شاذان، ص ۱۱۵، ج ۹۹؛ ینابیع المودة قندوزی، ص ۱۲۱، باب ۴۰؛ کفایة الطالب گنجی، ص ۲۵۱، باب ۶۲

درطی آن بیان و به سرزنش کنندگان چنین پاسخ داد:

لاتـلمنی فـی تـرك مـدح علی — أنـا ادری بـالامر مـنك واخـبر

إن أهل السماء والأرض فی العجز — سـواء عـن حـصر اوصاف قـنبر

در ترك مدح و ستایش علی مرا ملامت مکن، چراکه من دراین مسأله از تو آگاهترم، جایی که اهل آسمان و زمین از شمارش اوصاف قنبر غلام علی‌ؑ در عجز و ناتوانی یکسانند (چگونه من از فضایل مولایم علی‌ؑ دم بزنم).[۱]

خطیب خوارزم گوید: از دانشمندی دربارهٔ فضایل علی‌ؑ پرسیدند که آیا سخنی گفته‌ای و یا به صورت شعر مدیحه‌ای سروده‌ای؟ گفت: چگویم دربارهٔ آن شخصیت والایی که دشمنانش در فضایلی که دارد رشك برده و آن را پنهان نمودند و دوستانش از بیمی که برجان خویش داشتند، توانایی نشر فضایل او را در خود ندیدند و با این دو مانع بزرگ، آن‌چنان فیض فضایل باریده و آفتاب مناقبش درخشید که زمین و آسمان و شرق و غرب جهان را پر ساخته است.[۲] ولی ما دراین کتاب به پاره‌ای فضائل آن حضرت اشاره می‌کنیم، باشد که فرمان سلطان را اطاعت و گفتار خطیب خوارزم را در «مناقب» بازگو کرده باشیم.

[(۲)]خوارزمی گوید: پیامبر بزرگوارﷺ فرمود: خدای متعال، فضایلی بی شمار، برای برادرم علی، قرار داده که هرکس فضیلتی از فضایل او را یاد کند و آن را در عمق وجودش جای دهد؛ خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را خواهد بخشید. و آن کس که

۱. ابن ابی الحدید نیز در بیت ۳۵ از قصیدهٔ ششم که در فضایل مولا سروده به عجز خویش اعتراف نموده و گوید:

انـا فـی مـدیحك ألکنٌ لا أهـتدی — وَأنـا الخـطیب الهبرزی المـصقع

زبان من در مدح و ثنای تو بازمانده و دراین وادی راهی در پیش روی خود نمی‌بینم با اینکه سخن گویی توانا و شاعری شیرین زبان هستم.

۲. وی ادیب بزرگوار خلیل بن احمد عروضی است، چنان که این سخن را احقاق الحق، ج ۴، ص ۲، با اندك تفاوتی نقل نموده است.

(۲). مناقب، ص ۲؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۲؛ این روایت به اصل ولایت نظر دارد که پاداش عملکرد و کیفر تخلف، به آن بستگی دارد (مترجم).

منقبتی از مناقب وی را، به رشته، تحریر بکشد، تا آن زمان که از آن کتابت اثری باقی است، فرشتگان برای وی آمرزش طلب می‌نمایند و آن کس که فضیلتی از فضایل وی را بشنود، خداوند گناهانی را که از راه حس شنوایی، انجام داده خواهد بخشید و اگر به کتابی که فضایل وی در آن مندرج است نگاه کند، خداوند گناهانی را که به وسیلهٔ چشم انجام داده می‌آمرزد، سپس فرمود: نگاه به صورت علی و یاد او عبادت است و هرگز خداوند ایمان بنده‌ای را، جز با ولایت او و تبرّای از دشمنانش نخواهد پذیرفت. مؤلف گوید: این کتاب را، در چند فصل مرتب نمودم که به این شرح است:

فصل اول

فضایلی که پیش از ولادت برای آن حضرت نقل شده و به پنج بخش تقسیم می‌گردد

بخش اوّل

[۳] خدای متعال، به ابراهیم علیه السلام فرمود: دعای تو را دربارهٔ فرزندت اسماعیل شنیدم، وجود او را، پربرکت ساخته و او را به ثمر خواهم رساند و از وی دوازده فرزند که نسل پاکت را گسترش داده و در نهایت، امتی بزرگ از صالحان و نیکوکاران پدید آورند، به وجود خواهم آورد. تردیدی نیست که علی علیه السلام یکی از آن ستارگان درخشان دوازده گانه است و این فضیلتی است که هیچکس با او همتا نخواهد بود.

بخش دوّم

[۴] خطیب خوارزم از عبدالله بن مسعود بازگو نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبدالله! فرشته‌ای نزدم آمد و پیامی از سوی خداوند آورد که فرمود: ای محمد! از پیامبرانی که قبل از تو مبعوث شدند، سؤال کن که برای چه مبعوث شدند؟ گفتم: شما

(۳). فضایلی که در تورات، دربارهٔ آن حضرت علیه السلام بیان شده است.

(۴). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۲۱؛ فرائد السمطین حموینی، ج ۱، ص ۸۱، شمارهٔ ۵۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۶، شمارهٔ ۸۵۵ تا ۸۵۸، ذیل آیهٔ ۴۵ از سورهٔ زخرف؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی طالب علیه السلام ابن عساکر، ج ۲، ص ۹۷، شمارهٔ ۶۰۲.

بگویید برای چه مبعوث گردیدند؟ در جوابم گفت: اساس مأموریت و بعثت آنها، بر ولایت تو و علی ابن ابی‌طالب ﷺ استوار بوده است.

بخش سوم

نام مبارك آن جناب برعرش نوشته شده است.

(۵) خوارزمی از عبدالله‌بن مسعود روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که آفریدگار جهان، آدم را آفرید و در او، روح خویش دمید، وی عطسه نمود و بی‌درنگ زبان به ستایش پروردگار گشود، خداوند به او فرمود: بنده‌ام مرا ستایش نمودی به عزت و جلالم سوگند، اگر نه این بود که ارادهٔ آفرینش دوتن از بندگانم دارم، هرگز تو را نمی‌آفریدم. عرض کرد پروردگارا آن دو بندهٔ شایسته‌ات از نسل من اند؟ فرمود: آری، اکنون سر را بلند کن و بنگر چه می‌بینی، آدم دیده را به سوی آسمان باز نمود و برعرش نوشته‌ای به این عبارت ملاحظه نمود: «خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا وجود ندارد، محمد رسول او و پیامبر رحمت است و علی حجّت خدا بر مردم می‌باشد، هرکس عارف به حق علی باشد، طینتش پاکیزه و طیب است و آن که حق او را انکار نماید از رحمتم به دور و زیان‌کار خواهد بود، به عزتم سوگند یاد می‌کنم که هرکس او را اطاعت کند و فرمانبردار وی باشد، او را در بهشت جای دهم گرچه فرضاً مرا معصیت کرده باشد و به عزتم سوگند که اگر کسی از فرمان او تمرّد کند، گرچه مرا اطاعت نماید، او را به آتش قهرم معذّب خواهم نمود».

(۵). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۲۷.

در این روایت بر مسألهٔ ولایت تأکید دارد مبنی بر این که از ارکان مهم اسلام، ولایت است، در این حدّ که اگر کسی تصور کند که من خدا را اطاعت می‌کنم امّا ولایت را نمی‌پذیرم، این اطاعت قبول نیست و باید در مورد تخلف از امر ولایت، کیفر بشود و اگر ولایت را بپذیرد و فرضاً معصیتی از او سر زند، خداوند او را خواهد بخشید و پاداش فرمانبری به او کرامت می‌نماید.

(۶) و در کتاب مناقب از جابربن عبدالله انصاری، روایتی است که رسول اکرمﷺ فرمود: دوهزار سال پیش از خلقت آسمان و زمین (باقلم قضا) بر درب بهشت نوشته شده بود: «محمدﷺ رسول و پیامبر خدا است و علی‌بن‌ابیطالبؑ برادر اوست».

(۷) و از کتاب مناقب حدیثی است که پیامبرﷺ فرمود: جبرئیل درحالی که دوبالش راگسترده بود نزدم آمد، بریکی از دو بالش نوشته بود: «خدایی جز خدای بی‌همتا نیست، محمّد پیامبر است» و بر بال دیگرش، این جمله به چشم می‌خورد: «خدایی جز خدای بی‌همتا نیست، علی وصیّ و جانشین او می‌باشد».

(۸) و از مسند احمدابن حنبل، از جابر نقل است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: پیش از خلقت آسمان و زمین، بر درب بهشت، این جمله نوشته شده بود: «محمد رسول خدا، علی برادر رسول خدا می‌باشد».

بخش چهارم

دربارهٔ روایاتی است که رسول خداﷺ فرموده است: من و علی بن ابی‌طالب از یك نور نشأت گرفته‌ایم.

(۹) صاحب مناقب، از سلمان بازگو نموده که گفت: حبیبم مصطفیﷺ فرمود: من و

(۶). مناقب، فصل چهاردهم، ص ۸۸؛ کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۳۸، شمارهٔ ۳۶۴۳۵ (مترجم).

(۷). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۰، مقتل وی، در فصل چهارم، ج ۱، ص ۳۸، این حدیث با شمارهٔ ۳۴۳ در صفحات بعد نقل خواهد شد، احقاق الحق، ج ۴، ص ۸۹ به نقل از خوارزمی.

(۸). در مسند احمد چنین حدیثی نیافتم اما در مناقب احمد به شماره‌های ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۶۲، ص ۱۸۶ وجود دارد؛ ج ۷، ص ۳۸۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۶؛ ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۲۲؛ مجمع الزوائد به نقل از طبرانی، ج ۹، ص ۱۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۳۴، شماره‌های ۱۶۲، ۱۲۷ و ۱۷۱ و ج ۲، ص ۳۵۶، شمارهٔ ۸۶۵؛ کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۱۳۸ شمارهٔ ۳۶۴۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۹۱؛ تذکرة الخواص ص ۳۰.

(۹). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۸؛ در مقتل خوارزمی، ص ۵۰ حدیث را به این نحو نقل نموده: تا اینکه این نور، در صلب عبدالمطلب قرار یافت، سپس از صلب وی خارج نموده و آن را دو قسمت کرد با یك قسمت در

←

علی در پیشگاه پروردگار، نوری بودیم که برجهان آفرینش پرتو افکنده بودیم و این نور چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم، خدای را تسبیح و تقدیس و در آن هنگام که خدای متعال، آدم را آفرید این نور، به صلب او انتقال یافت و در فاصلهٔ طولانی بین ما و آدم، در اصلاب طاهره، باهم بودیم، تا در صلب عبدالمطلب به دو جزء، یکی من و دیگری علی، از یکدیگر جدا شدیم.

(۱۰) حدیث دیگری از سلمان نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود: من و علی نور واحدی در پیشگاه الهی بودیم، چهارده هزار سال، پیش از آفرینش آدم؛ پس آن هنگام که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد، سپس از صلب وی دو قسمت گردید قسمتی از آن به صلب عبدالله و قسمت دیگر به صلب ابوطالب منتقل گردید، پس علی از من و من از علی هستم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است، از این رو هرکس علی را دوست می‌دارد به محبت من، او را دوست داشته و هرکس با او دشمنی ورزد، علتش آن خصومتی است که با من در دل دارد.

بخش پنجم

توسل آدم به او که در تورات مکتوب است.

(۱۱) خوارزمی از ابن عباس بازگو نموده که از رسول اکرمﷺ دربارهٔ کلماتی که آدم

←

صلب عبدالله دیگری را در صلب ابی‌طالب قرار داد، پس ما دو تن از هم جدا نیستیم، علی از من و من از علی هستم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است، هرکس او را دوست باشد پس با محبت خاص، به من او را دوست می‌دارد و اگر کسی با علی خصومت نماید به دلیل دشمنی خاصی است که به من دارد.

این روایت را دیگران هم نقل کرده‌اند مانند:

ینابیع المودة قندوزی، ص ۱۰؛ کفایة الطالب گنجی، ص ۲۱۵، باب ۸۷؛ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، ص ۵۰؛ الریاض النضره محب طبری، ج ۲، ص ۱۰۸؛ فرائد السمطین حموینی، ج ۱، ص ۴۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۱؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۹.

(۱۰). مناقب خوارزمی، ص ۸۸؛ مقتل خوارزمی، ص ۵۰.

(۱۱). این حدیث را در مناقب نیافتم، امّا در کتب سلف وجود دارد، مانند: درّالمنثور، ج ۱، ص ۶۰؛ برهان، ج ۱، ص

از خدای متعال دریافت کرد و به وسیلهٔ آنها توبه نمود، پرسش شد، فرمود: آدم خدای را به مقام محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد، تا توبه‌اش را بپذیرد، خدای متعال، به احترام این ذوات مقدسه، توبهٔ او را پذیرفت و او را به رتبهٔ نخستین عودت داد.

۸۶ و ۸۹ به شمارهٔ ۲ و ۵، دریافت کرد و به وسیلهٔ آنها توبه نمود؛ ص ۳۷۹ فصل ۳۶، حدیث ۷۴۵، مناقب ابن مغازلی، ص ۶۳، شمارهٔ ۸۹؛ ینابیع المودة، باب ۲۴، ص ۹۶؛ احقاق الحق، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۹، ۱۰۴ و ۱۰۶ و ج ۱۴، ص ۱۴۸.

فصل دوّم

فضایل آن حضرت در هنگام خلقت و تولّد

علی علیه‌السلام

روز جمعه، سیزدهم ماه رجب، سی سال پس از عام‌الفیل، در خانهٔ کعبه، دیده به جهان گشود و این فضیلت، خاص آن حضرت است، چرا که کسی غیر از او، در خانهٔ کعبه نه پیش و نه پس از او تولد نشده است.

(۱۲) نویسندهٔ بشائر المصطفی، از یزیدبن قعنب بازگو نموده که گفت: من و عباس بن عبدالمطلب و گروهی از تیرهٔ عبدالعزّی، در کنار خانهٔ کعبه نشسته بودیم، ناگهان دیدیم، فاطمهٔ بنت اسد، مادر بزرگوار امیرالمؤمنین علیه‌السلام درحالی که از حمل او نه ماه می‌گذشت و آثار وضع حمل، در او نمودار بود، از دور پیدا شد و دست به دعا برداشته و عرض کرد: پروردگارا! من به تو و به پیامبرانت و کتب آنها ایمان دارم و گفتار جدم ابراهیم خلیل علیه‌السلام که این خانه را تجدید بنا نموده تصدیق نموده و به آن اعتراف دارم، خدایا! به حق بانی این خانه و این مولودی که در رحم دارم، تو را سوگند می‌دهم که سختی

(۱۲). بشارة المصطفی، ص ۸، چاپ نجف اشرف؛ روضة الواعظین ابن فتّال نیشابوری، ص ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸؛ علل الشرایع، ص ۵۶؛ معانی الأخبار، ص ۶۲؛ امالی صدوق، ص ۸۰.

ولادت او را بر من آسان بگردان.

یزیدبن قعنب گوید: پس دیدم دیوار خانه باز شد و شکاف برداشت و فاطمه از آن شکاف به درون خانه کعبه رفت و دیوار به حال اوّل برگشت؛ جماعتی که در آن جا بودیم، برخاستیم تا قفل در را باز کنیم، امّا قفل باز نشد، از آن جا فهمیدیم که این شکافتن دیوار، به امر پروردگار بوده و این کرامتی است که خدای متعال، به آن مخدّره و فرزندش، اختصاص داده است؛ سه روز از این ماجرا گذشت و در روز چهارم، فاطمه درحالی که مولود کعبه را به روی دست داشت، از خانه بیرون آمد و گفت: بی گمان من از زنان با ایمان دوران گذشته برتری یافتم، چرا که آسیه دختر مزاحم، خدای را درجایی به شکل پنهانی پرستش کرد که خداوند دوست نداشت جز درحال اضطرار در آنجا پرستش شود، یعنی خانهٔ فرعون که مهد کفر و ستمگری بود و مریم دختر عمران که به هنگام ولادت مسیح، به فرمان خداوند، از بیت المقدس و عبادتگاهش خارج گردیده و مسیح را تولد نمود و از درخت خرمای خشکیده‌ای که آن را تکان داد خرمای تازه تناول نمود؛ اما من به فرمان خداوند، به خانهٔ کعبه داخل شدم و از میوه‌های بهشتی، تغذیه نمودم و پس از پایان حمل که خواستم از آنجا خارج شوم، هاتفی مرا اعلام نمود که این مولود مسعود را، علی نام گذار، چرا که خداوند علیّ اعلی می‌فرماید: «من نام او را از نام خویش برگرفتم و او را به ادب خاص خود تربیت نمودم و بردانش عمیق خویش او را واقف ساختم؛ اوست که در آیندهٔ نه چندان دور، خانه‌ام را از وجود بتها پاك ساخته و آنها را خواهد شکست و بر پشت بام خانه‌ام پس از شکستن بتها، حکومت توحید را اعلام خواهد کرد، و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود، خوشحال و شادمان باد، آن کس که او را دوست داشته و فرمانش را اطاعت نماید و تیره روز باد، آن کس که با او دشمنی ورزد و فرمانش را تمرّد نماید».

راوی گوید: روزی که علی دیده به جهان گشود، از عمر پر برکت رسول خدا ﷺ سی سال گذشته بود، پیامبر او را بسیار دوست می‌داشت و به مادرش فاطمه دستور داد تا گهوارهٔ او را نزدیك بسترش قرار دهد.

رسول خدا ﷺ شخصاً تربیت او را به عهده گرفته و به دست مبارکش او را می‌شست و شیر می‌داد و به هنگام خواب گهوارش را تکان می‌داد و در بیداری با او سخن می‌گفت و بر سینه‌اش او را جای می‌داد و می‌گفت: این مولود عزیز، برادر، ولی امور، پشتیبان، ذخیره، پناهگاه، برگزیده، داماد، وصیّ، شوهر دخترم، امین بر وصیتها و خلیفهٔ من است. همیشه او را به شانه می‌گرفت و فراز و نشیبهای شهر مکه و کوههای آن را می‌پیمود و به دور از چشم بت‌پرستان قریش، به عبادت مشغول می‌شد.

فصل سوّم

فضایل آن حضرت در هنگام رشد و بلوغ

فضیلتها گاهی برای یك انسان به علت اعمال و آثار آنها که از خودِ وی نشأت گرفته است حاصل می‌شود و گاهی علت جدا گانه و به دور از اعمال وی، در تحصیل این فضایل دخالت دارد. مطالب این فصل به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول

در این بخش سخن از فضایل اکتسابی آن حضرت است که ناقلان اخبار و آثار آنها را نقل کرده‌اند؛ این فضیلتهای اکتسابی گاهی ناظر به جنبهٔ معنوی و شخصیت اوست و یا به امور جسمانی وی ارتباط دارد؛ بنابراین دراین بخش، سخن در دو مطلب گفته بیان می‌شود:

مطلب یکم

فضیلتهای معنوی آن جناب که طی چند مبحث مطرح می‌گردد

مبحث اول در ایمان آن حضرت است

امتیاز اول

درمورد فضایل نفسانی آن جناب در ارتباط با ایمان است که هیچ فضیلتی با آن، همطراز نیست، چراکه با وجود ایمان در نفس آدمی، به نعمت جاویدان بهشت و رضوان الهی راه یافته و از عذاب دردناك ابدی و دوزخ، رهایی می‌یابد، زیرا خدای‌متعال دربارهٔ شرك که ضد ایمان است می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مٰادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ» (سوره نساء؛ ۱۱۶) «یعنی بی‌تردید خدای عزوجل هرگز شرك را به آمرزش مقرون نخواهد کرد، چراکه شرك گناهی بس عظیم است و قابل آمرزش نیست، امّا سوای شرك گناهی وجود ندارد که قابل آمرزش نباشد».

بنابراین وجود اقدس علی‌ﷺ از شرك به خدا به دور بوده و همهٔ مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که علی‌ﷺ از همهٔ صحابه پیشتر به ایمان سبقت گرفته [1] و او نخستین فردی

۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمة الأمام علی‌بن‌ابیطالب‌ؑ، ج ۱، ص ۴۱ـ۱۱۶، شمارهٔ ۵۹ و ۱۴۰؛ الغدیر، ج ۳، ص
←

است که از مردان، به خدا و رسولش ایمان آورد و دراین سخن تردید نیست، چراکه اندازهٔ یك چشم به هم‌زدن به خدا شرك نیاورد و بتی را سجده نکرد، او کسی بود که بتها را از بالای خانهٔ کعبهٔ معظمه در آن هنگام که پا به شانهٔ رسول خدا نهاد و بر بام کعبه رفت، سرنگون نمود.

(۱۳) احمدبن حنبل در مسند از ابی‌مریم از علی﷣ نقل کرده که فرمود: من و رسول‌خداﷺ به مسجد الحرام رفتیم، چون به کعبه رسیدیم پیامبرﷺ به من فرمود: بنشین، نشستم، در آن حال پا بر شانهٔ من گذاشت تا او را به بام کعبه بلند کنم، براثر سنگینی و ثقل نبوّت توان از جای برخاستن در خود ندیدم، چون مرا به این حال دید، پا از شانه‌ام برداشت و بر زمین نشست و به من دستور داد، بر شانهٔ او بالاروم، فرمان او را اطاعت نمودم آن حضرت مرا طوری بلند کرد که اگر می‌خواستم به آسمان پرواز کنم، می‌توانستم در آن هنگام، پا بر بام کعبه نهادم، دیدم تمثال بتی که از مس یا سرب ساخته شده بود در آنجا وجود دارد، آن را از هر سو حرکت دادم، تا از جای کنده شد، پیامبرﷺ فرمود: آن را بر زمین پرتاب کن، آن را با شدت به زمین انداختم که مانند شیشه، شکسته و ریز ریز گردید، سپس از بام کعبه فرود آمدم و با رسول خداﷺ با شتاب هرچه تمامتر از مسجد الحرام خارج شدیم چون خانه‌های اهل مکّه را دیدیم بر سرعت و شتابمان افزودیم که مبادا کسی از اهالی مکه ما را ببینند.

→
۲۳۰؛ شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۶، در شرح خطبهٔ ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۰۱، باب ۶۵؛ الاصابة ابن حجر، ج ۲، ص ۵۰۷؛ استیعاب، در حاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۲۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۸.

(۱۳). مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۸۴، ۱۵۱ با عبارات مختلف؛ خصائص نسائی، ص ۲۲۵، شمارهٔ ۱۲۲، با اندك اختلافی در عبارات، چاپ بیروت و درچاپ مصر، ص ۳۱؛ کشف الغمّة، ص ۸۱، چاپ تبریز؛ ذخائر العقبی محب طبری، ص ۸۵؛ تذکرة الخواص، ص ۳۴؛ کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۱۷۱، حدیث ۳۶۵۱۶؛ مناقب مغازلی، ص ۲۰۲؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۶۸؛ ینابیع المودّة، ص ۱۳۹ و ۲۵۴ با مناقب خوارزمی، ص ۷۱ فصل یازدهم؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۴۹، شمارهٔ ۱۹۳؛ کفایة الطالب، ص ۲۵۷؛ الغدیر، ج ۹، ص ۹ از چهل یک نفر از اعلام وائمهٔ حدیث باذکر سند هر حدیث.

(۱۴) نطنزی صاحب خصائص، از رسول اکرمﷺ نقل نموده که فرمود: فرشتگان برمن و علی به مدت هفت سال در آسمانها، درود فرستادند، چراکه در این مدت جز صدای من و علی به «لااله الاّالله»، بلند نگردیده و به آسمانها نمی‌رسید.

(۱۵) ازکتاب یواقیت ابی‌عمر زاهد از لیلای غفاریّة از رسول اکرمﷺ نقل کرده که

(۱۴). این کتاب تا قرن دهم هجری، در دسترس دانشمندان بزرگ بوده و از آن نقل کرده‌اند و از آن زمان به بعد اطلاعی از آن در دست نیست.

ابن عساکر در شرح حال امیرالمؤمنینؑ، جلد ۱، ص ۷۳، شمارهٔ ۹۹این حدیث را آورده است با این عبارت که فرمود: فرشتگان بر من و علی به مدت هفت سال درود فرستادند، گفتند چرا یا رسول‌الله؟ فرمود: چون که مردی جز او با من وجود نداشت؛ خوارزمی در مناقب فصل چهارم، ص ۱۸ به این عبارت: چراکه مسلمانی از مردمان جز او کس نبود؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴؛ ارشاد مفید، ص ۳۰؛ العمدة ابن بطریق، فصل دهم، ص ۶۵، احادیث ۷۸ و ۷۹؛ روضة الواعظین ابن فتّال، ص ۸۵ با اندک اختلافی در نقل، لآلی المصنوعة سیوطی، ج ۱، ص ۳۲۰.

(۱۵). کتاب ابی‌عمر زاهد، در دست علمای گذشته بوده و از آن نقل کرده‌اند، امّا از آن کتاب در حال حاضر اطلاعی نداریم. لآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۶؛ ابن عساکر، در شرح حال علیؑ، ج ۱، ص ۹۵، ضمن حدیث ۱۳۲، به این عبارت آورده است: خبرداد ما را ابوالبرکات انماطی، آگاه نمود ما را ابوبکر شافعی و او از ابوالحسن عیّاشی و او از اسماعیل بن یعقوب صیدلانی از ابوجعفر عقیلی از احمدبن قاسم و احمدبن ابی داود که آن دو گفتند: ما را آگاه نمود عبدالسلام بن صالح از علی بن هاشم که گفت پدرم از موسی‌بن قاسم تغلبی بازگو نمود و گفت: لیلای غفاریة به من گفت: در جنگهای زمان پیامبرﷺ، با رسول خداﷺ در جبهه حضور می‌یافتم و مجروحین را درمان می‌کردم و سرپرست بیماران بودم، زمانی که علیؑ به قصد رفع غائله ای در بصره، از مدینه خارج شد با او بودم، امّا همین که درآن گیروداد، چشمم به عایشه افتاد، تردید به دلم راه یافت که چرا باید همسر پیامبر، با خلیفهٔ مسلمین بجنگد، نزد وی رفتم و از او پرسیدم آیا فضیلتی دربارهٔ علی از پیامبر به یاد داری؟ گفت: آری، در آن روزی که پیامبر، در خانهٔ من بود بر بستر من نشسته و قطیفه‌ای به شکل رداء بردوش داشت و من درکنار او نشسته بودم، علی به منزل وارد شد و در بین رسول خداﷺ و من نشست، من به او گفتم: آیا جایی بهتر و وسیعتر از اینجا نیافتی؟ پیامبرﷺ فرمود: برادرم را واگذار، یعنی بر او پرخاش مکن، چراکه او اول کس است که تسیم به نبوّت من شد و آخرین کس است که به هنگام مرگ، با وی تجدید عهد می‌نمایم و نخستین کس است که در قیامت او را ملاقات خواهم کرد؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۲۷ به شمارهٔ ۴۴۱ در ترجمهٔ موسی بن قاسم؛ اُسدالغابة، در ترجمهٔ لیلای غفاریه، ج ۵، ص ۵۴۳؛ الاصابة ابن حجر، ج ۴، ص ۴۰۲؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۳۶۱ ضعفاء کبیر عقیلی، در ترجمهٔ موسی بن قاسم تغلبی، ج ۴، ص ۱۶۶ شمارهٔ ۱۷۳۷؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۱۷.

فرمود: به تحقیق علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام نخستین فرد از مردم است در پذیرش ایمان و نخستین انسانی است که در روز قیامت، او را دیدار می‌کنم و آخرین فردی است که به هنگام مرگ با او وداع نموده و عهد و پیمانم را به او می‌سپارم.

(۱۶) واز کتاب مسند احمد، از ابن عباس نقل است که گفت: نخستین کسی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعداز خدیجه نماز خواند، علی علیه‌السلام بود.

(۱۷) ابوالمؤید، از سلمان [فارسی] نقل نموده که گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: نخستین کسی که در روز قیامت، بر حوض وارد می‌شود، اولین مرد ایمان واسلام، علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام است.

(۱۸) واز کتاب مسند احمد بن حنبل، از عمروبن میمون، نقل است که گفت: در

(۱۶). مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۱، ج ۴، ص ۳۷۱از زیدبن ارقم با این عبارت: نخستین کسی که با پیامبر نماز گزارد علی علیه‌السلام بود؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب، از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۷۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۸۳ در باب سبقت او به اسلام؛ الاستیعاب، در حاشیهٔ الأصابة، ج ۳، ص ۲۸ العمدهٔ ابن بطریق، فصل دهم، ضمن حدیث ۶۵، ص ۶۰.

(۱۷). مناقب خوارزی، فصل چهارم، ص ۱۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۵، شمارهٔ ۲۲؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام از تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۸۲، ۸۶، شماره‌های ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸؛ الاستیعاب، در حاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۲۸؛ نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۷، ذیل خطبهٔ ۵۷؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۴۴، فضائل علی، حدیث شمارهٔ ۳۶۴۵۲ چاپ پنجم، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۶، شمارهٔ ۴۳ و گوید این جمله در مسند احمد و تاریخ ابن عساکر نیست؛ العمدهٔ ابن بطریق، ص ۶۶، فصل دهم حدیث ۸۰

(۱۸). مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰ و در حدیث ۲۹۱ از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کتاب فضائل احمد همین روایت آمده است: تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۰۶، شمارهٔ ۲۵۱، خصائص نسائی، ص ۶۹، شمارهٔ ۲۳؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۶، شمارهٔ ۴۳؛ خصائص الوحی المبین، فصل ششم، ص ۸۹ شمارهٔ ۱۶؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۷۴؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۰۹؛ ذخائر العقبی، ص ۸۶ در عنوان امتیازات او به فضیلتهای ده گانه نا گفته نماند که جملهٔ: «یحبّه الله ورسوله» در سنن نسائی وانساب بلاذری وجود دارد.

محضر ابن عباس حضور داشتم که تعداد نه گروه به مجلس او وارد شدند، پس گفتند: ما با تو سخنی محرمانه داریم، یا برخیز و با ما بیا و یا مجلس را برای ما خلوت کن، وی فرمود: بلکه من نزد شما خواهم آمد و این جریان، زمانی اتفاق افتاد که ابن عباس، دیده‌اش را از دست نداده و از بینایی بهرهٔ کامل داشت؛ پس از حضور وی در جمع آنان، آنها سخنانشان را آغاز نمودند.

راوی گوید: من و جماعتی که پیش از حضور آنان، نزد ابن عباس بودیم، سخنان آنان را نشنیدیم، امّا دیدیم ابن عباس به نشانهٔ غضب و عصبانیت از جای برخاست و در حالی که گرد و غبار از لباسش پاك می‌کرد، گفت: تف براین مردمی که زبان بدگویی را دربارهٔ کسی گشوده‌اند که به صفات ده‌گانهٔ ممتازی در بین یاران رسول خدا ﷺ اختصاص داشت و احدی با او دراین صفات، همتا نبود، سپس فرمود: اینها کسی را ملامت می‌کنند که رسول خدا ﷺ [در جنگ خیبر] دربارهٔ او فرمود: به همین زودی کسی را مبعوث خواهم نمود و به جنگ آنان گام می‌نهد که خدای متعال، هرگز او را خوار و شرمنده ننموده و او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز، او را دوست دارند. در آن حال بود که هرکس به نشانهٔ کسب این افتخار گردن کشیده بود که شاید این فضیلت نصیب او گردد، اما همهٔ آنان طمع خامی داشتند، چراکه پیامبر ﷺ فرمود: علی کجاست؟ گفتند: در جایگاه همراهان، به آسیاکردن مشغول است، تا غذای رزمندگان تهیه گردد، فرمود: آیا جز او کس دیگری نبود که این کار را به عهده بگیرد؟ به هرحال وی را آگاه نمودند که رسول خدا ﷺ خواستار حضور توست علی ؑ با چشم دردی که داشت به حضور رسول خدا ﷺ مشرف گردید و این درحالی بود که از شدت چشم درد، پیش پای خود را نمی‌دید، پیامبر ﷺ برای شفای دیدگان وی، آب دهان مبارك را، به موضع درد مالید که در حال شفا یافته، سپس پرچم پرافتخار اسلام را تا ۳ نوبت، به اهتزاز درآورد و به او سپرد و دستور پیشروی داد، پس از زمانی نه چندان طولانی، قلعهٔ خیبر را فتح و صفیه دختر حُیَیْ را در قید اسارت، نزد آن حضرت آورد.

امتیاز دوم

آن حضرت این است که رسول اکرمﷺ سورهٔ برائت (توبه) را به فلانی (ابوبکر) سپرد تا در موسم حج، بر مشرکان مکه قرائت کند، سپس علی را در پی او روانه نمود و آن مأموریت را به علی محوّل کرد و علی سورهٔ توبه را از او گرفت و مأموریت را انجام داد، رسول خداﷺ فرمود: این مأموریت در توان کسی نیست جز مردی که از من است و من از او هستم.

امتیاز سوم

که ابن عباس به آن اشاره می‌کند، این است که رسول اکرمﷺ «یوم الانذار» نزدیکان خود را، بعد از نزول آیهٔ: وانذر عشیرتك الأقربین، در خانهٔ خود جمع نموده و در سخنانی به پسر عموهایش فرمود: کدام یك از شما در دنیا و آخرت، تابع[1] و پیرو من خواهید بود؟ آنها همگی خواستهٔ او را رد کردند جز علی که در جمع حضور داشت و سخنی نمی‌گفت و ناگهان از جا برخاست و عرض کرد: أنا اوالیک فی الدنیا و الآخرة، من پیرو و تابع تو در دنیا و آخرت خواهم بود! رسول خداﷺ فرمود: آری تو ولی من در دنیا و آخرت هستی، ابن عباس گوید: برای بار دوّم رسول خداﷺ به یکایك آنها خطاب نموده و سخن خود را تکرار کرد، اما دراین نوبت نیز، همان پاسخ را داده و امتناع ورزیدند؛ باز هم علی، پس از پایان پاسخ آنها، پیروی خود را به آن جناب، اعلام نمود و پیامبرﷺ گفتهٔ، او را استقبال نمود و فرمود: تو تابع و پیرو من در دنیا و آخرت خواهی بود.

امتیاز چهارم

ابن عباس گوید: او نخستین فردی بود که بعد از خدیجه، اسلام آورد.

۱. توالی الشیء، تتابع والموالاة المتابعه، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۱۲.

امتیاز پنجم

رسول خداﷺ ردای مخصوص خود ر بر علی، فاطمه، حسن، و حسین انداخت، سپس دست به دعا برداشت و درآن حال، آیهٔ تطهیر: «اِنَّمٰا یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ اْلبیتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تطهیراً» (احزاب، ۳۳) نازل گردید.

امتیاز ششم

این است که علی جانِ خویش را در [«لیة المبیت» شبی که پیامبرﷺ، به دور از دیدگان قریش مکّه را به قصد مدینه ترك نمود] فدای رسول خداﷺ کرد و جامهٔ خواب او را پوشید و در بستر وی خوابید، مشرکان درحالی که بدن او را سنگ باران می‌نمودند، ابوبکر آمد و به گمان اینکه وی رسول خداﷺ است او را صدا می‌زد، علی آرام به او گفت پیامبرﷺ در این جا نیست، او راهی بئرمیمون شده، اگر خواهی باشتاب خود را به او برسان، ابن عباس گوید: مشرکان همان گونه که پیامبرﷺ را سنگ باران می‌کردند، علی را زیر باران سنگ گرفتند، اما او جامهٔ خواب را برسر پیچیده و مرتباً فریاد می‌زد و تا بامداد، سر از لباس خواب بیرون نیاورد، صبحگاه، سر از لباس خواب بیرون کشید، مشرکان که فهمیدند هدف ناشناخته‌ای را سنگ باران کرده‌اند، به وی پرخاش نموده و با تعجب گفتند: ما هرقدر او را سنگ می‌زدیم سخنی نمی‌گفت، اما تو مرتباً فریاد می‌زدی از این رو مطلب برما شگفت انگیز بود که این شخص خوابیده اوست یاکس دیگری که به جای وی خوابیده است.

امتیاز هفتم

در جنگ تبوك که یاران رسول خداﷺ ملتزم رکاب او بودند، علیؑ عرضه داشت آیا اجازه می‌دهید در این غزوه، با شما شرکت کنم؟ پیامبرﷺ فرمود: نه، علی از پاسخ غیر معمول رسول‌اکرمﷺ متأثرگردیده وگریان شد، رسول خداﷺ به او فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی باشد [یعنی وصّی و خلیفهٔ

من باشی] جز این که تو پیامبر نیستی؟ دوست ندارم از این جهان بروم، مگر این که تو خلیفهٔ من باشی. جز این که تو پیامبر بعد از من نیستی؟

[رسول خداﷺ با این سخن ملالی که به خاطر علی از عدم شرکت در این جنگ رسیده بود، زدود و با لحنی شیرین فرمود: سزاوار نیست که جایگاه من از وجود تو خالی باشد، چرا که] تو ولی و امیر برهر فرد مؤمن بعد از من خواهی بود.

امتیاز هشتم

رسول‌اکرمﷺ به فرمان خداوند، درهایی که به مسجد [النبوی] راه داشت، مسدود کرد، تنها درب منزل علیؑ بود که همچنان به مسجد باز بود و او گاهی با حالت جنابت، به مسجد وارد می‌شد، چرا که جز همین راه، راه دیگری برای رفت و آمد نداشت.

امتیاز نهم

رسول خداﷺ فرمود: هرکس من مولای او هستم، بی‌تردید علی نیز مولای اوست.

امتیاز دهم

این است که علیؑ از جملهٔ یاران پیامبرﷺ است که در بیعت شجره، با رسول خداﷺ تجدید بیعت نمود. ابن عباس گوید: خدای متعال، در قرآن، ما را آگاه نمود که از اصحاب شجره خوشنود است چرا که از ایمان عمیق آنها (فعلم ما فی قلوبهم) دانا بود؛ آیا کسی درباره آنان حدیثی مبنی بر سخط و ناخوشنودی خداوند در دست دارد؟

[«او گوید: رسول‌اکرمﷺ به عمر، در حالی که می‌گفت: به من اذن بده تا او راگردن بزنم و این سخن دربارهٔ یکی از یاران پیامبرﷺ که در جنگ بدر شرکت کرده بود می‌گفت! رسول خداﷺ فرمود: آیا تو این عمل را انجام می‌دهی؟ از کجا می‌دانی این عمل روا باشد، با این که خداوند از دلهای با ایمان اهل بدر، اطلاع دارد. سپس ابن عباس رو به جمع حاضر نموده گفت: با شنیدن این امتیازات که در وجود علی جمع است هرچه

خواهید بکنید.» یعنی چشم شما بدگویان از دیدن انوار قاهرهٔ علی ناتوان است و گرنه زبان به ملامت شخصیت بزرگی همانند او نمی‌گشودید که در زمرهٔ دشمنان وی درآمده و از ایمان به خدا و رسولش که محبت علی علامت آن است محروم گردید].

(۱۹) واز کتاب مسند احمد، از عفیف کندی، نقل است که گفت: من مردی بازرگان بودم که برای انجام کارهای تجاری به حج، نزد عباس بن عبدالمطلب که او هم تاجر بود رفتم، تا از او کالایی خریداری نمایم، روزی که در منی بودیم ناگهان مردی از خیمهٔ مجاور ما بیرون آمده و به آفتاب نگاه می‌کرد، چون دید آفتاب، به سمت مغرب میل نموده و از وسط السماء گذشته، برخاست و به نماز مشغول شد، سپس دیدم زنی از همان خیمه بیرون آمد و به وی اقتدا کرد و با او نماز خواند و نوجوانی نیز از همان خیمه بیرون آمده و با او نماز بجای آورد، چون این منظره برای من بی سابقه و شگفت انگیز بود، از عباس پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت: محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب پسر برادر من است، گفتم: این زن کیست؟ گفت: همسرش خدیجه، دختر خویلد، گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: علی‌بن ابیطالب، پسر عموی اوست. گفتم: این عمل چه بود؟ گفت: نماز می‌گزارد و گمان دارد که او پیامبر است، اما جز این زن و این جوان، کسی او را پیروی

(۱۹). مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۲۰۹؛ این روایت را متقی هندی، در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰ شمارهٔ ۳۶۳۶۲، با اندک اختلافی در عبارت آورده است، خصائص نسایی، ص ۳۶، شمارهٔ ۵؛ تاریخ دمشق در ترجمهٔ امام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۶۷، شمارهٔ ۹۳؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۶، درشرح خطبهٔ قاصعه که سیّد اختیار نموده به شمارهٔ ۲۲۸؛ شواهد التنزیل، شمارهٔ ۱۲۵، ص ۸۶؛ الطبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۷، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۴۱۴.

محقق کتاب گوید: این روایت در کتاب احقاق الحق، ج ۷، ص ۵۵۶ و ۵۶۳ از عده‌ای که ما نام آنها را در اینجا درج نکرده‌ایم که از آنها ابن کثیر در البداية والنهاية، ج ۳، ص ۵ با دو سند از وی نقل نموده؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷، الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۶ از مصادر مختلف مانند الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۵۸؛ والاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۹؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۹۳، سیرهٔ حلبیّه، ج ۱، ص ۲۸۸؛ الاستیعاب، در حاشیة الاصابة، ج ۳، ص ۳۲ و ۱۶۵ که به این شکل آمده است: از عفیف از پدرش، از جدش، سپس حدیث را بازگو کرده است؛ الفصول المهمة، فصل اوّل، ص ۳۶؛ العمدة ابن بطریق، فصل دهم، ص ۶۳، حدیث ۷۵؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۵، باب ۲.

نمی‌کند و او براین باور است که به همین زودی، گنجهای قیصر و کسری را تصاحب نموده و سرزمین آنها را فتح خواهد کرد! این عفیف پسرعموی اشعث بن قیس است که پس از مدتی مسلمان شد و از روی تأسف می‌گفت: اگر در آن روز مسلمان بودم، دومین فردی از مردان که اسلام آورده بود، به شمار می‌آمدم و از فضیلت سبقت به اسلام بهره‌مند می‌شدم.

(۲۰) و از کتاب مناقب، از زیدبن ارقم روایت است که گفت: نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام بود.

(۲۱) از مسند احمدبن حنبل، نقل است که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله به دختر گرامیش فاطمه علیها السلام فرمود: دخترم تو را به آن کسی که از همهٔ امتم به اسلام پیشگامتر و دانشش از همه افزونتر و حلم و بردباریش در پیش آمدهای سخت، عظیم‌تر است تزویج نمودم؛ آیا به این ازدواج خوشنود نیستی؟

(۲۲) ثعلبی در تفسیر خود، ذیل آیهٔ کریمهٔ: «وَالسّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ

(۲۰). مناقب خوارزمی، فصل چهارم، ص ۲۰؛ الاستیعاب درحاشیهٔ الأصابة، ج ۳، ص ۳۲ و ۳۱ از همین مصدر از حبة عرنی که گفت: شنیدم علی علیه السلام می‌فرمود: من نخستین کسی بودم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم؛ خصائص نسائی، ص ۳۳، حدیث ۲؛ تاریخ دمشق، در شرح حال امام علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام، ص ۷۵، شمارهٔ ۱۰۱ به بعد.

(۲۱). مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۲۶ و در این نقل به جای ألم ترضی، أو ما ترضین وجود دارد؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۶، شمارهٔ ۳۰۵ و ۳۱۰، مناقب خوارزمی فصل نهم، ص ۵۸؛ کنزالعمال، ج ۱۳؛ ص ۱۱۴ شمارهٔ ۳۶۳۷۰ با اندک اختلافی در عبارت و در ص ۱۳۵، شمارهٔ ۳۶۴۲۳؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۴، شمارهٔ ۳۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۶۰، در آن جایی که برتری وی را از همهٔ صحابه بیان نموده، نقل کرده‌اند.

(۲۲). احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۶، شمارهٔ ۳۴۶، چنین بازگو می‌کند که: خبر داد ما را عقیل... از ابن عباس در مورد آیهٔ شریفهٔ «والسابقون الأولون» گفت: این آیه دربارهٔ علی نازل گردیده است او از همهٔ مردم به ایمان نسبت به خدا و رسولش سبقت گرفت و بر دو قبله، نماز گزارد و دو مرتبه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نموده و دو هجرت برای اسلام داشت، بدین جهت این آیه دربارهٔ او نازل گردید؛ بازهم به همین کتاب شواهد التنزیل، شمارهٔ ←

وَالانصار» [توبه، ۱۰۰] پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار، گوید: دانشمندان به اتفاق گفته‌اند: نخستین فردی که بعداز خدیجه، از مردان ایمان آورد، علی‌بن ابیطالب ﷺ بود.

ودر کتاب خصائص نطنزی از ابوذر و سلمان، نقل شده است که گفتند:[(۲۳)] رسول خدا ﷺ دست علی را، به عنوان معرفی به مردم، گرفته و فرمود: این شخص، نخستین کسی است که به من ایمان آورد، او جداکنندهٔ حق و باطل بین این امت، بزرگ پیشوای مؤمنان، نخستین کسی است که در روز قیامت، با من مصافحه می‌کند و صدّیق اکبر است.

و در همین کتاب از عباس بن عبدالمطلب بازگو نموده که گفت:[(۲۴)] از عمربن الخطاب شنیدم که به بدگویان و ملامت کنندگان علی‌بن‌ابی‌طالب می‌گفت: ساکت شوید و نام علی را به بدی یاد نکنید، چراکه از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود در وجود علی سه خصلت وجود دارد که ای کاش یکی از آنها برای من بود، در صورتی که تنها یکی از آن سه خصلت، نزد من از آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد محبوب‌تر است این سخن را هنگامی فرمود که من، ابوبکر، ابوعبیدهٔ جرّاح و شماری از یاران پیامبر ﷺ حضور داشتند. آنگاه رسول اکرم ﷺ در جمع حاضران دست به شانهٔ علی زد و آن سه خصلت را

←

۳۴۲، ۳۴۷، ص ۲۵۴، احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۶ و مصادری که در حاشیهٔ آن وجود دارد، مراجعه نمایید.

(۲۳). کتاب خصائص نطنزی تا قرن دهم هجری، در دسترس علما بوده که از آن نقل نموده‌اند امّا اکنون اطلاعی از آن نداریم؛ ترجمه امام علی ﷺ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۸۷، شماره‌های، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ و ۱۲۴ با تقدیم و تأخیر و اضافات، از ابن‌عباس نقل نموده است؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۳۹، شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳.

(۲۴) ترجمه امام علی ﷺ من تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۶۱، شماره ۴۰۱ و همچنین ذیل حدیث ۱۴۰ از ج ۱، ص ۱۰۸؛ مناقب خوارزمی، فصل چهارم، ص ۱۹؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۸؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۶۳ و ۳۶۰، به نقل از کنز العمّال، ج ۶، ص ۳۹۵ و ج ۱۳، ص ۱۲۲، شمارهٔ ۳۶۳۹۲ و ۳۶۳۹۵؛ ذخائر العقبی، ص ۵۸؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۵۷.

بیان نموده فرمود: یا علی تو اولین فرد مسلمان در بین گروه مسلمین و نخستین مؤمن از آنها هستی و منزلت تو برای من، همان منزلت هارون به موسی است، سپس اضافه نمود که: یا علی! آن کسی که گمان می‌برد مرا دوست دارد، امّا باتو دشمنی می‌ورزد دروغ می‌گوید [چراکه دوستی با تو از دوستی با من و دشمنی با تو از دشمنی با من جدانیست].

(۲۵) در آن هنگام که آیهٔ مبارکهٔ: «وَأَنذِر عَشِيرَتَكَ ٱلأَقرَبِينَ» (شعراء، ۲۱۴) «خویشاوندان نزدیکت را بیم داده و آگاه کن» نازل گردید، رسول‌اکرمﷺ فرزندان عبدالمطلب راکه جمعاً چهل تن بودند، در خانهٔ ابوطالب فراهم آورد و دستور داد، غذایی از یك ران گوسفند و یك مد گندم و یك صاع شیر برای آنها آماده سازند، در حالی که غذای هر یك از آنها در هر نوبت، شتری چهار ساله بود و پیمانه‌ای که حاوی شانزده رطل شیر باشد، میل می‌کردند، این جماعت، همه از آن غذای اندك میل نموده و سیر شدند و این نبود مگر معجزه‌ای که از رسول خداﷺ در بین آن جمع ظاهر گردید.

پس از صرف غذا، رسول‌اکرمﷺ رو به جمع حاضر نمود و مأموریت خویش را ابلاغ و انذار الهی را آغاز کرد و فرمود: بدانید که خدای متعال، مرا به سوی شما فرزندان عبدالمطلب خصوصاً و به سایر مردم، عموماً مبعوث نموده، چراکه می‌فرماید: «وأنذر عشيرتك الأقربين» «نخست مأموریتت را به نزدیکانت ابلاغ کن» هم اکنون شما را به

(۲۵). کفایة الطالب، باب ۵۱، ص ۲۰۴ با اندك اختلافی درعبارات؛ ترجمه امام علیؑ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۹۷، شماره‌های ۱۳۳ و ۱۳۹؛ الخصائص نسائی، ص ۱۳۳، شمارهٔ ۶۶ با اختلاف در الفاظ؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ ارشاد شیخ مفید، باب دوم، فصل هفتم، حدیث ۱، ص ۴۱؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۰، شمارهٔ ۵۸۰، ذیل آیهٔ «وانذر عشيرتك الأقربين»، با اختلاف درعبارات و شمارهٔ ۵۱۴، ص ۳۷۱؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۰۶ غایة المرام، باب ۱۵، ص ۳۲۰ و باب ۳۱، ص ۳۲۹؛ العمدة ابن بطریق، ص ؟؛ علل الشرایع صدوق، باب ۱۳۳، ج ۱، ص ۱۷۰ و در باب ۶۱، حدیث ۱۱ از بحار، ج ۳۸، ص ۱۴۴ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱، و ج ۲، ص ۱۶۵، شمارهٔ ۸۸۳ در مسند علیؑ چاپ اول و دوم؛ کامل بن اثیر، ج ۲، ص ۶۲ الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۸؛ شرح نهج ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰، در شرح خطبهٔ ۲۳۸؛ کنزل العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱، حدیث ۴۲۰ و ۳؛ ینابیع المودة، باب ۳۱، ص ۱۰۵. این حدیث در شمارهٔ ۳۲۵ ص ۲۷۶، همین کتاب خواهد آمد و در آنجا مصادر دیگری هم ارائه شده است.

دو کلمه‌ای که بر زبان سبک بار، امّا در میزان عمل سنگین و پربار است دعوت می‌کنم، شما به وسیلهٔ این دو کلمه، زمام امور عرب و عجم را به دست گرفته و اُمتهای مختلف در اطاعت و انقیاد شما درخواهند آمد، از آتش دوزخ نجات یافته و به بهشت وارد خواهید شد آن دو کلمه یکی شهادت به وحدانیت خدای متعال و دیگری گواهی به رسالت و پیامبری من است.

هر کدام از شما که در این امر خطیر، مرا اجابت نماید و در پیشرفت برنامه‌های آن وزیر و همگام بامن باشد؛ او برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین بعد از من خواهد بود، از آن جماعت حتی یك نفر به وی جواب مثبت نداد. علی‌ؑ فرمود: من که از همه عمرم کمتر بود، از جای برخاسته عرض کردم یا رسول‌الله افتخار این فرمان را به من وا گذار کنید، رسول خداﷺ فرمود: بنشین ببینم دیگران چه می‌گویند؛ برای نوبت دوّم سخن را تکرار نموده، باز هم همگی خاموش بودند و جوابی ندادند، بار دیگر از جای برخاستم و فرمان وی را اجابت نمودم، باز مرا به نشستن امر نمود برای سومین بار سخن را اعاده نمود در این مرحله نیز همگی مهر خموشی برلب زده و جواب ندادند، این بار نیز فقط من از جا برخاستم و آمادگی خود را اعلام کردم، رسول خداﷺ فرمود: یا علی در جای خود باش همانا تو وصی، برادر، وزیر، وارث و جانشین منی همین که سخن رسول خداﷺ به پایان رسید، آن جماعت درحالی که خندهٔ تمسخر آمیزی برلب داشتند، از جای برخاسته روبه ابوطالب نموده و گفتند: برتو گوارا بادکه اگر به آیین فرزند برادرت درآیی، فرزندت علی برتو امیر خواهد شد [یعنی سیادت و بزرگی قبیله‌ات از دست تو بیرون می‌رود و به صورت یك مأمور فرمانبردار فرزندت در خواهی آمد].

مؤلف گوید: اخبار دراین باب (سبقت به ایمان به پیامبرﷺ) فراوان و از حدّ احصاء خارج است.

مبحث دوّم

در فضایل نفسانی علی ﷺ، دانش بی کران آن حضرت است. دراین فضیلت علی ﷺ گوی سبقت را از همگان ربوده، چرا که همهٔ مردم به اتفاق قائل‌اند که وی از مردم زمان خود داناتر بود، زیرا فرآورده‌های علمی دیگران، از آن حضرت سرچشمه گرفته و جمیع علوم عقلی و نقلی را از وی فراگرفته‌اند. برهانهایی وجود دارد براین مطلب که به این شرح به آنها اشاره می‌شود:

دلیل اول[1]

علی‌بن ابی طالب‌ؑ در نهایت زیرکی، هوشیاری، علاقه و حرص شدید به فراگیری دانش بوده است. او از دوران کودکی تا وفات رسول‌اکرمﷺ شب و روز، ملازم آن جناب بود، از دریای فیض دانش آن حضرت، بهره می‌گرفت، بدیهی است که رسول اکرمﷺ از تمام انسانها اکمل و دانشش فراوان‌تر بود و طبعاً چنین شاگردی تیزهوش و زیرک که ملازم چنین انسانی کامل و حریص به تعلیم است و از طرف دیگر علاقهٔ شدید شاگرد به آموزش و فراگیری علم در طول عمر از کودکی خویش تا پایان عمر به تعلم و در جمیع ساعات روز و شب بوده، باید شاگردی کمال یافته باشد که به

۱. حموینی در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۱، شمارهٔ ۱۵۷ در باب چهل، از علی‌بن ابی‌طالب‌ؑ نقل می‌کند که فرمود: به خدا سوگند: آیه‌ای از قرآن نازل نشد، مگر اینکه دانستم برای چه و برای کی است! سپس فرمود: إن ربّی وهب لی قلباً عقولاً وَلِساناً ناطقاً «یعنی خدای متعال قلبی خردمند و زبانی گویا به من بخشیده است»؛ همین روایت را بلاذری در انساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۸، شمارهٔ ۲۷ و ابوجعفر اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۳۰۰ در ضمن پاسخهای امام‌علی‌ؑ به پرسشهای ابن کوّاء که به آن حضرت گفت: از شخصیت خودت مرا آگاه کن، فرمود: خدای متعال می‌فرماید: فَلاٰ تُزَكُّوا انفسکُم «از خودتان تعریف نکنید» بنابراین نباید از شخصیت خویش سخن بگویم امّا در جای دیگر می‌فرماید: وَأَمّا بِنعمةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «یعنی اما در نعمتی که خداوند به تو بخشیده است سپاسگزار بوده و او را بازگو کن» سپس حضرت فرمود: وای بر تو، من نخستین فردی بودم که قبل از همهٔ صحابه به حضور پیامبرﷺ مشرف و آخرین کسی بودم که از محضرش خارج می‌شدم؛ هر زمن که پرسشی مطرح می‌کردم به جواب نائل می‌شدم و اگر سؤالی مطرح نمی‌کردم آن حضرت مرا مخاطب ساخته و به علمی بهره‌مند می‌شدم. روزی یک مرتبه و شبانگاه نیز یک بار، برای کسب فیض به نزد ایشان می‌شتافتم گاهی که در منزل بودم رسول خداﷺ چند نوبت به دیدنم می‌آمد و جز در مجالس عمومی که تشرف به حضور می‌یافتم گاهی در منازل همسرانش نزد او می‌رفتم، آن حضرت برای من خانه را خلوت می‌کرد و سؤالات خصوصی را مطرح می‌نمودم و جواب می‌شنیدم، امّا اگر به خانه‌ام می‌آمد نمی‌فرمود به فاطمه یا فرزندانم برخیزند و مسائل را در جمع ما مطرح و پاسخ می‌داد تا جایی که اگر سؤالاتم به پایان می‌رسید و پرسشی نداشته او خود سخن را آغاز نموده و بابی از علم را به رویم می‌گشود؛ بنابراین آیه‌ای بر رسول خداﷺ نازل نشد، مگر اینکه برمن قرائت می‌کرد و آن را املا می‌نمود و من آن را به دست خط خود می‌نوشتم، سپس آن حضرت دست به دعا برداشته از خدا می‌خواست که مضمون آن را مفهومم نموده و به من اعطا نماید براین اساس، آیه‌ای از کتاب خدا نازل نشد، مگر اینکه آن را حفظ کرده‌ام و تأویل آن، را علاوه بر تنزیل به من می‌آموخت. مسائل حلال و حرام را کلاً در سینه‌ام جای دادم و او تأویل آنها را به من تعلیم نمود و از آن زمانی که دست بر سینه‌ام گذارد و خدا را خواند تا قلبم را از فهم علم و حکمت و نور پر نماید، حتّی یک حرف از آنچه را که از وی آموخته بودم، از یاد نبردم.

مدارج عالی و بالاترین قله کمال که در انتظار او بوده، گام برنهد[۱]. و این خود دلیلی است قطعی و برهانی است لمّی (از علت به معلول راه یافتن) که خلاف و تردیدی در آن راه ندارد.

دلیل دوم

[بر اعلمیت علی ؑ بر مردم زمان خود]

این است که خدای متعال دربارهٔ او فرموده است: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ واعِيَةٌ» (حاقه، ۱۲)، «یعنی آن تذکرات را گوش[۲] شنوا شنیده و آن را نگهداری می‌کند».[۳]

(۲۶) ثعلبی [یکی از مفسران اهل سنت] در تفسیرش گوید: رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود: از خدای متعال خواستم، تو را مصداق منحصر بفرد این آیه، قرار دهد.

۱. بلاذری در انساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۸، شمارهٔ ۲۶، گوید: به علی ؑ گفته شد به چه علت احادیث و آموخته‌های تو از دیگر یاران پیامبر فراوان‌تر است؟ در جواب فرمود: چون که من هرگاه از حضرتش پرسش داشتم مرا پاسخ می‌داد و آنگاه که ساکت می‌شدم و سؤالی به خاطر نداشتم که آن را مطرح سازم، او خود سخن را آغاز نموده و به علمی مرا بهره‌مند می‌نمود.

همین روایت را ابن سعد در طبقات، ج ۲، ص ۱۰۱ و ترمذی در صحیح، ج ۵، باب ۲۱، ص ۶۴۰، حدیث ۳۷۲۹ نقل کرده‌اند.

۲. أُذُنٌ ـ جمع أذان ـ مجمع البحرین ـ اُذن واعیة ـ گوش شنوا، (دهخدا).

۳. وعی از وعاء به معنی نگهداری و ضبط است (المفردات راغب اصفهانی).

(۲۶). ثعلبی درتفسیر آیهٔ شریفه، این روایت را نقل نموده، و در حاشیهٔ احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۴۹ از وی بازگو نموده؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص ۲۷۱، شمارهٔ ۱۰۰۷ و ۱۰۲۹؛ فرائد السمطین، ج۱، ص ۱۹۸، باب ۴۰، شمارهٔ ۱۵۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۵، حدیث ۳۱۲، ص ۳۱۹، ضمن حدیث ۳۶۳؛ تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۰۰؛ تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۳۵؛ نور الابصار شبلنجی، ص ۷۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۴۷ و ج ۱۴، ص ۲۲۰ و ۲۴۱ و ج ۲۰، ص ۹۲ ـ ۹۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۰؛ خصائص الوحی المبین، فصل یازدهم، ص ۱۵۵، شمارهٔ ۱۱۹، مناقب خوارزمی، فصل هیجدهم، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۷، شمارهٔ ۳۶۵۲۶؛ درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ ذیل آیهٔ شریفه، از سعیدبن منصور، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی‌حاتم و ابن مردویه از مکحول. دراین نقل، مکحول گوید: علی ؑ فرمود: از پیامبر ﷺ چیزی نشنیدم که فراموش کرده باشم. این روایت را در شمارهٔ ۴۷۹ نیز نقل خواهیم نمود.

[۲۷]ابونعیم حافظ شافعی به اسناد خود، نقل نموده گوید: رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود: خدای متعال امر نموده تا تورا به حضور بخوانم و دانش را به تو بیاموزم تا در نگهداری آن بکوشی، به همین جهت این آیهٔ «وتَعِيَهَا اذنٌ واعية» نازل گردید. یا علی تو آن گوش شنوا و نگهدارندهٔ علم هستی.

دلیل سوم

[برتری علمی علی ؑ از سایر مردم]

[۲۸]این است که رسول خدا ﷺ فرمود: علی ازهمهٔ شما در داوری کار برتر و کار گزارتر است. بدیهی است داوری به حق، دانش عمیق و ایمان کامل، لازم دارد و از آنجایی که علی ؑ از دیگران دراین فنّ مهارتش بیشتر و کار برتر بوده بی‌تردید دانش وی نیز از همه افزون‌تر خواهد بود.

[۲۹]بیهقی از علی ؑ نقل کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ به من مأموریت داد، تا به

(۲۷). حلیة الأولياء، ج ۱، ص ۶۷؛ خصائص الوحی المبین، فصل یازدهم، ص ۱۵۴، شمارهٔ ۱۱۷ و ۱۱۸؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۰۰، باب چهلم، شمارهٔ ۱۵۶ به این تعبیر: وانت اذنٌ واعية لعلمی «تو آن گوش شنوای علم من می‌باشی»؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲، شمارهٔ ۱۰۰۹؛ترجمه امام علی ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۲، ص ۴۲۲، شمارهٔ ۹۳۱؛ مجمع الزوائد، ص ۱۳۱؛ کفایه الطالب. ص ۲۳۶؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۹، حدیث ۳۶۴؛ مناقب خوارزمی، فصل هیجدهم، ص ۱۹۹؛ کنزل العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۶، حدیث ۳۶۴۲۶ و در ص ۱۷۷، حدیث ۳۶۵۲۵؛ درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ ذیل آیهٔ شریفه از ابن جریر، ابن ابی حاتم، واحدی، ابن مردویه، ابن عساکر، ابن البخاری از بریده واسکافی در المعیار والموازنة، ص ۳۰۱ نقل کرده‌اند. این حدیث مجدداً به شمارهٔ ۲۷۸ در همین کتاب خواهد آمد.

(۲۸). کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۳۹ از ابی سعید خدری، چنین نقل نموده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: إنّ افضی امّتی علی‌بن ابی‌طالب ؑ «در بین امتم کسی همانند علی در امر قضاوت، وجود ندارد»؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۳؛ نور الابصار، ص ۷۹؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، در حاشیهٔ الاصابه، ج ۳، ص ۳۸، با این عبارت که رسول اکرم ﷺ فرمود: أقضاهم علی‌بن ابیطالب «علی ؑ در بین آنها، در داوری عمیق و مهارتش بیشتر است.»

(۲۹). دلائل النبوه بیهقی، ج ۵، ص ۳۹۷ و نیز در سنن، ج ۱۰، ص ۸۶ در کتاب أداب قاضی با این عبارت که خبرداد ما ←

سوی یمن برای داوری بین آنان، عزیمت نمایم، با شگفتی از این فرمان و ارجاع این امر خطیر به من، عرض کردم، یا رسول‌الله به من مأموریت قضاوت می‌دهی، با این که جوانی نورس بیش نبوده و به مسائل قضاوت وارد نیستم! رسول خداﷺ دست بر سینه‌ام نهاده و برایم دعا کرد و فرمود: خدایا! قلب او را هدایت و راهنمایی کن و زبانش را در بیان حق ثابت و استوار گردان، علیؑ فرمود: به خدایی که دانه را در دل خاک می‌شکافد، پس از این دعا، در هیچ داوری بین دو تن اقدام نکردم که برایم تردیدی پدید آید.

(۳۰) نسائی در صحیح و احمد بن حنبل در مسند گوید: علیؑ فرمود: در آن هنگام

→

را ابوعلی رودباری، ابوعبدالله‌حسین بن عمربن برهان، ابوالحسین بن فضل قطان، ابومحمد سکری، گفتند، ما را خبر داد اسماعیل بن محمد صفّار، از حسن بن عرفه از عمربن عبدالرحمن ابو حفص اَبار از اعمش از ابوالبختری از علیؑ که فرمود: رسول خداﷺ مرا به یمن فرستاد برای داوری بین آنان، گفتم یا رسول‌الله: مرا به این سرزمین فرمان می‌دهی. با این که جوان هستم و در مسائل داوری خبره نیستم؟ فرمود: به حوزهٔ مأموریتت برو، چرا که خدای متعال قلب تو را راهنمایی و زبانت را برای حق گویی استوار خواهد نمود؛ علیؑ فرمود: پس از این دعای رسول خداﷺ با یقین و بینش خاص قضاوت نموده و هرگز تردیدی در داوری بین دو مرد برایم پدیدار نگردید.

و خبر داد ما را ابن فورك از عبدالله بن جعفر از یونس بن حبیب از ابو داود از شعبه، از عمروبن مره که گفت شنیدم از ابوالبختری که می‌گفت: مرا حدیث نمود آن کس که از علیؑ شنیده بود که فرمود: رسول خداﷺ درحالی که دستور داد به یمن بروم، به او عرض کردم یا رسول‌الله مأموریتی خطیر به من محوّل نموده‌ای، چرا که جوانی کم سنّ و سال بیش نبوده و به مسائل زیادی از امر قضا آگهی ندارم؟! علیؑ گوید: رسول خدا دست بر سینه‌ام زده فرمود: بی تردید خدای متعال زبانت را ثابت نگه می‌دارد و قلبت را راهنمایی خواهد کرد. از آن پس در قضاوت بین دو نفر مشکلی نداشتم؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۷؛ المنتخب من مسند عبدبن حمید، ص ۶۱، شمارهٔ ۹۴؛ المسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۸۳، ۸۸، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۶ سنن ابو داود، ج ۲، ص ۳۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۴، شمارهٔ ۳۶۳۹۷ و ۹۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۰، چاپ لیدن و ج ۲، ص ۳۳۸؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۴؛ خصائص نسایی، ص ۹۱، شمارهٔ ۳۲ به بعد؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۶۷، شمارهٔ ۱۲۹ و ۱۳۰، از باب ۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۷۴ در کتاب الأحکام ۱۳، درباب قضاء شمارهٔ ۲۳۱۰؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۱، فضائل الخمسة فیروز آبادی، ج ۲، ص ۲۶۰؛ نور الابصار، ص ۷۹؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲.

(۳۰). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۸ و ۱۵۶ به اسناد از حارثة بن مضرب؛ از علیؑ که فرمود: رسول خداﷺ مرا به سوی یمن فرستاد، عرض کردم یا رسول الله: مرا به سوی گروهی می‌فرستی که عمرشان از من زیادتر است، تا بین آنها قضاوت کنم؟ فرمود: برو و به کارت مشغول باش، چرا که خدای متعال، در آیندهٔ نزدیك و به

←

که رسول خداﷺ برای داوری بین مردم، مرا به یمن فرستاد و من در بهار جوانی بودم، به رسول خداﷺ عرض کردم مرا به سوی مردمی می‌فرستی که خصومتهای فراوان در مسائل حقوقی و غیره، در بین آنها فراوان است و من تجربهٔ کاری و علمی در مسألهٔ قضا و داوری ندارم، رسول خداﷺ فرمود: خدای متعال زبان تو را به حق گویی راهنمایی خواهد کرد و قلبت را محکم و استوار نگه خواهد داشت، تا بدون تردید بین مردم داوری کنی.

دلیل چهارم

[فضایل نفسانی و اعلمیّت امام امیرالمؤمنینؑ]

(۳۱) سلمان فارسی گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: اعلم و دانشمندتر از همهٔ امتم بعد از من، علی ابن ابی طالبؑ است.

→

هنگام انجام مأموریت، زبانت را استوار و قلبت را راهنمایی خواهد کرد، و در ج ۱، ص ۱۱۱ به اسناد از حنش، از علیؑ که فرمود: رسول اکرمﷺ مرا به سوی یمن فرستاد، عرض کردم یا رسول‌الله، برای امر قضاوت مرا به جایی و به سوی مردمی می‌فرستی که عمرشان از من زیادتر و تجاربشان بیشتر است، درحالی که من جوانی کم تجربه‌ام و بینشی در امر قضا ندارم؟ فرمود: رسول اکرمﷺ دست بر سینه‌ام نهاد و برایم دعا کرد و فرمود: پروردگارا! زبانش را محکم و قلبش را هدایت کن، سپس فرمود: یا علی، در آن هنگام که در مجلس داوری بین متخاصمین نشستی، در قضاوت بین آنها عجله مکن و زمانی که سخن اوّلی را شنیدی، سخن دومی را نیز تا آخر گوش کن، اگر این دستورالعمل را اجرا کنی، داوری بین آنها برایت روشن و مشکلی نخواهی داشت، علیؑ فرمود: بعد از این دعا و دستورالعمل، اختلافی در امر قضاوت نداشتم و یا آنکه فرمود: مشکلی در کارم پیش نیامد و قریب به همین الفاظ در ج ۱، ص ۱۴۹ در مسند وجود دارد؛ خصائص نسائی، ص ۹۲، شمارهٔ ۳۲ـ۳۷ العمدة ابن بطریق، ص ۲۵۶، شماره‌های ۳۹۶ـ۴۰۰ با اندک اختلافی در لفظ حدیث؛ ترجمه امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۹۰، شمارهٔ ۱۰۲۰؛ منتخب کنز العمال، در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۳، حدیث ۳۶۳۶۹، و ص ۱۲۰، حدیث ۳۶۳۸۶؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، شمارهٔ ۳۲ و ۳۳؛ تذکرة الخواص، باب ۲، ص ۴۹؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۷؛ ذخائر العقبی، ص ۸۳

(۳۱). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۴؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۳؛ کفایة الطالب، باب ۹۲، ص ۳۳۲؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۳؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۷، حدیث ۶۶؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۴؛ ینابیع المودّة، ص ۷۰.

دلیل پنجم

[برتری علمی علیؑ از سایر مردم]

[۳۲] خطیب خوارزم از عبدالله‌بن مسعود نقل کرده است که گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: حکمت برده بخش تقسیم گردیده، نه بخش آن به علیؑ داده شده و به همهٔ مردم تنها یك جزو داده شده است.

دلیل ششم

[اعلمیت علیؑ]

[۳۳] روایتی است که ترمذی در صحیح خود نقل نموده و گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: من شهر علم و علی باب و راه ورود به آن شهر است.

[۳۴] بغوی در صحاح گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: من دانشگاه حکمت هستم و علی درب ورود به این دانشگاه است.

(۳۲). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۶، حدیث ۳۲۸؛ ینابیع المودّة، باب چهاردهم، ص ۷۰؛ کفایة الطالب، باب چهل و هشتم، ص ۱۹۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۲.

(۳۳). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، باب ۲۱، حدیث ۳۷۲۳ با این عبارت: أنا دار الحکمة وعلی بابها «من خانه حکمت و علی درب آن خانه است»؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۸۰، شمارهٔ ۱۲۰ و ۱۲۶؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۳؛ العمده ابن بطریق، فصل ۳۵، ص ۲۸۵؛ تذکرة الخواص، ص ۵۲؛ مقتل خوارزمی، ص ۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، حدیث ۳۶۴۶۳.

(۳۴). مصابیح السنه بغوی، ج ۴، ص ۱۷۴، شماره ۴۷۷۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۸۶، حدیث ۱۲۸ و ۱۲۹؛ العمده ابن بطریق، فصل ۳۵، ص ۲۸۵؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۵۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۳، کفایة الطالب، ص ۱۱۸، باب ۲۱؛ تذکرة الخواص، ص ۵۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۹، حدیث ۶۸، باب ۱۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، باب ۲۱، حدیث ۳۷۲۳؛ ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۵۹، حدیث ۹۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۷، حدیث ۳۶۴۶۲؛ ینابیع المودة، باب چهاردهم، ص ۷۰.

(۳۵) از ابن عباس نقل است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: من شهر علم و علی راه ورود به آن می‌باشد، بنابراین هرکس دانش‌پژوه و خواهان علم است، باید از راه ورودی به شهر راه یابد.

(۳۶) و خوارزمی از ابن عباس بازگو نموده که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: من شهر حکمتم و علی راه ورود به آن شهر است، پس هرکس که خواهان حکمت است، باید از راه ورودی به آن شهر وارد شود.

دلیل هفتم

[جامعیت و برتری علمی علیؑ از سایر مردم]

(۳۷) بغوی در صحاح از ابی الحمراء روایت نموده که گفت: رسول خداﷺ فرمود:

(۳۵). مناقب ابن مغازلی، ص ۸۰، حدیث ۱۲۰ به بعد؛ ینابیع المودّة، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۷، شمارهٔ ۳۶۴۶۳؛ العمده ابن بطریق، فصل ۳۵، ص ۲۸۵؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ الفردوسی دیلمی، ج ۱، ص ۷۶، شمارهٔ ۱۰۹، مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷، درکتاب معرفة الصحابة؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۸، حدیث ۶۷، باب ۱۸؛ ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۷۰، حدیث ۹۹۱، الاستیعاب ابن عبدالبر، درحاشیهٔ الأصابة، ج ۳، ص ۳۸، با اندک اختلافی در الفاظ؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴.

(۳۶). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰، ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۷۶، حدیث ۱۰۰۳.

(۳۷). این حدیث را در کتاب صحاح بغوی نیافتم، اما در کتب پیشینیان از علما وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۰، باب ۳۵، حدیث ۱۳۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۸ حدیث ۱۱۶ ـ ۱۱۷؛ و نزدیك به همین مفهوم و به سند دیگر از همین کتاب، ص ۱۰۶، حدیث ۱۴۷، مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۴، حدیث ۲۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۴۰، ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۸۰، حدیث ۸۱۱ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۲، حدیث ۲۵۶؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۲؛ ذخائر العقبی، ص ۹۳؛ در مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۱۹؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، خطبهٔ ۱۵۴، ج ۹ ص ۱۶۸؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴، شمارهٔ ۸۷؛ الغدیر، ج ۳، ص ۳۵۵؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۵۵؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۹؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۹۲ و ج ۱۵، ص ۶۱۲ و ۶۱۳.

هرکس که خواهد دانش آدم، فهم نوح، زهد یحیی و نیروی موسی بن عمران را بنگرد، به علی که مجمع خصال این بزرگ مردان است نگاه کند [چراکه اوجامع امتیازات خاصهٔ این بزرگواران و مظهر صفات این پیامبران عالی قدر می‌باشد].

(۳۸) بیهقی با اسناد به رسول خداﷺ که فرمود: هرکس بخواهد به آدم در علمش، به نوح در تقوا، به ابراهیم در خلیلیت، به موسی در هیبت و به عیسی در عبادتش، نگاه کند باید به علی نگاه کند که او جامع ویژگیهای این بزرگواران است.

(۳۹) و از کتاب مناقب [حارث اعور همدانی] نقل شده که گفت: اطلاع یافتیم که رسول خداﷺ در میان اصحاب خود بود و به آنها فرمود: هم‌اکنون آدم را در علمش، و نوح را در بینشش و ابراهیم را در خلّتش، به شما نشان خواهم داد؛ همزمان با بیان رسول خداﷺ علیؑ به جمع یاران پیامبر پیوست. ابوبکر که در بین جمعیت بود گفت: یا رسول‌الله، مردی را با سه تن از پیامبران عظیم الشأن، مقایسه نمودی براو گوارا و آفرین باد، بفرمائید این مرد کیست؟ رسول خداﷺ فرمود، آیا او را نمی‌شناسی؟ گفت: نه یا رسول‌الله خدا و رسولش داناترند، فرمود: آن مرد علی‌بن ابیطالب می‌باشد. ابوبکر در مقام تمجید و ستایش علیؑ، به وی رو نموده گفت: بر توگوارا باد این منقبت، آیا مانند تو ای ابوالحسن کسی هست که چنین منصبی داشته باشد؟ هرگز!

(۳۸). بیهقی در فضائل الصحابة به جای خلت ابراهیم، حلم او را نام برده و الغدیر، ج۳، ص ۳۵۵ همین نقل را بازگو نموده؛ کفایة الطالب، باب ۲۳، ص ۱۲۲؛ ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۸۰، شمارهٔ ۸۱۱؛ فرائد السمطین، ج۱، ص ۱۷۰، شمارهٔ ۱۳۱؛ ذخائر العقبی، ص ۹۳؛ لسان المیزان، ج۶، ص ۲۴، شمارهٔ ۸۸؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰ و در فصل نوزدهم، ص ۲۱۹ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۴؛ مناقب امام امیرالمؤمنینؑ ابن مغازلی، ص ۲۱۲، شمارهٔ ۲۵۶؛ شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸، خطبهٔ مختارهٔ ۵۴؛.

(۳۹). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۵؛ الغدیر، ج ۳، ص ۳۵۸.

(۴۰) و از همین مناقب از علی‌ؑ نقل نموده است که فرمود: به خدا سوگند، آیه‌ای از قرآن نازل نشد، مگر دانستم برای چه و در کجا نازل شده تحقیقاً خداوند متعال، قلبی دانا و هوشمند و زبانی پرسنده و هدایت خواه به من عنایت کرده است.

(۴۱) و از همان کتاب از عبدالرحمن سلمی، نقل است که گفت: به خدا سوگند، در تیرهٔ قریش، احدی همانند علی‌بن‌ابی‌طالب نیافتم که نسبت به قرائت قرآن، آگاه‌تر از علی باشد.

(۴۲) و از همان کتاب از ابو البختری، نقل است که گفت: علی‌ؑ را درحالی که جامهٔ

(۴۰). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۰، حدیث ۱۵۷، باب چهلم؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۸، حدیث ۲۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱ چاپ لیدن و چاپ بیروت، ج ۲، ص ۳۳۸؛ شواهد التنزیل، فصل ۴، شمارهٔ ۲۸ مقدمه، ص ۳۳؛ کفایة الطالب، باب ۵۲، ص ۲۰۷؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ الاصابهٔ ابن حجر، ج ۲، ص ۵۰۹ از ابی طفیل که گفت: علی همیشه می‌فرمود: سلونی سلونی سلونی عن کتاب الله (پرسش کنید، بپرسید، بپرسید مرا از کتاب خدا، به خدا سوگند، آیه‌ای نیست... مگر که می‌دانم در شب یا در روز نازل شده است)؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، در حاشیهٔ الاصابه، ج ۳، ص ۴۳ از ابی طفیل که گوید: علی را دیدم که در جمع سخنرانی نموده و می‌فرمود: از من بپرسید به خدا سوگند، نمی‌پرسید از من از آیه‌ای مگر شما را باخبر از مضمون آن خواهم نمود و باز از کتاب خدا پرسش کنید، چرا که به خدا سوگند، آیه‌ای از کتاب خدا نیست، مگر اینکه می‌دانم در شب یا روز، در زمین هموار یا در کوه، نازل گردیده است؛ فضائل الخمسة فیروزآبادی، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الأولیاء ابی‌نعیم، ج ۱، ص ۶۷، ترجمة امام علی‌ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۶، حدیث ۱۱۴۷.

(۴۱). ترتیب در بیان حدیث، اقتضا دارد که این روایت، در مناقب خوارزمی باشد، امّا با تفحّص در این کتاب برآن اطلاع نیافتم، ولی حسکانی در شواهد التنزیل، فصل ۲ از مقدمه، ص ۲۴، حدیث ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ وبه سند دیگر از ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر، مشابه این روایت در همان فصل آورده است؛ ترجمة امام علی‌ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۵، احادیث ۱۰۶۱، ۱۰۶۲؛ غایة النهایة در طبقات القراء، ج ۱، ص ۵۴۶، شمارهٔ ۲۲۳۴.

(۴۲). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۷؛ مقتل خوارزمی، ... ص ۴۴؛ ینابیع المودّة، ص ۷۴، باب چهاردهم؛ احقاق الحق، ملحقات، ج ۱۷، ص ۴۶۲ از مودة القربی سیّد علی‌بن شهاب الدین همدانی، ص ۱۲۶ و از سید عطاءالله و دشتکی، در اربعین، ص ۲۷ خطی و از علامّه محمد صالح کشفی، در مناقب مرتضویة، ص ۲۴۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴۰، حدیث ۲۶۳؛ امالی شیخ مفید، مجلس ۵۵، ص ۳۴۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸، بصائر الدرجات، ج ۳، ص ۱۳۲، باب ۹.

پشمین پیامبرﷺ برتن و شمشیر او را به خود بسته و عمامهٔ وی را برسر و انگشتر او را در دست داشت، دیدم که در شهر کوفه بر منبر نشسته، پیراهن را از قسمت شکم و سینه بالا زده و فرمود: پیش از آن که از میان شما رخت بربندم، پرسشهایتان را مطرح کنید، تا شما را پاسخ دهم، چراکه دراین پهلو و سینه علم فراوانی وجود دارد، آنگاه با تأکید بیشتر فرمود: این سینه مخزن علم و آنچه راکه به شما می‌گویم، دانشی است که از دهان رسول خداﷺ گرفته‌ام و این علم وحیی است که بر پیامبرﷺ القا می‌شد و از شدت علاقه‌ای که آن حضرت به من داشت آن را به من تغذیه می‌کرد، یعنی بدون دیدن فرشتهٔ وحی، از آن شعور خاص، بهره‌مند می‌شدم، سپس فرمود: اگر کرسی قضاوت برای من گسترده می‌شد [کنایه از این که اگر امکان آن فراهم می‌شد] برای اهل تورات، به توراتشان و برای اهل انجیل، به انجیلشان آنچنان فتوا می‌دادم که به قدرت پروردگار به سخن آمده و به شما بگویند که علی در آنچه ما حاوی آن بودیم، به حقیقت سخن گفت و شما را آگاه ساخت، آنگاه هر یك از آنها پیروان خود را سرزنش نموده و گوید. چرا به آنچه که می‌خوانید تعقل نمی‌کنید و به آن پایبند نیستید.

(۴۳) روز دیگری در جمع مردم حضور یافت و فرمود: از من پرسش نمایید پیش از آن که فرصت از دست برود و من در بین شما نباشم، از راههای آسمان سؤال کنید تا شما را جواب گویم، چراکه من راههای آسمان را، بهتر از راههای زمین می‌شناسم [یعنی در دید من نقطه ابهامی وجود نداشته و به اسرار جهان خلقت واقفم. همانگونه که شما مردم

(۴۳). نهج‌البلاغة سید رضی، آخر کلام ۱۸۹؛ تذکرة الخواص، باب ۲، ص ۳۴، ینابیع المودة، باب چهاردهم، ص ۶۶؛ فضائل الخمسهٔ فیروز آبادی، ج ۲، ص ۲۳۲ و در ص ۲۶۰ از همین کتاب، در باب علم علیﷺ از ابوالمعتمر مسلم بن لوس و جاریة بن قدامهٔ سعدی که در مجلس خطابهٔ علیﷺ حضور داشتند شنیدند که می‌فرمود: از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، چراکه پرسش نمی‌شوم از چیزی در مادون عرش مگر این که به آن خبر خواهم داد، این حدیث را ابن نجار نیز نقل کرده است؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۵. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۳۰؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۹؛ بحارالانوار، ج ۴۰، باب ۹۳، ص ۱۵۳ از غرر الحکم از آمدی.

راهها و طرق زمین را می‌شناسید من به راههای آسمان، علاوه بر راههای زمینی آگهی دارم.]

[۴۴] و از مسند احمدبن حنبل، از رسول‌اکرمﷺ نقل شده است که به فاطمه فرمود: دخترم آیا از این که تو را به پیشگامترین امتم به اسلام و داناترین آنها به دین و بزرگترین آنها در بردباری و حلم تزویج نموده‌ام خوشنود نیستی؟ [این سخن به خاطر این نیست که فاطمه‌ؑ به این ازدواج خوشنود نبوده، حاشا! بلکه این کلام را درمورد رفعت مقام علیؑ اظهار نموده تا مردم بدانند که علیؑ از همهٔ یاران پیامبر، برتر و مقامش بلند پایه‌تر و ارجمندتر می‌باشد.]

[۴۵] و از ابن عباس روایت است که رسول‌اکرمﷺ فرمود: تحقیقاً نُه دهم علم و دانش، به علی داده شده و به او اختصاص یافته و به خدا سوگند که در یک دهم دیگر نیز، با همهٔ مردم سهیم است.

(۴۴). مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص ۲۶؛ ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۱، ص ۲۶۳، شمارهٔ ۳۰۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، حدیث ۳۶۳۷۰ و در ص ۱۳۵. حدیث ۳۶۴۲۳؛ مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۵۸، با اضافاتی در نقل؛ أسد الغابة، ج ۵ ص ۵۲؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۰؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۲۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۱۴.

(۴۵). ینابیع المودة، باب چهاردهم، ص ۶۹ و ۷۰ از ابن عباس و ابن مسعود با اختلاف در لفظ و در ص ۲۱۰ از همین کتاب گوید: أخرجه ابوعمر؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۶، حدیث ۳۶۴۶۱، در فضائل علیؑ از ابن مسعود که گفت: خدمت رسول خداﷺ شرفیاب بودم، که از علی پرسش شد، فرمود: حکمت به ده جزو تقسیم گردیده و به علی نه جزو از آن و به همهٔ مردم، فقط یك جزو داده شد که علی در همان یك جزو نیز از همه داناتر بود؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۰؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۰؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۳؛ فرائد السمطین، باب هیجدهم، ج ۱، ص ۹۴، شمارهٔ ۶۳؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۶، شمارهٔ ۳۲۸؛ شواهد التنزیل، ص ۸۴، شمارهٔ ۱۲۳؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۵؛ ترجمة امام علیؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۸۱، شمارهٔ ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹؛ منتخب کنز العمال، حاشیهٔ مسند احمد، ج ۵ ص ۳۳؛ الاستیعاب ابن عبدالبرّ، در حاشیهٔ الاصابهٔ، ج ۳، ص ۴۰.

(۴۶) و از عایشه نقل است که گفت: علی از همهٔ مردم به سنّت پیامبر عـالمتر و آگاه‌تر است.

(۴۷) و از مناقب ابی المؤید، از ابن عباس نقل نموده که گفت: عمر در سخنرانـی خـود گفت: علی از ما همه به داوری آگاه‌تر و بینشش در این امر بیشتر است.

دلیل هشتم

[برتری علمی علی از سایر مردم] آنکه مبادی و اساس همهٔ علوم به آن حضرت باز می‌گردد، چرا که او پایه‌های دین را بنیان و استوار ساخت و احکام شریعت را بـیان نمود و مطالب علوم عقلی و نقلی را تقریر و تثبیت کرد. اما علم فقه، که بدیهی است پایه و اساس آن به آن حضرت استناد دارد، زیرا همه فقها در مسائل فقهی، به او رجوع می‌کنند، امّا انتساب امامیه به آن حضرت روشن است و نیازی به استدلال ندارد، چرا که دانشمندان و فقهای امامیّه دانش خود را از وی و اولاد معصومش گرفته‌اند و اما حنفیها که بزرگ آنها ابی یوسف و محمد است، رشتهٔ دانش فقهی خویش را از ابوحنیفه گرفته‌اند که او شاگرد امام صادق و آن حضرت شاگرد پدر بزرگوارش باقر العلوم و او شاگرد پدرش امام سجاد است و او انـدوخته‌های عـلمی خـود را از پـدرش حسـین و او از پـدرش امیرالمؤمنین گرفته است و اما شافعیان، فقهشان را از شافعی و او از محمدبن الحسن

(۴۶). ترجمهٔ امام علی من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۶۲، حدیث ۱۰۸۷ و بعد از آن مناقب خـوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۶؛ ینابیع الموده، ص ۲۸۶؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ الاستیعاب ابن عبدالبرّ، در حاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۴۰؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۵۹؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۴۳.

(۴۷). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۷؛ ترجمهٔ امام علی من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۶، شمارهٔ ۱۰۶۳، ۱۰۷۱؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۱۱۳؛ ینابیع المودة، ص ۲۸۶؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۶۰؛ اخبار قضات ابن وکیع، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۲؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۶۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۸ و در ج ۳، ص ۱۶۷؛ الاستیعاب ابن عبدالبرّ، در حاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۳۹.

شاگرد ابوحنیفه و مالك اخذ نموده است، پس علم شافعی و مذهب او به این دو نفر استناد دارد و اما احمدبن حنبل بنیانگذار مذهب حنبلی، فراورده‌های علمی خود را از شافعی گرفته و مالك رهبر مالکیان از ربیعة الرأی استفاده نموده و او شاگرد عکرمة، و عکرمة از ابن عباس اخذ نموده و ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علی‌ؑ بوده است.[1]

دربارهٔ گروه خوارج باید بگوییم که رؤسا و بزرگان آنها، شاگردان آن حضرت می‌باشند.

امام علم نحو نیز، واضع و بنیانگذار آن علی‌ؑ است.

[(۴۸)] ابوالأسود دئلی در این مورد گفته است: کلام سه چیز است، اسم، فعل و حرف، سپس دربارهٔ هریك توضیحاتی داده و راههای اعراب آنها را بیان نموده است.

امّا علم تفسیر قرآن، یکی از رشته علومی است که با نزول وحی، در بین مسلمانان رواج یافت و استناد این علم به علی‌ؑ واضح است، چراکه دانش تفسیری، در مجموع به ابن عباس منسوب و او شاگرد علی‌ؑ است.[2]

[(۴۹)] و نیز ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین‌ؑ در تفسیر باء بسم‌الله الرحمن الرحیم با من

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸، بحارالأنوار، ج ۴۱، باب ۱۰۷، ص ۱۴۰.

(۴۸). شرح نهج‌البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۰، دراین مورد به کتاب تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، آیت‌الله سید حسن صدر، فصل اوّل، ص ۴۹ و قبل و بعد آن، مراجعه نمایید، چراکه مصادر زیادی، برای این مطلب درآن وجود دارد و موجب بصیرت بیشتر خواهد بود؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۱، به بعد از تعداد زیادی دانشمندان که از آنهاست علامّة ابوالبرکات انباری، لمع الادلّة في اصول النحو، ص ۹۷؛ نزهة الألبا، ص ۳؛ الشعر و الشعراء، ص ۲۸۰؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۱۲ و غیر از اینها نقل نموده، مراجعه نمایید؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴۵.

۲. در نسخهٔ چاپ تبریز این جمله دارد: فانّه مستند الی ابن‌عباس وهو کان تلمیذ علی‌ؑ و در همین مورد (علم تفسیر) به شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹ در ذکر نگاهی کوتاه به فضائل علی‌ؑ و نیز به کتاب تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، ص ۳۲۲، فصل دوازدهم، مراجعه نمایید.

(۴۹). ینابیع المودة قندوزی حنفی، ص ۶۹ و ۷۰، باب چهاردهم که گوید: علی‌ؑ در شبی از شبها نقطهٔ باء بسم‌الله الرحمن الرحیم را برای ما شرح و توضیح می‌داد که ناگهان سپیدهٔ صبحگاه دمید، امّا هنوز رشتهٔ سخن به پایان نرسیده ←

از اوّل شب تا پایان آن، سخن گفت امّا رشتهٔ سخن به پایان نرسید.

اما علم کلام نیز بی‌تردید علی‌ﷺ بنیانگذار آن است و دلایل آن را توضیح و تقریر نموده است. آن حضرت در سخنرانیها و خطبه‌هایی که برای مردم ایراد می‌نمود از این علم سخن می‌گفت و همهٔ مردم از او استفاده کرده‌اند و دانشمندان درحلّ مشکلات علمی خود به آن حضرت مراجعه می‌کردند؛ زیراکسانی که به این علم قیام نموده‌اند چهارگروه هستند: معتزله، اشاعره، شیعه و خوارج.

امّا نسبت شیعه به آن حضرت روشن است و نیازی به بیان نیست.

امّا خوارج، تردیدی نیست که فضلای این گروه، علم کلام و استدلال به آن را از آن حضرت فراگرفته و مرجع آنها بوده است و اگر ابهامی در مسائل علمی برای آنها پیش می‌آمد، تنها رفع آن را از حضرتش می‌خواستند، چراکه کسی جز آن حضرت بر رفع مشکلات علمی قادر نبود.

امّا معتزله، این گروه به واصل بن عطاء که استاد آنهاست ارتباط علمی دارند و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمدبن حنفیّه است و ابوهاشم شاگرد پدرش و پدرش شاگرد پدربزرگوارش علی‌ﷺ بوده است.

اما أشاعره، عموماً شاگرد ابوالحسن أشعری و او شاگرد ابوعلی جبایی و او یکی از مشایخ و بزرگان معتزله[1] می‌باشد.

وامّا علم طریقت و کشف. همهٔ صوفیانی که در این راه، گام نهاده‌اند، خرقه ودیگر وسائل و ابزار این علم را به آن جناب، نسبت داده و می‌گویند: تنها ما هستیم که راه و روش مولا را اتخاذ کرده و حقایق را با دید باطن می‌نگریم و غیر از ما کسی به این راه رهنمون نخواهد بود.[2]

أصحاب فتوّت و جوانمردان روزگار نیز، درس جوانمردی را از مکتب مولا، فرا

←
بود و من آنچنان خود را کوچک می‌دیدم که گویا فواره‌ای، در کنار دریای خروشان، بیش نیستم.

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۲. مدرك پیشین، ج ۱، ص ۱۹.

گرفته و خود را دراین راه و مرهون این خصلت بزرگ او می‌بینند، چراکه جبرئیل در روز بدر بر پیامبر وارد شد و مدال این افتخار را از سوی خدای متعال به او سپرد و با آواز بلند فریاد زد: لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار.[۱]

(۵۰) پیامبر ﷺ روزی با حالی شادمان در جمع اصحاب فرمود: من جوانمرد هستم و فرزند و برادر جوانمردم، اما این‌که من جوانمردم به این جهت است که سید و سالار عرب هستم و امّا این‌که فرزند پدری جوانمرد و بلند همتم، به این دلیل است که فرزند ابراهیم خلیل الرحمان هستم، کسی که در حق او از جانب پروردگار چنین آمده است: «فَتیً یذکرهم یُقالُ لَهُ ابراهیم» (انبیاء، ۲۱) و اما این‌که برادر مردی بلند همت و جوانمردم از آن رواست که برادر علی ؑ هستم که جبرئیل دربارهٔ او گفت: «لا فتی الاّ علی».

امّا علم فصاحت نیز پایه گذار و سرچشمه‌اش علی ؑ است، چراکه وی چنان به نهایت و غایت این علم دست یافت که در حق او گفته شد: سخن وی فوق سخن مخلوقات و پایین‌تر از سخن خالق است و همهٔ سخنوران، سخن را از او آموختند.[۲]

دلیل نهم

[برتری علمی علی ؑ از سایر مردم] این است که یاران رسول خدا ﷺ تنها از وی احکام دینی را فراگرفته و به او رجوع می‌نمودند و چگونگی فتوا دادن را، از او می‌آموختند و اگر مشکلی در قضایای دینی برای آنها پیش می‌آمد حلّ آن مشکل را تنها از او می‌خواستند.

۱. مدرک پیشین، ج ۱، ص ۲۹.

(۵۰). امالی شیخ صدوق، مجلس سی و ششم، حدیث ۱۴؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ترجمة امام علی ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث ۱۹۷ که دراین حدیث می‌گوید: نادی منادٍ یقال له رضوان «لا سیف الّا ذوالفقار ولافتی الّا علی».

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

(۵۱) دلیل براین مدّعا این است که درآن قضایایی که عمر در آنها، به اشتباه افتاده و نابجا حکم می‌کرد، علی ﷺ داوریهای نادرست او را ردّ نموده و داوری صحیح انجام می‌داد. یکی از آن قضایا این است که عمر، دستور داد زنی راکه حامله بود به جرم عمل منافی عفت (زنا) سنگسار کنند؛ علی ﷺ از جریان آگاه گردید و او را از این عمل منع کرد، عمر از وی توضیح خواست؛ فرمود: اگر براین زن جرم ثابت شده و باید رجم شود، فرزندی که در رحم دارد چه گناهی دارد؟ بنابراین او را مهلت بده و حدّ او را تأخیر بینداز، تا فرزندش به دنیا آید و دوران شیرخوارگیش به پایان رسد، آنگاه او را حد بزن. عمر دستور آن حضرت را اجرا نمود و گفت: «لولا علی لهلک عمر» اگر علی نبود، عمر به هلاکت می‌رسید!

(۵۲) زنی را نزد عمر آوردند که شش ماه از وضع حمل او بیشتر نگذشته بود و عمر

(۵۱). الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۱؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۶، ذخائر العقبی، ص ۸۱؛ کفایة الطالب، ص ۱۰۵، مناقب خوارزمی، فصل هفت، ص ۳۹، محبّ طبری در ذخائر العقبی، ص ۸۱ در اینکه ابوبکر و عمر به علی در مسائل مشکل رجوع می‌کردند، از عبدالله بن الحسن نقل کرده است که گفت: علی ﷺ به مجلس عمر وارد شد، ناگهان دید زنی که حامله بود برای رجم می‌بردند، فرمود: گناه این زن چیست؟ زن در جواب گفت: مرا برای رجم کردن می‌برند! علی ﷺ فرمود: ای امیرمؤمنان، این زن را به چه تقصیری رجم می‌کنند؟ اگر چه تو حق داری خود او را به خاطر این گناه رجم کنی، اما بر فرزندی که در رحم دارد، هیچ حقی نداری! دراین هنگام عمر سه بار گفت همه کس از عمر فقیه‌تر و داناتر به امور شرعی است! پس علی ﷺ ضامن آن زن شد که پس از وضع حمل و پایان ایام شیرخوارگی فرزندش، برای اجرای حکم الهی حاضر گردد، آن زن پس از این که فرزند خود را که پسری بود به دنیا آورد، برای اجرای حکم نزد عمر، حاضر شد و تن به اجرای حکم داد.

همین روایت را شیخ مفید ﷺ درکتاب ارشاد، با اختلاف اندکی در الفاظ، درباب دوم، از باب پنجاه و نهم، ص ۱۹۴ نقل نموده است.

(۵۲). فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴۶، باب ۶۵، حدیث ۲۶۹، بااختلاف در الفاظ و تقدیم و تأخیر در جمله‌ها؛ الغدیر، ج ۶، ص ۹۳، شمارهٔ ۳؛ سنن کبری، ج ۷، ص ۴۴۲؛ مختصر جامع العلم، ص ۱۵۰؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴ و در چاپ بیروت، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ذخائر العقبی، ص ۸۲؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۵۰، با اختلاف در الفاظ و تقدیم تأخیر در جمله‌ها؛ ینابیع المودة، ص ۷۵، باب چهارده ونیز در ص ۲۱۱، باب ۵۶؛ فضائل الخمسة من الصحاح السته، ج

←

دستور داد، تا او را سنگسار کنند، علی﷣ از جریان آگاه گردید و او را از اقدام به این عمل منع کرد، عمر از علت ممانعت پرسید؟ علی﷣ فرمود: خدای متعال دوران بارداری و شیرخوارگی را جمعاً در یکی از آیات قرآن، سی ماه تعیین کرده است: «حمله و فصاله ثلاثون شهراً» (احقاف، ۴۶) و در آیهٔ دیگر، مدت شیردادن را دو سال تمام مقرر نموده و فرموده است: «والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» (بقرة، ۲۳۳) بنابراین اگر ۲۴ ماه که زمان شیرخوارگی است، از سی ماه برداریم، شش ماه باقی مانده، مدت حمل است. عمر آن زن را رها نموده و گفت: «لولا علیّ لهلک عمر» «اگر علی این مشکل را حلّ نمی‌کرد، عمر به هلاکت می‌رسید».

(۵۳) زن دیوانه‌ای که از زنا، باردار شده بود، نزد عمر آوردند، وی فوراً دستور داد، او را سنگسار کنند! علی﷣ از جریان آگاه گردید و به استناد فرمودهٔ رسول خداﷺ او را منع نموده و فرمود: آیا نشنیدی که رسول اکرمﷺ در این مورد چه دستور و فرمانی داده است؟ عمر گفت: فرمان رسول خداﷺ چیست؟ علی﷣ فرمود: رسول اکرمﷺ فرمود: قلم تکلیف از چند گروه برداشته شده است یکی دیوانه، تا زمان بهبودی، دیگری کودک، تا زمان بلوغ و ادراك و سومی شخص که خوابیده است، تا به هنگام بیداری، عمر با

→

۲، ص ۲۷۹؛ درّ المنثور، ج ۱، ص ۲۸۸؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۴۲؛ الاستیعاب، درحاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۳۹؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۹۷، باب دوم، فصل پنجاه نهم با اندك تفاوتی در عبارت.

(۵۳). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۳۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۰، ۱۵۴ با اختلاف در لفظ حدیث، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴۹، باب ۶۵، حدیث ۲۷۵؛ ینابیع المودة، ص ۷۵ باب چهاردهم و ص ۲۱۱، باب ۵۶ گوید: ابن سمان در کتاب الموافقة ایراد نموده؛ ارشاد شیخ مفید ج ۱، ص ۱۹۴، باب دوم، فصل ۵۹؛ ملحقات احقاق الحقّ، ج ۱۷، ص ۴۹۲؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۰۱؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۷۳؛ صحیح ابوداود، ج ۲۸، ص ۱۴۷؛ سنن دار قطنی، کتاب حدود، ص ۳۴۶؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳۷، با اختلاف در لفظ؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۴؛ العمدة ابن بطریق، ص ۲۵۷، شمارهٔ ۴۰۳؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۰۴، کتاب المحاربین، باب لا یرجم المجنون و المجنونة؛ سنن دار قطنی، ج ۳، ص ۱۳۸، کتاب الحدود، شمارهٔ ۱۷۳ مستدرك الصحیحین حاکم، ج ۴، ص ۳۸۹، کتاب الحدود به دو طریق و دریکی گوید: این حدیث بشرط نقل شیخین صحیح است، امّا آن دو را نقل نکرده‌اند.

شنیدن این حدیث، زن را رها نموده و او را حدّ نزد.

(۵۴) روزی عمر در سخنرانی خود گفت: هرکس مهر دخترش را از حدّ معمول و متعارف بالاتر قرار دهد، آن زیادی را به بیت المال برمی‌گردانم! زنی از جمع حاضران برخاست و بروی ایراد گرفته و گفت: چگونه ما را از موهبتی که خداوند در قرآن کریم، برای ما قرار داده، منع می‌کنی؟ خداوند متعال در سورهٔ نساء، آیه ۲۰ می‌فرماید: اگر زنی را به ظرفیت یك قنطار، مهر بستید، چیزی از آنها نستانید، عمر از گفتهٔ خود نادم شده و گفت، همهٔ مردم از عمر داناتر و به احکام دین آشناترند حتی زنان پرده‌نشین.

(۵۵) و نیز زنی را که متهم به زنا بود، نزد عمر آوردند، وی بدون درنگ، دستور داد تا او را رجم کنند! علی‌ؑ پیش از اجرای حکم در محل حضور یافت و فرمود: چرا این زن باید رجم شود و تقصیر او چیست؟ جمعی که در آنجا حضور داشتند، جریان را نقل کردند، علی‌ؑ فرمود: دست نگهدارید تا در مورد جرم تحقیق به عمل آید، سپس رو به عمر نموده فرمود: آیا به دستو تو می‌خواهند این زن را رجم نمایند؟ گفت: آری! آنگاه اعتراف زن به زنا را بازگو کرد، علی‌ؑ فرمود: شاید براو خشم گرفته و یا او را ترسانده‌ای؟ عمر گفت آری چنین است، علی‌ؑ فرمود: آیا نشنیدی از رسول خداﷺ که فرمود: اعتراف با شکنجه اعتبار ندارد و حدّ بر معترف جاری نمی‌شود، مگر نه‌این

(۵۴). الغدیر، ج ۶، ص ۹۵ ـ ۹۹؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۱۲۳، کشّاف زمخشری، ج ۱، ص ۴۹۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۷؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۳۳؛ و مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۳ نهج الحق و کشف الصدق علامهٔ حلّی، ص ۲۷۷.

(۵۵). فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۰، باب ۶۵، شمارهٔ ۲۷۶ با اختلاف در عبارات و اینکه زنی که باردار بود نزد وی آوردند، تا این که گوید: علی‌ؑ فرمود: اگر براین زن حکومت داری، بر آنچه در شکم دارد، حاکم نخواهی بود، سپس مولا فرمود: شاید او را سرزنش کرده و او را تهدید نموده‌ای؟ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۳۹؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۰۲؛ ینابیع المودة، ص ۷۵، باب چهاردهم؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۰؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۶؛ و در چاپ دیگر، ج ۳، ص ۱۶۳، ذخائر العقبی، ص ۸۰؛ مطالب السؤول، ص ۱۳؛ الاربعین فخر رازی، ص ۴۶۶؛ فضائل الخمسه فیروز آبادی، ج ۲، ص ۲۸۸ از الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۵ و در چاپ بیروت، ج ۳، ص ۱۶۲.

است که اعتراف مستند: به زندانی نمودن، تهدید کردن و به زنجیر بستن اعتبار نخواهد داشت. عمر فوراً آن زن را رها نمود، سپس گفت: مادران از زاییدن کسی چون علی ناتوان و عاجزند، آری اگر علی نبود، عمر هلاك می‌شد.

(۵۶) و از مناقب ابی المؤیّد نقل است که عمر برای مردم سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: اگر روزی فرارسد که شما را از خوبیها به بدیها سوق دهیم چه خواهید کرد؟ و این جمله را سه بار تکرار نمود، امّا کسی او را جواب نداد [گو اینکه می‌خواست به مردم بفهماند که قدرت بی چون چرا، در اختیار من است و از سکوت مردم همین را استفاده کند] در آن حال علی‌ﷺ از بین جمع حاضر برخاست و فرمود: در آن هنگام تو را توبه داده و به حق باز می‌گردانیم و به عبارت دیگر می‌گوییم حرفت را پس بگیر اگر پذیرفتی که چه بهتر. عمر گفت: اگر توبه نکنم؟ فرمود با شمشیر قانون گردنت را خواهیم زد؛ عمر گفت: خدای را سپاسگزارم که در این امّت کسی را قرار داد که در کجرویها ما را به حق هدایت نموده و راه راست را به ما نشان خواهد داد.

(۵۷) سعیدبن مسیّب گفت: از عمر شنیدم که می‌گفت: بارالها درآن مسألهٔ مشکل و

(۵۶). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۵۲، در این مصدر این جمله موجود است. قال محمد فسکتوا فقال ذالك ثلاثاً، فقام علیﷺ فقال یا عمر و نیز در مصدر مذکور به این صورت آمده که عمر گفت: ان لم أتب؟ قال اذن نضربُ؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۸.

(۵۷). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۵۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۴۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۲، چاپ لیدن و ص ۳۳۹، چاپ بیروت؛ العمدة ابن بطریق، ص ۲۵۷، حدیث ۴۰۱ فضائل الصحابة احمدبن حنبل، ج ۲، ص ۶۴۷، حدیث ۱۱۰۰؛ نور الابصار، ص ۷۹؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، در حاشیة الاصابة، ج ۳، ص ۳۹؛ الاصابة ابن حجر. ج ۲، ص ۵۰۹؛ أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۲۹ و ج ۱، ص ۳۱۴؛ ترجمة امام علیﷺ من تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۵۰، حدیث ۱۰۷۹؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳۴؛ کفایة الطالب، فصل ۵۷، ص ۲۱۷؛ الفصول المهمة، ص ۳۵؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۱۰؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴۴، حدیث ۲۶۶ و ۲۶۷، باب ۶۴؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۶۱

پیچیده‌ای که برای حلّ آن علی در کنار من نباشد که مرا به حل آن راهنمایی کند، مرا زنده مگذار چرا که گره گشایی جز علی‌ؑ در بین این امت وجود ندارد.

و از جابر نقل شده است که عمر گفت: برای جمع یاران رسول خداﷺ هیجده سابقهٔ درخشان وجود داشت که تنها علی به سیزده بخش آنها امتیاز و اختصاص یافته و در پنج بخش دیگر نیز، با ما سهیم و شریک بود.[(۵۸)]

و از ابن عباس نقل است که گفت: علم به شش قسمت تقسیم گردیده، پنج قسمت از آن به علی اختصاص یافته و در یک جزو دیگر نیز با ما سهیم و شریک بود، اما از همهٔ ماها دراین یک جزو باقی مانده، داناتر بود.[(۵۹)]

اخبار و روایات دربارهٔ این فضیلت (علم) علی‌ؑ فراوان و خارج از احصاست.

دلیل دهم

[برتری و فضیلت علی‌ؑ از سایر مردم] این است که وی بعد از رحلت پیامبرﷺ پیش از همه به جمع آوری قرآن پرداخت.

ابوالمؤید به اسناد به علی‌ؑ گوید: علی‌ؑ فرمود: بعد از رحلت جانگداز رسول خداﷺ سوگند یاد کردم که ردایم را بردوش نگیرم [کنایه از این که به هیچ کاری اهتمام نورزم] تا تمام قرآن را جمع آوری نمایم، از این رو برای انجام کاری آماده نشدم و ردا را بر شانه نینداختم، مگر بعد از جمع آوری قرآن و انجام وظیفهٔ خطیری که به عهده داشتم. آن حضرت تفسیر قرآن را به مردم آموخت و ابن عباس در بین همهٔ مردم به آموختن

(۵۸). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۵۲؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم؛ فرائد السمطین، باب ۶۴، ج ۱، ص ۳۴۳، حدیث ۲۶۵.

(۵۹). مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ج ۱، ص ۴۴؛ مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۸.

علم تفسیر از آن حضرت ممتاز بود.

دلیل یازدهم

[برتری و فضیلت علی‌ﷺ از سایر مردم] داستانهای شگفت انگیزی است که بر فضیلت بسیار آن حضرت دلالت دارد و گویای کمال علمی اوست.

[۶۰] یکی از آن داستانها، این است که: دو نفر به نزد آن حضرت آمدند که در راهی همسفر شده بودند. در طول سفر یکی از آن دو نفر پنج عدد نان و دیگری سه عدد داشت، برای رفع خستگی و صرف غذا در جایی نشسته و به غذا خوردن مشغول شدند، در آن حال شخص سومی از راه رسید و با آنها هم غذا شد، پس از صرف غذا فرد سوم

(۶۰). ینابیع المودة، ص ۲۸۸ با اختلاف در لفظ؛ احقاق الحق و در ملحقات آن، ج ۸، ص ۷۱ از برخی منابع مانند: الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۲؛ ذخائر العقبی، ص ۸۴؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۱۱؛ تاریخ خلفاء سیوطی، ص ۱۷۹؛ صواعق المحرقه، ص ۷۷؛ مفتاح النجا، بدخشی، ص ۷۷، خطی؛ و در ج ۱۷، ص ۴۸۷ احقاق الحق، از تعداد دیگری از علمای قوم؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۶۷؛ الریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۹۹؛ الاستیعاب ، در حاشیة الاصابة، ج ۳ ص ۴۱؛ ذخائر العقبی، ص ۸۴، با اختلاف در لفظ؛ ارشاد شیخ مفید. ج ۱، ص ۲۱۱، فصل هفتم از باب دوم با اختلاف در تعبیر توضیح این داوری به این قرار است که پنج عدد نان و ۳ عدد را به یك سوم ۱/۳ تجزیه می‌کنیم، سپس مقداری را که هریك از آنها خورده‌اند حساب نموده و مازاد بر مصرف آن دوتن که شخص سوم آنرا میل کرده به نسبت مجموع هشت عدد نان و هشت درهمی که شخص سوم داده است روشن خواهد شد:

مقدار پنج عدد نان نفر اوّل	۵ ÷ ۱/۳ = ۱۵
مقدار سه عدد نان نفر دوم	۳ ÷ ۱/۳ = ۹
مجموع اجزای هشت عدد نان	۱۵ + ۹ = ۲۴
مقدار مصرف هر نفر	۲۴ ÷ ۳ = ۸
مازاد از مصرف نفر دوم	۹ - ۸ = ۱
مازاد مصرف نفر اوّل	۱۵ - ۸ = ۷
مقدار مصرف شخص سوّم	۷ + ۱ = ۸

در نتیجه شخص سوم یك سوم ۱/۳ از مجموع سه عدد نفر دوم و دو عدد نان و یک سوم ۲ ۱/۳ از مجموع ۵ عدد نان شخص اول را میل نموده است، پس هفت درهم از آن هشت درهم در مقابل نان شخص اول و یك درهم از آن هشت درهم در مقابل نان شخص دوم واقع شده است.

هشت درهم، بهای غذایی که میل کرده بود به آن دوتن داد و رفت، فردی که پنج عدد نان داشت پنج درهم از هشت درهم را خود برداشت و بقیه را به همسفر خویش داد، امّا وی این تقسیم را غیر عادلانه دیده و از گرفتن سه درهم امتناع کرده و به اصطلاح بگو مگو فیمابین آنها درگرفت، ناچار برای رفع نزاع، مسأله را با علی‌ع درمیان گذاردند، امیرالمؤمنین‌ع با توجه به مورد نزاع، به آن‌کس که سه عدد نان داشت رو نمود و فرمود: همراهت با تو انصاف نموده و بیش از حق، به تو داده است، اما او همچنان به گفتهٔ خود اصرار داشت و می‌گفت من جز حقم، از او نمی‌پذیرم، به این منظور که باید این مبلغ بالمناصفه تقسیم شود، علی‌ع فرمود اکنون که تقسیم همسفرت را نمی‌پذیری، باید بدانی که حق تو از این مبلغ، بیش از یك درهم نیست، آن مرد با تعجب گفت چرا؟ حضرت فرمود: هر یك از شما سه نفر از مجموع این هشت عدد نان ($2\frac{2}{3}$) دو نان و دو ثلث یك نان میل کرده‌اید. بنابراین از سه عدد نان تو ، یك سوم ($\frac{1}{3}$) آن را شخص سوم میل نموده و از ۵ عدد نان همسفرت، دو نان و یك سوم آن خورده است ($2\frac{1}{3}$) پس برای ($\frac{1}{3}$) از نان تو که شخص سوم تناول نموده، یك درهم بیش نبوده و حق تو از مجموع این مبلغ، تنها یک درهم است.

(۶۱) دیگری داوری آن حضرت دربارهٔ زنی است که بر پشت زن دیگری سوار شده بود و در آن حال زن سوم از راه رسید و زن سواری دهنده را سُک زد و تحریك نمود که تندتر برود، در آن میان زنی که سوار شده بود برزمین افتاده و جان سپرد. این بود که علی‌ع دو ثلث دیه را بر عهده و گردن زن سواری دهنده و زن تحریك کننده انداخت زیرا تلف آن زن به عمل این دو ارتباط داشت و امّا یك ثلث دیه را ساقط نمود، چراکه آن زن مقتول شونده عملی بیهوده انجام داده و چیزی در قبال آن واقع نمیشد این داوری که

(۶۱). صاحب احقاق الحق، ج ۸، ص ۸۶، آخر باب چهارم از ملحقات؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۱۱۲؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۷۸، باب دوم، فصل پنجاه و ششم.

در زمان رسول‌خدا ﷺ واقع شده مورد تصویب آن حضرت قرار گرفت.

(۶۲) دیگر داوری آن حضرت دربارهٔ کنیزی است که بین دو نفر مشترک بود و در طهر واحد با او مواقعه نمودند و او حامله شد و امر بر آن دو مشتبه گردید، این بود که علی ﷺ دربارهٔ فرزند بین آن دو نفر، قرعه کشید. این داوری نیز، مورد تصویب رسول‌اکرم ﷺ قرار گرفت، سپس دست به دعا برداشت و فرمود: خدای را ستایش می‌کنم که در بین ما اهل بیت کسی را قرار داد که به سنت داود بین مردم عمل می‌کند. و مقصود آن حضرت از سنت داود الهام الهی بود.

(۶۳) و یکی از قضاوتهای علی ﷺ این است که گاوی الاغی را کشته و نابود کرده بود،

(۶۲). سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۸۲، چاپ بیروت، ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۸۶، باب دوم، فصل پنجاه و ششم؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۳، از زیدبن ارقم که گفت: در زمانی که علی ﷺ در یمن بود، سه نفر در طهر واحد با زنی همبستر شده بودند و فرزندی متولد شد که هیچ یک به آن اقرار نداشتند، این طور داوری نمود: نخست با دو نفر آنها تا سه نوبت پرسید آیا شما به این فرزند اقرار دارید، یعنی این فرزند از شماست، آن دو نفر انکار نمودند، پس از پرسش از دو تا دوتای آنها از یک یک آنها پرسید اما همگی انکار نمودند، آنگاه بین آنها قرعه زد و آن که قرعه به نام وی اصابت کرد، ملزم شد که فرزند را به خود ملحق نماید و مقرر فرمود که دو ثلث دیه را بپردازد؛ این جریان را به عرض رسول‌اکرم ﷺ رساندند، وی از شدت خوشحالی نسبت به این داوری، چنان خندید که دندانهای مبارکش ظاهر گردید. از احمد، دو طریق دیگر این روایت را در مسند، ج ۴، ص ۳۷۴؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۴۵، حدیث ۹۵؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۰۰، ینابیع المودة، ص ۲۱۱؛ احقاق الحق، ملحقات، ج ۸، ص ۴۹، از مصادر متعدد و در ج ۱۷، ص ۴۸۹ از مصادر متعدد دیگر، بحارالأنوار، ج ۴۰، باب ۹۷، ص ۲۲۲؛ العمدة ابن بطریق، ص ۲۵۴، حدیث ۳۹۳؛ مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و گوید این حدیثی است که از نظر سند صحیح است، امّا بخاری و مسلم آن را یاد نکرده‌اند و در ج ۴، ص ۹۶ به طریق دیگری نقل نموده؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۶۷؛ ذخائر العقبی، ص ۸۵؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

(۶۳). ینابیع المودة، ص ۷۶ و ۲۲۸ با اندك اختلافی در عبارت؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۴۸ و ص ۸۴ از مصادری مانند: مطالب السؤول، ص ۳؛ تلخیص حافظ بلخی، ص ۱۵؛ اسعاف الراغبین، در حاشیهٔ نور الابصار، ص ۱۷۳؛ الشرف المؤبّد نبهانی، ص ۱۱۳، أرجح المطالب علامهٔ تستری، ص ۱۲۰؛ الفصول المهمه، ص ۳۴، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۲۶۹؛ نو رالأبصار، ص ۷۹؛ بحارالانوار، ج ۴۰، باب ۹۷، ص ۲۴۶ بانفصیل به اضافهٔ بعضی زیادات؛

←

صاحبان آن دو، برای داوری نزد ابوبکر رفتند و مسأله را با او درمیان نهادند، وی گفت: حیوانی حیوانی را نابود کرده است در این صورت چیزی بر مالك حیوان کشنده نیست!

آن دو نفر مسأله را به عمر ارجاع دادند، وی نیز مانند ابوبکر حکم نمود، سپس مسأله را با علی ﷺ بازگو کردند، وی فرمود: اگر گاو به جایگاه الاغ رفته و آن را از بین برده است، باید مالك گاو، قیمت الاغ را به مالك الاغ بدهد و اگر الاغ به جایگاه گاو رفته و گاو آن را کشته است، غرامتی بر مالك گاو نیست، رسول خدا ﷺ با اطلاع از جریان، فرمود: تحقیقاً علی بن ابیطالب به قضاوت الهی در بین شما حکم نموده، و تردیدی در این داوری وجود ندارد.

(۶۴) قضاوت دیگری از علی ﷺ در مورد پرسش دو زن است که در مورد کودکی نزاع داشتند و هریك از آنها مدعی بود که کودك از آن اوست و برای رفع نزاع به حضور علی ﷺ رسیدند، حضرت نخست آنها را اندرز داد، تا هریك که ادعایش بی اساس است از آن صرف نظر نماید، امّا آن دو بر گفتهٔ خویش اصرار داشتند و ادعای دیگری را باطل

→

فروع کافی، ج ۷، چاپ جدید، ص ۳۵۲؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل پنجاه و هفتم، ص ۱۸۸؛ با اضافاتی در عبارت.

(۶۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۹۶، باب دوم، فصل پنجاه و نهم و در روایت دیگری به این شرح است که این نزاع، در خلافت عمر اتفاق افتاد و هریك از آن دو زن بدون بیّنه ادعای آن کودك را داشتند و غیری با آنها دراین امر نزاعی نداشت، عمر از حلّ این مشکل ناتوان مانده و به علی ﷺ پناه آورد، علی ﷺ آن دو زن را احضار نمود، نخست آنها را موعظه نمود، شاید با ارشاد و اندرز، مطلب حلّ شود، اما آن دو همچنان به نزاع و اختلاف دامن زده و برادعای خویش اصرار داشتند، چون آن حضرت پافشاری آن دو را ملاحظه نمود، دستور داد ارهای را حاضر کنند، آن دو زن با وحشت، اضطراب پرسیدند چرا؟ فرمود: می‌خواهم کودك را دو نصف کنم و به هریك از شما نیمه‌ای از آن بدهم، باشنیدن این سخن از مولا، یکی از آن دو خاموش شد امّا دیگری فریاد زد خدا خدا، یاعلی اگر بناست این طفل به این حال درآید، من بهره‌ام را به او بخشیدم و ابداً با او نزاعی نخواهم داشت، علی ﷺ در آن هنگام تکبیر گفت و فرمود: این کودك از آن توست و آن دیگری در ادعایش کاذب است، چراکه اگر این طفل از او بود مانند تو قلبش رقّت می‌گرفت و به این عمل راضی نمی‌شد، در آن زمان بود که آن زن دیگر سخنش را باز ستانده و به حق مادر آن کودك اعتراف نموده و نزاع پایان یافت. عمر از مشاهدهٔ این داوری شگفت‌انگیز، شادمان گردید و برای علی ﷺ دعا کرد.

می‌دانستند، علی ﷺ برای حلّ مشکل و فصل خصومت فرمود: قنبر شمشیرم را بیاور، آن دو زن گفتند: شمشیر برای چیست؟ فرمود: کودک را دو نصف می‌کنم و بهر یك از شما نیمی از آن خواهم داد؛ همین که سخن به این جا رسید، یکی از آن دو زن فریاد زد که یا امیرالمؤمنین اگر بناست این طفل را دو نیمه کنی، من از ادعایم می‌گذرم، کودك را به او واگذارید علی ﷺ دانست طفل از آن اوست و دیگری در ادعایش دروغگوست، پس کودك را به مادر اصلی تسلیم نمود و آنکه ادعایش بی اساس بود از گفته‌اش برگشت و به حق آن زن اعتراف نمود.

(۶۵) و از داوریهای حیرت‌انگیز مولا، یکی هم این است: که ساختمانی بر سر عده‌ای فرو ریخت و دو کودك جان سالم به در بردند و هریك ادعای مالکیت دیگری داشت، شاهدی هم براین ادعا در بین نبود، برای رفع نزاع به حضور علی ﷺ رسیده، حلّ نزاع را از وی خواستند؛ مولا برای کشف حقیقت، دستور داد تا آن دو کودك سرشان را از روزنه‌ای بیرون کنند سپس به قنبر فرمود: گردن بنده را بزن، یکی از آن دو سرش را از روزن بیرون کشید و فرار کرد ولی دیگری باقی ماند، آن که سر از روزن بیرون کشیده بود، اعتراف نمود که او بنده و آن دیگری آقای اوست.

(۶۶) یکی دیگر از داوریهای آن حضرت این است که در زمان خلافت ابوبکر،

(۶۵). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۰ وی این داوری را به عنوان داوریهای حیرت انگیز آن حضرت در زمان خلافتش نقل نموده است.

(۶۶). شیخ مفید ﷺ این جریان را در ارشاد، ج ۱، باب دوم، فصل پنجاه هشتم، ص ۱۹۰، به این شرح نقل کرده است: مردی به نزد ابوبکر احضار شد که شراب خورده بود، وی خواست او را حدّ بزنند، او گفت: من شراب نوشیده‌ام، امّا تا امروز علم به تحریم آن نداشته‌ام، زیرا در بین جماعتی نشأت گرفته‌ام که آنرا حلال می‌دانند ابوبکر دربارهٔ اقامهٔ حدّ، متحیر گردید، چراکه به حکم مسأله اطلاعی نداشت، یکی از حضار به او اشاره نمود که حلّ این مشکل را از علی ﷺ بخواهد؛ وی کسی را به حضور آن جناب فرستاد، تا مسأله را توضیح و تبیین نماید علی ﷺ فرمود: دو نفر مسلمان مورد اطمینان را دستور بده، تا او را به مجالس مهاجرین و انصار ببرند و آنها را سوگند دهند که آیا یکی از آنها این آیه را بر او
←

مردی که شراب خورده بود نزد ابوبکر آورده شد، آن مرد به نوشیدن شراب اعتراف نمود ولی گفت به حرمت آن آگاه نبودم، به این علت که در بین جماعتی زندگی می‌کنم که آنها آن را حلال می‌دانند.

ابوبکر با شنیدن این سخن متحیر گردید و بیان حکم و اجرای حدّ بر او دشوار گردید، چراکه مسأله براو نامعلوم بود؛ ناچار برای حلّ مشکل علی﷣ را درجریان گذاشت، تا حکم مسأله را روشن نماید.

مولا فرمود: دوتن از افراد با اطمینان را با او روانه کن تا در جمع مهاجران و انصار، او را بگردانند و آنها را به خدا سوگند دهند که آیا کسی هست که آیهٔ تحریم شراب را بروی قرائت کرده باشد. و یا از پیامبر ﷺ برای او بازگو کرده باشند یانه، چنانچه کسی شهادت داد که فرد شرابخوار از حرمت شرابخواری اطلاع داشته، او را حدّ بزن و در غیر این صورت او را به توبه وادار و سپس او را رهاکن، چراکه آگاه به تحریم شرابخواری نبوده است، ابوبکر دستورالعمل آن حضرت را اجراکرد، پس از تحقیق معلوم شد که آیهٔ تحریم بر او خوانده نشده است، بنابراین او را توبه داده و رهایش کرد.

[۶۷] یکی دیگر از دلایل برتری آن حضرت، برهمهٔ صحابه این است که از ابوبکر پرسش دربارهٔ کلمهٔ «أَبّ» در آیهٔ کریمه: «وَفاكِهَةً وَأَبًّا» (عبس، ۳۰) به عمل آمد، وی عاجزانه گفت: کدام آسمان بر من سایه افکنده و کدام زمین مرا در روی خود جای دهد، اگر آنچه راکه ازکتاب خدا نمی‌دانم بگویم، آری معنای فاکهة را می‌دانم به معنای میوه

←

قرائت نموده و یا از زبان رسول الله ﷺ حرمت خمر را برای او بازگو نموده است یا خیر؟ اگر دو تن علیه او شهادت برحکم مسأله دادند. حدّ بر او اقامه کن و اگر نه او را توبه بده و او را رها کن. ابوبکر به دستور آن حضرت عمل نمود و کسی علیه او شهادت نداد که آیه را بر او خوانده و یا او را از قول رسول خدا ﷺ آگاه کرده است، از این رو ابوبکر او را توبه داد که بار دیگر تکرار نکند و او را رها نموده و تسلیم داوری علی﷣ گردید.

(۶۷). در المنثور، ج ۶، ص ۳۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۰، باب ۹۷، ص ۲۲۳ و ۲۴۷؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل پنجاه و هشتم، ص ۱۹۰ با اندکی اختلاف در لفظ و با عباراتی کوتاه؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۲؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵.

است امّا معنای «أبّ» را نمی‌دانم، گفته او به سمع مبارك علی‌ رسید، فرمود: یا سبحان الله، خدا از نقائص منزه است، آیا او نمی‌دانست که معنای أبّ کلاء و علف است و این که خداوند در کتابش این کلمه را آورده است به این خاطر است که به بندگانش معرفی نموده و بفهماند که نه تنها الفامش بر آنهاست، بلکه چهار پایان نیز از مادهٔ حیاتی بهره می‌برند تا بدین وسیله حیات انسانها در خوردن میوه‌ها و نیروی جسمی آنها از خوردن گوشت بعضی از حیوانات تقویت گردد.

(۶۸) داستان دیگری در مقام والای آن حضرت، این است که از ابوبکر سؤال شد، معنای «کلالة» چیست؟ در جواب گفت: نظرم را در این باره اظهار خواهم نمود، اگر رأیم به حقیقت مقرون گردید، چه بهتر و بی تردید از فضل و انعام الهی است و اگر به خطا رفتم این اشتباه از خودم و شیطان خواهد بود.

امیرالمؤمنین از این گفته ابوبکر آگاه گردید، و فرمود: این جا، جای اظهار رأی نیست! آیا او باور ندارد که کلالة گاهی به برادر تنی (ابوینی) وگاهی به برادر پدری یا مادری (ناتنی) اطلاق می‌گردد.

(۶۹) داستان دیگری مبتنی بر برتری وی از سایر صحابه، این است که مردی از دانشمندان یهود نزد ابوبکر آمد و گفت: تو جانشین و خلیفهٔ پیامبر این امتی؟ گفت آری! عالم یهودی گفت: ما در تورات این مطلب یافته‌ایم که جانشینان پیامبران، از همهٔ پیروانشان برترند، بنابراین با توجه به این که تو خلیفهٔ پیامبر این امت هستی! از خدا مرا خبر بده که او در آسمان است یا در زمین، ابوبکر گفت: خدا در آسمان و بر عرش جای

(۶۸). بحارالأنوار، ج ۴۰، باب ۹۷، ص ۲۴۷ با اختلاف در لفظ و زیاداتی در آخر این حدیث؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۰۴؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل پنجاه و هشتم، ص ۱۹۱.

(۶۹). بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۴۸، باب ۹۷ از ارشاد شیخ مفید، ص ۹۵ - ۹۷ و در ص ۱۹۲، باب دوّم، فصل پنجاه هشتم.

دارد؛ یهودی گفت: بنابراین او در زمین نیست و او در جایی وجود دارد و در جای دیگری موجود نیست.

ابوبکر که از جواب عاجز مانده بود، به وی پرخاش نموده گفت: این سخن گفتهٔ زنادقه است، از من دور شو! و اگر نه تو را می‌کشم! دانشمند یهودی در حالی که مجلس را با تعجب و شگفتی ترک می‌کرد اسلام را به مسخره گرفت، در آن بین علی‌ؑ او را ملاقات نموده فرمود: به آنچه در بین تو و ابوبکر گذشته اطلاع یافتم، جواب سؤال تو این است: ما می‌گوییم، خدای متعال تعیین کنندهٔ زمانها و مکانهاست و او به مکانها و زمانها وجود داده و برتر از آن است که در زمانی دون زمانی و مکانی دون مکانی قرار گیرد. او در هر مکان هست اما نه در حیّز مجاورت و محاسّة و علم او به همهٔ اشیاء احاطه دارد، چیزی نیست که از احاطهٔ تدبیر او بیرون باشد و موجودی نیست که از تحت قدرت قاهرهٔ او خارج و از فیض فیاضیّت او محروم باشد. هم اکنون تو را به آنچه در کتابی از کتابهای شما که گفتار مرا تصدیق نماید آگاه خواهم نمود، آیا دراین صورت با شناختی که از حقیقت خواهی یافت آن را می‌پذیری و به آن ایمان می‌آوری؟

آن مرد گفت: آری، علی‌ؑ فرمود: آیا در بعضی از کتابهای خود نیافته‌اید که روزی موسی بن عمرانؑ نشسته بود، ناگهان فرشته‌ای از مشرق نزد او حضور یافت، حضرت موسی به او فرمود از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد پروردگار عالم، سپس فرشتهٔ دیگر از مغرب آمد، موسی از او پرسید از کجا می‌آیی؟

گفت: نزد خداوند متعال، فرشته‌ای دیگر آمد و موسیؑ از او پرسید از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آسمان هفتم و از نزد خدای متعال آمده‌ام؛ چهارمین فرشته که به نزد موسی آمد گفت: از هفتمین طبقهٔ زمین و از نزد خدا می‌آیم، در آن هنگام موسی فرمود: منزّه است خدای متعال از این که جایی از وجود او خالی باشد و هیچ مکانی به او نزدیکتر از مکانی دیگر نبوده و نخواهد بود. مرد یهودی، زبان به شهادت گشوده و گفت: این سخن، حق تو است و تردیدی در آن وجود ندارد، گواهی می‌دهم که خلافت و جانشینی پیامبر اسلامﷺ حق مسلّم توست، امّا دیگری بر آن سلطه و استیلا یافته است.

(۷۰) در زمان خلافت عمر، قدامة بن مظعون، شراب نوشیده بود؛ پس از اثبات مطلب، عمر تصمیم گرفت او را حدّ بزند، وی به دفاع خویش پرداخت و گفت: اقامهٔ حدّ بر من روا نیست، چراکه خدای متعال می‌فرماید: «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جُناحٌ فیما طعمُوا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات» (مائده، ۹۳) «کسانی که ایمان به خدا آورده و کارهای نیکو انجام می‌دهند باکی بر آنها نیست اگر در مورد خوردنی و آشامیدنی، گناهی از آنها سرزند، چراکه آنان اهل تقوی و ایمانند.» بنابراین با ارتکاب این گناه، برمن مجازاتی نخواهد بود، زیراکه اهل تقوی و ایمان می‌باشم. عمر حدّ را از او برگرفت و او را رهاکرد! جریان به علی ﷺ ابلاغ شد و فوراً به نزد عمر رفت و فرمود: قدامة اهل این آیه نیست، چراکه اهل تقوی حرامی را حلال نمی‌پندارند و اگر او اهل این آیه بود، هرگز مرتکب چنین عمل حرامی نمی‌شد و آن را حلال نمی‌پنداشت، سپس رو به عمر نمود و فرمود: فوراً او را برگردان و دستور بده تا توبه کند و این عمل را بار دیگر تکرار نکند، آنگاه اگر او توبه کرد، وی را حدّ بزن، چرا که با توبه، حدّ از او ساقط نمی‌شود و اگر برگفتارش اصرار داشت او را به قتل برسان، زیرا در این حالت دیگر مسلمان نخواهد بود و از ملت اسلام، فاصله گرفته است.

عمر که از حکم آگاه گردید بر اجرای حدّ تصمیم گرفت، امّا نمی‌دانست حدّ او چه اندازه است؟ علی ﷺ فرمود: حدّ شرابخوار، هشتاد تازیانه می‌باشد، سپس به علت و یا حکمت این مسأله اشاره نموده و فرمود: شرابخوار به هنگام نوشیدن شراب مست می‌گردد و با مستی، ناروا و هذیان می‌گوید و به خدا و رسول افترامی بندد، پس باید تأدیب شود، عمر او را هشتاد تازیانه زد و از او تعهد گرفت که بار دیگر این عمل را تکرار نکند.

(۷۰). بحارالأنوار، ج ۴۰، باب ۹۷، ص ۲۴۹، از مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۷ و ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۹۷ با اختلاف در لفظ و اضافات و در چاپ ایران، ص ۱۹۳، باب دوم، فصل پنجاه و نهم با فروع کافی، کتاب حدود، ص ۲۱۵.

(۷۱) یکی دیگر از داوریهای به حق آن حضرت این است که به عمر گزارش رسید، زنی در جمع نامحرمان حضور یافته و با آنها از هر دری سخن می‌گوید، وی گروهی را جهت احضار و تحقیق، به خانهٔ او فرستاد، گروه تحقیق به خانه وی وارد شده و پیام عمر را به او ابلاغ نمودند، زن در حالی که از شدت ترس می‌لرزید، با پیام آوران به راه افتاد، اما در بین راه درد زایمان گرفته فرزندی که در رحم داشت به زمین افتاد و پس از لحظاتی کوتاه جان سپرد، عمر یاران پیامبرﷺ را جمع نمود و از حکم نوزاد پرسید؟ آن‌ها به اتفاق گفتند: چون توخواستی زن را تأدیب نمایی تا در جمع نامحرمان ننشیند و با آنها هم سخن نشود، این جریان اتفاق افتاده، بنابراین برتو چیزی نیست! عمر از سخن آنها قانع نشده و رو به علیؑ نمود و گفت: یا اباالحسن رأی شما در این مسأله چیست؟ علیؑ فرمود: اگر این گروه برای خوش آیند تو و بدون تأمل اظهار نظر نموده تا به تو تقرّب یابند بی تردید، تو را به بیراهه کشانده و حکم خلافی گفته‌اند و اگر با تفکر و تأمل این مسأله را پاسخ گفته‌اند فکر آنها به حقیقت مسأله نرسیده است. اکنون توجه نما تا جواب مسأله را برایت روشن نمایم، این طفل متوفی دیه دارد و دیهٔ او برگردن تو می‌باشد، چرا که مردن این کودك، قتل خطا است که تو باعث آن شدی؛ عمر گفت: به خدا سوگند در بین این جمع، تنها تو بودی که راه ثواب را پیمودی و مرا نصیحت نمودی، هم اکنون به خدا سوگند از اینجا نمی‌روی مگر این که دیه را بر تیرهٔ بنی عدی (قبیلهٔ عمر) تقسیم نموده و به وارث آن طفل تسلیم نمایی، علیؑ دیه را بر قبیلهٔ عمر توزیع و سپس به ولیّ دم پرداخت.

(۷۲) و از جمله قضایای آن جناب این است که پیر مردی سالخورده با زنی ازدواج

(۷۱). فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۷۷ و در چاپی دیگر، ص ۳۱۳، از سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۲۳ با اختلاف در الفاظ؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل شصت و یکم، باب دوم، ص ۲۰۲، با اضافات.

(۷۲). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل شصت و یکم، باب دوم، ص ۲۰۲ به شرح زیر نقل نموده است: از جمله قضایایی

نموده بود، ولی اعتقاد داشت که با او مقاربت نکرده، اما زن باردار شده است. مرد با توجه به عدم مقاربت، حمل را انکار نموده و می‌گفت: این فرزند از من نیست. این جریان در عهد خلافت عثمان به وقوع پیوست. خلیفه در حالی که به حکم مسأله متوجه نبود به تحقیق پرداخت و از زن پرسید، آیا شوهرت با تو همبستر شده و بکارتت را برداشته است گفت: نه، عثمان دستور داد، زن را حدّ بزنند؛ علی ﷺ با اطلاع از جریان، این حکم را مردود دانسته و مسأله را با تحقیق بیشتری دنبال کرده و فرمود: شاید بدون دخول به او دست یافته و آب وی به زن رسیده باشد، از این رو از پیرمرد پرسید نحوهٔ معاشرت تو با همسرت چگونه بوده است؟ وی گفت: بدون رفع بکارت انزال شدم و آب من به موضع مخصوص او رسیده است؛ علی ﷺ فرمود: این فرزند از آن پیرمرد است و حمل به او تعلق دارد و رأی من این است که باید پیرمرد را به جهت انکار عقوبت نمود.

(۷۳) واز آن قضایای مشکل [که علی ﷺ آن را حل کرد] یکی هم این مورد است:

→

که ناقلان آثار، از عامه و خاصه نقل کرده‌اند، این است که مردی سالخورده، زنی را به نکاح خویش آورد و زن باردار شد، مرد آن را انکار کرد، چرا که با او نزدیکی نکرده بود. عثمان از این ماجرا متحیّر شد و بی درنگ، از زن که باکره بود پرسید آیا این پیرمرد بکارت تو را برداشته؟ زن گفت: نه، عثمان دستور داد که برآن زن حدّ جاری کنند!!

امیرالمؤمنین ﷺ با توجه به اشتباه خلیفه، فرمود: زن دارای دو مجری است یکی مجرای بول است و دیگری مجرای حیض، از این رو ممکن است نزدیکی بدون دخول، صورت گرفته و آب وی در مجرای حیض جریان یافته و زن باردار شده باشد باید دراین باره از پیرمرد تحقیق بیشتری به عمل آید، عثمان چگونگی نزدیکی و همبستر شدن آن دو را از پیرمرد جویا شد، او گفت: انزال در قُبل، صورت می‌گرفته امّا بدون دخول؛ این جا بود که علی ﷺ فرمود: حمل به این مرد تعلق دارد و مولود فرزند اوست و علاوه براین باید پیرمرد را به جهت انکار بی‌جا تأدیب و عقوبت نمود.

(۷۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل شصت و دوم، ص ۲۰۴ به شرح زیر آورده است: از جمله داوریهای علی ﷺ پس از درگذشت عثمان و بیعت عموم مردم با او، بنابر آنچه تاریخنگاران و دانشمندان نوشته‌اند، این است که زنی در خانهٔ شوهرش فرزندی به دنیا آورد که دو بدن و دو سر بریك تهیگاه داشت، اهل آن مولود، از دیدن چنین موجودی، شگفت زده شدند و نمی‌دانستند که آیا او یك انسان است یا دو تا؟ برای کشف حقیقت نزد علی ﷺ آمدند و جریان را با او درمیان گذاشتند، تا از حضور پر فیض وی استفاده نموده و حکم آن را بدانند؛ امیرمؤمنان ﷺ فرمود: خوابیدن او را در نظر بگیرید، سپس یکی از دو بدن را از خواب بیدار کنید، اگر بدن دیگر نیز با او بیدار شد، این دو یك انسان بیش نیست و اگر دیگری همچنان در خواب ماند و بیدار نشد دو انسانند و حق آنها از میراث، بهرهٔ دو انسان

←

زنی فرزندی که دو سر و دو بدن بریك تهیگاه داشت به دنیا آورد، این جریان برای تمامی صحابه مشکل و حیرت انگیز بود، چراکه نمی‌دانستند این مولود، یك انسان است یا دو تا، از این رو برای رفع ابهام، به علی علیه السلام متوسّل شده و به وی پناه بردند! آن حضرت فرمود: خوابیدن و بیدار شدن نوزاد را زیر نظر بگیرید، پس از خواب او را بیدار کنید اگر هر دو در یك لحظه از خواب بیدار شدند، یکی هستند، و اگر یکی بیدار و دیگری در خواب مانده، دو تا هستند و باید از ارث، دو سهم به آنها داده شود.

(۷۴) دیگری، داوری آن حضرت دربارهٔ مخلوقی است که آلت رجولیت و زنانگی می‌باشد.

(۷۴). خوارزمی این پرسش و پاسخ را در مناقب، فصل هفتم، ص ۵۴ آورده است که نص آن از نظر شما می‌گذرد: خبر داد مرا امام زاهد شیخ ابوطاهر محمدبن محمد سنجی خطیب مرو و ادیب ابوبکر محمدبن حسن بن ابوجعفر بن ابوسهیل زوزنی در آنچه برای من از مرو نگاشت، گفتند: بما خبرداد قاضی، امام ابو نصر محمدبن محمد ماهانی، که او گفت خبرداد مرا ابونصراحمدبن علی‌بن منصور سنی بخاری که خبر داد مرا ابوعبدالله محمدبن احمدبن ابوحفص، از ابوحامد احمدبن هارون هروی، از ابوالقاسم علی‌بن اسماعیل صفار در بغداد، از ابوالحسن علی‌بن عبدالله‌بن معاویة، از ابوعبدالله، از پدرش معاویة، از جدش میسرة، از شریح قاضی که گفت: روزی در دار القضاء زنی به نزد من آمد و گفت: ای قاضی من به جهت رفع مخاصمه و درگیری نزد تو آمده‌ام، قاضی گفت آن که با تو خصومت دارد کیست؟ گفت: من با شما مخاصمه دارم! مجلس را برایش خلوت نمود و گفت: صحبت کن، گفت من زنی هستم که هم آلت مردان و هم فرج زنان دارم، قاضی گفت: این جریان مشابهی دارد که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش آمد و او حکم وراثت را به جایی که بول از آن خارج می‌شد مبتنی کرد. شریح که متصدی مقام قضا در زمان علی علیه السلام بود این حکم را اجرا نمود؛ زن گفت: اما در مورد من از هر دو مجرا بول خارج می‌شود، شریح به او گفت: از کجا بول زودتر جاری می‌شود گفت: هیچ کدام زودتر خارج نمی‌شود! و در آن واحد جاری و در یك لحظه با هم قطع می‌شوند، شریح گفت: تو از داستانی شگفت انگیز خبر می‌دهی! زن گفت: شگفت انگیز تر از این داستان، جریان دیگری دارم که هم اکنون برای تو بازگو می‌کنم و آن این است که پسر عمویم مرا تزویج نموده و خادمه‌ای برایم قرار داد و من با او نزدیکی نمودم و او ازمن بار برداشت و اکنون فرزندم را که از او تولد شده، نزد شما آورده‌ام! شریح با شنیدن این سخن از جا برخاست و به حضور علی علیه السلام شرفیاب گردید و ماجرای زن را بازگو کرده علی علیه السلام دستور داد زن را احضار کنند، پس از تشرف به حضور آن حضرت، از آنچه که قاضی برای او بازگو کرده بود از وی پرسید و زن گفتهٔ قاضی را تصدیق نمود، آنگاه دستور داد شوهر او حاضر شود، پس از حاضر شدن شوهر، به او فرمود: این زن دختر عمو و همسر توست؟ گفت: آری، فرمود: آنچه راکه می‌گوید درست است و به آن عمل کرده است؟ گفت: آری، او پس از این که با خادمه‌اش همبستر شد من با او

هر دو داشت، برای تشخیص جنسیت او دستور داد دنده‌های چپ و راست او را شمارش کنند، بدین وسیله حکم جنسیت او را صادر نموده و فرمود او مرد است و زن نیست.

(۷۵) از جمله فضائل آن بزرگوار، بیان احکام باغیان و متمردان است. امام شافعی گوید: از رسول خدا ﷺ احکام و دستورات متعلق به مشرکان را فراگرفته‌ایم و از علی بن ابیطالب ؑ احکام اهل بغی و متمردان.

مؤلف گوید: داستانهای غریب و شگفت انگیز آن حضرت آن قدر زیاد است که به شمارش نمی آید!

دلیل دوازدهم

[برتری و فضیلت آن حضرت از سایر مردم] این است که وی دانشمندان زمانش را به برابری و مقابله فرا خواند و برتری خویش و فزونی علمش را آشکارا به آنها فهمانده و

→

نزدیکی نمودم! علی ؑ با تعجب فرمود: جرأت و جسارت تو از نزدیکان شیر هم بیشتر است: آنگاه فرمود: دینار خادم که مردی درست و مورد اطمینان بود، با دو نفر زن نزد من بیاورید، پس از این که انان حاضر شدند فرمود: این زن را به خانه‌ای برده لباسی به او بپوشانید و لباسی که به تن دارد ز تن او بیرون کنید، و دنده‌های دو پهلوی او را شمارش کنید و به من خبر دهید، آنها دستور را عملی نموده به مولا گفتند: عدد دنده‌های سمت راست هیجده و سمت چپ او هفده است، علی ؑ در حال دستور داد آرایشگری حاضر شود موی سر او را بردارد، آنگاه کفش و عبا برای او آوردند و او را به مردان ملحق نمود.

شوهر با تعجب گفت: یا امیرالمؤمنین دختر عمو و همسرم را به مردان ملحق نمودی و این دستور از کجا و از چه کسی گرفته‌ای؟ فرمود: او را از پدرم آدم به ارث بردم، چرا که مادرمان حوّا از آدم خلقت یافت پس دنده‌های مردان از زنان کمتر است و خود مشاهده کردید که دنده‌های وی کمتر است و جزو مردان به شمار می‌رود، برخیزید و از پیش من بروید. نك: الفضائل الخمسة، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۲۷۰، از نور الأبصار شبلنجی، ص ۷۹؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل شصت و دوم، ص ۲۰۴ با اختلاف در لفظ؛ الفصول المهمة، ص ۳۵، به شکلی دیگر.

(۷۵). با همهٔ جستجویی که کردم بر سخن شافعی دست نیافتم، اما ابن شهرآشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۴، سخنی از محمدبن حسن بن فرقد شیبانی نقل کرده است که مشابه سخن شافعی است. وی گفته است: لولا علی بن ابی‌طالب، ما علمنا حکم اهل البغی: «اگر علی بن ابی‌طالب نبود، ما به حکم گروه متمرد و اهل بغی، آگاه نمی‌شدیم». این محمدبن حسن دارای کتابی است که مشتمل بر سیصد مسأله دربارهٔ اهل بغی است.

به آنها امر نمود تا پرسشهاشان را که کسی جز او قادر به پاسخ گویی آنها نبود، مطرح ساخته و جواب آنها را دریافت کنند، از این رو در جاهای متعددی می‌فرمود: «**سلونی قبل ان تفقدونی**» «تا من از میان شما رخت بر نبسته و به سرای جاویدان نشتافته‌ام پرسشهایتان را مطرح و پاسخهای آن را أخذ نمایید».

و به کمیل بن زیاد، در حالی که آه دردناك از دل برمی‌کشید می‌فرمود: «**إنّ هیهنا لعلماً جمّاً**»، در اینجا (اشاره به سینه مبارك نمود) دانش فراوانی اندوخته‌ام، ای کاش کسانی که شایستگی پذیرش این علوم را داشتند می‌یافتم، تا آنها را به این مواهب و اسرار الهی آشنا می‌ساختم، به این دلیل که من حجت خدا بر مردم در روی زمین هستم و زمین هیچ‌گاه از پیشوا و رهبری که رهنمودهای الهی را در بین مردم منتشر نماید خالی نخواهد ماند خواه در متن اجتماع و در دید مردم قرار گرفته و یا براثر ظلم ستمکاران، خائف و از دید مردم حق ناشناس مستور باشد و این نصب امام سنت قطعی الهی است، تا بدین وسیله حجتها تعطیل نگردیده و براهین روشن خداوند از نظرها دور نمانده و نیازمندیهای مردم برطرف گردد.[۷۶]

و در پاره‌ای از سخنانش مردم را اندرز داده و می‌فرمود: ای مردم اطاعت و[۷۷]

(۷۶). این جمله، فرازی از سخنرانی آن حضرت است که برای کمیل بن زیاد، القاء نموده و مصادر زیادی دارد و بزرگان شیعه و سنی با اختلاف در بعضی جمله‌ها، آن را نقل کرده‌اند: تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۷۹، شمارهٔ ۳۴۱۳، در ترجمهٔ محمدابن اسحاق نخعی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۷۲، در ترجمهٔ محمدبن اسحاق نخعی؛ نهج‌السعادة، ج ۱، ص ۵۰۵، کلام ۱۵۲ از خطبه‌ها و جلد ۸، باب وصایا، ص ۵، شمارهٔ ۱۳؛ مناقب خوارزمی، فصل ۲۴، ص ۲۶۳؛ فرائد السمطین، اواخر باب ۷۰، حدیث ۳۳۴، از سمط اول، ج ۱، ص ۳۹۶؛ تذکرة الخواص، باب ششم، ص ۱۴۱؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۸۱؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۰.

(۷۷). نهج السعادة، ج ۳، ص ۹۵، ذیل خطبهٔ شمارهٔ ۲۱؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۲۶، فصل چهارم، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۱، اواخر ترجمهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۹، شمارهٔ ۵۹؛ الغیبة نعمانی، باب دوم، ص ۲۸؛ الأحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۹، المسترشد طبری، ص ۷۶؛ تیسیر المطالب، ص ۱۸۰، باب ۱۴، حدیث ۳.

شناخت کسی راکه عذری دربارهٔ عدم معرفت او ندارید، برشما لازم است، [یعنی معرفت پیشوا و رهبر الهی بر همگان واجب است] به این دلیل که آن علمی که به هنگام حبوط آدم با او بود و بعد از او پیامبران باخاتم پیامبران حضرت محمدﷺ به آن برتری و فضیلت داده شدند تمامی در عترت و دودمان رسالت جمع است [و شما مردم که از علم بی‌نیاز نیستید باید برای کسب علم به دودمان پیامبرﷺ رو آورید و نه به دیگران] بنابراین شما را به کجا سوق می‌دهند، بلکه خرد ناخود آگاه به کجا می‌روید.

مبحث سوم

اخبار غیبی

از جملهٔ فضایل و برتریهای نفسانی و امتیازات خاص آن حضرت خبر دادن وی از مسائل غیبی است که در تاریخ اسلام و برای امت حضرت محمدﷺ برای کسی نقل نشده است.

[۷۸] از جمله غیب گوییهای آن حضرت این است فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»: پرسشهایتان را با من مطرح کنید، پیش از آن‌که مرا در بین خودتان نیابید. به خدا سوگند، نمی‌پرسید از گروهی که جمعیت صد نفری را گمراه کنند و گروه دیگری که جماعت صد نفری را هدایت نمایند، مگر اینکه شما را به گوینده و رهبر آنها در طول زمان تا قیامت آگاه خواهم نمود. [این جمله را مولا به عنوان مثال مطرح نمود یعنی جمعیت گمراهان و رهبران آنها خواه صد نفر یا بیشتر و یاکمتر باشند و گروه هدایت

(۷۸). ارشاد شیخ مفید، ج۱، فصل ۷۰، باب سوم، ص ۳۳۱، ملحقات احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۱۸؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۸ و ج۲، ص ۵۰۸.

شدگان و پیشوای پیشوایان آنها را همچنین به شما معرفی خواهم نمود] در آن میان مردی از جابرخاست با تمسخر و استهزاء گفت: اگر اطلاعات تو تا این حدّ وسیع است، بگو چند تار مو درسر و صورت من وجود دارد؟ آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، دوست و محبوبم رسول خداﷺ مرا به این پرسش تو خبر داد و آگاه نمود، اکنون سر بسته جواب تو را بگویم که بر هر تار مویی که بر سر داری، فرشته‌ای وجود دارد که تو را لعنت می‌کندو بر هر تار مویی که در صورت تو (لحیه‌ات) موجود است، شیطانی وجود دارد که تو را به کارهای بد تحریك می‌نماید و بدانکه در خانهٔ تو سخلی (برّهٔ بزغاله‌ای) است که در آیندهٔ نه چندان دوری فرزند رسول خداﷺ را خواهد کشت اگر جواب این پرسش تو، مشکلی را ایجاد نمی‌کرد، انگیزه و علت اساسی این سؤالت را مطرح می‌کردم، امّا نشانهٔ برهان غیر مذکور تو، همان اطلاعی است که دربارهٔ تو و فرزند ملعونت بیان نمودم.

در آن زمان که او این سؤال را طرح نمود، فرزندش کودکی بیش نبود و دیری نگذشت که در جریان حادثهٔ کربلا فرمانده سپاه یزید گردید و به قتل حسین‌ؑ اقدام نمود!

مترجم گوید، این سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و شگفت این که این مردم نادان تا چه حدّ از حقایق بی خبر بودند و توفیق نیافتند از فیض بزرگ الهی بهره‌مند گردند. از این بالاتر که سخنان پرارج آن حضرت را با تمسخر و استهزا، بی‌ارزش جلوه می‌دادند؛ نمونه‌اش همین انسان نادان است که نه خود از دریای علم مولا بهره برد و نه گذاشت که دیگران بهره‌مند شوند و بدین گونه جلسه را ناتمام به پایان برد.

علی‌ؑ همان گونه که اشاره فرمود، می‌خواست او را رسوا کند، اما سربسته هویّت وی را بر مردم آشکار ساخت، تا در آیندهٔ دور یا نزدیك مردم بیدار دل فریب این گونه مردم ظاهر ساز را نخورند.

(۷۹) از جمله غیب گویی آن حضرت، سخن وی با طلحه و زبیر است در آن زمانی که به حضور آن جناب رفتند، تا از وی اجازهٔ رفتن به حج عمره کسب نمایند! فرمود: به خدا سوگند شما دو تن برای به جا آوردن عمره نمی‌روید و ارادهٔ آن را هم نکرده‌اید، مقصد اصلی شما بصره است و [در پوشش حج عمره قصدی شوم دارید و حرکت شما به سوی مکه برای هم آهنگ نمودن با عایشه و سپس حرکت به سوی بصره است].

امّا بدانید که خداوند نقشهٔ آنها را نقش بر آب می‌کند و مکرشان را به خودشان بر می‌گرداند و به همین زودی بر آنها پیروز خواهم شد، در نتیجه همان شد که مولا اعلام کرده بود.

(۸۰) و از جملهٔ اخبار غیبی آن حضرت این است که آن روز که برای گرفتن بیعت از

(۷۹). خرائج و جرائح راوندی، ص ۱۸۸، چنین می‌نگارد که علی ﷺ به طلحه و زبیر در آن زمان که از وی اجازهٔ خروج برای رفتن به حج عمره خواستند، فرمود: لاٰ واللهٰ! شما ارادهٔ عمره ندارید بلکه قصد بصره دارید و همان شد که فرموده بود، همچنین علی ﷺ به ابن عباس در مورد اجازه خواستن طلحه و زبیر فرمود: این دو تن جهت اجازهٔ به عمره رفتن آمدند و من به آنها اجازه دادم، با این که می‌دانستم در دل قصد غدر کردن را دارند، اما اینها به مقصد شومشان نمی‌رسند، چرا که من دست به دعا برداشته و از خداوند متعال خواستم، مرا پشتیبانی نماید و غدر و مکر آنها را به خودشان برگرداند و مرا بر آنها پیروزی دهد. ابن عباس گوید: فرمودهٔ مولا همان گونه که پیش بینی نمود، به وقوع پیوست؛ بحارالانوار، ج ۴۱، باب ۱۱۴، ص ۲۲۹ و ۳۱۰؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۶۲؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۶۱، ص ۳۱۵.

(۸۰). نهج السعادة، ج ۱، باب خطبه‌ها، ص ۲۸۵؛ امالی شیخ مفید، ص ۲۰۵، مجلس ۳۹؛ امالی طوسی، حدیث ۲۷، ص ۱۱۲.

نیز محمدبن محمدبن نعمان ﷺ گوید: نصربن عمروبن سعد از أجلح از زیدبن علی بازگو کرده که گفت: هنگامی که علی ﷺ از توطئه گران اهل بصره که در سرزمین خشک و بی‌آب و گیاه اجتماع نموده و سعی داشتند پیش از درگیری جنگ، خبری از آنها منتشر نشود، بی اطلاع مانده بود ناگهان تعدادی از سپاه وی که وحشت جنگ از یکسو و ناآگاهی از ساز و برگ دشمن از سوی دیگر تمام وجود آنها را در برگرفته بود با خود می‌گفتند: «انّا أكلة رأس» یعنی تعداد ما بسیار اندک است و با این جمعیت کم به کجا می‌رویم؟ آیا می‌توان با سپاهی که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند جنگید؟ و آیا این اقدام ما سفیهانه و بی اثر نیست؟! این گفتگو که در بین عدّهٔ کمی، مطرح شده بود، با سرعت در بین لشکر علی ﷺ منتشر گردید و مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داد. در این بین ابن عباس از ماجرا مطلع گردیده و آن حضرت را از

←

→

جریان باخبر ساخت، همین که علی ﷺ از قصد آنان باخبر شد، به من گفت: ای ابن عباس آرام باش و دلهره‌ای به خود راه مده، به خدا سوگند در خلال دو روز آینده، شش هزار و ششصد نفر از کوفه به سوی ما خواهند آمد و ما براهل بصره پیروز شده و دراین گیرودار، طلحه و زبیر به هلاکت خواهند رسید. ابن عباس گفت: پس از استماع این سخن از مولا به خدا سوگند لحظه به لحظه گوش به زنگ اخبار بودم تا از مردم کوفه خبری به دست آورم تا در آن لحظه که یك سوار با سرعت به سوی ما آمد پیش از رسیدن به لشکرگاه او را ملاقات نموده و از وی پرسیدم از کوفه چه خبر؟ گفت شش هزار و ششصد نفر نیروی کمکی با شتاب به استقبال علی ﷺ می‌آیند با شنیدن این خبر که حاوی تعداد رزمندگان بود، خرسند و خوشحال گردیدم.

نك: الجمل شیخ مفید، ص ۱۵۷؛ معجم ابوبکر اسماعیلی، ورق ۸۴، از نسخهٔ ارزشمندی در ترکیه، در کتابخانهٔ عمومی با یزید، از کتابخانهٔ ولیّ‌الدین به شمارهٔ ۸۴۵؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۶۴، شمارهٔ ۳۶۵۰۰؛ منتخب کنزالعمال، در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۴۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶؛ شرح نهج‌البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۳۶، به این شرح: ابو مخنف ازکلبی از ابوصالح از زید بن علی از ابن عباس که گفت: با علی ﷺ در منطقهٔ ذی قار فرود آمده و اردو زدیم، به او گفتم: یا امیرالمؤمنین به گمانم جمعیت اندکی که از اهل کوفه به سوی شما آمده‌اند فقط همین تعداد بیش نباشند، فرمود: نه چنین نیست به خدا سوگند در آیندهٔ خیلی نزدیك شش هزار و پانصد و شصت نفر نه زیادتر و نه کمتر، به ما ملحق خواهند شد، ابن عباس گوید: به خدا سوگند در تعیین این عدد مشخص تردیدی سخت به من عارض شد و با خود گفتم این جمعیت را شماره خواهم نمود، همان گونه بود که وی خبر داد. ابومخنف گوید: ابن اسحاق از عمویش عبدالرحمن بن یسار بازگو کرده گفت: افرادی که از کوفه در منطقهٔ ذی قار به علی ﷺ از زمین و دریا ملحق شدند، جمعاً شش هزار و پانصد و شصت نفر بودند وی به مدّت پانزده روز در این منطقه اردو زد و در این مدّت اجتماع مردم به حدّی بود که جز شیهه و صدای اسبان و استران رزمندگان، در اطراف سپاه صدایی شنیده نمی‌شد. زمانی که علی ﷺ از آن منطقه کوچ کرد، ابن عباس گفت: به خدا قسم، افراد موجود را سرشماری خواهم نمود که اگر درآن سپاه تعداد معینی نبودند، افرادی را به آنها ملحق کنم مبادا موجب شك و تردید مردم گردد، زیرا گفتار او را همه شنیده بودند، آنها را شماره نمودم، به خدا سوگند نه یك نفر زیاد و نه یکی کم بود با خوشحالی تکبیر گفتم که خدا و رسولش راست گفتند، سپس به راهمان ادامه دادیم. در تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۰ چاپ بیروت، در حوادث سال ۳۶، تحت عنوان «نزول علی الزاویة من البصرة» فرود آمدن علی به گوشه‌ای از بصره، گوید مرا خبر داد عمر از ابوالحسن از ابومخنف از جابر از شعبی از ابو طُفیل که گفت: علی ﷺ فرمود: به همین زودی دوازده هزار و یك نفر از کوفه به سوی شما خواهند آمد، ابوالطفیل گوید: بر بلندی منطقهٔ ذی قار نشسته و آنها را می‌شمردم، نه از آن عدد فردی زائد بود و نه ناقص.

نك: خرائج و جرائح راوندی، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۰، باب ۱۱۴، چنین نقل کرده است: علی ﷺ در منطقهٔ ذی قار عراق درحالی که برای گرفتن بیعت از رزمندگان در جایی نشسته بود، فرمود: هم اکنون از سوی کوفه هزار نفر بدون کم و زیاد به ما ملحق خواهند شد و تا سرحدّ مرگ با من بیعت خواهند نمود! ابن عباس گوید: با شنیدن

←

مردم جلوس کرده بود، فرمود: از سوی کوفه یك جمعیت هزار نفری نه یك تن زیاد و نه کم، به جانب شما خواهند آمد و با من تا آستانهٔ مرگ بیعت خواهند نمود [یعنی بیعت واقعی، بیعت این گروه است و نه بیعت دیگران، به این دلیل که بیعت کنندگان امروز، جز ریاست و اندوختن مال و به دست گرفتن قدرت در پوشش بیعت با من انگیزهٔ دیگری ندارند].

ابن عباس [که شاگردی دل باخته و فداکاری سراز پا ناشناخته بود و در عین حال با دقت جوانب امور را می‌نگریست] گوید: از تعیین عدد (یکهزار نفر) بدون کم و زیاد قلبم به هراس و طپش افتاد که نکند از این جمعیت یك نفر کم یا زیاد باشد و در این بین منافقان کوردل زبان به طعن بگشایند و او را تکذیب کنند به همین خاطر واردین را یکایك شماره نموده، تا عدد آنها به نهصد و نود ونه نفر رسید سپس تعداد جمعیت به پایان رسید کم شدن یك نفر از آنان بر من گران آمد و هاله‌ای از اندوه و تفکر مغزم را فرا گرفت [با خود گفتم آیا ممکن است پیشوایی راستین مانند علی علیه السلام خلاف گفته باشد] در این بین دیدم شخصی از دور پیدا شد و همین که نزدیك گردید، دیدم او اویس قرن است که با او عدد مذکور (یکهزار نفر) کامل گردید.

→
این سخن، قلبم به اضطراب افتاده و خائف شدم که نکند یك عدد از این تعداد زائد و یا ناقص گردد و در نتیجه در کار ما اخلالی پدید آید. برای اطمینان خاطر، به شمارش افراد مشغول شدم، چون تعداد آنها به نهصدو نود ونه نفر رسید آمدن آنان قطع شد! کلمهٔ استرجاع را بر زبان آورده و گفتم: چه باعث شد که او چنین سخنی گفت، (دیری نمی‌گذرد که مردم از اطراف ما متفرق خواهند شد!) دراین بین که هاله‌ای از اندوه قلبم را در محاصره کشیده برد و با خود فکر می‌کردم که مآل کار به کجا منتهی می‌شود، ناگهان شخصی از دور پیدا شد که قبای پشمینه‌ای برتن و شمشیری حمابل و سپری بردوش و مشك کوچکی در دست داشت، به جایگاه علی علیه السلام نزدیك گردید، و عرض کرد: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، فرمود: به چه انگیزه‌ای، گفت بر شنیدن و اطاعت و در پیش روی تو جنگیدن تا فتح و پیروزی، فرمود اسم تو چیست؟ گفت: اویس قرنی، فرمود: آری تو آن کسی هستی که انتظار تو را داشتم، سپس تکبیر گویان فرمود: دوست و محبوبم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من مردی از امت او را درك می‌کنم که نام وی اویس قرن است، او یکی از حزب‌الله است که با شهادت از دنیا رخت بر می‌بندد و به تعداد قبیلهٔ ربیعه و مضر روز قیامت در پوشش شفاعت او قرار می‌گیرند ابن عباس گوید: سپس وی به جمع رزمندگان پیوست؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۱۵، فصل ۶۱ باب دوم.

(۸۱) و از جمله اخبار غیبیه آن حضرت، خبر کشته شدن ذوالثدیهٔ خارجی به مردم، در جنگ نهروان است که پس از خاتمهٔ جنگ او را در بین کشتگان می‌جست و می‌فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفته و تکذیب نشده‌ام، و او به قتل رسیده، پس از اندك زمانی او را در بین کشتگان یافتند، علی‌ؑ برای اطمینان خاطر دیگران که علامت و نشانهٔ او را ببینند، پیراهن او را از بالا، دو قسمت کرد، بر شانهٔ او یك برآمدگی، همانند پستان زن که دارای چند تار مو بود وجود داشت. اگر این برآمدگی کشیده می‌شد کتفش نیز به همراه آن کشیده می‌شدو اگر رها می‌گردید، کتف وی نیز به جای خود برمی‌گشت.

(۸۲) یکی دیگر از اخبار غیبی آن حضرت، این است که جندب بن عبدالله ازدی گوید: یك نفر اسب سوار که وضعیت جبهه را به علیؑ گزارش می‌کرد نزد او آمد و عرض کرد: جمعیت خوارج از رود نهروان عبور نموده‌اند، آن حضرت فرمود: آنها از

(۸۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۶ این روایت را به این شرح نقل نموده: علیؑ گروهی را فرمان داد تا «مُخدَج» را پیدا کنند آنان پس از جستجو، به او دست نیافته و نتیجهٔ مأموریت را به علی گزارش کردند علیؑ در حالی که از نیافتن جسد مخدج اندوهناك بود، در میان کشتگان حاضر گردید و دستور داد در آنجایی که کشتگان روی هم انباشته شده بود، بگردند و آنها را عقب بزنند. پس از انجام دستور، جسد او را زیر اجساد کشتگان یافتند، علیؑ تکبیر گویان فرمود: هیچ گاه بر پیامبرﷺ دروغ نبستم! زیرا رسول خداﷺ این شخص را با توصیفاتی که گفته خواهد شد، به من معرفی کرده بود، او یك دستش ناقص است، چراکه استخوانی ندارد و به جای آن قطعه گوشتی مانند پستان زن که دارای پنج یا هفت تار مو که سر آنها برگشته برنُك آن جای دارد، قرار گرفته است.

سپس فرمود: بدن او را نزد من آورید وقتی بدن را نزد آن حضرت بردند به بازویش نگاه کرد و دید قطعه گوشتی بر شانهٔ او جای دارد که بر آن چند تار موی سیاه است. اگر آن گوشت کشیده می‌شد آن کشش تا شکم و دست دیگرش امتداد پیدا می‌کرد و اگر آن را رها می‌کردند به حالت اوّل یعنی به سرشانهٔ او برمی‌گشت، علیؑ با دیدن آن صفاتی که رسول خداﷺ به آن حضرت خبر داده بود از مرکب فرود آمد و سجده به جای آورد و خدای را سپاسگزاری کرد.

نك. الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۱۷، باب سوم، فصل ۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۱، باب ۱۱۴ و ج ۲، ص ۲۸۳، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۹، شمارهٔ ۳۸.

(۸۲). تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۹، شمارهٔ ۳۸؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵ با اختلاف اندکی در لفظ؛ الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۵؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب سوم، فصل ۶۲، ص ۳۱۸.

نهر نگذشته‌اند؛ او گفت: به خدا سوگند آنها عبور کرده‌اند، فرمود: هرگز آنها عبور نکرده‌اند. فرد دوّمی آمد و عین گفتهٔ شخص اوّل راگزارش کرد و اضافه نمود که من شاهد نقل و انتقال آنها بودم که از نهر گذشتند علیﷺ فرمود: به خدا سوگند آنها عبور نکرده و همگی جز چندتن آنها در اینجاکشته می‌شوند سپس به مَقْتَل آنها اشاره نمود.

جندب گوید: در دل قسم یاد کردم که اگر گفتهٔ گزارشگران درست باشد، نخستین کسی که با علی بجنگد منم و اگر حرف آنها نادرست و انکار وی صحیح باشد، همچنان درصف رزمندگان با او باقی خواهم ماند، سپس با علیﷺ به جبهه جنگ حاضر شدم تا حقیقت برایم کشف شود، فرمودهٔ مولا را مقرون به حقیقت یافتم، زیرا آنها از نهر عبور نکرده بودند و در نهایت همگی جز چندتن در آنجا کشته شدند.

(۸۳) از جمله اخبار غیبی، گزارش آن حضرت، دربارهٔ شهادت خویش است که می‌فرمود: به خدا سوگند این با این خضاب خواهد شد و اشاره به محاسن مبارك می‌کرد که با خون سرش رنگین می‌گردد.

(۸۴) از اطلاعات غیبی آن حضرت، یکی هم این است که فرمود: جویریّة بن مسهر

(۸۳). احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۳۸؛ نقل از مطالب السؤول محمدبن طلحة شافعی، ص ۴۷ گوید: همین که علی از جنگ خوارج از دین گذشته فارغ و پیروز گردید، در ماه رمضان به کوفه بازگشت و فوراً به مسجد آمد و دورکعت نماز گزارد. سپس سخنرانی زیبائی القاء نمود، پس از پایان سخنرانی، رو به فرزندش امام مجتبیﷺ نمود و فرمود: از این ماه مبارك چند روز گذشته عرض کرد، سیزده روز؛ آنگاه به امام حسینﷺ رو نمود و فرمود: فرزندم از این ماه، یعنی ماه رمضان، چند روز باقی مانده، عرض کرد: هفده روز یا امیرالمؤمنین، آنگاه به محاسن مبارك که سپید شده بود دست زد و تکبیر گفت و فرمود: شقی‌ترین امت، این محاسن را به خون سرم، رنگین خواهد کرد؛ منتخب کنزالعمّال، درحاشیة مسند احمد، ج ۵، ص ۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ طبقات بن سعد، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴، ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب سوم، فصل ۶۳، ص ۳۲۰.

(۸۴). شرح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۰؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۵۷ از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب سوم، فصل ۶۴، ص ۳۲۳، به این شرح و از اخبار غیبی دانشمندان بازگو کرده‌اند این است که جویریة بن مسهر درب قصر (دارالحکومه) ایستاده صدا زد: امیرالمؤمنینﷺ کجاست؟ ←

را بعد از قطع دستها و پاهايش ، بـه دار كشـيده مـی‌شود، ديـری نگـذشت كـه در دوران حكومت معاويه، زيادبن ابيه دستها و پاهايش را قطع كرد و سپس او را به دار كشيد.

(۸۵) يكی ديگـر از اخـبار غـيبی آن حـضرت، دربـارهٔ شـهادت مـيثم تـمار است كـه فرمود: او دهمين فردی است كه درب منزل عمروبن حريث با ضرب خنجری به پهلوی او كشته خواهد شد و به درخت خرمايی كه در آنجاست به دار خواهند كشيد و آن درخت را به ميثم نشان داد، از آن پس وی نزد آن درخت می‌آمد و نماز مـی‌گزارد و بـه عـمرو می‌فرمود: چون من با تو همسايه خواهم شد، لازم است حسـن هـم جـواری را رعـايت نمايی، ديری نگذشت كه عبيدالله‌بن زياد او را در همان مكان و به همان درخت بـه دار كشيد و دستور داد ضربتی را به پهلوی او بزنند كه با همان ضربت به شهادت رسيد.

(۸۶) حديث ديگری از اخبار غيبی آن حـضرت، خـبردادن آن جـناب است بـه قـطع

←

گفته شد خوابيده است، او با صدای بلند گفت ای انسان بلند پرواز روحانی از خواب برخيز، به آن كسی كه جـانم در قبضهٔ قدرت اوست، ضربتی سخت برفرق همايونت خواهد رسيد كه با خون آن محاسن مباركت رنگين می‌شود، چنان كه خود تو پيش از اين، اين خبر را به ما گوشزد نمودی! علیؑ سخن جويريه را شنيده و فرمود: بيا تا آينده تو را نيز به تو بگويم! به آن كسی كه جانم در يدقدرت اوست، ديری نمی‌گذرد كه تو را به نزد ناكسی درشت خـو و بـی‌اصـالت، خواهند برد و دست و پايت را قطع كرده، سپس به تنهٔ درخت خرمای كافری، به دار كشيده خواهی شد. ديری از ايـن خبر نگذشت كه در عهد معاويه، زيادبن ابيه دست و پای او را قطع كرد، سپس وی را به تنهٔ درخت خرمای ابن مكعبر كه خيلی بلند بود، به دار كشيد و پيش گويی مولا به وقوع پيوست.

(۸۵). شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحديد، ج۲، ص ۲۹۱؛ارشـاد شـيخ مـفيد،بـاب سـوم، فـصل شـصت و چـهارم، ج ۱، ص۳۲۳.

(۸۶). شرح نهج‌البلاغه ابن ابـی‌الحـديد، ج۲، ص ۲۹۱؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۵۵، از كـشفی حـنفی تـرمزی، در المناقب المرتضويه، ص ۲۶۷، چاپ بمبئی و از ابن ابی الحديد، در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱، چاپ مصر و در چاپ بيروت، ج ۲، ص ۲۹۴؛ ارشاد شيخ مفيد، ج ۱، فصل شصت و پنجم، باب سوم، ص ۳۲۷، از ابن عباس از مجاهد از شعبی، از زيادبن نضر حارثی كه گفت: نزد زياد بودم كه رشيد هجری را آوردند، زياد گفت: صاحب تو يعنی علی دربارهٔ تو چه گفت: آيا گفتهٔ او را دربارهٔ تو عملی خواهيم كرد؟ هرگز، رشيد گفت آقايم فرمود: دست و پای مرا قطع خواهـيد كرد: زياد گفت: به خدا قسم گفتهٔ او را دروغ خواهيم ساخت، سپس گفت او را رها كنيد، همين‌كه خواست خارج شود،

←

دست و پای رشید هجری و به دار کشیدن او که به وقوع پیوست.

(۸۷) گزارش دیگری از اخبار غیبی آن حضرت، این است که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را آگاه نمود که بعداز شهادت مظلومانه‌اش، یکی از یاران باوفای وی، کمیل بن زیاد به دست حجاج‌بن یوسف، جنایتکار تاریخ، به شهادت خواهد رسید. پس از مدتی نه چندان دور که از شهادت مولا گذشت، حجاج بن یوسف ثقفی، کمیل را شهید نمود و فرمودهٔ آن بزرگوار، به وقوع پیوست.

(۸۸) یکی دیگر از اخبار غیبی آن حضرت، این است که علی علیه السلام شهادت قنبر را به

←

گفت: او را برگردانید، زیرا به خدا سوگند بدتر از آنچه که مولایش برای او پیش بینی کرده، نخواهیم یافت! دست و پای او را قطع کرده و به دارش بکشید. رشید گفت یکی از فرموده‌های مولایم نزد شما باقی است، زیاد گفت: زبان او را هم ببریدا رشید گفت: به خدا سوگند، هم اکنون فرمودهٔ مولایم به وقوع پیوست با این که در گفته‌های او، هرگز تردید نداشتم.

(۸۷). فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۵۴؛ به نقل از الأصابة ابن حجر، ج ۵، قسم ۳، ص ۳۲۵ که گفت: جریر از مغیره بازگو کرد که حجاج کمیل بن زیاد را به نزد خود فراخواند، وی برای مدتی پنهان شد، در این مدت حجاج حقوق نزدیکان او را از بیت‌المال قطع نمود؛ همین که کمیل از جریان آگاه شد با خود گفت: اکنون که از عمر من چیزی باقی نمانده و پیری و فرتوتی زندگانیم را ناگوار ساخته، سزاوار نیست نزدیکانم را از حقوقشان محروم کنم، بی درنگ نزد حجاج آمد، همین که چشم آن جنایت‌کار به کمیل افتاد گفت: خیلی خورسندم که تو را یافتم، وی گفت از عمر من جز اندکی باقی نمانده، هرچه خواهی بکن، زیرا وعده‌گاه من و تو نزد خداوند و دادگاه عدل پروردگار است و مولایم علی علیه السلام به من خبر داده که تو مرا می‌کشی، او گفت: آری تو را خواهم کشت به این علت که تو در توطئهٔ قتل عمر دست داشته‌ای! و فوراً دستور داد او را گردن زدند. نك: ملحقات احقاق‌الحق، ج ۸، ص ۱۵۴؛ اصابهٔ ابن حجر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ ارجح المطالب، ص ۶۷۳؛ المناقب المرتضویه، ص ۲۵۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل شصت و هفتم، باب سوم، ص ۳۲۸.

(۸۸). ملحقات احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۶۲؛ المناقب المرتضوية، ص ۲۵۱؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل شصت و هشتم، باب سوم، ص ۳۲۹ به این شرح: روزی حجاج قنبر را احضار نمود، پس از اینکه قنبر حاضر شد، به او گفت: تو قنبری؟ گفت آری، گفت: از قبیله ابو همدان؟ گفت: آری، گفت: مولای علی بن ابن‌ابیطالب هستی؟ گفت: خدا مولای من است و علی‌امیرالمؤمنین علیه السلام ولی نعمتم است، گفت از او و دین او تبرّی کن.

دست سفّاك زمان و دژخیم خون آشام، حجاج بن یوسف ثقفی پیش بینی نمود، چراکه این پیش آمدها را از رسول خداﷺ شنیده بود و باید در وقت مناسب به آگهی مردم برساند. حجاج روزی در جمع همدستان خیانت کارش گفت: دوست دارم برای تقرّب به خدا یکی از یاران ابو تراب را به خاك و خون بکشم، او را به من معرفی کنید، گفتند: کسی که مدتی طولانی در خدمت ابو تراب به سر برده قنبر است. فوراً او را احضار نمود و به او گفت از دین ابو تراب تبرّی بجوی! قنبر فرمود: اگر از او و دین وی تبرّی جویم؟ آیا دینی بهتر از دین و آیین او برایم سراغ داری؟ او که از جواب عاجز مانده بود گفت: من تصمیم گرفته‌ام تو را بکشم، هم اکنون اختیار باتوست که نوع آن را تعیین کنی! قنبر گفت: این اختیار را به تو وامی‌گذارم، گفت: چرا؟ قنبر فرمود: هر طور مرا بکشی همان طور تو را خواهم کشت و مولایم امیرمؤمنان‌ؑ به من خبر داد که مرگ من دربستر شهادت به دست سفاکی مانند تو، مذبوحانه و مظلومانه صورت می‌گیرد! حجاج خون آشام فوراً دستور داد او را سرببرند، جلاد سر از تن او برگرفت و قنبر به لقاءالله نائل شد.

(۸۹) یکی دیگر از اخبار غیبی آن حضرت این است که مردی به حضور وی آمد و عرض کرد: من به وادی القری می‌گذشتم، دیدم خالدبن عرفطه از دنیا رفت و در آنجا دفن گردید. شما یا امیرالمؤمنینؑ برای او استغفار کنید، علیؑ فرمود: او نمرده و نمی‌میرد تا گروه گمراهان را رهبری کند و پرچم دار آن گروه حبیب بن حمار خواهد بود! در آن هنگام مردی که در مجلس نشسته بود برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، من شیعهٔ شما و دوست شما هستم، فرمود: تو کیستی گفت: من حبیب بن حمارم! فرمود: به هوش باش که پرچمدار آن لشکر نباشی، با این که بی تردید خواهی بود! و از این در وارد مسجد خواهی شد و با انگشت به آن درب که باب الفیل نام داشت، اشاره کرد. آنگاه که

(۸۹). مقاتل الطالبیین، ص ۴۶؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۷۰؛ شرح نهج ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۸۶؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل شصت و نهم، باب سوم، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۱، باب ۱۱۴، ص ۳۱۳؛ الایضاح ابن شاذان، ص ۶۹؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۷۷، باب سوم.

علی﷣ به شهادت رسید و امام مجتبیٰ﷣ نیز مسموم گردید و از دنیا رخت بربست و قیام حسین بن علی﷣ پیش آمد و حادثهٔ کربلا به وقوع پیوست و عمربن سعد از جانب عبیدالله‌بن زیاد فرمانده سپاه گردید و به تجهیز سپاه کوفه برای جنگ با امام حسین پرداخت، فرماندهی سپاه را به خالدبن عرفطة سپرد و پرچمدار آن را حبیب بن حمار قرار داد او از همان درب (باب الفیل) وارد مسجد شد و از آنجا راهی کربلا گردید و در جنگ با فرزند پیامبر﷑ شرکت نمود.

(۹۰) واز آن خبرهای غیبی، این است که علی﷣ به براء بن عازب فرمود: فرزندم حسین کشته می‌شود، در حالی که تو زنده‌ای و او را یاری نمی‌رسانی. پس از شهادت سید الشهداء﷣ براء گفت: به خدا قسم علی‌بن ابی‌طالب﷣ به شهادت حسین﷣ مرا آگاه نمود. آری او به شهادت رسید و من او را یاری نکردم، او پس از واقعهٔ کربلاء تا زنده بود اظهار تأسف می‌کرد، و از این که امام حسین را یاری نکرد پشیمان بود.

(۹۱) از دیگر اخبار غیبی آن حضرت، حدیثی است که جویریّة بن مسهر عبدی از علی﷣ دربارهٔ شهادت حسین﷣ نقل کرده است که زمانی که در رکاب آن حضرت، به صفین می‌رفتیم به بلندیهای زمین کربلا رسیدیم، در گوشه‌ای از لشکرگاه ایستاد و به سمت راست و چپ نگاه نمود و گریان شد، سپس فرمود: به خدا سوگند، این جا قربانگاه

(۹۰). احقاق الحق ج۸، ص ۱۴۲؛ شرح نهج ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ارجح المطالب علامهٔ تستری، ص ۶۸۲؛ المناقب المرتضویة، ص ۲۵۱؛ ارشاد شیخ مفید ج ۱، باب سوم، فصل ۷۱، ص ۳۳۲ که دراین نقل گوید: اسماعیل بن صبیح از یحیی‌بن مساور عابدی از اسماعیل بن زیاد نقل کرده است که گفت: روزی علی‌بن ابیطالب﷣ به براء بن عازب فرمود: فرزندم حسین کشته می‌شود و تو زنده‌ای و او را یاری نمی‌دهی. هنگامی که حسین﷣ به شهادت رسید، براء می‌گفت: به خدا سوگند علی در گفته‌اش راستگو بود؛ حسین به شهادت رسید اما من او را یاری ندادم از آن پس براین عدم توفیق حسرت داشت و اظهار پشیمانی می‌کرد.

(۹۱). وقعة صفین، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۲؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۵۵؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الصواعق المحرقة ابن حجر، ص ۱۱۵؛ ینابیع المودّة، ص ۲۱۶؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۳۳، باب سوم، فصل ۷۲.

آنان و محل فرود آمدن آنهاست، کسی از او پرسید یا امیرالمؤمنین نام این زمین چیست؟ فرمود: این جا زمین کربلا و محل شهادت گروهی است که بدون حساب به بهشت می‌روند. مردم مراد آن حضرت را از این گفتار ندانستند، تا زمانی که حسین﷤ و یارانش در آنجا به شهادت رسیدند.

[۹۲] از جمله پیشگویی‌های علی﷤ در ارتباط با ایجاد شهر بغداد، حکومت بنی عباس، عملکرد آنها در طول مدت پانصد و اندی سال، نام یکایک آنان و انقراض دولت آنها بدست هلاکوخان مغول، می‌باشد.

مؤلف گوید: پدرم این خبر غیبی را نقل نموده و سپس در مورد عدم تعرض مغول به شهرهای حلّه و کوفه و مشهدین شریفین [یعنی نجف و کربلا] سخنی دارد که شایان توجه و حائز اهمیت است، چرا که مغولان به شهری هجوم نکردند، مگر این که آن شهر را ویران نموده و ساکنان آنجا را نابود کردند. به همین علت، زمانی که هلاکو بغداد را محاصره کرد، جریان غارتگری مغول، همه را مرعوب ساخته بود، با این که هنوز شهر بغداد سقوط نکرده بود.

این خبر که به مردم شهر حلّه رسید، همگی از وحشت و خوف سر به بیابان نهاده، خانه و کاشانهٔ خویش را ترک کردند و تنها شماری اندک که از جملهٔ آنها مرحوم والدم وسید مجدالدین ابن طاووس و فقیه دانشمند ابن ابوالعزّ بودند در شهر باقی ماندند. این چند نفر در مکانی اجتماع نموده و برای نجات خودشان و اهالی حلّه و شهر به تبادل نظر پرداخته، در پایان تصمیم گرفتند، نامه‌ای مبنی بر وفاداری و متابعت برای هلاکو نگاشته

(۹۲). سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۶۷ که زیر واژهٔ «الزوراء» از وی نقل نموده و در این نقل به جای کلمهٔ تکلم، تکلة آمده است، چنان که در نسخهٔ چاپی نیز چنین است و باز دراین دو مصدر کلمهٔ إن صالحت و رحلت عنه، به جای ان صالحنی و رحلت نقمته و به جای کلمهٔ مهارم، مخارم، و به جای الحیف المحیف، الخوف المخیف و به جای کلمهٔ اذا انکروه، اذانکروه نقل شده است؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۴۹۶، باب یازدهم، حدیث ۳۵۰؛ نهج السعادة، ج ۳، باب الخطب، ص ۴۲۳، شمارهٔ ۱۱۵؛ الغیبة نعمانی، ص ۱۶۷، حدیث چهارم.

و در طی نامه، اظهار نمودند که ما هرگز به مقابلهٔ با شما برنمی‌خیزیم و دستورات شما را نیز محترم می‌شماریم و آن نامه را به وسیلهٔ مردی فارسی زبان برای وی فرستادند، پس از ورود نامه، هلاکو به دو تن به نام تکُلُم و علاء الدین، فرمان داد تا به سوی شهر حلّه حرکت کنند و فرمان را به اهالی شهر ابلاغ نمایند که چنانچه سر به فرمان و اطاعت سلطان دارید، همگی به نزد وی بشتابید، آن دو به شهر آمده و فرمان وی را به اطلاع اهالی رساندند، امّا هیچ کس جرأت نکرد که گام از گام بردارد و با آنها نزد هلاکو برود، چرا که نمی‌دانستند سرانجام چه خواهد شد. پدرم گفت: اگر من به تنهایی نزد او بروم و جریان را با او درمیان بگذارم، نیازی به حضور دیگران نباشد سیّد ابن طاووس و ابن ابوالعزّ رأی او را تصویب نموده و گفتند شما با این دو تن مأمور نزد او بروید و رأی دیگران را به او ابلاغ کنید. لازم به تذکر است که حضور پدرم نزد هلاکو، پیش از فتح بغداد و کشتن آخرین خلیفهٔ عباسی بود.

پس از ورود پدرم به مجلس، هلاکو گفت: چگونه شما به این امر اقدام نموده و نزد من آمدید با این که پایان کار من معلوم نیست و مسألهٔ خلیفه با من حلّ نشده و ممکن است خلیفه از در صلح و آشتی وارد شود و من از او دست بردارم و از اینجا کوچ کنم، آنگاه شما با او چه خواهید کرد؟ پدرم گفت: اقدام ما به این علت است که از مولایمان امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت داریم که درپاره‌ای از سخنانش از بغداد سخن گفته و فرموده است: الزوراء و ما الزوراء بغداد و چه دانی که چیست بغداد؟ سرزمینی است پر از درخت گز که عمارات سربه فلك کشیده در آنجا بنیان می‌گردد و مردم از هر طرف به آنجا روی می‌آورند، گنج فراوانی در عمق آن سرزمین وجود دارد که باعث رغبت ساکنان آنجا شده و برای تصاحب آن رنج بسیار متحمل می‌شوند، فرزندان عباس آنجا را مرکز حکومت خویش قرار می‌دهند.

آنجا را محل لهو ولعب، ستم و بی‌عدالتی و تجاوز به حقوق محرومان می‌سازند، پیشوایان این شهر را شماری افراد فاجر: دانشمندانی فاسق و وزیرانی خائن تشکیل می‌دهند، خدمتگذارانشان فرزندان فارس و روم‌اند اگر کاری پسندیده را به حقیقت

بشناسد در جمع آن عاملی به آن وجود ندارد و اگر منکری که آن را منکر می‌دانند تماشا کنند از آن کناره نمی‌گیرند و باز در جمع آنها تارکی پیدا نمی‌شود که آن را ترک کند، در آن شهر مردان به مردان گرایش و زنان با زنان آمیزش می‌کنند. در این هنگامهٔ تاریك و اندوهناك، از قدرت وتسلط ترکان، مردم این شهر در فتنهٔ قتل و غارت گرفتار شده و بانگ گریه‌های طولانی و صدای شیون و فغان از ساکنان این شهر بلند خواهد شد. شما چه دانید که ترکان چه کسانی هستند! آنان گروهی هستند با چشمان کوچك، با صورتهایی چون سپر ضخیم و لباسی آهنین که بر صورتهایشان یك تار مو وجود ندارد، فرمانده آنها مردی است که آوازش بلند و صولت و قدرتش فراگیر و همتش عالی است، بر هیچ شهری نمی‌گذرد مگر آنجا را فتح می‌کند و پرچمی در برابر او افراشته نمی‌شود مگر آنکه سرنگون می‌گردد! وای بر کسی که با او دشمنی کند، او همچنان شهرها را به تصرف در می‌آورد تا همه جا را فتح نموده و در تحت قدرت خویش در آورد.

وقتی این اوصاف را دربارهٔ تو شنیدیم و خواندیم و دیدیم این اوصاف همه در شما جمع است از این رو به تو امیدوار شده و به سوی شما آمدیم! هلاکو با شنیدن این سخنان بسیار خرسند و شادمان گردید، فرمانی به اسم پدرم نوشت و در آن فرمان برای اهل حلّه و شهرهای اطراف امان و آرامش خاطر داده و متعرض آن شهرها نشده سپس گوید: اخبار غیبی آن حضرت، بیش از آن است که شماره شود.

بحث چهارم

شجاعت و پایمردی او در میدانهای جنگ

مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که علی ﷺ شجاعترین مردم، پس از رسول خدا ﷺ و آزمایشش در جنگها از همه بیشتر بود. آن حضرت چنان در جبهه‌های نبرد بر دشمن حمله می‌کرد که فرشتگان آسمان، از حملات پیاپی وی شگفت زده و متعجب می‌شدند!

(۹۳) پیامبر عظیم الشأن اسلام، به هنگام مقابلهٔ عمروبن عبدود عامری با وی که در نهایت به دست علی ﷺ به هلاکت رسید فرمود: کشته شدن عمرو به دست وی از عبادت

(۹۳). حسکانی در شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۵، شمارهٔ ۶۳۴ چنین گوید:

رسول خدا ﷺ درحالی که از پیروزی علی در جنگ خندق شادمان بود به علی ﷺ مژدگانی داد و فرمود: یا علی اگر عمل امروز تو با عمل امت محمّد ﷺ هم وزن گردد بی‌تردید عمل تو براعمال آنها برتری دارد، چرا که خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان باقی نماند، مگر این که در آن خانه به سبب هلاک شدن عمرو عزّت و شرف داخل گردید و نیز در حدیث ۶۳۶ از پیامبر ﷺ نقل شده که آن حضرت فرمود: مبارزهٔ علی‌بن ابی‌طالب با عمروبن عبدود عامری در روز خندق، از عمل امت من تا روز قیامت افضل و برتر است؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۵۵، حدیث ۱۹۷؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۵؛ مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۵۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸ حدیث ۶۹۷۸

جن و انس برتر و بالاتر است.

(۹۴) در جنگ بدر که بسیاری از مشرکان قریش به دست علی ﷺ نابود شدند، جبرئیل در صحنه حاضر گردید و با آواز بلند که همهٔ مسلمانان آن را شنیدند اعلام نمود شمشیری برنده‌تر از ذوالفقار و جوانمردی شجاعتر از علی وجود ندارد.

(۹۵) احمدبن حنبل در مسند خویش نوشته که حسن بن علی ﷺ [بعد از شهادت پدر خود] سخنرانی نمود و در طی سخنانش فرمود: ای مردم روز گذشته، مردی بزرگوار از شما مفارقت کرد و به سرای دیگر شتافت که در میان امتهای گذشته کسی در دانش از وی سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درك نخواهند کرد، چرا که هرگاه رسول خدا ﷺ او را به جنگی مأموریت می‌داد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ او را همراهی می‌کردند و تا پیروزی به دست نمی‌آورد از میدان جنگ، برنمی‌گشت.

(۹۶) خوارزمی گوید: عبدالله‌بن عایشه از پدرش نقل نموده که گفت: زمانی که

(۹۴). ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث ۱۹۷ از ابوجعفر محمدبن علی که فرمود: ندا کننده‌ای به نام رضوان، از آسمان ندا داد که: لا سیف الّا ذوالفقار ولافتی الّا علی؛ ذخائر العقبی، ص ۷۴؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۰؛ مناقب خوارزمی، فصل شانزدهم، ص ۱۰۲؛ العمدة ابن بطریق، از ابن مغازلی، شمارهٔ ۷۵۱ و ۷۵۲، ص ۳۸۲؛ مناقب مغازلی، ص ۱۹۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب ۴۸، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴؛ الأغانی، ج ۱۵، ص ۱۹۲؛ ارشاد شیخ مفید، باب دوم، فصل ۲۲، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۸.

(۹۵). مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۹، فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۳۹۴؛ المستدرك حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵ با اختلاف در لفظ؛ الطبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸ با اختلاف در عبارت؛ خصائص امیرالمؤمنین ﷺ نسائی، حدیث ۲۳، ص ۴۶، چاپ کویت و چاپ بیروت، ص ۶۵؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۷۵؛ مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۹؛ حلیة الأولیا، ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۵؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۴۱۲؛ مجمع الزوائد؛ ج ۹، ص ۱۴۶ با اختلاف در لفظ؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸.

(۹۶). این روایت در مناقب خوارزمی و در مقتل او وجود ندارد؛ اما ابن مغازلی آن را در مناقب، ص ۷۲، نقل نموده است به احتمال قوی کلمهٔ خوارزمی، در روایت، سهو قلم شده است.

←

مشرکان در جنگها، چشمشان به روی علی باز می‌شد، هر کدام به دیگری وصیت خویش را می‌گفت! چراکه مرگ به نظر آنها حتمی بود و خود را در چنگال آن می‌دیدند.

مؤلف گوید: مقامات علی ﷺ در جنگها مشهور است و به شمشیر کفر برانداز‌ش دین استوار گردید. در آیندهٔ نزدیك و در باب جهاد، از برخی غـزوات (جـنگهای) وی یـاد می‌کنیم.

→

علامهٔ مجلسی در بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۶۸، باب ۱۰۶ از فائق نقل کرده است که: زمانی که علی ﷺ در جنگ به مشرکان حمله می‌نمود، آنها از شدت ترس، راه کوهستان را در پیش گرفته فرار می‌کردند و اگر قـریش او را در مـیدان نبرد مشاهده می‌کردند، از خوفی که در دل آنها پیدا می‌شد به یکدیگر وصیت می‌کردند، به همین دلیل اسـت که وقـتی چشم یکی از مشرکان به وی افتاد که صفوف لشکر را دریده و پیش روی می‌کرد گفت: بیقین فهمیدم که فرشتهٔ مرگ در آن سمتی که علی جنگ می‌کرد بود.

بحث پنجم

پارسائی و پرهیزگاری آن حضرت

مردم همگی اتفاق داشتند که وی پس از رسول‌خدا پارساتر از همه بود و بیش از همه، از دنیا دوری جسته و آن را ترک کرده و سه طلاقه نموده بود.

[(۹۷)] خوارزمی در کتاب مناقب، از عمّار یاسر بازگو نموده گوید: از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: یا علی خدای متعال، تو را به زینتی که نزد او بسیار محبوب و پسندیده بود زینت داد، درحالی که هیچ کس از بندگانش را، جز تو، به چنین زیوری آراسته نکرد. این زینت الهی سه مرحله دارد که همه‌اش تنها در وجود تو نشأت گرفته است: تو را به دنیا بی اعتنا کرد؛ آن را در نزد تو شدیداً نفرت آمیز نمود و دوستی فقرا را در قلب تو قرار داد، درآن حد که آنها به رهبری تو خرسند وتوبه پیروی آنها راضی و خوشنود

(۹۷). مناقب خوارزمی، ص ۶۶ فصل دهم؛ مناقب علی‌بن ابیطالب ابن مغازلی، ص ۱۰۵ حدیث ۱۴۸، با اختصار؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۷۱، بااختصار؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۰؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱ و ۱۳۲؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۳؛ کفایة الطالب، باب چهل و ششم ص ۱۹۱.

هستی [این فضیلت تنها به شخص تو اختصاص یافته و به آن امتیاز یافته‌ای] شادمان و خرسند باد آن‌کس که تو را دوست دارد. و در پیروی از تو ثابت قدم و استوار و عملاً دستورات تو را تصدیق نماید، و وای بر آن‌کسی که تو را دشمن بدارد و تکذیب نماید. اما دوستان و تصدیق‌کنندگان برادران دینی تو هستند و در بهشت جاویدان با تو همنشین خواهند بود و اما دشمنان و گروهی که برتو دروغ بسته [و عملاً از تو حمایت نکنند] سزاوار است که خدای متعال، در روز قیامت او را در اقامتگاه دروغگویان جای دهد.

(۹۸) عبدالله‌بن ابی الهذیل گوید: علی علیه السلام را درحالی که پیراهن رازی به تن داشت دیدم. آن پیراهن طوری بود که اگر آستین آن‌کشیده می‌شد به سر ناخن می‌رسید و اگر رها می‌گردید به نیمهٔ آرنج بیشتر نمی‌رسید.

(۹۹) عمربن عبدالعزیز گوید: در بین این امّت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را پارساتر از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام سراغ نداریم.

(۱۰۰) قبیصة بن جابر گوید: هیچ‌کس پارساتر از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام در دنیا نیافته و ندیدم.

(۱۰۱) سویدبن غفلة گوید: به حضور علی علیه السلام شرفیاب شدم و دیدم درجایی نشسته بود

(۹۸). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۶۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۱.

(۹۹). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۶۷؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۵۲، حدیث ۱۲۶۹، با اختلاف در لفظ.

(۱۰۰). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۷۱، با همین اسناد از احمدبن حسین از... از قبیصة بن جابر نقل شده که گفت: دراین جهان پارساتر از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام ندیدم.

(۱۰۱). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۶۷ با همین اسناد، احمدبن حسین، از ابوعبدالله حافظ، از ابوبکربن ابونصر دابروی از مرو، از موسی‌بن یوسف، از حسین بن عیسی میسرة، از عبدالرحمن‌بن معزا، از ابوسعید بقال، از عمران بن

←

و سفرهٔ غذایی که درآن کاسه‌ای از دوغ ترش که بوی ترشی آن به بینی‌ام مـی‌رسید، در پیش وی گسترده بود و آن حضرت قرص نان جوینی که سبوس آن را می‌دیدم در دست داشت و با سرزانو آن را می‌شکست و درآن کاسه می‌ریخت و میل می‌نمود. آن حضرت به من تعارف نمود و فرمود: بیا از این غذای مـا مـیل کـن، گـفتم: مـن روزه هستم، آن حضرت برای تشویق روزه داران، حدیثی به این مضمون، از رسول خداﷺ نقل کرد که رسول اللهﷺ فرمود: اگر روزه، روزه داری را از صرف طعامی که اشتهای به آن دارد منع نمٰاید، در قبال این عمل خدا پسندانه، آفریدگار جهان او را به طعام بهشتی و نوشیدنی آن انعام خواهد نمود. وضع رقّت بار غذای آن حضرت مرا متأثر نمود، به فضّه کنیز او گفتم: وای بر تو از خدا نمی‌ترسی که چنین غذایی برای این پیرمرد تهیه کرده‌ای او در جوابم گفت: بنابه دستور خودش سبوس را از غذایش نگرفته‌ایم! در آن حال آن حضرت به من فرمود: بافضّه چه می‌گفتی؟ جریان را نقل کردم، او آهی از دل برکشید و فرمود: پدر و مادرم فدای آن بزرگواری باد که در طول عـمر [از غـذای او سـبوس گـرفته نشـد و در مجموع] حتی سه روز هم برای وی از گندم سبوس گرفته، نان نپختند و تا زمانی که به لقای پروردگار رسید، سیر نگردید.

(۱۰۲) روزی آن حضرت وارد بـازار شـد، پـیراهـنی را بـه سه درهـم خـرید و پـوشید

←

مسلم از سویدبن غفلة، قال: دخلت علی علی‌بن ابی‌طالبؑ القصر فوجدته جالساً و بین یدیه صحفةٌ فیها لبن حازر أجد ریحه من شدة حموضته وفی یدیه رغیفٌ أری آثار قشار الشعیر فی وجهه وهو یکسره بیده احیاناً فاذا اعیا علیه کسره برکبته و طرحه فی اللبن فقال: ادن فاصب من طعامنا فقلت: انی صائم! فقال: سمعت رسول‌اللهﷺ یقول: من منعه الصیام من طعام یشتهیه، کان حقاً علی‌الله ان یطعمه من طعام الجنة و یسقیه من شرابها. قال فقلت: لجاریته وهی قائمةٌ بقرب منه ویحك یا فضة ألا تتقین الله فی هذا الشیخ! الا تنخلون له طعاماً مما أری، فیه من النخالة! فقالت: تقدم‌الینا ان لا ننخل له طعاماً! قال لی، ما قلت لها؟ فأخبرته، فقال: بأبی و أمیّ من لم ینخل له طعام ولم یشبع من خبزالبر ثلاثة أیام، حتی قبضه الله عزوجل؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۲، حدیث ۲۷۷، باب شصت و ششم.

(۱۰۲). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۶۹، با همین اسناد به تفصیل از احمدبن حسین از... از ابن نافع، از ابو مطر نقل کرده که گفت: درحالی که از مسجد خارج می‌شدم مردی از پشت سر، مرا صدا می‌زد و می‌گفت: لباست را بالابگیر

←

آستین آن پیراهن، بیش از مچ دست را و درازای آن بیش از ساق پا را نمی‌پوشاند و آن حضرت به هنگام پوشیدن آن لباس دست به دعا برداشته گفت: خدای را سپاسگزارم که لباسی روزیم فرمود که هم مرا می‌پوشاند و هم با آن تجمل خویش را در بین مردم نگه

←

که هم از آلودگی محفوظ می‌ماند و هم فرسوده نمی‌گردد و اگر مسلمانی، تکبر را از سرت بردار، با شنیدن این آواز مکث نموده در پی او روانه شدم، او لباس اعراب بیابان گرد به تن و تازیانه ای در دست داشت. پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: گویا دراین شهر غریبی که او را نمی‌شناسی؟ گفتم: آری من از اهل بصره هستم، گفتند: این مرد علی‌بن ابی‌طالب ﷺ می‌باشد. او به بازار شتر فروشان معروف به دار بنی ابی معیط وارد شد و فرمود: معامله کنید ولی قسم نخورید، چراکه سوگند یاد کردن سرمایه را از بین می‌برد و برکت را نابود می‌نماید.

سپس به نزد خرما فروشان رفت، در آنجا کنیزکی را دید که گریه می‌کند، از علت گریه او پرسید؟ گفت: این مرد مقداری خرما به یک درهم به من فروخت آن را به خانه بردم، امّا آقایم آن را نپذیرفت، اکنون گریه‌ام برای این است که فروشنده هم آن را قبول نمی‌کند، آن حضرت به فروشنده فرمود: خرما را بگیر و درهم را به کنیز رد کن، زیرا این خریدار کنیز است و از خود اراده‌ای ندارد، فروشنده سخن حضرت را نپذیرفت من به او (فروشنده) گفتم: آیا می‌دانی این شخص کیست؟ گفت نه! گفتم: این آقا علی بن ابی‌طالب ﷺ است، فوراً خرما را از کنیزک گرفت و درهم را به او رد نمود و عرض کرد: مولایم دوست دارم از جسارت من درگذری و از من راضی شوی! آن حضرت فرمود: درصورتی از تو راضی می‌شوم که حقوق مردم را رعایت کنی. سپس در بازار خرما فروشان عبور می‌کرد و می‌فرمود: ای گروه خرما فروش! بینوایان را بدون عوض اطعام کنید، تا کاسبی شما پر برکت گردد. آنگاه عبوری گذرا به بازار ماهی فروشان نمرد، درحالی که عده‌ای از مسلمانان او را همراهی می‌کردند، فرمود: در بازار ما نباید ماهی طافی (ماهی مرده که براثر سبکی روی آب آمده باشد) فروخته شود. از آنجا به دار فرات که بازار کرباس فروشان بود عبور نموده و بردکان پیرمردی ایستاد و فرمود: پیراهنی که سه درهم ارزش داشته باشد به من بفروش! فروشنده او را شناخت و با آن حضرت گرم گرفت، همین که دانست او را شناخته، از او گذشت و بردکان جوانی توقف نمود و از او پیراهنی به قیمت سه درهم خریداری کرد که تنها از ساق پا تا مچ دست وی را می‌پوشاند و برتن نمود و در حین پوشیدن دعا کرد و فرمود: الحمدلله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و أواری به عورتی از آن حضرت پرسیدند این دعا را از خودتان قرائت نمودی یا اینکه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای؟ فرمود: این دعا را از پیامبر ﷺ به هنگام پوشیدن لباس شنیدم در آن هنگام پدر آن جوان فروشنده، از راه رسید، به او گفته شد، فرزندت امروز پیراهنی را به امیرالمؤمنین ﷺ به سه درهم فروخت آن مرد به فرزندش گفت: چرا بیش از دودرهم از او گرفتی پس یک درهم را برداشت و به حضور امیرالمؤمنین ﷺ که در «باب رحبه» با گروهی از مسلمانان نشسته بود، رسید و عرض کرد: یا علی این درهم را بستان، آن حضرت فرمود: برای چه؟ گفت: پول پیراهن بیش از دو درهم نبوده است، فرمود: این معامله بارضایت طرفین انجام گرفته «باعنی برضای واخذته برضاه» درهم را به او بازگردان؛ ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۴۱، شمارهٔ ۱۲۶۱؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۱.

می‌دارم.

[(۱۰۳)] علی‌ﷺ [به سیم و زر که ثروت آن روز را تشکیل می‌داد و انسانهای فراوانی را فریفته بود تا جایی که از مسیر انسانیت فاصله گرفته و به درّهٔ سقوط و پرتگاه نابودی، در افتادند] فرمود: «یا صفراءُ غرّی غیری و یا بیضاء غرّی غیری»: «ای زرد رنگ (طلا) وای سفید رنگ (نقره) دیگری را فریب دهید و این دام را بر سر راه دیگری پهن کنید.» [چرا که همای تیز پرواز روح من به چنین دامی نخواهد افتاد].

[(۱۰۴)] روزی علی‌ﷺ درحالی که شمشیر مخصوص خویش را برای فروختن آماده کرده بود، به بازار آمد و فرمود: خریدار این شمشیر کیست؟ به پروردگارم که دانه را از دل زمین می‌رویاند سوگند که این شمشیر مدتی طولانی در خدمت رسول‌خداﷺ بوده و گرد اندوه از صورت مبارکش پاك نموده است [یعنی با این شمشیر به دفاع از حریم اسلام

(۱۰۳). حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۰ در پارسایی، آن حضرت گوید: شنیدم از ابوبکر بن مالك، از عبدالله بن احمدبن حنبل، از پدرش، از وهب بن‌اسماعیل، از محمدبن قیس، از علی‌بن ربیعهٔ والی، از علی بن ابیطالب‌ﷺ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ابن نبّاح گزارشگر بیت‌المال نزدم آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال از طلا و نقره پرشده است چه باید کرد؟ علی‌ﷺ تکبیر گویان درحالی که بروی تکیه زده بود، به بیت المال آمد و فرمود:

هـــذا جـــنای و خـــیاره فــیه   وکـــل جـــان یـــده الی فـــیه

«یعنی حاصل کار من این است که بهترین اموال را دراینجا جمع کرده‌ام که گروهی از شگفتی انگشت حیرت به دهان گزیده‌اند.» آن گاه به ابن نبّاح فرمود: مردم شهر کوفه را فراخوان تا حاضر شوند منادی به مردم اعلان نمود تا همگی جمع شوند سپس علی‌ﷺ تمام موجودی بیت‌المال را بین مردم تقسیم نموده و درحال قسمت نمودن فرمود: «یا صفراء یا بیضاء غرّی غیری» از آن مال حتی یك دینار ویك درهم باقی نماند. سپس فرمان داد زمین بیت‌المال را آب پاشیدند و تمیز کردند دو رکعت نماز به جای آورد؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۱؛ فضائل احمدبن حنبل، حدیث ۷.

(۱۰۴). حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۳، درباب پارسایی و عبادت به این شرح: محمدبن عمربن مسلم، از موسی‌بن عیسی، از احمدبن محمد قمی، از بشربن ابراهیم، از مالك‌بن مغول و شریك، از علی بن ارقم، از پدرش که گفت: رأیت علیاً وهو یبیع سیفاً له فی السوق و یقول: من یشتری منّی هذا السیف فو الذی فلق الحبّة، لطالما کشفت به الکرب، عن وجه رسول‌اللهﷺ و لوکان عندی ثمن إزارٍ ما بعته؛ ترجمهٔ امام علی‌ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۳۷، حدیث ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱؛ مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۶۹؛ الفضائل احمدبن حنبل، حدیث ۲۰.

برخاسته و با مشرکان پیکار نموده‌ام] و اگر به اندازهٔ خرید یك قطعه از دو قطعه لباسم تمکن داشتم، آن را نمی‌فروختم.

(۱۰۵) روزی علی‌ﷺ درحالی که دستاری وصله دار برتن داشت درجمع مردم حاضر شد و فردی ناآگاه [که شخصیت افراد را در لباس نو و تشریفات ظاهری می‌دید] زبان را به توبیخ گشود. آن حضرت فرمود: پوشیدن این لباس برای رهبری مانند من قابل سرزنش نیست، چراکه از یك سو قلبم را خاشع می‌نماید و از سوی دیگر مؤمنی که این دستار وصله دار را برتنم ببیند به من اقتدا خواهد نمود.

(۱۰۶) علی‌ﷺ دریکی از روزها به بازار رفت و دو پیراهن زبر و خشن را خریداری نمود. در آن حال به قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کن، او یکی را پسندید و پوشید و مولا آن دیگری را به تن نمود، اما به هنگام پوشیدن آن لباس دید آستین آن، از انگشتانش اضافه داشت آن حضرت فوراً قسمت اضافی را برید و کوتاه کرد.

(۱۰۷) علی‌ﷺ مردی از قبیلهٔ ثقیف را به فرمانداری شهر عکبرا منصوب نمود و به او

(۱۰۵). حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۳ درباب زهد و عبادت آن حضرت گوید: احمدبن جعفربن حمدان، از عبداللّه‌بن احمدبن حنبل، از ابوعبداللّه سلمی، از ابراهیم بن عیینة، از سفیان ثوری، از عمروبن قیس نقل کرده است که گفت: «قیل لعلی یا امیرالمؤمنین لم ترقع قمیصك؟ قال: یخشع القلب، ویقتدی به المؤمن؛ فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۹.

(۱۰۶). أسدالغابة، ج ۴، ص ۲۴، گوید: مرا خبر داد عبداللّه بن احمد، از محمدبن یحیی، از ولیدبن قاسم، از مطیربن ثعلبه تمیمی، از ابونوار کرباس فروش نقل کرده که گفت: أتانی علی‌بن‌ابی‌طالب‌ﷺ و معه غلام، له، فاشتری منّی قمیصین کرابیس، فقال لغلامه: إختر أیّهما شئت، فأخذ احدهما و أخذ علیّ الأخر فلبسه ثم مدّیده فقال: اقطع الذی یفضل من قدریدی، فقطعه و کفّه ولبسه و ذهب.

(۱۰۷). ترجمة امام علی‌ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۴۶، حدیث ۱۲۶۴، از عبدالملك بن عمیر با تفصیل بیشتری و در حاشیهٔ همان کتاب از ابن ابی الدنیا در حدیث شمارهٔ ۲۲۲ در کتاب الجوع ورق ۱۲/ب؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۲ با اندك اختلافی در لفظ.

فرمود: فردا پس از برگذاری نمازظهر به نزد من بیا با تو کاری دارم، او گوید: روز بعد به حضورش شرفیاب شدم، برخلاف معمول و روش حکام دربانی را ندیدم که دراین وقت که زمان ملاقات بود، از ورودم مانع شود، وقتی به نزد آن حضرت رفتم، دیدم نشسته و نزد وی جز کاسه‌ای سفالین و کوزه‌ای آب چیزی دیگر ندیدم. درست در آن هنگام دستور داد بستهٔ مهرزده‌ای را بیاورند، با خود گفتم: او مرا امین دانسته و می‌خواهد گوهر گرانقدری که از دید دیگران پنهان داشته به من نشان دهد، دیری نگذشت که مُهر را از بسته برداشت و آن را باز نمود ناگهان چشمم به مقداری سُویق (آرد نرم از جو و گندم و غیره) باز شد که در کاسه‌ای ریخت و مقداری آب برآن اضافه کرد و چند جرعه میل نمود و بقیه را به من تعارف کرد، دیدن این منظر، شکیبایی را از من ربود و بی تابانه گفتم: یا امیرالمؤمنین جای بسی تعجب است! که شما در کشوری مانند عراق که خیرات آن فراوان است، این گونه به خود سخت می‌گیرید؟!

فرمود: به خدا سوگند مُهری که براین بسته زده‌ام، نه از جهت بخل است که کسی بامن همسفره شود! بلکه تنها در حدّ نیازم از مواد غذایی استفاده می‌کنم و علت مختوم نمودن غذایم این است که می‌ترسم نزدیکانم از این مقدار لازم چیزی بردارند و به جای آن غذای لذیذی اضافه کنند و در نتیجه غذای غیر طیّبی که دوست ندارم جزو خوردنیهای من باشد، از این رو احتراز دارم، نکند غذایی غیر از حلال به طعامم اضافه گردد. سپس به من دستور داد و فرمود: از غذای مشکوك پرهیزکن و غیر از حلال چیزی به جوف خود راه مده.

مؤلف گوید: روایات دراین مورد نیز بیش از حدّ شمارش است.

بحث ششم

دربارهٔ بخشش و کرامت آن بزرگوار است

تردیدی نیست که علی﵇ بعد از رسول اکرمﷺ از همه مردم بخشنده‌تر، کریم‌تر و شریف‌تر بود، چراکه عالی‌ترین درجات بخشش که همپایه‌ای ندارد بذل جان است و او جان خویش را با خوابیدن در بستر رسول خداﷺ در لیلة المبیت سپر جان پیامبرﷺ قرار داد.

(۱۰۸) ابن أثیر گوید: آیهٔ مبارکهٔ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ»[1]: «واز میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.» در آن زمان‌که رسول اکرمﷺ از مکه به سوی مدینه رهسپار گردید دربارهٔ

(۱۰۸). ابن أثیر این روایت را در أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵ با این سند و اندک اختلافی نقل نموده است: احمدبن عثمان دزداری به اسناد از ابواسحاق احمدبن محمدبن ابراهیم ثعلبی نقل کرده است که گفت: این جریان را در بعضی کتب دیدم، سپس ماجرا را نقل و در پایان گوید: خدای متعال این آیه را برای پیامبرﷺ درحالی که متوجه مدینه بود، درشأن علی﵇ نازل نمود؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱. بقره، ۲۰۷.

علی ﷺ نازل گردید چراکه رسول خدا ﷺ علی را در خانهٔ خویش تنها گذاشت و دستور داد در بستر او بخوابد و روز بعد امانات مردم را به آنها برساند. [این جریان درست در زمانی به وقوع پیوست که مشرکان قریش توطئهٔ قتل رسول‌خدا ﷺ را تهیه نموده بودند] پس خدای متعال، به جبرئیل و میکائیل فرمود: من بین شما عقداخوّت بستم و عمر یکی از شما را بر دیگری طولانی‌تر مقرّر نمودم، آیا یکی از شما برادرش را برخویش مقدم می‌دارد و عمر کوتاه او را می‌پذیرد؟ آن دو زندگی طولانی تر خود را اختیار نموده و ایثاری نشان ندادند.

درآن هنگام خدای متعال، برآنها وحی فرستاد که چرا شما مانند علی نیستید؟ که با عقد اخوّتی که در بین محمّد و او قرار داده، در بستر وی خوابید و جان خود را فدای او نمود و زندگی او را بر خود مقدّم داشت و ایثار کرد! هم اکنون به شما مأموریت می‌دهم که به زمین بروید و او را از گزند دشمن، محافظت نمایید. آن دو، جهت اجرای فرمان الهی به زمین فرود آمده، جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی ﷺ قرار گرفته و او را از گزند دشمنان نگهداری نمودند و جبرئیل می‌گفت: آفرین برتو فرزند ابی‌طالب! آیا کسی مانند تو وجود دارد؟ و حال آنکه خداوند به مقام تو بر فرشتگان مباهات می‌نماید.

(۱۰۹) تمام دارایی علی ﷺ که در چهار درهم منحصر می‌گردید، یکی را در شب، یکی

(۱۰۹). ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۳، شمارهٔ ۹۱۸؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۱۰۹، شمارهٔ ۱۵۵ از ابن عباس در مورد آیهٔ کریمه گفته است که: قال: نزلت فی علی‌بن ابیطالب، لم یکن عنده (الّا) اربعة دراهم فتصدق بدرهم لیلاً وبدرهم نهاراً، وبدرهم سرّاً و بدرهم علانیةً، فقال له رسول‌الله ﷺ: ما حملک علی هذا؟ قال حملنی علیها رجاء أن أستوجب ما وعد علی الله الذی وعدنی ما وعدالله، قال رسول‌الله، الأ ذلك لك فأنزل الله الآیة فی ذلك و نیز شماره‌های ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱ و ۱۶۳، مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۰، شمارهٔ ۳۲۵؛ دز المنثور سیوطی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تفسیر برهان بحرانی، ذیل آیهٔ ۲۷۶ سورهٔ بقره، ج ۱، ص ۲۵۷؛ نورالأبصار شبلنجی، ص ۷۸، از واحدی از ابن عباس؛ اسباب النزول واحدی، ذیل سورهٔ بقرة، ص ۵۰، از ابن عباس و مجاهد از پدرش از کلبی؛ أسد الغابه ابن اثیر، ص ۴، ص ۲۵؛ تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۳۲۶؛ کفایة الطالب گنجی، باب شصت و دوم، ص ۲۳۲؛

←

را در روز، سومی را پنهانی و چهارمی را آشکارا تصدق نمود، در آن حال خداوند منان، آیهٔ شریفهٔ: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً وَعَلانِيَةً، فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَهُمْ يَحْزَنُونَ»[۱]: «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.» [در تجلیل، به مقام والای او به رسول اکرم ﷺ وحی نمود. این آیهٔ مبارکه مانند تعدادی آیات دیگر، جز علی بن ابی طالب ؑ فرد دیگری به آنها عمل نکرده است، از این رو نزول این آیه دربارهٔ وی از امتیازات خاصّهٔ آن جناب است. شاهد براین مدّعا گفتار مفسران است که عموماً شأن نزول این آیه را، وجود پاک آن مولا دانسته‌اند].

(۱۱۰) ثعلبی و تعدادی از مفسّران در تفاسیر خویش در شأن نزول سورهٔ «هل اتی»

→
مجمع الزوائد هیثمی، ج ۶، ص ۳۲۴؛ ذخائر العقبی، ص ۸۸. همین روایت به شمارهٔ ۴۳۳ در همین کتاب خواهد آمد.

۱. بقره، ۲۷۴.

(۱۱۰). تفسیر ثعلبی؛ مناقب خوارزمی، فصل هفدهم، ص ۱۸۸ با اختلاف در عبارات و اشعاری که اضافه نموده و در آخر حدیث گوید: و زاد ابن مهران الباهلی فی هذا الحدیث فوثب النبی ﷺ حتّی دخل علی فاطمة فلما رای مابهم انکبّ علیهم یبکی، ثم قال: انتم منذ ثلاثة ایّام فیما أری وأنا غافل عنکم، فهبط جبرائیل ؑ بهذه الأبیات إنّ الأبرار یشربون من کأسٍ کان مزاجها کافوراً، عیناً یشرب بها عبادالله، یفجّرونها تفجیراً. قال: هی عین فی دار النبی ﷺ تفجر الی دور الأنبیاء والمؤمنین؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۱۰۴۲ با اختلاف در لفظ و بعد از گفتهٔ مسکین که گفت: اطعمونا الخ، علی ؑ شعری سرود که مطلع آن این است:

فاطم ذات الرشد والیقین — یابنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین — جاء الینا جائع حزین
قد قام بالباب له حنین — یشکوالی الله ویستکین

کل امرئ بکسبه رهین

فاطمه در جواب گفت:

امرك عندی یابن عمّ طاعة — مابی لؤم لا ولا ضراعة
اعطیه ولا ندعه ساعة — نرجواله الغیاث فی المجاعة
ونلحق الاخیار والجماعة — وندخل الجنة بالشفاعة

←

گفته‌اند: حسن و حسین ﷺ [دو ریحانهٔ] رسول‌خدا ﷺ بیمار شدند جد بزرگوارشان رسول اکرم ﷺ به قصد عیادت آنها به خانهٔ علی ﷺ در حالی که جمعی مردم نیز به جهت عیادت آنها در آنجا اجتماع کرده بودند، تشریف برد، جمع حاضر به اتفاق از علی ﷺ خواستند تا برای شفای عاجل نونهالان رسول اکرم ﷺ نذر کند، نذری که با تعهد به وفای به آن مقرون باشد، وی با موافقت به پیشنهاد آنان فرمود: اگر فرزندانم از این بیماری بهبود یابند، به شکرانهٔ عافیت آنان و درجهت رضای الهی سه روز، روزه خواهم گرفت. فاطمه ﷺ نیز فرمود: اگر فرزندانم عافیت یابند، به شکرانهٔ الهی سه روز روزه می‌گیرم. فضهٔ خادمه نیز گفت: اگر آقایانم شفا یابند به شکرانهٔ این نعمت، سه روز، به روزه داری مشغول می‌گردم. خداوند بر آنها لباس عافیت پوشانید.

پس از بهبودی فرزندان، علی ﷺ، فاطمه ﷺ و فضه برای انجام نذر آماده شدند، امّا دراین هنگام در خانهٔ آل پیغمبر ﷺ چیزی یافت نمی‌شد علی ﷺ نزد شمعون [ابن جابا] خیبری یهودی رفت و از او سه صاع جو، به قرض گرفت. فاطمه بانوی عظیم الشأن اسلام، شخصاً برای آماده نمودن نان قیام نمود و جوها را آسیاب کرد و با آن پنج قرص نان پخت.

نخستین روزی که همگی روزه دار بودند علی ﷺ برای انجام فریضهٔ مغرب به مسجد رفته و به رسول خدا ﷺ اقتدا نمودند، پس از پایان نماز به منزل آمدند سفرهٔ طعام که محتوای آن پنج عدد نان جو بود گسترده شد؛ قبل از شروع به صرف غذا، بینوایی درب منزل ایستاد و گفت سلام بر شما اهل بیت محمد ﷺ من مسکینی از مساکین مسلمانان هستم و از گرسنگی به خانهٔ شما پناه آورده‌ام، مرا غذا دهید، خداوند از غذاهای بهشتی، شما را اطعام نماید، علی ﷺ با شنیدن این سخن، فرمود: بهرهٔ من را به این مسکین بدهید!

←

تفسیر فرات ابن ابراهیم، ص ۱۹۶؛ تذکرة الخواص، باب یازدهم، ص ۳۱۳ و در چاپ نجف، ص ۳۲۲؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۷، ص ۱۸۸ با تفصیل؛ مناقب مغازلی، حدیث ۳۲۰، ص ۲۷۲؛ اسد الغابة، ج۵، ص ۵۳۰؛ دز المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۲۹۹؛ کشاف زمخشری، ج۴، ص ۶۰۷؛ اسباب التنزیل واحدی، ص ۲۵۱؛ این حدیث در شمارهٔ ۴۴۲ همین کتاب بار دیگر خواهد آمد.

فاطمه فرمود: ماهم با تو موافقیم از این رو در آن شب جز آب چیزی نبود که با آن افطار کنند. روز دوم فاطمهؑ صاع دیگری را آرد و با آن پنج عدد نان برای پنج نفرشان تهیه نمود.

در آن شب نیز علیؑ برای ادای فریضهٔ الهی به مسجد رفت و پس از نماز به منزل آمد، هنگامی که سفرهٔ غذا گسترده شد، ناگهان یتیمی به درب منزل آن حضرت آمد و عرض کرد: درود برشما آل بیت محمدﷺ، یتیمی از مهاجرانم که پدرم در روز عقبه شهید شد اکنون از گرسنگی بیچاره شده‌ام، مرا غذا دهید، خداوند شما را به غذاهای بهشتی اطعام نماید؛ وقتی علیؑ و فاطمهؑ غذای خود را به وی دادند در آن شب نیز همانند شب گذشته همگی با آب افطار نمودند.

در شب سوّم هم برنامهٔ دو شب قبل تکرار شد، فاطمهؑ صاع سوم را آرد نمود و پنج عدد نان تهیه نمود علیؑ پس از نماز مغرب، به منزل آمد، ناگهان اسیری آمد و عرض کرد درود بر شما آل بیت رسول‌اللهﷺ آیا درست است که ما را اسیر کنید اما غذا به ما ندهید؟ من اسیر محمدﷺ هستم مرا اطعام کنید، خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام نماید! علیؑ با شنیدن این سخن خود و دیگر روزه داران ایثار نموده، غذا را به آن اسیر دادند! و در نتیجه سه شبانه روز جز آب چیزی به کام آنها نرفت.

روز چهارم که نذر را به پایان بردند، دست حسن را در دست راست و دست حسین را در دست چپ گرفت و درحالی که از گرسنگی مانند پرنده می‌لرزیدند به حضور رسول خداﷺ شرفیاب شدند، همین که چشم رسول خداﷺ به آنها افتاد، فرمود: منظرهٔ پژمردهٔ شما عزیزان به شدّت مرا متأثر نموده است در آن حال با هم به دیدار فاطمهؑ رفتند: فاطمه در محراب عبادت به نماز مشغول بود ولی دیدگانش از شدت گرسنگی به گودی رفته و شکم وی به پشت چسبیده بود! منظرهٔ تأثربار آن بانو آن چنان بر رسول خداﷺ گران آمد که بی صبرانه برآشفت و دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: پروردگارا به تو پناه می‌برم و از تو مدد می‌طلبم، آن‌گاه رو به اهل خود نمود و فرمود: گمان نمی‌برم براثر گرسنگی چیزی از عمر شما باقی مانده باشد و دیری نمی‌گذرد

که از جهان رخت بربندید! پس درآن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد! عطیّهٔ الهی را بستان، فرمود آن عطیه چیست؟ جبرئیل سورهٔ «هل اتی» را به رسول خداﷺ برخواند: «هل اتی علی الانسان»[1].

(۱۱۱) تفسیر ثعلبی از عبایة بن ربعی نقل کرده است که گفت: در آن هنگام که عبدالله‌بن عباس بین جمعی درکنار زمزم نشسته و از رسول خداﷺ برای مردم نقل حدیث می‌نمود، ناگهان مردی که با عمامه‌ای سر و صورت خویش را پوشانده بود، به جمع حاضر پیوست و مانند ابن عباس به نقل حدیث از پیامبرﷺ پرداخت ابن عباس در حالی که از گفتار او شگفت زده بود، به وی گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، بگو کیستی؟ او عمامه را از صورت برگرفت و گفت: هرکس مرا شناخته که شناخته است و هرکس مرا نشناخته من جندب بن جنادهٔ بدری ابوذر غفاری هستم. از رسول خداﷺ با این دو گوشم شنیدم وگرنه از نعمت شنوائی محروم شوم و با این دو چشمم دیدم وگرنه از حسّ بینایی مأیوس گردم که فرمود: علي رهبر نیکوکاران وکشندهٔ کافران است، هرکس او را یاری دهد به نصرت الهی یاری شود و هرکس او را واگذارد و مدد ندهد، برای همیشه از مدد الهی محروم بماند، سپس گفت: شما مردم آگاه باشید، روزی از روزها، با رسول‌خداﷺ درمسجد نماز ظهر را به جای آوردم، درآن بین حاجتمندی در مسجد به عرض حاجت برخاست، امّا کسی او را پاسخ نداد، سائل دستها را به سوی آسمان بلند نموده دعاکرد وگفت: خداوندا! شاهد باش که درمسجد پیامبرت، از این جمع تقاضای

۱. انسان، ۱.

(۱۱۱). احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۰۳و ج ۴، ص ۲۳۵. به نقل از تفسیر خطی ثعلبی؛ فرائد السمطین حموینی، ج ۱، ص ۱۹۱، شمارهٔ ۱۵۱، باب ۳۹؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۱۷۷، شمارهٔ ۲۳۵، فوالله ماالستتم رسول‌الله الکلام حتی نزل علیه جبرئیل، من عند الله وقال یا محمّد هنیئاً (لک) ما وهب لك في اخیك (قال) وماذا یا جبرئیل قال: أمر الله امتّك بموالاته الی یوم القیامة وانزل علیك: «انما ولیکم الله»؛ تذکرة الخواص، باب دوم، ص ۱۵، نورالأبصار شبلنجی، ص ۷۷؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۷ با اختصار.

کمك نمودم، اما کسی به گفته‌ام وقعی نگذاشت و به من کمك نکرد! در آن هنگام علی ﷺ به نماز ایستاده و در حال رکوع بود، با انگشت کوچك دست راست به آن سائل اشاره کرد، سائل پیش آمد و انگشتر را گرفت و رسول خدا ﷺ این منظره را از نزدیك می‌دید.

رسول اکرم ﷺ پس از پایان نماز، سر را به آسمان بلند نمود و عرض کرد پروردگارا! موسی بن عمران از تو تقاضای کمك نمود و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْلِي أَمْرِي واحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي واجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي أُشْدُدْ بِهِ أَزْرِي»:[1] «پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را بر من آسان ساز و از زبانم گره بردار، تا مردم به آسانی گفتارم را بفهمند و برادرم هارون را وزیرم قرارده، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.» پس قرآن ناطق براو نازل کردی و فرمودی: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلاَ يَصِلُونَ إِلَيْكُما بِآياتِنا»:[2] «به زودی بازویت را به [وسیلهٔ] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت.» پروردگارا! من محمّد، پیامبر و برگزیدهٔ توهستم، خدایا! سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را آسان ساز و علی را که از نزدیکانم می‌باشد وزیرم قرار ده، تا در مشکلات پشتیبان من باشد.

ابوذر گوید: هنوز کلام رسول خدا ﷺ به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! بخوان! فرمود: چه بخوانم؟ گفت: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ راكِعُونَ»:[3] «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر است و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

۱. سوره طه، آیه ۳۱ تا ۲۴.
۲. قصص، ۳۵.
۳. مائده، ۵۵.

(۱۱۲) و در تفسیر ثعلبی نیز این جمله آمده است [که این جریان یعنی آیهٔ: «اِنَّما وَلِیُّکُم اللهُ وَرَسُولُه»] را در کتاب جمع بین صحاح سته و مانند آن نقل کرده‌اند.

(۱۱۳) مجاهد گوید: خدای متعال از نجوا و صحبت خصوصی با پیغمبر ﷺ بدون تصدّق نهی نمود، پس از صدور این فرمان، احدی با رسول خدا ﷺ به نجوا سخن نگفت، مگر علی بن ابی طالب ﷺ که با پرداخت یك دینار، به عنوان تصدّق با رسول خدا نجوا می‌کرد، سپس آیه نسخ گردید و فرمان رخصت صادر شد.

(۱۱۴) امیرمؤمنان علی ﷺ فرمود: درکتاب خدا قرآن کریم، آیه‌ای وجود دارد که جز من هیچ کس نه قبل و نه بعد از من، به آن عمل نکرده است و آن آیهٔ نجوی است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً»:[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفتگوی

(۱۱۲). احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۰۵ به نقل از الجمع بین الصحاح السّتة علامة رزین، جزء سوم در تفسیر سورهٔ مائده، ذیل آیة: «انّما ولیکم الله ورسوله».

(۱۱۳). شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۳۵۳، شمارهٔ ۹۴۹ به بعد می‌گوید: عبدالله بن احمد هروی، از عبدالله بن احمد حموی، از ابراهیم بن خزیم شاشی، از عبد بن حمید کشّی، از شبابه، از ورقاء، از ابن لجیح، از مجاهد نقل کرده است که گفت: نهوا عن مناجاة النبی ﷺ حتی یتصدّقوا فلم یناجه الّا علی بن ابی طالب قدّم دیناراً فتصدّق به ثم انزلت الرخصة فی ذلك؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۲۶.

(۱۱۴). شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۳۴۳، شمارهٔ ۹۶۰ به بعد، گوید: خبر داد ما را علی بن احمد، از احمد بن عبید، از محمد بن عثمان، از محمد بن عبید، از مطلّب بن زیاد، از لیث بن ابی سلیم، از مجاهد، از علی بن ابی طالب قال: إنّ في كتاب الله لآیةً، ما عمل بها أحد قبلی ولا یعمل بها بعدی (وهی): یا ایّها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقة»؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۶، حدیث ۳۷۳، با اضافاتی؛ خصائص الوحی المبین، فصل دهم، ص ۱۲۵، شمارهٔ ۱۰۹ و ۱۱۰، ص ۱۴۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۲۶؛ المصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۸۱ حدیث ۲۷، شمارهٔ ۱۲۱۷۴، گفت: عبدالله بن ادریس، از لیث، از مجاهد قال علی ﷺ آیة لم یعمل بها أحدٌ قبلی ولا یعمل بها احدٌ بعدی ـ کان لی دیناراً فبعته بعشرة دراهم فكنت إذا ناجیت رسول الله ﷺ تصدقت بدرهم حتی نفدت ثم تلاهذه الایة: «یا ایها الذین آمنو اذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقةً»؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۷۰.

۱. مجادله، ۱۲.

محرمانهٔ خود، صدقه‌ای تقدیم نمایید.»

[۱۱۵]امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: خدای متعال با عمل کرد من، تکلیف از این امّت برداشت [چرا که اگر من به «آیهٔ نجوی» عمل نمی‌کردم، همچنان به قوّت خود باقی می‌ماند و هیچ کس از عهدهٔ عمل کردن به آن بر نمی‌آمد یعنی با هر بار نجوای با رسول خدا ﷺ همیشه تصدّق نماید، بنابراین من بودم که بارگران را از شانهٔ این امت برداشتم] و تنها مصداق این آیه من هستم نه أحدی قبل از من و نه فردی بعد از من مصداق آن نبوده و برکس دیگر منطبق نیست.

[۱۱۶]عبدالله‌بن عمر گفت: علی‌بن ابی‌طالب سه ویژگی داشت که اگر یکی از آن سه ویژگی برای من بود، از داشتن شتران سرخ مو، نزدم ارزشمندتر و محبوب‌تر بود! یکی ازدواج او با فاطمه ﷺ، دیگری افتخار پرچم داری روز خیبر و فتح آنجا به دست او و سومی آیهٔ نجوای است که جز به علی، بر هیچ کسی دیگر منطبق نگردید.

[۱۱۷]علی ﷺ همیشه با دست شریف و نیرومندش، به درخت کاری و باغ داری

(۱۱۵). شواهد التنزیل، ج ۲، ص ؟ ذیل آیهٔ شریفه، حدیث ۵۹۴ گوید: ابویحیی حبکانی، از یوسف‌بن احمد صیدلانی، در مکه، از ابوجعفر عقیلی، از محمدبن اسماعیل، از یحیی بن عبدالحمید، از اشجعی، از سفیان بن مغیرهٔ ثقفی، از سالم‌بن ابی الجعد از علی بن علقمة، از علی بن ابی‌طالب نقل کرده است که فرمود: لما نزلت «اذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقة» قال رسول الله: ما تقول؟ (أیکفی) دیناراً؟ قلت: لا یطیقونه، قال. فکم، قلت: شعیراً، قال: إنّك لزهید فنزلت «ءأشفقتم أن تقدّموا بین یدی نجواکم صدقةً» ألآیة قال علی: فبی خفّف الله عن هذه الأمة، فلم ینزل فی أحد قبلی ولا ینزل فی أحد بعدی؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۷، ص ۲۶۷، حدیث ۲۶۱ و ۲۶۲؛ المصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۶، ورق ۱۱/۱۶۰، رقم ۱۲۱۷۵ و ج ۱۲، ص ۸۱ چنان که در شواهد التنزیل آمده است. این حدیث با شمارهٔ ۴۳۴، نیز خواهد آمد.

(۱۱۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۶۸.

(۱۱۷). این جریان از تعدادی روایات که بر سخاوت، بخشش و صدقات وی دلالت دارد، فهمیده می‌شود، نك: ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۲۷ به بعد، حدیث ۱۲۳۰ به بعد؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ←

اشتغال داشت و باغی پس از باغی دیگر به وجود می‌آورد و همه را در راه خدا تصدق نموده و حتی یك درهم از بهای آنها برای خود و خانواده‌اش جای نمی‌گذاشت.

→

۳۲، باب ۱۰۲، مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۲۲، در فصلی به عنوان مسابقه در اعمال نیکو و پسندیده، از امام صادق علیه السلام بازگو نموده که فرمود: إنّه اعتق الف نسمة من كدّ يده جماعة لا يحصون كثرة و قال له رجل: ـورأى عنده وسق نوى ـ ماهذا يا أبالحسن؟ قال: مأة نخل ان شاء الله، فغرسه فلم يغادر منه نواةً واحدة، فهو من اوقافه و وقف مالاً بخيبر و بوادي القرى و وقف مال ابی نیزر والبغيبغة وأرباحاً و أرينة ورغد ورزيناً و رياحاً على المؤمنين وأمر بذلك اكثر ولد فاطمة من ذوى الأمانة والصلاح و أخرج مأة عين بينبع وجعلها للحجيج، وهو باق الى يومنا هذا وحفر آباراً في طريق مكة والكوفة وبنى مسجد الفتح فى المدينة وعند مقابل قبر حمزة وفى الميقات و فى الكوفة وجامع البصرة وفى عَبّادان و غير ذلك: «علی علیه السلام با دسترنج خویش هزار برده و بلکه عدهٔ زیادی که به شماره نمی‌آیند آزاد کرد. مردی درحالی که نزد آن حضرت، مقداری هستهٔ خرما دید از آن حضرت پرسید ای ابوالحسن این چیست؟ فرمود: ان شاءالله صداصلهٔ درخت نخل است، سپس آنها را کاشت و حتی یک دانه از هسته‌ها رانگاه نداشت و آن را وقف عام کرد. آن حضرت در خیبرو وادی القری، اموالی را وقف نمود و هم چنین اموال ابی نیزر، بغیبغه، ارباح، أرینه، رغد، رزین و ریاح را برمؤمنان وقف نمود و فرزندانش از فاطمه علیها السلام را که افرادی صالح و امین بودند، به این کار مأمور کرد. وی صدچاه آب در ینبع حفر کرد و وقف حجّاج بیت الله الحرام نمود که تا امروز نیز باقی است؛ همچینن در راه مکه و کوفه چاههای آبی حفر کرد و در مدینه مسجد فتح را ساخت و در مقابل قبر حمزه و میقات و کوفه مساجدی بنا کرد و همچنین جامع بصره و عبّادان را ساخت و کارهای خیریهٔ دیگری انجام داد».

←

بحث هفتم

در دیانت، پارسایی و استجابت دعاهای آن حضرت

خلافی نیست که علیؑ در دیانت بزرگوار و ثابت قدم و در پارسایی کوشا بوده و کسی با او همتائی نداشت، حقیقت دین در وجودش استوار و در قلب پاکش جای گزین بود. از این رو و به واسطهٔ این دو نیروی عظیم دیانت و پارسایی دعای او نزد خداوند، همیشه به اجابت مقرون بود. به همین علت رسول اکرمﷺ در روز مباهله، به او متوسل شد، چرا که اگر احدی از صحابهٔ با او همتا بود، در این زمان که به اجابت دعا شدیداً نیاز داشت، به او متوسل می‌شد [اما هرگز کسی در آن وقت پر احتیاج دست به نیایش و استغاثه برای رسیدن به هدف، جز او برنداشت و دعائی جز دعای او و اهلش به اجابت مقرون نگردید].

(۱۱۹)رسول اکرمﷺ در مقام تهدید به متمرّدان قریش فرمود: ای گروه نافرمان و

(۱۱۹). تاریخ بغداد، ص ۱۳۴، با اندک اختلاف در عبارات؛ خصائص نسائی، ص ۸۵، حدیث ۳۱ و در حاشیهٔ آن ذیل حدیث ۳۱، ص ۹۰؛ مسند بزاز من مسند علیؑ، ج ۱، ورق ۷۹/ب، شمارهٔ ۵۷۸، نسخهٔ کتابخانهٔ مراد ملا در ترکیه، در ←

متمرّد از اقدام خصمانه و خراب کارانهٔ خود دست بردارید و گرنه خداوند متعال، مردی که قلب او را به ایمان آزمایش و امتحان نموده، برخواهد انگیخت تا با شما بجنگد و برای تقویت ایمان و اعلای کلمهٔ حق گردنتان را بزند! گفته شد: یا رسول‌الله! آن مرد ابوبکر است؟ فرمود: نه، گفتند: عمر است؟ فرمود: نه، امّا وی کسی است که در حجره مشغول دوختن نعلین است.

در مناقب خوارزمی:(۱۱۸) آمده است که رسول خدا ﷺ روز فتح خیبر به علی ﷺ

→
ابن مسند گوید: حدثنا صالح بن محمدبن یحیی بن سعید و احمدبن یحیی، قالا: انبأنا ابوغسّان، قال: انبأنا یحیی‌بن سلمة بن کهیل عن ابیه عن منصور عن علی قال: اجتمعت قریش الی النبی ﷺ فقالوا: إنّ ارقّائنا لحقوا بك و دخل معك فی هذا الأمر من لیس باهل اردّهم الینا! فغضب (رسول الله) ﷺ حتی رأی الغضب فی وجهه، ثم قال لتنتهنّ یا معشر قریش، او لیبعثنّ الله (علیکم) رجلاً منکم، امتحن الله قلبه بالایمان، یضرب رقابکم علی‌الدین. فقیل: یا رسول‌الله (هو) ابوبکر؟ قال: لا، قیل: فعمر؟ قال: لا ولکنّه خاصف النعل الذی فی الحجرة، قال: وکنت انا خاصف النعل. قال ربعی: فاستفظع النّاس ذلك من علیّ، فقال: امّا انّی سمعته یقول: لا تکذبوا علیّ فانّه من یکذب علیّ متعمّداً فلیلج النّار: «صالح بن محمدبن یحیی بن سعید و احمدبن یحیی، گفته‌اند: ما را خبر داد ابوغسّان، از یحیی بن سلمة بن کهیل، از پدرش، از منصور ربعی، از علی ﷺ نقل کرده است که فرمود: قریش به نزد پیامبر ﷺ اجتماع کردند و گفتند: بردگان ما را که در دین تو وارد شده‌اند و اهلیّت ندارند به ما برگردان! پیامبر ﷺ به شدت خشمگین شد همچنان که آثار خشم در چهرهٔ مبارکش ظاهر شد، سپس فرمود: از این خواستتان دست بردارید وگرنه کسی را به سوی شما گسیل می‌دارم که خداوند قلب او را با ایمان آزمایش کرده است و گردن شما را در راه دین خواهد زد. گفته شد: یا رسول‌الله! او ابوبکر است؟ فرمود: نه، گفته شد: عمر است؟ فرمود: نه، اما او کسی است که در حجره مشغول دوختن نعلین است! علی ﷺ فرمود: من آن کس بودم که در حجره نعلین را می‌دوختم. ربعی گوید: مردم این سخن و قول را باور نکرده و از در انکار برآمدند! ربعی گفت: اما من از علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مرا تکذیب نکنید، زیرا آن که مرا به قول عمد انکار کند، در آتش درافتد.» کفایة الطالب گنجی، باب سیزدهم، ص ۹۶، مستدرك حاکم، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ سنن ترمزی، ج ۵، ص ۶۳۴، حدیث ۳۷۱۵؛ المصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ورقهٔ ۱۵۵؛ ارشاد شیخ مفید، باب دوم، فصل دوم، شمارهٔ ۲، ص ۱۰۹؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۵ با اختصار و در کتاب الفضائل، حدیث ۲۲۷، ص ۱۵۸؛ مناقب عبدالوهاب کلابی، حدیث ۲۴ ـ ۲۵، در آخر کتاب مناقب ابن مغازلی، ص ۴۳۹؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۱۱۸). مناقب خوارزمی، ص ۷۵، فصل سیزده باذکر سند مفصلاً آورده اما با اندك اختلافی در لفظ و منافاتی بین نقل خوارزمی و آنچه را که در متن نقل شده نیست، چرا که متن از خود کتاب نقل کرده و اگر کم و زیادی در عبارت باشد از آن کتاب است و فصل نوزده، ص ۲۲۰ با اختصار؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۵، مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۸

فرمود: اگر نه این بود که جماعتی از امتّم آنچه راکه نصارا دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، دربارهٔ تو بگویند هر آینه سخنی در رفعت مقام تو می‌گفتم که از این پس هرگاه براجتماعی بگذری آنها خاك کفشت را به عنوان تبرك گرفته و توتیای چشم خود کنند و زیادی آب وضوی تو را درمان درد خود سازند، اما بنابر مصلحتی، این سخن را نخواهم گفت! ولی در فضیلت و برتری تو بردیگران همین بس که تو از منی و من از تو هستم و من از تو ارث می‌برم و تو وارث من خواهی بود. منزلت تو نزد من منزلت هارون نزد موسی است؛ مگر مسألهٔ نبوت که کسی با من سهیم و شریك نیست و پس از من پیامبری نخواهد بود.

یا علی! تو دین مرا ادا خواهی کرد و با دشمنان اسلام بعد از من قتال خواهی نمود، تو در روز قیامت، از همهٔ مردم به من نزدیکتری و در آن روز درکنار حوض که مقام اجتماع مردم است، جانشین من بوده و منافقان را طرد می‌کنی! نخستین کسی که در کنار حوض مرا دیدار می‌کند و اولین فردی از امّتم که به بهشت گام می‌نهد تو هستی.

شیعیان و پیروان تو در روز قیامت، از حوض کوثر سیراب خواهند شد و با صورتهای نورانی و درخشان نزد من می‌آیند و من آنها را شفاعت می‌کنم و همسایگانم در بهشت خواهند بود. و دشمنان تو در قیامت از تشنگی بسیار بیتاب و صورتهایشان سیاه و چروکیده است. یا علی! دشمنی با تو دشمنی با من و دوستی با تو دوستی با من است، فاصلهٔ پنهانی و آشکارا بین من و تو وجود ندارد، آنچه در سینهٔ من نهان است و به آن آگهی دارم در سینهٔ تو نیز وجود دارد. فرزندان تو حقیقتاً فرزندان من‌اند، تو باب علم منی که هرکس خواهان آن باشد باید از زبان تو بشنود، گوشت تو از گوشت من و خونی که در عروق و شریان تو جاری است بدون هیچ‌گونه تفاوت، در عروق جان من جریان دارد.

→

حدیث ۲۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱؛ کفایة الطالب، باب شصت دوم، ص ۲۶۴؛ این روایت به صورتی مختصر دراین کتاب با شمارهٔ ۳۴۵، ص ۲۹۲، خواهد آمد.

حق که زوال و نابودی ندارد در زبان، قلب و روی تو نمایان است و ایمان در عمق وجود تو و در خون و گوشت تو همان‌گونه جای دارد که در ژرفای وجود من است. به درستی که خدای متعال مرا امر نموده، تا تو را بشارت دهم که در روز قیامت تو و خاندانت در بهشت متنعم هستید و دشمن تو و خاندانت در آتش دوزخ معذب خواهد بود، دشمنان تیره بخت تو در آن روز در کنار حوض کوثر نزد من دیده نمی‌شوند ولی حتی یك تن از دوستانت از آنجا غایب نخواهد بود. در آن حال علی‌ؑ فرمود: به شکرانهٔ این همه نعمت که خدای متعال به من ارزانی داشته سر به سجدهٔ شکر گذارده و سپاس الهی را براین نعمتها (نعمت اسلام، قرآن و محبت رسول خدا را) به جای آوردم.

(۱۲۰) خوارزمی از زمخشری نقل نموده که گفت: دو مرد به نزد عمر آمدند و از او راجع به طلاق امه (کنیز) پرسیدند (مراد انقضای عده است)، عمر به جماعتی که در بین آنها مردی اصلع (کسی که در جلو سر مو ندارد) بود، رو نمود و از وی پرسید رأی تو دربارهٔ این مسأله چیست؟ او در جواب گفت: به اندازهٔ دو عادت زنانه به خلاف زن آزاده که باید سه عادت ببیند؛ عمر به آنها گفت: دو عادت. یکی از آن دو به عمر خطاب نموده و گفت: تو امیرالمؤمنین و خلیفه‌ای و به همین جهت نزد تو آمده و سؤالمان را مطرح کردیم، امّا برخلاف انتظار تو از دیگری پرسیدی و از او جواب گرفتی! با این که به خدا قسم با تو سخن نگفت و با اشاره به تو جواب داد؟ عمر گفت وای برتو، آیا می‌دانی این شخص کیست؟ او علی‌بن ابی‌طالب‌ؑ است، شنیدم از رسول خداﷺ که فرمود: اگر آسمانها و زمین را در کفّه‌ای و ایمان علی را در کفهٔ دیگر قرار دهند و وزن کنند، هرآینه ایمان علی‌ؑ از زمین و آسمانها سنگین‌تر خواهد بود و رجحان خواهد داشت «لو ان السموات والأرض وضعت فی کفة و وزن ایمان علی لرجع ایمان علیّ».

(۱۲۰). مناقب خوارزمی، فصل سیزدهم، ص ۷۷ با اضافاتی به این شکل: لوانّ السموات و الأرض وضعت فی کفّة میزان و وزن ایمان علی لرجح ایمان علیّ علی السموات و الأرض؛ ذخائر العقبی، ص ۹۹.

(۱۲۱) مناقب از ام سلمة نقل کرده است که گفت: در آن روزی که رسول‌خدا ﷺ در خانه‌ام تشریف داشت، ناگهان جبرئیل آمد و مدتی کوتاه با او سخن گفت. در آن حال رسول خدا ﷺ تبسم نمود، پس از پایان جلسه، عرض کردم یا رسول‌الله پدر و مادرم فدایت باد، علت خنده و شادمانی شما چه بود؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که در هنگام تشرف به حضور شما علی را دیدم که شترانش را می‌چراند و از فرط خستگی دراز کشیده و به خواب رفته بود. رواندازی که برخود انداخته بود، به کنار رفته و نیمی از بدنش زیر تابش آفتاب قرار داشت من رو انداز را بربدنش انداختم و ناگهان احساس کردم که برودت ایمان او تا عمق قلبم رسیده و اثری عمیق بر جای گذارد.

(۱۲۲) علی ﷺ گروهی از مسلمانان را دربارهٔ فرمودهٔ رسول خدا ﷺ: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» که در بین آنها أنس بن مالك نیز حاضر بود به شهادت دادن فراخواند،

(۱۲۱) مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۷۶ این روایت را با ذکر سند نقل نموده، تا آنجا که گوید: بلغ عمربن عبدالعزیز أن قوماً تنقّصوا علی بن ابی‌طالب ﷺ فصعد المنبر لحمد الله وأثنی علیه وصلی علی النبی ﷺ و ذکر علیاً ﷺ و فضله و سابقته ثم قال: حدّثنی عن عراك بن مالك الغفاری عن ام‌سلمة قالت... «عمربن عبدالعزیز آگاه شد که برخی از مردم به عیب گویی از علی ﷺ برخاسته‌اند، برمنبر قرار گرفت و پس از ثنا و سپاس حق و درود بر پیامبر ﷺ به ذکر و بیان فضایل و مناقب و سابقهٔ علی ﷺ پرداخت، سپس فرمود: عراك بن مالك غفاری از امّ سلمه نقل کرده است که گفت:...

(۱۲۲). شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴ در آن فصلی که از منحرفین از علی ﷺ یاد می‌کند با اندك اختلافی چنین آورده است: قال طلحة بن عمر: فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلك ابیض بین عینیه: «به خدا سوگند آن سپیدی را به شکل لکهٔ سپید رنگی درصورت او دیدم.»؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل ۸۱، باب سوم، ص ۳۵۲؛ حلیة الأولیاء ابونعیم، ج ۵، ص ۲۶، شمارهٔ ۲۸۵، الغدیر، ج ۱، ص ۱۸۰، شمارهٔ ۱۵ از ابونعیم این روایت را نقل نموده تا آنجا که علی ﷺ فرمود: اللهم ان کان کاذباً فأضربه ببلاءٍ حسن قال: فمامات حتی رأینا بین عینیه نکتة بیضاء لاتواریها العمامة. سپس علاّمة امینی ﷺ می‌گوید لفظ حسن از زیادی راویان و یا نویسندگان است: فإنّ ما اصاب الرجل و هو أنس بمعونة بقیّة الأحادیث من العمی او البرص، کانت نقمة علیه من جراء دعواء الکاذبة من النسیان المسبب من الکبر لا بلاءً حسناً کیف وقد ارید به الفضیحة وکان هو یلهج بذلك؛ ارجح المطالب، ص ۵۷۹؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۳۳۲، با اختلاف در لفظ؛ انساب الأشراف، ج ۱ که احقاق الحق در ج ۶، ص ۳۳۸، از او نقل کرده است.

آن گروه همگی بر صحت حدیث گواهی دادند، امّا انس با این که از پیامبر شنیده بود، امتناع نموده و شهادت نداد! امیرمؤمنان به او فرمود: چرا شهادت ندادی با این که هرچه دیگران از رسول خدا ﷺ شنیده و گواهی دادند تو نیز شنیده‌ای، گفت براثر کهولت عمر نسیان بر من عارض شده و به یاد ندارم!! علی ﷺ [آن مظلوم تاریخ که می‌دانست انس در ادعایش دروغ‌گوست و علت اصلی این کتمان شهادت، رابطهٔ تنگاتنگ او با هیئت حاکمه است و نه چیز دیگر] دست به دعا برداشت و از دل پراندوهش آه برکشید و او را نفرین نمود و فرمود: بارالها! اگر این مرد در این گفتارش دروغ‌گو است، ضربتی از انتقامت برصورت او بزن که حتّی عمامه نتواند آن را بپوشاند پس از این دعای سوزناک، طلحه بن عمر گوید: به خدا سوگند آن سپیدی (پیسی) بر پیشانی و صورتش مشاهده کردم و برای همیشه باقی بود.

(۱۲۳) نیز به مرد دیگری به نام «عیزار» که به جاسوسی و جمع آوری اطلاعات برای معاویّه متهم بود، نفرین نمود. نخست از او پرسید، چراگزارشات این جا را به معاویه می‌دهی؟ او انکار نمود و قسم یادکرد که هرگز چنین کاری را نکرده‌ام! علی ﷺ دست به دعا برداشت و به او فرمود: اگر دراین گفتارت دروغ می‌گویی و حقیقت را انکار می‌کنی خداوند دیدگان تو را از تو برگیرد و چشمت را نابیناکند، هنوز روز جمعهٔ بعد نرسیده بود که اثر نفرین آن حضرت آشکار گردید و او نابینا شد و دست او راگرفته به مسجد آوردند.

(۱۲۴) علی ﷺ درحالی که بر منبر سخنرانی می‌کرد فرمود: من بندهٔ خدا و برادر رسول

(۱۲۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۲، فصل ۸۰، باب سوّم، با زیادی این جمله که علی ﷺ به او فرمود: أتحلف بالله ماافعلت؟ قال: نعم! فبدر وحلف.

(۱۲۴). فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۲۷، شمارهٔ ۱۷۷؛ ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۳۶ با اختلاف در الفاظ، خصائص امیرالمؤمنین ﷺ نسائی، ص ۱۳۵، شمارهٔ ۶۷؛ کنز العمال، با عباراتی کوتاه، ج ۱۳، ص
←

او هستم، از پیامبر رحمت ارث بردم و افتخار ازدواج با بزرگ زنان بهشتی را کسب نمودم و من بزرگ مؤمنان و آخرین جانشینان پیامبرانم. هرگز این ادعا را جز من کسی نتواند نمود و اگر کسی این ادعا را بکند، خدای متعال، او را اندوهناک و پریشان خواهد نمود! در آن بین مردی از قبیلهٔ عبس که در جمع شنوندگان بود، برخاست و به عنوان اعتراض و استهزاء گفت: کیست کسی که نتواند این ادعا کند، هم اکنون می‌گویم: من بندهٔ خدا و برادر رسول او هستم با اینکه هیچ پریشانی به من اصابت نکرده است! هنوز سخنش به پایان نرسیده و جابجا نشده بود که دیوانگی به سراغ او آمد و به رعشه افتاد! حاضران پای او را گرفته و تا درب مسجد او را کشیده و رهایش کردند.

یکی دیگر از دعاهای مستجاب آن حضرت این بود که برای انجام فریضهٔ الهی، از خداوند خواست، تا آفتاب را که در حال غروب بود، دوباره برگرداند تا در وقت، نماز را به جای آورد، و این ردّالشمس در دو نوبت برای او واقع شد، یکی در زمان رسول خدا ﷺ و دیگری بعد از رحلت آن حضرت است و آن این است:

(۱۲۵) اسماء بنت عمیس، امّ سلمه، جابربن عبدالله أنصاری، ابوسعید خدری و جمعی

→

۱۲۲، شمارهٔ ۳۶۳۸۹ و ص ۱۲۹، شمارهٔ ۳۶۴۱۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۳، فصل ۸۳، باب سوم و در آخر حدیث گوید: فسألنا قومه عنه، هل تعرفوا به عرضاً قبل هذا؟ قالوا اللّهم لا؛ الکامل ابن عدی در ترجمهٔ حارث بن حصیرهٔ ازدی، ج ۲، ص ۱۸۷.

(۱۲۵). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۴۶، باب سوّم، فصل ۷۶، با اندك اختلافی در تقدیم و تأخیر بعضی کلمات و در آخر حدیث، این جمله موجود است: فقالت اسماء: ام والله لقد سمعناها عند غروبها صریراً کصریر المنشار فی الخشب؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۱۶؛ مناقب خوارزمی، حدیث ۲۳، فصل ۱۹، ص ۲۱۷ و در این نقل گوید: قال النبی ﷺ: صلّیت یا علی؟ فقال: لا فقال النبی: اللّهم إنّه کان فی طاعتك وطاعة رسولك فاردد علیه الشمس قالت اسماء: فرأیتها قد غربت ثم رأیتها قد طلعت بعدما غربت، حتی صلّی امیرالمؤمنین علیه السلام؛ تذکرة الخواص، ص ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۱، از ارشاد شیخ مفید؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۱۴۰ و ۱۴۱ ص ۹۶؛ کفایة الطالب گنجی شافعی، اواخر باب ۱۰۰، ص ۳۸۴ و ۳۸۵؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ذیل سورهٔ کوثر؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۷؛ العمدة ابن بطریق، ص ۳۷۴؛ ترجمة امام علی علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۸۳، شمارهٔ ۸۱۴ و ۸۱۵ با اختلاف در لفظ و معنا؛ ینابیع المودة، باب چهل و هفتم، ص ۱۳۷؛ علل الشرایع، باب ۶۱، حدیث ۳،
←

دیگر از صحابه گفته‌اند که: رسول‌اکرمﷺ در منزل تشریف داشت و علیؑ در محضر او بود، ناگهان جبرئیل آمد، تا پیام وحی را به آن حضرت ابلاغ نماید در آن حال که پذیرای وحی بود سر به دامن علیؑ داشت و تا غروب آفتاب، این حالت ادامه داشت. وی که نماز عصر را به جای نیاورده بود. با توجه به این که سر رسول خداﷺ را بر دامن داشت نماز را نشسته باركوع و سجود ایمایی به پایان رساند. پس از پایان وحی، پیامبرﷺ به وی فرمود: آیا نماز عصر از تو فوت شد؟ عرض کرد: نه، ولی با اشاره به انجام رسید، پیامبرﷺ فرمود: چرا؟ عرض کرد به این علت که شما در حال استماع وحی بودید و من خوش نداشتم در آن حالت تغییری پدید آید. رسول‌اکرمﷺ با عنایت به ادب خاص وی درحال وحی و احترام شایان او به مقام نبوت و رسالت فرمود: یا علی! خدای را بخوان تا آفتاب را به موقع عصر برگرداند و نماز عصر را در وقتش انجام دهی، زیرا خداوند اجابت دعای تو را به خاطر اطاعت و فرمانبرداریت از خدا و رسول به تأخیر نمی‌اندازد! علیؑ طبق دستور رسول خداﷺ دست به دعا برداشت و آفتاب که درحال غروب بود فوراً به موضع وقت نماز عصر قرار گرفت و پس از پایان نماز علیؑ در همان موضع غروب نمود.

(۱۲۶) اما نوبت دوم بعد از رحلت رسول اکرمﷺ بود، در آن زمانی که می‌خواست از

→
ص ۳۵۱.

(۱۲۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب سوم، فصل ۷۶، ص ۳۴۷ و در آخر حدیث چنین آمده است که: فأجابه الله فی ردّها علیه وکانت فی الأفق علی الحال التی تکون علیه وقت العصر، فلما سلّم القوم، غابت الشمس، فسمع لها وجیب شدید هال النّاس ذلك فأكثروا من التسبیح والتهلیل و الاستغفار و الحمدلله علی النعمة التی ظهرت فیهم و سار خبر ذلك فی الآفاق وانتشر ذکره فی الناس: «پس خداوند دعای وی را مستجاب کرد و خورشید را برگرداند، چنان که به موضع نماز عصر بازگشت و چون مردم نمازشان را سلام دادند، بار دیگر خورشید غروب کرد و مردم صدای شدید افتادن خورشید را شنیدند و هراس و وحشت مردم را فرا گرفت و به تسبیح و تهلیل و استغفار پرداخته و سپاس خدای را به جای آوردند که آن نعمت را به آنها عطا کرد و خبر این حادثه در همه جا منتشر گردید.» تفسیر کبیر فخررازی، ج ۳۲ ذیل سورهٔ کوثر؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ینابیع المودّة، باب چهل و هفتم، ص ۱۳۸ دراین نقل از امام باقرؑ
←

رودخانهٔ فرات به قصد سرزمین بابل عبور نماید. قبل از ورود به رود فرات تعداد زیادی یاران آن جناب در تدارك عبور بودند، تنها آن جناب و گروه‌اندکی نماز عصر را به جای آوردند، اما هنوز عبور از رودخانه به پایان نرسیده بود که آفتاب غروب کرد، دراین بین نماز تعدادی از یاران آن حضرت فوت شد و به این ترتیب همگی از فضیلت نماز جماعت محروم ماندند و با تأسف از محرومیّت جماعت و فوت نمازشان با آن حضرت سخن گفتند! علی‌ﷺ که سخنان آنها را شنید، دست به دعا برداشت، تا خداوند آفتاب را به زمان نماز عصر برگرداند و جمعاً نماز عصر را دروقت و به صورت جماعت به جای آورند، در آن حال آفتاب، به موضع وقت نماز عصر برگشت و آن قدر توقف نمود، تا اصحاب نماز را انجام دادند. این منظره باعث شادمانی یاران آن جناب گردیده هلهله کنان، به تسبیح و تقدیس و استغفار پرداختند.

(۱۲۷) به هنگامی که رود فرات طغیان نمود و شهر کوفه در خطر سیل قرار گرفت، ساکنان شهر از ترس غرق شدن، به علی‌ﷺ پناه بردند و زاری کنان از آن حضرت تقاضا

→

از پدرش، از جدش امام حسین‌ﷺ نقل کرده است که فرمود: «هنگامی که پدرم از جنگ نهروان باز می‌گشت به سرزمین بابل رسید و وقت نماز عصر فرا رسید. حضرت فرمود: این سرزمینی است که دارای خسوف است (ممکن است منظور این باشد که زمانی زیر آب فرو رفته است)، چراکه خداوند سه بار آن را به زیر آب برده است و بر وصیّ هیچ پیامبری شایسته نیست که در این سرزمین نماز بخواند! جویره مسهر عبدی گوید: سپاهیان در آنجا نماز خواندند و علی‌ﷺ با صد سوار جنگجو همراه بود، تا به سرزمین بابل رسیدند و خورشید غروب کرد و حضرت از اسب پایین آمد و به من فرمود: آبی برایم بیاور و چون آب آوردم وضو گرفت و فرمود: ای جویره برای نماز عصر اذان بگو، گفتم یا علی! چگونه نماز بخوانیم در حالی که آفتاب غروب کرده‌است؟ پس اذان گفتم، آن گاه حضرت به من فرمود: بلند شو، پس بلند شدم در آن هنگام دیدم لبهای مبارك آن حضرت تکان خورد و ناگهان خورشید بازگشت و نماز را به جای آوردیم و چون از نماز فارغ شدیم خورشید با سرعت غروب کرد گویی مانند چراغی بیش نبود که در طشت آبی افتاد و ستارگان پیدا شدند. پس آن حضرت به من فرمود: برای مغرب اذان بگو ای ضعیف الیقین؛ علل الشرایع، ص ۳۵۲، باب ۶۱، حدیث ۴؛ روضة‌الواعظین ابن فتّال نیشابوری، ص ۱۲۹.

(۱۲۷). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۴۸، فصل هفتاد و هفتم، باب سوم؛ روضة الواعظین ابن فتال نیشابوری، ص ۱۱۹ با اندك اختلافی دربعضی الفاظ.

نمودند، تا برای رفع خطر، دست به دعا بردارد؛ وی بر مرکب خاص پیامبر ﷺ سوار شد و به همراهی مردم تا کنار فرات آمد، در آنجا از مرکب پیاده شد و وضو ساخت، آن‌گاه به تنهایی رو به قبله به نماز ایستاد و مردم که در اطراف به او نگاه می‌کردند، دیدند پس از نماز دست به دعا برداشت و بیشتر مردم آن دعا را شنیدند، سپس با عصایی که در دست داشت و بر آن تکیه زده بود، به صفحهٔ آب زد و فرمود: به اذن پروردگار، از جوشش بازایست آب به امر مولا و به اطاعت از وی آن قدر فروکش نمود که ماهیان دیده شدند. در آن بین بیشتر ماهیان به عنوان پیشوای مؤمنان بر حضرت درود فرستادند، مگر چند صنف از آنها که خاموش بودند و سخنی نگفتند و آنها عبارت‌اند از جری، مار ماهی و زمار. مردم از سلام تعدادی و سکوت عده‌ای دیگر شگفت زده شده و از علّت آن پرسیدند، فرمود: آن صنف ماهیان که خداوند آنها را به سخن آورده و بر من سلام نمودند، طاهر و پاک‌اند و خوردن آنها، بر مردم حلال است و آن تعدادی که مهر خموشی بر آنها زد، ماهیان نجس و ناپاکی هستند که بر مردم، خوردن آنها حرام می‌باشد و اجتناب از آنها لازم است.

بحث هشتم

حسن خلق و گشاده رویی آن حضرت؈

تردید و خلافی در بین عقلا و خردمندان وجود ندارد که علی؈ از همهٔ مردم اخلاقش نیکوتر و گشاده رویی آن حضرت از همه بیشتر و برتر بود، چنان‌که دشمنان آگاه و یا دوستان ناآگاه او را به دعابه (شوخ طبعی و شوخی‌گری) نسبت می‌دادند و این نبود مگر به خاطر خوش رفتاری او با دوستان و سیرهٔ پسندیدهٔ وی با یارانش.

علی؈، شبی از شبها عبورش به خانهٔ زنی بینوا که کودکان خردسالش از گرسنگی گریان بودند و خواب به چشمانشان نمی‌آمد، افتاد، این منظرهٔ تأثرانگیز، قلب مهربان و آکنده از محبت آن جناب را عمیقاً لرزاند، چراکه آن زن برای خاموش نمودن کودکانش و مشغول نمودن آنها، و به خواب کردنشان، دیگی که جز آب، چیزی درآن نبود، بر اجاق نهاده بود و آنها را بدین وسیله، تسلّی می‌داد که پس از لحظاتی چند، غذایشان، آماده خواهد شد. امیرالمؤمنین؈ با اطلاع از وضع رقت بار آن گرسنگان بی پناه به همراه قنبر خدمتگذار خاص خود، به منزل آن زن رفت و مقداری خرما، روغن و نان در

همیانی گذاشت و به دوش کشید، قنبر عرض کرد: آقایم! این کار را به من وا گذارید! فرمود: نه، من اولی‌ترم به حمل غذای بینوایان تهی دست. همین که به در خانهٔ آنها رسید، از آن زن اجازه خواست، زن اذن ورود داد و در را گشود، علی‌ؑ شخصاً متصدی سازمان دهی غذا گردید و مقداری برنج، روغن و آب را در دیگ ریخت و زمانی نه چندان طولانی در انتظار آماده شدن غذا گذرانید، پس از حاضر شدن غذا، کودکان را برای صرف غذا، فراخواند، کودکان با خوشحالی به خوردن غذا، مشغول گردیدند پس از صرف غذا، برای سرگرمی و شادمانی بیشتر آنان درحالی که آنها را دور خویش جمع کرده بود در صحن منزل، صدای گوسفند از خود در می‌آورد و دور میزد و آنها را می‌خنداند. قنبر که این منظره را به چشم خود دید، عرض کرد مولای من در این شب حالت غیر منتظره‌ای از شما دیدم که از علت آن آگاه نشدم و آن این بود که چرا مانند گوسفند بع‌بع می‌کردید درحالی که برایم روشن بود که چرا شخصاً غذا را به شانه می‌کشیدی زیرا آن برای تقرّب به خدا و تحصیل ثواب است، علی‌ؑ فرمود: زمانی که به خانهٔ این زن وارد شدم، کودکانش از گرسنگی گریان بودند، خواستم در حال خارج شدن، علاوه بر تناول طعام آنها را خرسند و شادمان نمایم و راهی برای این عمل خدا پسندانه، جز با این وسیله ندیدم، از این رو با این حالت آنان را خوشحال نمودم.

(۱۲۸) ضراربن ضمره گوید: بعد از شهادت امیرمؤمنانؑ راهی شام گشتم و بر معاویه وارد شدم. [او که می‌دانست من یکی از دلباختگان آن جناب هستم] گفت: علی را برایم

(۱۲۸). حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴ از سلیمان بن احمد، از محمدبن زکریای غلابی، از عباس، از بکّار ضبّی، از عبدالواحدبن ابی عمرواسدی، از محمدبن سائب کلبی، از ابی صالح: «که گفت: ضراربن ضمرهٔ کنانی بر معاویه وارد شد، معاویه به وی گفت: علی را برایم توصیف کن. سپس در پایان با اندک تفاوتی گوید: و آن گاه که تبسّم می‌کرد دندانهایش مانند مروارید به هم پیوسته بود... و جمله‌ای که اضافه کرده این است که گفت: پس اشک معاویه بر محاسن او جاری شد، چنان که قادر به کنترل آن نبود و اشکهایش را تمام با دست پاک می‌کرد و جمعیت حاضر از شدت بغض و گریه، راه گلویشان بسته شده بود»؛ الاستیعاب، در حاشیهٔ الاصابهٔ ابن حجر، ج ۳، ص ۴۴؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۳۷، به نقل از حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴ و از استیعاب، ج ۲، ص ۲۱۲؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۴.

توصیف کن، گفتم: مرا معذوردار، چراکه زبانم یارای بیان اوصاف او را ندارد گفت: عذرت پذیرفته نیست و حتماً باید او را برایم تعریف کنی، گفتم اکنون که از پذیرش عذر امتناع داری، بشنو تا برای تو بگویم: او در راه رضای حق تیزبین، دوراندیش، نیرومند و پرقدرت بود سخنانش فاصل بین حق و باطل و آن دو را از هم جدا می‌نمود. داوریهایش عادلانه بود و علم از چشمه پرفیض وجودش فوران داشت و از تمام جوانبش می‌جوشید و حکمت از هر ناحیهٔ شخصیت و ابعاد وجودیش به سخن آمده و سیلاب عرفان از مبدأ فیّاض هستیش جاری و دلهای حکمت پذیر را سیراب می‌نمود، از دنیای پر زرق و برق و فریبنده وحشت داشت، به تاریکی شب و وحشتش در جهت نیایش و تضرّع به خدا الفت گرفته و با دقّت جوانب امور را می‌نگریست. تفکّر و اندیشه‌اش دربارهٔ آیندهٔ پر آشوب و نامعلوم طولانی و دانه‌های پیاپی اشکش از دیده بر محاسن مبارکش می‌ریخت، لباس خشن و زبر برایش اعجاب انگیز و خوش آیند بود و غذای بی خورش را دوست می‌داشت. او در بین ما یاران به مثابهٔ یکی از خود ما بود [یعنی سطوت حاکمان برای خود نمی‌پسندید و دایره‌وار درکنار او می‌نشستیم] اگر پرسش داشتیم، بی محابا مطرح نموده و به پاسخ نائل می‌شدیم و اگر او را می‌خواندیم ما را اجابت می‌نمود. و اگر در کاری از او مدد می‌خواستیم به یاری ما می‌شتافت و ما را امداد می‌نمود، امّا به خدا سوگند با آنهمه اُنس و الفت و زندگی دسته جمعی و بی آلایش، آن چنان در چشم ماهیبت داشت که مجالی برای صحبت کردن و سخن گفتن با او نداشتیم و ازکثرت وقار و شخصیّتی که داشت هیچ‌گاه دیده را به روی او باز نمی‌کردیم. اهل دین را تعظیم و احترام می‌نمود و بینوایان و مساکین را با نزدیك کردن به خودش خرسند می‌ساخت و نوازش می‌داد، هیچ گاه صاحب قدرتی در محضر او از قدرتش سوء استفاده نمی‌کرد تا در باطلش مورد تأیید قرارگیرد و نیز فرد فاقد اقتداری از عدل و داد او مأیوس نمی‌گردید و تصور نمی‌کرد که چون فاقد قدرت است از عدالت او بهره‌مند نخواهد شد.

سپس گفت: خدای راگواه می‌گیرم که در بعضی مواقفش و در دل شبها در حالی که شب، پردهٔ تاریك خود را فرو آویخته و ستارگان به نشیب غروب نزدیك می‌شدند و از

پایان شب خبر می‌دادند، او را می‌دیدم که محاسن مبارك را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می‌پیچد و مانند محزونی که از سوز دل بگرید، می‌گریست و دنیا را مخاطب نموده می‌فرمود: دیگری را به دام فریبت بینداز و او را به خود مغرور کن، چراکه من خریدار کالای تو نبوده و نیستم، با این حال اگر خود را به من عرضه نموده‌ای و یا به من رغبت و اشتیاق نشان می‌دهی، سخت در اشتباهی، هرچه سریعتر سیرت خود را عوض کن، زیرا من تو را از خود دور ساخته و تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست، ای دنیا بدان که عمرت کوتاه و ارزشت اندك و خوش و لذتت ناچیز است. آن‌گاه آهی از دل برکشید و فرمود: آه از توشهٔ کم، سفر طولانی و راه پروحشت. معاویه با شنیدن سخنان ضرار که هاله‌ای از اندوه بر دلهای جمع حاضر کشیده بود، شدیداً متأثر گردید و گریست و حاضران نیز بغض گلویشان را به شدت گرفته و فریادشان بلند شد معاویه گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن علی بن ابی‌طالب را، او همان است که تو گفتی؛ امّا ضرار، اندوه تو در فقدان علی درچه حد است؟ گفت: اندوه آن زنی که فرزندش در دامنش سربریده شود! نه دیده‌اش از گریه خشك گردد و نه حزنش به پایان خواهد رسید.

بحث نهم

حلم و بردباری آن حضرت﴿ع﴾

تردید نیست که علی﴿ع﴾ از همهٔ مردم بردبارتر و شکیباتر بود، گواه زنده براین مطلب این است که حق او راگرفته و از رتبه‌اش او را برکنار و مقهورش ساختند و قدرت پوشالی قدّاره به دستان بر او تحمیل گردید، اما آن حضرت شکیبایی پیشه کرد و خشم خود را فرو خورد و بردباری نمود.

(۱۲۹) صاحب مناقب از ابوایوب انصاری بازگو نموده و گوید: به رسول اکرم﴿ص﴾

(۱۲۹). مناقب خوارزمی فصل نهم، حدیث ۱۱، ص ۶۲؛ ترجمهٔ امام علی﴿ع﴾ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۶۰، حدیث ۳۰۳ از علی بن علی هلالی، از پدرش نقل کرده که گفت: «بر پیامبر﴿ص﴾ در آن بیماری آخر که موجب رحلت پیامبر شد وارد شدم دیدم که فاطمه﴿س﴾ بر بالین پدر نشسته است. در آن هنگام فاطمه﴿س﴾ شروع کرد به گریه کردن، چنان که صدای گریهٔ وی بلند شد و رسول خدا﴿ص﴾ چشم خود را باز کرد و به او نگاه نمود و فرمود: حبیبهٔ من فاطمه، چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ فاطمه﴿س﴾ جواب داد، ترس ازاین که بعد از تو حرمت مرا ضایع کنند! پیامبر فرمود: خداوند به زمین نظر کرد و پدرت را برگزید و به رسالت برانگیخت، سپس نظر دیگر به آن انداخت و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به عقدوی در آورم. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت ویژگی
←

به ما مرحمت کرده که به هیچ کس پیش از ما و پس از ما عطا نکرده است:

۱. من خاتم پیامبران و گرامی‌ترین آنها نزد خدا و محبوب‌ترین خلق وی هستم و من پدر توام.

۲. وصیّ من بهترین اوصیا و محبوب‌ترین آنها نزد خداست و او شوهر توست.

۳. وشهید ما بهترین شهید و محبوب‌ترین آنها نزد خداست و او حمزةبن‌عبدالمطلب است که عموی تو و شوهرت می‌باشد.

۴. و از ماست صاحب دو بال سبز که همراه فرشتگان در بهشت به هر جا که خواهد پرواز می‌کند و او پسر عمّ پدرت و برادر شوهرت می‌باشد.

۵ و ۶. و از ماست دو سبط این امت که فرزندانت حسن و حسین هستند و آنان سیّد جوانان بهشت‌اند و قسم به آن که مرا به رسالت برانگیخت پدر آنان از آنان بهتر است.

۷. ای فاطمه! قسم به آن که مرا مبعوث کرد که یکی دیگر از آن ویژگیها مهدی این امت است که از آن دو سبط است. وی وقتی دنیا به هرج و مرج دچار می‌شود و فتنه‌ها آشکار می‌گردند و راههای امید مردم قطع می‌گردد و برخی از مردم برخی دیگر را غارت می‌کنند و بزرگی بر کوچکی رحم نمی‌نماید و کوچکی، فرد بزرگسالی را احترام نمی‌گذارد، در آن هنگامه، خداوند کسی را به سوی مردم می‌فرستد که دژهای گمراهی و قفلهای غفلت بر دلها را باز و فتح می‌نماید و دین را در آخر الزمان اقامه می‌سازد، چنان که من در اول زمان آن را به وجود آوردم و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید پس ازآنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

ای فاطمه! محزون مباش و گریه مکن، زیرا خداوند به تو بخشنده‌تر و مهربانتر از من است و این مهربانی حق، به دلیل مکان و منزلت تو در نزد من است و ارزشی که در قلب من داری و خداوند تو را به بهترین و شریف‌ترین خاندان من و برترین آنها از نظرمقام و منصب و مهربانترین آنها و دادگرترین و بیناترین مردم به دین تزویج کرد و من از خداوند خواستم که تو نخستین کسی از اهل بیتم باشی که به من ملحق می‌شوی! در این روایت نکاتی مهم وجود دارد که باید به آنها اشاره شود:

۱. آن که در روایت بیماری رسول خدا ﷺ را بیماری منجرّ به وفات معرفی نموده «شکاته التی قبض فیها»؛ ۲. گریهٔ فاطمه ؑ را گریهٔ با فریاد نام برده‌است «فبکت حتی ارتفع صوتها»؛ ۳. پرسش رسول‌اکرم ﷺ از علت گریهٔ فاطمه ؑ «ما الذی یبکیک؟» و جواب آن بانو «قالت: اخشی الضیعة من بعدک» یعنی ازکینه ای که منافقان اعراب در دل دارند و منتظرند که فرصت انتقام را به دست آورند و این فرصت جز بعد از وفات شما برای آنها پدید نخواهد آمد، خائفم که نکند از من انتقام بگیرند؛ ۴. اخبار رسول‌کرم ﷺ وبیان فضائل و برتری خاندانش گرچه مظلوم واقع شوند؛ ۵. گزارش وی از هرج مرج دنیاو این که حکومت مهدی ؑ باید پدید آید تا فتنه‌ها را خاموش نموده و امنیت و عدالت را در سراسر گیتی برقرار نماید.

با توجه به مجموع روایت، علاوه بر نکات مزبور، رسول خدا ﷺ دخترش را تسلی و دلداری داد و فرموده است: دخترم محزون و گریان مباش، چراکه خداوند با رأفت و رحمت خاصش که از مهربانی من نسبت به تو

مختصر کسالتی عارض گردید فاطمه ﷺ برای عیادت و حال پرسی به حضور وی مشرف شد، چون بیماری و ضعف پدر را دید چنان گریه کرد که دانه‌های اشکش از چهره بر زمین می‌ریخت. رسول اکرم ﷺ [برای رفع نگرانی و اندوه دخترش فاطمه ﷺ سخنی در بارهٔ او و علی ﷺ مطرح نمود، تا اندوه وی به شادمانی تبدیل گردد] فرمود: دخترم ازکرامتُ‌های الهی بر تو این است که به فرمان خداوند، تو را به پیشگام‌ترین مردم به اسلام و داناترین آنها و بردبارترین مردم که از هر نظر عظمت به سزایی داشت تزویج نمودم. خدای متعال که علمش بر همهٔ اشیاء احاطه دارد بر اهل زمین اعمال اطلاع نموده، مرا برگزید و شایستهٔ نبوّت دانست و افتخار رسالت را به من بخشید و با عنایت و توجه دیگری، شوهر تو را برگزید و به من فرمان داد تا تو را به او تزویج کنم و او را وصیّ خویش قرار دادم.

→
برتراست، تو را از گزند دشمنان نگهداری خواهد نمود و در پایان فرمود از خدا خواستم که نخستین فردی که به من ملحق می‌شود تو باشی؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۵، و احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۶ و ج ۸ ص ۲۵۳؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۷۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۱، حدیث ۱۴۴؛ منتخب کنزالعمّال، در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵ ص ۳۱؛ ینابیع المودّة ص ۲۳۲؛ مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۶۷، با اختلاف در لفظ و اضافات دیگر؛ حقاق الحق، ج ۴، ص ۱۰۴ به بعد با ذکر مصادر متعدد. این روایت با شمارهٔ ۳۳۰، در ص ۲۷۹ از ابوایوب انصاری و در روایت شمارهٔ ۳۳۲، در ص ۲۸۰، از ابوسعید خدری با اختلاف اندکی در لفظ، در همین کتاب بعداً خواهد آمد.

مطلب دوم

فضائل و برتری‌های جسمانی آن حضرت که در چند بحث تنظیم شده است

مبحث اول

دربارهٔ عبادت و پرستش اوست

[۱۳۰] نزد هرکسی روشن است که علی‌ؑ از مردم زمانش عابدتر بود و از او نماز شب، دعاها و مناجاتها در اوقات شریفه و اماکن متبرکه برجای مانده و مردم از مکتب فضیلت پرور و معنویت خیزش این آثار را آموخته‌اند. در عبادت به آن حدّ رسیده بود که به هنگام توجه به خدا با تمام وجودش، به ذات حق متوجه و تمام هستیش را در طبق اخلاص گذارده و به پیشگاه الهی تقدیم می‌نمود. با دید حقیقت بینش ازدنیا و آنچه در آن است منقطع شده و فاصله می‌گرفت و در مرتبهٔ فناء فی‌الله، آن چنان ازخود بی‌خبر بود که درد و ألم را درک نمی‌کرد. زمانی که در یکی از جنگها تیری بر بدن پاکش اصابت کرده و براثر درد زیاد هیچ کس قادر نبود آن تیر را از بدنش بیرون آورد، جراحان به اتفاق آراء تصمیم گرفتند، بیرون کشیدن آن تیر را به وقت نماز موکول نمایند، چراکه می‌دانستند در آن هنگام روح بزرگش از بدن تا حدودی فاصله می‌گیرد و درد را احساس نمی‌کند.

(۱۳۰). حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۲۱.

[(۱۳۱)] امام زین‌العابدین علیه السلام در هر شب و روز، هزار رکعت نماز می‌گزارد و از کثرت عبادت رنج فراوان متحمّل می‌شد [و اگر احیاناً کسانی به اصطلاح تذکر خیر خواهانه به او می‌دادند که نباید این قدر خود را به زحمت بیندازید] می‌فرمود: پروندهٔ عبادت جدّم امیرمؤمنان علیه السلام را بیاورید، پس از گشودن صحیفه، مانند انسانی که از اتیان عملی عاجز باشد، آن را بر زمین می‌گذاشت و می‌فرمود: کیست که کارآیی عبادت علی علیه السلام را در خود ببیند؟ من کجا و عبادت جدم علی کجا؟ [یعنی من هرگز توان عبادت او را نخواهم داشت، او در نماز سجده‌های طولانی و رکوعهای باخضوع و خشوع، بسیار داشت و نقش والای بندگی را در عباداتش ایفا می‌نمود].

[(۱۳۲)] از امام موسی‌بن جعفرکاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: آیهٔ مبارکهٔ: «تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»:[۱] (آنان را در رکوع و سجود می‌بینی؛ فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصهٔ) آنان براثر سجود در چهره‌هایشان است.» در شأن و منزلت علی علیه السلام نازل شده است.

[(۱۳۳)] از ابن عباس روایت است که گفت: فرمودهٔ خدای متعال: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ

(۱۳۱). مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۲۵، در باب المسابقة بصالح الأعمال با اختلاف در لفظ چنین آمده است که: «امام زین‌العابدین علیه السلام بعضی‌از صحیفه‌های عباداتش را می‌گرفت و آن را اندکی قرائت می‌کرد و به زمین می‌نهاد و می‌فرمود: چه کسی قدرت عبادت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام دارد»؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۳۲۰، باب بیستم.

(۱۳۲). شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۲، حدیث ۸۸۸ ذیل آیهٔ شریفه.

۱. فتح، ۲۹.

(۱۳۳). تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۴۴، ذیل آیهٔ مبارکهٔ؛ تفسیر مجمع البیان، ذیل آیهٔ ۴۷، از سورهٔ نور، از بلخی نقل کرده است.

وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا»:[۱] «و می‌گویند: به خدا و پیامبر او گرویدیم و اطاعت کردیم.» دربارهٔ علی ﷺ نازل گردیده است.

(۱۳۴) از مجاهد نقل است که فرمودهٔ خدای متعال: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ بِالصِّدق بِهِ»:[۲] «و آن کسی که راستی آورد و آن را باور نمود» دربارهٔ علی ﷺ نازل گردید.

(۱۳۵) ازامام باقر ﷺ نقل شده است که فرمود آیهٔ کریمهٔ: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ» دربارهٔ حضرت محمّد ﷺ نازل شده و جملهٔ «وَصَدَّقَ بِهِ» دربارهٔ علی ﷺ می‌باشد.

(۱۳۶) و از ابن عباس روایت شده است که آیهٔ «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»:[۳] «و با رکوع کنندگان رکوع کنید» اختصاصاً دربارهٔ رسول‌الله ﷺ و علی ﷺ نازل گردیده است، چراکه آن دو بزرگوار نخستین نمازگزار و رکوع کننده بودند.

۱. نور، ۴۷.

(۱۳۴). مناقب ابن مغازلی، حدیث ۳۱۷، ص ۲۶۹؛ کفایة الطالب، باب شصت و دوم، ص ۲۳۳؛ درّالمنثور سیوطی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۵۶؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۳۳۳؛ النور المشتعل، کتاب ما نزل من القرآن في علی ﷺ شمارهٔ ۵۶، ص ۲۰۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۰، شمارهٔ ۸۱۰ـ۸۱۵ ترجمهٔ امام علی ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۸، حدیث ۹۲۴ و ۹۲۵؛ خصایص الوحی المبین ابن بطریق، فصل ۱۴، شمارهٔ ۱۳۰، ص ۱۷۷؛ تفسیر برهان محدث بحرانی، ج ۴، ص ۷۶، ذیل آیهٔ شریفه ر در شمارهٔ ۴۹۷ دراین کتاب نیز خواهد آمد.

۲. زمر، ۳۳.

(۱۳۵). تفسیر برهان محدث بحرانی، ج ۴؛ ص ۷۶ همچنین در شمارهٔ ۴۹۸ این کتاب خواهد آمد.

(۱۳۶). شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۷، ذیل آیهٔ شریفه، حدیث ۱۲۶؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۷، ص ۱۹۸؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۲۵؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۲، شمارهٔ ۶؛ غایة المرام محدث بحرانی، باب ۱۰۹، ص ۳۹۵؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۲؛ النّور المشتعل، ص ۴۰؛ تفسیر الحبری، شمارهٔ ۵، ص ۴۵؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۳، تذکرة الخواص، باب دوم، ص ۱۳.

۳. بقره، ۴۳.

(۱۳۷) علی ﷺ نماز شب را هرگز، حتی «لیلة الهریر» در جنگ صفین ترک نکرد [و در دل آن شب و هیاهوی جنگ بانگ العفوالعفوش طنین انداخت، او خود فرمود: ما ترکت صلاة اللیل منذ سمعت قول النبی ﷺ: «صلاة اللیل نورٌ» فقال ابن‌الکواء، ولا لیلة الهریر؟ قال: ولا لیلة الهریر»: از آن زمانی که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: نماز شب نور الهی است، هرگز نماز شب را ترک نکردم، ابن کواء منافق از روی طنز گفت: حتی در شب هریر یعنی در آن شبی که با سپاه معاویه می‌جنگیدی فرمود: حتی در شب هریر یعنی قتال با آنها یکی از عبادات من بود، چرا که به فرمان خدا و رسولش با گروه قاسطین جنگیدم].

(۱۳۸) علی ﷺ در یکی از روزهای جنگ صفّین و در گیرودار شدید معرکه جهاد مرتباً به آفتاب نظر داشت واز آن مراقبت می‌نمود تا ببیند، کی از وسط السماء، می‌گذرد [و برای نماز آماده گردد]. ابن‌عباس که حال وی را زیر نظر داشت عرض کرد یا علی: توجه به زوال آفتاب برای چیست؟ فرمود: برای به جای آوردن نماز است؛ عرض کرد؟ آیا این زمان، زمان نماز خواندن است؟ یعنی فعلاً که در حلقهٔ محاصرهٔ جنگ قرار گرفته‌ایم، برای پیشرفت جنگ بکوشیم و نه برای نماز!! فرمود: ای ابن‌عباس! ما برای چه با اینها می‌جنگیم؟ مگر نه این است که ما برای اقامهٔ نماز بااینها می‌جنگیم.

(۱۳۷). بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۲۳؛ حلیة الابرار، محدث بحرانی، ج ۱، ص ۳۲۰.
(۱۳۸). حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۲۱.

مبحث دوم

جهاد در راه خدا

خلافی در بین مسلمانان وجود ندارد که پایه‌های دین و تقویت ارکان اسلام، به شمشیر مولا امیرالمؤمنین﷣ استوار گردید. در این امر، کسی بر او سبقت نگرفت و پس از او نیز کسی به مرتبهٔ او نرسید. او شجاع، نیرومند در میدان جنگ، شمشیر خدا و زدایندهٔ اندوه و حزن از چهرهٔ رسول‌اللهﷺ بود، چنان که فرشتگان را در حملهٔ به مشرکان به شگفتی وامی‌داشت.

وی آزمایش بزرگ الهی را پس از رحلت رسول اکرمﷺ که عمده‌اش جنگ با ناکثان (اصحاب جمل)، قاسطان (معاویه و یارانش) و مارقان (نهروانیان) بود سرافراز از عهده برآمد و به عالی‌ترین درجهٔ امتیاز، ارتقاء یافت.

[139] احمدبن حنبل در مسند خود گوید: حسن بن علی﷣ بعد از شهادت پدر

(۱۳۹). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۵، با اختلاف در لفظ و اضافات در معنا؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۳۹۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸، با اختلاف در لفظ و اضافات در معنا؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص
←

بزرگوارش، در اجتماع مردم به سخنرانی برخاست و فرمود: ای مردم روز گذشته کسی از جمع شما فاصله گرفت و به لقاءالله پیوست که نه در گذشته و نه در آینده در دانش، همتایی نداشت، و در این راستا، از همگان گوی سبقت ربوده بود، جدّم رسول خدا ﷺ مرتباً در جنگها پرچم پرافتخار اسلام را به او می‌سپرد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ، او را از گزند دشمن نگه می‌داشتند. او همچنان به جنگ ادامه می‌داد و از میدان جنگ برنمی‌گشت، تا پیروزی را به دست می‌آورد.

(۱۴۰) واحدی گوید: علی و عباس و طلحه با هم به مفاخرهٔ برخاستند: طلحه گفت: چه افتخاری از این بالاتر که کلید خانهٔ خدا در دست من و گشودن درب آن به فرمان من است! عباس گفت: افتخار من در این است که در ایّام حج، حاجیان را از زمزم آب می‌دهم و این عمل ارزشمند، تنها در اختیار من قرار دارد! علی ؑ فرمود: من نمی‌دانم شما چه می‌گویید! اما من شش ماه پیش از همهٔ مردم به عبادت خدا قیام نموده و در میدانهای جنگ شرکت فعال داشتم، چنان که خدای متعال، این آیهٔ شریفه را نازل نمود: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَايَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَايَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»:[1] «آیا

→

۱۷۲، با تفصیل و اضافات، خصائص نسائی، ص ۶۷، حدیث ۲۲، با اختلاف در لفظ و اضافات در معنا؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶ با تفصیل واضافات بیشتر؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۸؛ ترجمهٔ امام علی ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۹۸، حدیث ۱۴۹۵ به بعد؛ مقتل ابن ابی الدنیا، ورق ۲۴۴.

(۱۴۰). اسباب النزول واحدی، ص ۱۳۹؛ نورالابصار، ص ۱۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۹۱؛ کفایة الطالب، باب شصت و دوّم، ص ۲۳۸؛ تفسر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۱؛ درّالمنثور سیوطی، ج ۳، ص ۲۱۸؛ الغدیر علامهٔ امینی، ج ۲، ص ۵۳ ـ ۵۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۳، باب چهل و یکم، حدیث ۱۵۹، ترجمهٔ امام علی ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۱، حدیث ۹۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹، حدیث ۳۳۷؛ جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۶۸؛ این حدیث به شمارهٔ ۴۸۰ در این کتاب خواهد آمد.

۱. توبه، ۱۹ ـ ۲۰.

سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد. کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند، نزد خدا مقامی هرچه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند».

خداوند متعال این آیهٔ شریفه را در داوری بین آنان و به نشانهٔ افتخار بر حق علی علیه السلام نازل نمود و ادعای او، چه از نظر ایمان به خدا و هجرت و چه از دیدگاه جهاد در راه اسلام مورد ستایش قرار داد.

جنگهای آن حضرت، بسیار معروف است؛ یکی از آنها جنگ بدر است

(۱۴۱) بدر چیست، ابوالیقضان گوید: بدر نام مردی از غفّار، قبیلهٔ ابوذر غفاری می‌باشد.

(۱۴۲) شعبی گوید: نام چاهی است که به مردی بدرنام منسوب است.

(۱۴۳) این جنگ از همهٔ جنگها هولناکتر و وحشت‌انگیزتر بود و نخستین غزوه‌ای است که مسلمانان به آن آزمایش شدند و با شدّت هرچه بیشتر بین پیامبر صلی الله علیه و آله و کفار

(۱۴۱). ابوذر صحابی جلیل القدر که نام مبارک او، جندب بن جنادهٔ غفاری است.

(۱۴۲). بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۱۸؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۷، ذیل واژهٔ بدر.

(۱۴۳). کشف الغمّة لربلی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ترجمهٔ امام علی علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۶، حدیث ۱۹۲ از سلیمان بن حرب که گوید: «علی علیه السلام در جنگ بدر شرکت کرد، در حالی که ۲۰ ساله بود و در فتح مکه حاضر شد درحالی که ۲۸ سال داشت». در حدیث دیگر به شمارهٔ ۱۹۸ـ۱۹۹، از ابن عباس نقل کرده که گوید: دفع رسول‌الله صلی الله علیه و آله الرایة الی علی یوم بدر وهو ابن عشرین: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که ۲۰ سال داشت، پرچم مبارزهٔ جنگ بدر را به وی داد؛ تاریخ بغداد خطیب، ج ۱، ص ۱۳۴؛ مناقب خوارزمی، فصل شانزدهم، ص ۱۰۲؛ مناقب ابن‌مغازلی، روایت ۴۱۳، ص ۳۶۶.

قریش شعله‌ور گردید.

خدای متعال در بارهٔ آزمایش مسلمانان می‌فرماید: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ»:[1] همان‌گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آنکه دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند. با تو دربارهٔ حق بعد از آنکه روشن گردید مجادله می‌کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می‌رانند و ایشان [بدان] می‌نگرند». وقوع این جنگ پس از هیجده ماه از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه بود و در آن روز علی ﷺ ۲۷ سال داشت.

(۱۴۴) مشرکان قریش پافشاری زیادی در جنگ داشتند، چون شمار آنها از تعداد مسلمانان به مراتب زیادتر بود گرچه در بین آنها افرادی آینده نگر وجود داشت که از پیگرد ستیزه گری غافل نبودند، ازاین رو با اکراه شرکت کرده بودند و قریش آنهارا به پیکار وا می‌داشتند و در مبارزه فقط هموزن و همشأن خود برای جنگ می‌طلبیدند. پیامبر ﷺ دیگران را از نبرد با آنها منع نمود و فرمود: این قوم همتای خویش را خواهانند؛ از این رو نخستین فردی که رسول خدا ﷺ به او مأموریت داد تابا آنها نبرد نماید، علی ﷺ بود و هم‌رزم خویش ولیدبن عتبه که مردی شجاع و دلاوری بی‌باک بود را به رزم فراخواند، پس از لحظاتی کوتاه او را به قتل رسانید.

(۱۴۵) عاص بن سعیدبن العاص که مردی مهیب، هولناک و پرجرأت بود و به همین دلیل کسی به نبرد او حاضر نمی‌شد نیز به دست آن حضرت کشته شد.

۱. انفال، ۵ـ۶.

(۱۴۴). کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۰، باب دوم، فصل ۱۸.

(۱۴۵). بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۳۸؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۲، باب دوم، فصل ۱۹.

(۱۴۶) حنظلة بن ابی سفیان نیز با وی به جنگ پرداخت و کشته شد و ابن عدی را نیز مجروح نمود.

(۱۴۷) سپس نوفل بن خویلد که درنزد قریش احترام شایانی داشت و فرمان او را در هر أمری اطاعت می‌کردند و از شیاطین قریش و زیرکترین آنها بود و او کسی بود که ابوبکر و طلحه را پیش از هجرت به طناب بسته و آنها را شکنجه میداد تا با وساطت بعضی آزادشان نمود، به میدان نبرد گام نهاد.

(۱۴۸) زمانی که رسول خدا ﷺ متوجه شد، نوفل در این جنگ شرکت نموده، دست نیاز به درگاه خداوند بلند نمود و دعا کرد که: خدایا او را از میان بردار و نابودش کن [چرا که اینْ ابلیس متمرد بیش از دیگران آن حضرت را آزار می‌رساند و قریش را علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان تحریک می‌نمود] دیری نگذشت که با نبرد تن به تنی که با علی ؑ داشت به قتل رسید و راه جهنم را در پیش گرفت پس از هلاکت او رسول خدا ﷺ پرسید، کیست که از نوفل برایم خبری بیاورد؟ علی ؑ عرض کرد، یا رسول‌الله من او را کشتم، پیامبر ﷺ از خوشحالی تکبیر گفت و فرمود: سپاس خدای را که دعای مرا مستجاب کرد.

(۱۴۹) علی ؑ همچنان در خط مقدّم جبهه با مشرکان قریش تن به تن می‌جنگید و یکی پس از دیگری را به هلاکت رساند در این جنگ هفتاد نفر از سران قریش هلاک شدند که تنها نصف آنها یعنی ۳۵ نفرشان به دست علی ؑ کشته شدند و نصف دیگر آنها

(۱۴۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۰، باب دوم، فصل ۱۸.

(۱۴۷). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۳، باب دوم، فصل ۱۹.

(۱۴۸). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۷، باب دوم، فصل بیستم، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

(۱۴۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۲، باب دوم، فصل ۱۸؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۸۳.

را همهٔ مسلمانان و سه هزار فرشته که در جنگ شرکت داشتند به قتل رساندند.

(۱۵۰) پس از نابود شدن هفتاد تن از شجاعان و قهرمانان قریش، پیامبر ﷺ یک مشت سنگ‌ریزه را بر آنها پاشید و فرمود: شاهت‌الوجوه: «زشت باد چهره‌های شما» که ناگهان همگی شکست خوردند و فرار کردند.

(۱۵۱) و جنگ احد [یکی از غزوات سرنوشت ساز بود، چرا که سپاهیان اسلام با بدن پر از جراحت پس از پایان جنگ به تعقیب کفار قریش حرکت کردند و علت این تعقیب علاوه بر توان رزمی سربازان سلحشور اسلام از یک سو و دشمن را دلهره و اضطراب دادن که دیگر چنین حرکتی نکنند از سوی دیگر، به اسلام شوکتی زائد الوصف بخشید] که در ماه شوال آغاز شد، عمر علی ؑ به بیست و نه سال نرسیده بود.

(۱۵۲) علت وقوع این جنگ به خاطر جبران شکست قریش در جنگ بدر بود، چرا که

(۱۵۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۲، باب دوم، فصل ۱۸ وی سخن را به سنگ‌ریزه پاشیدن پیامبر ﷺ به صورت آنها و فراری شدن آنان، به پایان رسانده گوید: وكفى الله المؤمنين القتال بامير المؤمنين ؑ و شركائه في نصرة الدين من خاصّة آل الرسول ﷺ و من ايّدهم به من الملائكة الكرام كما قال الله تعالى (وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قوياً عزيزاً): «خداوند با امیرالمؤمنین ؑ و شرکای وی درجنگ از مخصوصان آل رسول‌الله ﷺ و آنان که خداوند آنها را به وسیلهٔ فرشتگان تأیید و کمک نموده بود، شرّ کفار و مشرکان را از مؤمنین کفایت کردند. چنان که خداوند می‌فرماید: خداوند کفایت کرد مؤمنان را در جنگ و او قوی وعزیز است.»؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۹.

(۱۵۱). کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۸۷.

(۱۵۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۸۷، با اختلاف در لفظ و اضافاتی از جمله گوید: و سببها أن قريشاً لمّا كسروا يوم بدر و قتل بعضهم و أسر بعضهم حزنوا القتل رؤسائهم فتجمعوا و بذلوا اموالاً و استمالوا جمعاً من الأحابيش و غيرهم ليقصدوا النبي ﷺ بالمدينة: «و سبب این جنگ آن بود که قریش وقتی در جنگ بدر شکست خوردند، برخی کشته شده و بعضی اسیر گشتند، بسیار اندوهگین شدند و گردهم فرا آمدند و اموال فراوانی به افراد بخشیدند و دل گروهی از حبشیان و دیگران را به دست آوردند، تا برای جنگ با پیامبر ﷺ به مدینه بروند».

کشتار دسته جمعی سران قریش و رسوایی بی سابقه‌ای که پس از پایان جنگ در محافل جزیرةالعرب مطرح شد و به آنها پوزخند می‌زدند؛ باقی ماندهٔ قریش به این باور رسیدند که باید از مسلمانان به هر صورت که شده انتقام گرفت. به همین دلیل اموال فراوانی در جهت درمانده کردن مؤمنان تهیه نموده و طرح نقشه را به ابوسفیان دادند، ابوسفیان پس از مشاوره با یارانش تصمیم گرفتند که مدینه را در محاصره کشیده و پیامبرﷺ و یارانش را در همانجا نابود کنند.

(۱۵۳) رسول خداﷺ از حرکت قریش آگاه گردید و با اصحاب به تبادل رأی پرداختند و در نتیجه تصمیم گرفت که نبرد در بیرون شهر مدینه واقع شود، از این رو با جمع مسلمانان به سوی احد حرکت کردند یک سوم از آن جمعیت که منافقان بودند، در نیمه راه به مدینه مراجعت نمودند، رسول خداﷺ با هفتصد نفر از مسلمانان پاک، راهی سرزمین شهادت شدند و خداوند در این باره فرمود: «و یاد کن زمانی را که [در جنگ احد] بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی»[1].

(۱۵۴) رسول اکرمﷺ در آن روز به صف آرایی سپاه اسلام و آرایش نظامی آنان

(۱۵۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۸۷ چنین می‌گوید: فخرج النبیﷺ بالمسلمین فکانت غزوة أحد ونفق النفاق بین جماعة من الذین خرجوا مع النبیﷺ فتعاملوا به و أنساهم القضاء المبرم سوء العاقبة والمآل فرجع قریبٌ من ثلثهم الی المدینه وبقیﷺ فی سبعماة من المسلمین وهذه القصه قد ذکرها الله تعالی فی سورة آل عمران، آیة ۱۲۱، فی قوله تعالی: (واذغدوت من اهلک تبوء المؤمنین مقاعد للقتال والله سمیع علیم)؛ پیامبرﷺ ازمدینه با جمعی از سپاه اسلام خارج شد و برای جنگ احد (به سوی کوه احد) رهسپار گردید، اما میان سپاه اسلام جمعی از منافقان وجود داشتند که معاملهٔ زشتی با پیامبرﷺ کردند و تعهّد خود را فراموش نموده و مال دوستی آنها را از همراهی با پیامبر باز داشت و نزدیک به یک سوم سپاه اسلام از نیمه راه بازگشتند و به مدینه رفتند و پیامبرﷺ با هفتصد نفر از مسلمانان باقی ماند و این داستان را خداوند، در آیهٔ ۱۲۱ سورهٔ آل عمران بیان کرده است.

۱. آل عمران، ۱۲۱.

(۱۵۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۱، باب دوم، فصل ۲۲ با اندک اختلافی در بعضی الفاظ؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۱.

پرداخت و در یک صف طولانی متشکّل نمود و بر دهانهٔ کوه که خطر حملهٔ مخفی دشمن وجود داشت، پنجاه نفر ازانصار را به فرماندهی مردی از آنها به نام عبدالله‌بن عمربن حزم، گماشت و به آنها دستور داد که شما از جای خودتان تکان نخورید و مرتباً حرکات دشمن را زیر نظر داشته باشید، و برفرض که همهٔ ماکشته شویم، چراکه این موضع مکان خطرناکی است و اگر حملهٔ احتمالی تحقّق یابد، ازهمین جاست؛ بنابراین باید آن را محکم نگه دارید، نکند ازاین موضع دشمن ما را محاصره نماید.

(۱۵۵) رسول خدا ﷺ پرچم مسلمانان را به علی ؑ سپرد، و پرچمدار دشمن در آن روز طلحة‌ابن‌ابی‌طلحه بود که او راکبش الکتیبة می‌گفتند، علی ؑ با یک ضربت چشم او را از حدقه بیرون انداخت و او فریادی بس عظیم برکشید و پرچم کفر از دست وی بر زمین افتاد و اوکشته شد و برادرش مصعب علم را به دوش کشید و آمادهٔ نبرد شد که عاصم بن ثابت با پرتاب تیری او را از پای در آورد، سپس غلام آن دو که اسمش «صواب» بود و در جنگ از همه چالاک‌تر و نیرومندتر بودند پرچم بر زمین افتادهٔ دشمن را بر افراشت و آمادهٔ نبرد شد که علی ؑ با ضربتی دست راست او را بر زمین انداخت، وی علم را به دست چپ گرفت که با ضربتی دیگر دست چپ او نیز قطع گردید. وی پس از قطع دو دست علم را به سینه چسبانید و با بقیّهٔ دو دست آن را محافظت می‌کرد، علی ؑ با ضرب شمشیری که بر فرق او زد، به زمین افتاد و راهی دوزخ شد، در این هنگام سپاه کفر، با وحشت فراوان و از دست دادن پرچمداران جنگی خود پا به فرار نهاد و تار و پود آنها ازهم پاشید در آن حال مسلمانان با شادمانی فراوان نسبت به پیروزی از یک سو و فرار دشمن از سوی دیگر، به جمع آوری غنائم جنگی مشغول شدند.

(۱۵۵). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۷، باب دوم، فصل ۲۲ با اندک اختلافی در الفاظ؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۵۰ و ۸۲ با اختلاف در الفاظ.

(۱۵۶) مسلمانانی که به دستور رسول‌اکرم ﷺ در دهانهٔ شکاف کوه مشرف برجبههٔ جنگ، مستقر بودند، با توجه به شکست دشمن و این که حاضران در میدان جنگ، به جمع غنائم مشغول شدند، از فرمانده خویش رخصت حضور در صحنه جنگ، برای جمع غنائم خواستند، نکند که از اخذ غنائم محروم بمانند! عبدالله گفت: رسول خدا ﷺ به من دستور داده، از اینجا گام از گام بر ندارم، بنابراین نباید این موضع را ترک کنیم، آنان گفتند: آری فرمان پیامبر ﷺ در ابتدا همین بود، اما اونمی‌دانست که با این سرعت چشم‌گیر، چنین پیروزی نصیب ما خواهد شد!! از این رو دسته جمعی برای جمع‌آوری غنائم وارد میدان جنگ شدند و عبدالله را تنها گذاردند! خالدبن ولید که دهانهٔ کوه و استقرار مسلمانان را در آنجا کاملاً زیر نظر داشت، با انتقال سریع مسلمانان از آنجا و تنها ماندن فرمانده آنان با حیله از پشت به وی حمله نمود و او را به شهادت رساند و بدین وسیله لشکر شکست خوردهٔ دشمن را قوت داد و از پشت به پیامبر ﷺ و یارانش حمله کردند پیامبر ﷺ با تأثر به کسانی از یارانش که تنگه را رها کرده بودند فرمود: اکنون این شما و آنچه در طلبش بودید!! پس دشمن یکپارچه دست به حمله زد و با شمشیر، نیزه، تیر و سنگ، بر مسلمانان، حمله کردند و سرسختانه به جنگ پرداختند. اصحاب پیامبر ﷺ که چنین دیدند برگرد وجود پیامبر ﷺ می‌گشتند و از دشمن او را محافظت می‌کردند، تا این که هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند.

(۱۵۷) در این جنگ علی ؑ ثابت قدم‌ماند و از شخص پیامبر ﷺ و رسالت الهی وی دفاع می‌کرد واز هر طرف که دشمنان به وی حمله می‌کردند، در مقابل حملات آنها جان

(۱۵۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۳، باب دوم، فصل ۲۲ با اختلاف اندکی در عبارات؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۴۹ و ۸۲

(۱۵۷). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۳، باب دوم، فصل ۲۲ با اندک اختلافی در لفظ؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۳

خود را سپر رسول خدا ﷺ قرار می‌داد، در آن هنگام که رسول خدا ﷺ براثر هجوم وحشیانهٔ دشمن سخت فرسوده و به حال اغماء در آمده بود، دیده را گشود و جز علی ؑ از یارانش کسی را ندید و فرمود: یا علی، این مردم چه کردند و به کجا رفتند؟ عرض کرد: یا رسول‌الله! آنها پیمان را شکسته و با فرار از صحنهٔ جنگ، به دامن کوه پناه بردند! رسول خدا ﷺ فرمود: علی! این گروه ددمنش را که به من هجوم آورده‌اند، دفع کن. علی ؑ حملهٔ سختی آغاز نمود و همه را متفرق ساخت و به سوی پیامبر ﷺ بازگشت ناگهان از سوی دیگر هجوم آوردند که بازهم بامقاومت بی‌نظیر، حملهٔ آنها را درهم شکست.

(۱۵۸) فراریان با این که هجوم دشمن را به رسول خدا ﷺ می‌دیدند، جز چهارده تن که برگشتند، بقیه به کوه پناه بردند.

(۱۵۹) در آن هنگام خبر ناگواری که دلها را از جای برکند، یعنی خبر شهادت رسول خدا ﷺ در مدینه منتشر شد.

(۱۶۰) هند دختر عتبه که نزدیکانش را در جنگ بدر از دست داده بود با وحشی قرار داد نمود که اگر پیامبر ﷺ یا علی ؑ و یا حمزه را بکشد مبلغ فراوانی در اختیار وی بگذارد. وحشی با قبول قرارداد گفت: اما از قتل محمّد صرف نظر کن زیرا راهی به کشتن اوندارم به این خاطر که اصحابش مانند نگین او را در بین خودشان قرار داده و از او حراست می‌کنند واما علی نیز حیله‌ای در کارم نمی‌بینم، چراکه در هنگام جنگ از هر

(۱۵۸). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۴، باب دوم، فصل ۲۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۳.

(۱۵۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۴، باب دوم، فصل ۲۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۶۳.

(۱۶۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۴، باب دوم، فصل ۲۲، بااندک تفاوتی در بعضی الفاظ؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۳و ۵۵ بااندک اختلافی در لفظ.

طرف هوشیارانه از خود محافظت می‌کند و حملات دشمن را دفع می‌نماید. تنها به کشتن حمزه امیدوارم، چراکه او به هنگام خشم و درگیردار جنگ جلو پای خود را نمی‌بیند. وحشی [درحالی که می‌دید حمزه از هر طرف به دشمن حمله می‌کند، در گوشه‌ای کمین نمود و] با پرتاب نیزه‌ای وی را شهید نمود و با خوشحالی به هند گزارش کرد. هند گفت، شکم او را پاره کنید و جگر او را به من بدهید؛ (سپس بدن او را مثله کنید گوش و بینی او را ببرید) و دشمنان اسلام، همین کار را انجام دادند و بدین وسیله از حمزه انتقام گرفت.

(۱۶۱) در این جنگ جبرئیل، سند افتخار «لاسیف الاذوالفقار ولا فتی الا علی» برای بزرگ مرد انسانی، علی ﷺ در بین جمع ارائه نمود وبا آواز بلندکه همه مردم آن را شنیدند قرائت نمود.

(۱۶۲) و در آن هنگام جبرئیل عرض کرد: یا رسول‌الله، از ایثار و فداکاری علی نسبت

(۱۶۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۸، باب دوم، فصل ۲۲ و در شمارهٔ ۵۹ همین کتاب مصادر دیگری نیز برای این روایت نقل شده است، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۶و ۱۱۲.

(۱۶۲). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۶، باب دوم، فصل ۲۲، حدیث ۴ در روایت عمران حصین گوید: لمّا تفرّق النّاس عن رسول‌الله ﷺ فی یوم أحد جاء علی ﷺ متقلّداً سیفه حتی قام بین یدیه، فرفع رسول‌الله ﷺ رأسه الیه فقال له: ما بالک لم تفرمع النّاس؟ فقال: یا رسول‌الله! أرجع کافراً بعد اسلامی. فأشار الی قومٍ انحدروا من الجبل، فحمل علیهم فهزمهم. فجاء جبرئیل ﷺ فقال یا رسول‌الله: لقد عجب الملائکة و عجبنا معها من حسن مواساة علی ﷺ لک بنفسه؟ فقال رسول‌الله: و ما یمنعه من هذا و هومنی و انا منه؛ فقال جبرئیل ﷺ وانا منکما: «هنگامی که مسلمانان در جنگ احد، از اطراف پیامبر ﷺ متفرق و فراری شدند! علی ﷺ درحالی که شمشیر خود را آخته بود، به نزد پیامبر ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ سر خود را بلند نمود و به علی فرمود: تو چرامانند دیگران فرار نکردی؟ علی جواب داد، ای پیامبر آیا پس از این که مسلمان شدم، باید کافر شوم؟! پس به سپاهیان کفر که از جانب کوه حمله می‌کردند، هجوم برد و آنها را از اطراف پیامبر ﷺ دور ساخت و فراری داد. در این هنگام جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت ای پیامبر ﷺ: فرشتگان و ما از حسن برادری وایثار که دربارهٔ شما فرموده، شگفت زده شده‌ایم! پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی مانع می‌شود او را از این کار و حال آنکه من از او هستم و او از من است. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۶۹، ۸۵، ۹۵ و ۱۰۸.

به شما، فرشتگان شگفت زده شده واز حسن مواسات وی آفرین گفتند. رسول خداﷺ فرمود: چرا چنین نباشد با این که او ازمن و من از او هستم، جبرئیلؑ خویش را در این افتخار سهیم دانسته گفت: ومن نیز از شما هستم.

(۱۶۳) شمار مشرکان قریش که در جنگ احد با شمشیر علیؑ کشته و هلاک شدند بسیار زیاد بود و علت پیروزی نهایی مسلمانان و بازگشت آنان به سوی پیغمبرﷺ به برکت استقامت علیؑ در میدان نبرد و اقدام شجاعانهٔ او بود.

شجاعت علی(ع) در جنگ خندق

(۱۶۴) در این جنگ قریش و همدستانش از تیرهٔ کنانه و اهل تهامة با ده هزار نفر و نیز قبیلهٔ غطفان از اهل نجدبه یاری قریش برخاسته و مسلمانان را در تنگنای سخت قرار دادند، رسول خداﷺ که قبلاً از تصمیم آنها آگاه بود، به حفر خندق در اطراف شهر مدینه اقدام نمود، پس از پایان خندق دشمنان قسم خوردهٔ اسلام از هر سو شهر را در محاصره گرفتند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «اذجاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم»:[۱] «هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند» [دشمن مانند سیل خروشان مسلمانان را در حصار قرار داده و راه ورود و خروج مدینه را مسدود نمودند، از این جهت ساکنین شهر یعنی مسلمانان به هراس افتادند] رسول خداﷺ برای پیکار با دشمن با سه هزار نفر از مسلمانان در پشت خندق و در قسمت داخل شهر، به دفاع برخاستند؛ در این بین یهودیان داخل شهر نیز با مشرکان هم عهد گردیدند که تاکار پیامبرﷺ و مسلمانان

(۱۶۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۸۱، باب دوم، فصل ۲۳ با اندک اختلافی در لفظ؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۶، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۸

(۱۶۴). کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۹۷ با اضافات؛ مناقب خوارزمی، فصل شانزدهم، ص ۱۰۴؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۸۷، باب دوم، فصل ۲۵.

۱. احزاب، ۱۰.

را به پایان نرسانند، لحظه‌ای آرام نگیرند، از این رو دشمن از داخل و خارج، مردم مدینه را در فشار سنگین قرار داده و بر اضطراب آنان افزودند. سواران شجاع و نیرومند قریش مانند عکرمة بن ابی‌جهل، عمروبن عبدود که به خیال خام، نوید پیروزی سریع را به خود می‌دادند، در خط مقدّم قرار گرفتند و صدا را به هل من مبارز بلند کردند و جنگ تن به تن را اعلام نمودند. در بین مسلمانان تنها کسی که او را پاسخ مثبت داد علی‌ﷺ بود که عرض کرد: یا رسول‌الله! من حاضرم با او نبرد کنم! رسول خداﷺ فرمود: او عمرو است و خاموش شد! [اشاره به این که او قهرمانی چیره‌دست و با تجربه در میدان جنگ است] عمرو در نوبت دوم ضمن این که مبارز می‌طلبید گفت: آن بهشتی که با شهادت به خود نوید می‌دهید کجاست؟ چرا نمی‌آیید تا با شربت شهادت به آن وارد شوید آیا جنگجویی به سوی من نمی‌آید؟ علی‌ﷺ عرض کرد: من با او مبارزه خواهم کرد، پیامبرﷺ در این نوبت نیز به خاطر مصلحتی که در بین بود و این که بعدها نگویند؛ علی به کسی مجال نمی‌داد و در نبردها عجولانه اقدام می‌کرد، فرمود: او عمرو است و ساکت شد.

در سومین بار که عمرو با تهوّر و بی‌باکی خاصی فریاد زد، مبارز شما کجاست؟ باز هم علی‌ﷺ عرض کرد: یا رسول‌الله! من به جنگ او می‌روم اگر چه عمرو باشد!! در این هنگام رسول خداﷺ به علی‌ﷺ رخصت نبرد داد و فرمود: اکنون اسلام مطلق در برابر کفر مطلق قرار گرفت [یعنی اگر علی پیروز شد اسلام پیروز است و اگر عمرو غالب شد، اسمی از اسلام باقی نخواهد ماند] علی‌ﷺ پس از حضور در صحنهٔ جنگ به عمرو گفت: تو با خدا پیمان بسته‌ای که اگر مردی از قریش تو را به یکی از دو مطلب بخواند او را اجابت کنی، عمرو گفت: آری، علی‌ﷺ فرمود: نخست تو را به خدا، رسول و اسلام دعوت می‌کنم، گفت: از این بگذر من هرگز اسلام را نمی‌پذیرم! فرمود: مطلب دوم این است که من پیاده‌ام تو هم ازمرکب پیاده شو تا تن به تن بجنگیم، عمرو که مرگ را در چشم خود می‌دید با لحنی محبت‌انگیز گفت: فرزند برادرم دوست ندارم‌تو را بکشم چراکه تو انسانی کریم و پدرت دوست دیرینهٔ من بود! علی‌ﷺ فرمود: اما من به خدا سوگند دوست

دارم تو را بکشم، عمرو از گفتهٔ وی برآشفت و از مرکب پیاده شد، پس از ساعتی نبرد تن به تن علیﷺ او را با ضربتی محکم بر زمین انداخت و فرزندش را نیز به او ملحق نمود، عکرمةابن‌ابی‌جهل و دیگر مشرکان با دیدن این منظرهٔ مرگ بار، راه فرار را در پیش گرفته و جبههٔ جنگ را ترک گفتند و خداوند خشم آنها را به خودشان برگرداند و در این راه خیریٰ ندیدند و در نتیجه با شکست مواجه شدند.

(۱۶۵) پس از قتل عمرو، عمربن‌الخطّاب به علیﷺ گفت: او زره خوبی داشت، چرا از تن او نگرفتی؟ زیرا زرهی مانند آن وجود ندارد، علیﷺ فرمود: حیاکردم او را بر زمین برهنه بگذارم.

(۱۶۶) عبدالله‌بن مسعود، همیشه این آیهٔ کریمه «وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً»[۱] دربارهٔ علیﷺ قرائت می‌کرد.

(۱۶۷) ربیعة السعدی گوید: نزد حذیفة بن یمان رفتم و گفتم: هرگاه حدیثی مبنی برفضیلت علیﷺ یاد می‌کنیم، مردم بصره ما را تکذیب نموده و می‌گویند: شما دربارهٔ علی به افراط رفته و به زیاده روی گام نهاده‌اید! آیا حدیثی دربارهٔ او به یاد داری که اگر بازگو کنم، دشمنان نتوانند دربارهٔ آن خدشه کنند؟ حذیفة گفت: ربیعه کدام فضیلت او را برای تو بازگو کنم، سوگند به خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، اگر اعمال یاران محمّد از روزی که به نبوت مبعوث شده تا روز قیامت در یک کفّهٔ میزان و عمل علیﷺ را در کفهٔ دیگری جای دهند، بی‌تردید عمل علیﷺ برتمام اعمال آنها برتری خواهد

(۱۶۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۹۲، باب دوم، فصل ۲۵.

(۱۶۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۹۳، باب دوم، فصل ۲۵.

۱. احزاب، ۲۵.

(۱۶۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۹۱، باب دوم، فصل ۲۵.

داشت، ربیعة گفت: این حدیثی است که نمی‌توان برای آن نشست و ایستاد [یعنی این حدیث خیلی سنگین است، قبول آن مشکل و بازگوی آن مشکل‌تر است] حذیفة در جواب وی گفت: ای ناتوان بی‌عقل، چگونه می‌توان گفت که این حدیث بارگران غیر قابل تحمل است با این که فرمودهٔ رسول خداﷺ در روز خندق، عین همین روایت است! سپس گفت: ابوبکر، عمر، حذیفة و همهٔ یاران پیامبر کجا بودند در آن روزی که عمروبن‌عبدود با آواز بلند نعرهٔ هل من مبارز: می‌زد؟ تمام جمعیت آن روز از خوف باز ایستاده و به گوشه‌ای خزیده بودند و تنها علیؑ بود که وی را پاسخ داد و به جنگ وی رفت و او را به قتل رساند؟! سوگند به آن کسی که جان من در قدرت اوست بی‌تردید، پاداش عمل علی در آن روز از پاداش عمل یاران محمدﷺ تا روز قیامت برتر و افزونتر خواهد بود.

(۱۶۸) پس از شکست احزاب در روز خندق، رسول‌اکرمﷺ تصمیم گرفت یهودان

(۱۶۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۷، با اختلاف در الفاظ و اضافات؛ ارشاد شیخ مفید ج ۱، ص ۹۷، باب دوم فصل ۲۶، با اختلاف در الفاظ و اضافات؛ و گفته است: چون احزاب فرار کردند و مسلمانان به قصد یهودیان بنی‌قریظه و به عقیب آنها بازگشتند، علیؑ را با سی سوار از قبیلهٔ خزرج به سوی آنان فرستاد و فرمود: به سوی آنان حرکت کن و ببین که آنان در دژهای خود هستند یا خیر؟ چون آن حضرت به دژهای آنان نزدیک شد، شنید که آنان به پیامبرﷺ دشنام می‌دادند! پس فوراً به نزد پیامبر بازگشت و جریان را به اطلاع آن حضرت رساند. پیامبرﷺ فرمود: آنها را به‌اعمالشان واگذار، زیرا خداوند آنها را مکافات می‌نماید و چنان که تو را بر عمروبن‌عبدود پیروز کرد، در مقابل اینان تو را خوار نخواهد نمود، کمی تأمل کن تا مردم دراطراف تو جمع شوند و تو را بشارت می‌دهم به پیروزی از جانب خداوند، زیرا خداوند هراس از مرا به اندازهٔ مسیر یک ماه در دل آنان می‌افکند و یاری می‌نماید علیؑ فرمود: مردم به‌نزد من فراهم آمدند و با آنان به دژهای یهودیان نزدیک شدم و چون مرا دیدند یکی از آنان فریاد زد، قاتل عمرو آمد و دیگری گفت: قاتل عمرو به سوی شما آمد و همگی به هم خبر دادند که قاتل عمرو آمد. خداوند رعب و وحشت در دل آنها انداخت و رجزخوانی، این رجز را خواند:

قتل علیّ عمرواً — صاد علیّ صقراً

قصم علیّ ظهراً — ابرم علیّ امراً

هتک علیّ ستراً

پس گفتم سپاس خدای را که اسلام را پیروز کرد و شرک را ریشه‌کن نمود و پیامبرﷺ به من فرمود: وقتی به ←

سوی بنی قریظه رفتی با برکت و لطف پروردگار حرکت کن، زیرا خداوند سرزمین آنها را به شما وعده داده است و من با یقین به یاری خداوند حرکت کردم و پرچم اسلام را در مرکز دژ آنان نصب کردم و آنان با دشنام به رسول‌الله ﷺ از من استقبال کردند و من چون کراهت داشتم که دشنامهای آنان را، پیامبر ﷺ بشنود، قصد کردم به نزد آن حضرت باز گردم ولی دانستم که پیامبر ﷺ از سخنان آنان مطلع و آگاه است. پس پیامبر ﷺ به آنان خطاب کرد و فرمود: ای برادران میمونها و خوکها، ما هنگامی که به منزل‌گاه قومی وارد شویم روز آنان را تباه و سیاه خواهیم کرد. یهودیان گفتند: ای ابوالقاسم تو هیچ‌گاه دشنام‌گو نبوده‌ای؟ پیامبر ﷺ را شرم آمد و آهسته به عقب بازگشت و دستور داد خیمه‌ای رو به روی دژ آنان برپا کنند و پیامبر ﷺ در آنجا اقامت کرد و بنی‌قریظه را به مدت ۲۵ شب محاصره نمود، تا این که به حکمیت سعدبن معاذ تن دادند و سعد بین آنان و پیامبر ﷺ حکم کرد، مبنی بر این که مردانشان کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر گردند و اموالشان بین مسلمانان تقسیم شود. پیامبر ﷺ به سعد فرمود: ای سعد تو حکم خداوند را بین ما و آنان بیان کردی! سپس پیامبر ﷺ امر کرد مردان آنان که نهصد تن بودند از دژ بیرون آیند و آنها را به مدینه ببرند و در خانه‌های بنی‌نجّار زندانی کنند. پس از آن پیامبر ﷺ به محلهٔ بازار مدینه آمد و دستور داد در آنجا خندقهایی کندند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر مسلمانان با آن حضرت بودند و دستور داد یهودیان را بیاورند و به علی علیه‌السلام دستور داد گردن آنها را در خندقها بزند، در آن حال جمعی را آوردند که در میان آنان حُیَیّ‌بن اخطب و کعب‌بن اسد بودند و این دو در آن زمان از رؤسا و رهبران یهودیان بودند؛ پس یهودیان به کعب گفتند: تو فکر می‌کنی با ما چه رفتار خواهند کرد؟ جواب داد شما هیچ گاه با فکر و تعقل رفتار نکردید و علت این نزاع هنوز برطرف نشده و هرکس از شما را که به نزد محمد ببرند دیگر برنمی‌گردد و قطعاً کشته خواهید شد. حیی‌بن‌اخطب را در حالی که دستهایش را به پشت سرش بسته بودند آوردند و چون چشمش به پیامبر افتاد گفت: به خدا قسم خود را از این که با تو دشمنی کردم ملامت نمی‌کنم! ولی آن کس را که خداوند بخواهد، خوار و زبون می‌نماید. سپس به مردم نگاه کرد و گفت: ای مردم ناچار آنچه خداوند برای بنی‌اسرائیل رقم زده است‌انجام خواهد گرفت و در آن حال در جلو امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفت و گفت: کشته شدن شریفی به دست شریفی است و علی علیه‌السلام در جواب فرمود: بلکه بهترین انسانها، شریرترین و بدترین انسانها را می‌کشند و بدترین انسانها شریفترین آنان را می‌کشند، پس وای به حال آن که به دست بهترین انسانها کشته می‌شود و رستگاری برای آن کس است که به دست اراذل و اوباش کفار شربت شهادت می‌نوشد!

پس حیی‌بن‌اخطب گفت: راست گفتی! اما هنگامی که مرا کشتی، برهنه‌ام مکن! علی علیه‌السلام فرمود: این امر به من آسانتر است و حیی جواب داد: همان طور که مرا برهنه نساختی خداوند تو را برهنه نسازد! پس علی علیه‌السلام گردن وی را زد و او را برهنه نساخت، سپس به آن کسی که حیی‌بن‌اخطب را آورده بود فرمود: او هنگامی که به سوی مرگ می‌آمد چه می‌گفت؛ جواب داد که وی در بین راه می‌گفت:

لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه — ولکنّه من یخذل الله یخذل

فجاهد حتی بلغ النفس جهدها — و حاول یبغی العزّ کلّ مقلقل

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

بنی‌قریظه [آن دشمنان داخلی که با قریش هم پیمان شده بودند، سرکوب نماید] علی ﷺ را مأموریت داد تا با سی نفر از تیرهٔ خزرج، وضعیت آنان را از نزدیک بررسی کنند، سپس فرمود: یا علی! ببین بنی‌قریظه در چه حالی هستند؟ آیا قلعه‌های خویش را ترک نموده‌اند یا نه؟ وی باهمراهان به مقرّ دشمن نزدیک شد و دید آنان در قلعه‌ها مستقر شده و راههای ورود و خروج را بسته و مرتباً زبان به دشنام گویی نسبت به شخص پیغمبر گشوده‌اند. علی ﷺ فوراً به محضر رسول خدا ﷺ رسید و جریان را گزارش کرد، و از همان جا مستقیماً به حوزهٔ مأموریت خویش رفت، در این بین چشم یکی از آنان به وی افتاد و فریاد زد: قاتل عمرو آمد و دیگری نیز گفتهٔ او را تأیید کرد. بنی قریظه با شنیدن نام علی فرار کردند و مواقف خویش را ترک گفتند. علی ﷺ با پیشروی به درون قلعهٔ بزرگ آنها پرچم پر افتخار اسلام را در آنجا نصب نمود. یهودیان در حال فرار رسول خدا را دشنام داده واو را بد می‌گفتند. رسول‌خدا ﷺ به آنها فرمود: ای برادران خوکها و میمونها به‌کجا می‌روید هرگاه با دشمنانمان روبرو می‌شویم زندگی آنها تباه و روز روشن در چشم آنها تار خواهد شد آنان گفتند: یا اباالقاسم تو انسانی جفا کار و بد زبان نبودی؟ رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن از شرمندگی به عقب برگشت و آنها را به مدت ۲۵ شب محاصره نمود، آنان چون تاب مقاومت در خود ندیدند پیشنهاد تسلیم دادند و به داوری سعد بن معاذ سر فرود آوردند رسول کرم ﷺ پیشنهاد آنها را پذیرفت.

→

لقد کان ذاجذ وجذ بکفره   فقید البنافی المجامع بعتل
فقلدته بالسیف ضربة محفظ   فصار الی قعر الجحیم بکبل
فذاک مآب الکافرین ومن یطع   لامراله الخلق فی الخلد ینزل

پیامبر اسلام ﷺ در بین زنان بنی قریظه، عمرة دختر خنافه را برگرید و از میان زنان تنها یک تن کشته شد، زیرا با پرتاب سنگی پیامبر را دشنام داد و پیامبر ﷺ همیشه با آنان مناظره می‌کرد، پیش از آنکه از آنان جدا شود و خداوند پیامبر ﷺ را از اصابت آن سنگ سالم نگه داشت.

پیروزی بر بنی‌قریظه و فتح قلعه‌های آنان برای پیامبر ﷺ به دست امیرالمؤمنین ﷺ و کشتن شدن یهودیان به دست آن حضرت و وحشتی که خداوند در دل یهودیان افکند؛ از آن فضائلی است که هیچ کس جز علی ﷺ دارای آن نبود. این منقبت نیز مانند سایر مناقب پیشین از آن حضرت است.

سعد بن معاذ حکم کرد مردان آنها کشته، زنان و فرزندانشان اسیر و دارایی آنها بین مسلمانان تقسیم شود.

در آن هنگام رسول خداﷺ دستور داد مردان بنی قریظه را که نهصد نفر بودند در خانه‌های قبیلهٔ بنی نجّار تحت مراقبت شدید زندانی کنند، سپس به مأمورین مراقبت فرمان داد تا یک‌یک آنان را از راه خروج محله، به کنار خندق بیاورند و به علیؑ فرمان داد تا یکی پس از دیگری آنان را گردن زده و اجسادشان را در خندق بریزد. علیؑ، دستورالعمل را اجرا نمود و همگی را گردن زد و در خندق ریخت.

(۱۶۹) در جنگ بنی‌المصطلق که علیؑ پیشگام آن بود، نیز نهایتاً پیروزی نصیب مسلمانان گردید. در این جنگ مالک و فرزندش که از سران دشمن بودند، به دست علیؑ کشته شدند و جویرة دختر حارث‌بن‌ابی‌ضرار اسیر گردید و او را خدمت رسول خداﷺ آوردند، وی آن زن را برای خویش انتخاب نمود. پس از پایان جنگ، پدر جویرة نزد رسول خداﷺ آمد و عرض کرد یا رسول‌الله! دختر من نباید در قید اسارت قرار گیرد، چراکه او با شخصیت و در بیت کرامت پرورش یافته است! پیامبرﷺ فرمود: نزد دخترت برو و او را مخیّر کن، اگر خواهد نزد ما بماند و اگر نه با کسب آزادی باتو برگردد؛ حارث به کرامت و بزرگواری رسول خداﷺ آفرین گفت و دستور رسول خداﷺ را به او ابلاغ نمود، جویرة خدا و پیامبرش را اختیار نموده و گفت: حضور در پیشگاه خدا و رسولش را بر هر چیز و هرکس ترجیح می‌دهم! رسول خداﷺ پس از این اظهار، او را آزاد نموده سپس او را به همسری خویش در آورد و به جمع زنان رسول خداﷺ پیوست.

(۱۶۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۹، با اندک اختلافی در عبارات؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۰۵، باب دوم، فصل ۲۹.

(۱۷۰) در جنگ حدیبیّة که مسألهٔ جنگ به قرارداد صلح منتهی شد، آن کس که، صلحنامه را بین رسول خدا ﷺ و سهیل‌بن‌عمرو تنظیم نمود و نوشت علی ؑ بود، در این جریان دو فضیلت بر فضایل آن بزرگوار افزایش یافت که احدی با او سهیم نبود.

(۱۷۱) یکی از آن دو فضیلت این است که چون رسول‌اکرم ﷺ تصمیم به انجام عمرهٔ حدیبیّه گرفت با جمع یاران برای محرم شدن در جحفه فرود آمد، اما در آن منطقه آبی وجود نداشت. رسول خدا ﷺ به سعدبن‌مالک دستور داد در جهت تهیّهٔ آب، مشکها و شتران آب‌کش را برداشته و در منطقه به جستجو برخیزد، سعدبن مالک پس از مدتی کوتاه برگشت و عرض کرد: یا رسول‌الله، چون این منطقه در تصرف دشمن است، از آوردن آب معذورم و می‌ترسم! پیامبر ﷺ دیگری را مأموریت داد که آب را تهیه نماید، او هم مانند سعدبن مالک سریعاً مراجعت نمود و گفتار وی را تکرار کرد! در آن هنگام رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمان داد تا در تحصیل آب جدیت نماید، وی پس از جستجو متوجه شد که آب در نقطه‌ای است که در تصرف دشمن است، از این رو بدون واهمه و هراس از دشمن، وارد همان نقطه گردید و مشکها را پر از آب نمود و بر شتران بست و به حضور رسول خدا ﷺ رسید، آن جناب عمل ارزشمند علی ؑ را تقدیر نمود و او را به دعای خیر یاد کرد.

(۱۷۲) اما فضیلت دوم این است که در ضمن عقد قرارداد صلح، سهیل‌بن‌عمرو به

(۱۷۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۰، با اضافهٔ این جمله که علی ؑ فرمود: یا رسول خدا ﷺ بعد از سخنی که بین او و سهیل‌بن عمرو گذشت، فرمود: پس از این که من عرض کردم یا رسول‌الله ﷺ من قادر نیستم اسم شما را محو کنم؛ پیامبر ﷺ فرمود: دست مرا بر آن بگذار و به این ترتیب آن را محو نمود و به علی ؑ فرمود: تو نیز روزی به چنین پیمان‌نامه‌ای مجبور خواهی شد و به آن مصیبت اجباراً جواب می‌دهی! و به این ترتیب صلحنامه به پایان برده شد.

(۱۷۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۰۸، فصل ۳۰.

(۱۷۲). مناقب کلابی، حدیث ۲۴، در آخر مناقب ابن مغازلی، ص ۴۳۹، چنین گوید: روایت کرد مرا علی‌بن ابی‌طالب ؑ که قریش نزد پیامبر ﷺ گرد آمدند... تا آنجاکه می‌فرماید: به پیامبر گفته شد ابوبکر است؟ فرمود

←

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا محمد این بردگان ما را که به تو ملحق شده‌اند، به ما بازگردان، پیامبر صلی الله علیه و آله از این گفته وی آن هم با لحن جسورانه سهیل، چنان ناراحت شد که آثار غضب برچهرهٔ مبارکش نمایان گردید [زیرا سپردن مسلمانان به دست کافر، جایز نیست و علاوه لحن بی ادبانهٔ او که بوی سلطه گری می‌داد موجب خشم آن جناب گردید] و فرمود: ای گروه قریش، از رفتار خصمانهٔ خویش دست بردارید و گرنه خداوند کسی را که قلب و دلش را به ایمان آزمایش نموده و در نتیجه برای اعلای کلمهٔ دین با شجاعت هرچه بیشتر، گردنهای شما را خواهد زد، به سوی شما خواهد برانگیخت تا شما را ادب نماید! حاضران عرض کردند یا رسول‌الله او کیست؟ فرمود: آن کس که دراین اطاق نعلین مرا اصلاح می‌کند، مردم برای شناسایی مردی با این منقبت بی‌نظیر به حجره هجوم بردند و دیدند وی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام است.

(۱۷۳) در آن زمانی که یکی از دو لنگه کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله پاره شده و نیاز به

→

نه، گفتند عمر است؟ فرمود نه، ولی کسی است که در حجره نعلین می‌دوزد. مردم این روایت را از علی علیه السلام نپذیرفته و بعید شمردند ان حضرت فرمود: اما من این را شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: علی را تکذیب نکنید، زیرا اگر کسی علی را تکذیب کند در آتش در می‌افتد؛ مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۵؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۹۴، شرح خطبه ۱۹؛ مناقب محمدبن سلیمان‌کوفی، ج ۴، ص ۳۶۳؛ ذخائر العقبی، ص ۷۶؛ خصائص الوحی المبین ابن‌بطریق، ص ۲۴۲ شماره‌های ۱۸۴ ـ ۱۸۶؛ کفایة الطالب، باب سیزدهم، ص ۹۶ با اضافات مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۳۷ و ج ۴، ص ۲۹۸؛ خصائص نسائی، حدیث ۷۲، ص ۱۳۸ با اختلاف در الفاظ؛ مسند احمدبن حنبل، حدیث ۹۰، ص ۵۹؛ العمدة ابن‌بطریق، فصل بیست و هشتم، ص ۲۲۴، حدیث ۳۵۳ به بعد؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۰۹، باب دوم با اختلاف در لفظ و زیادات؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۱۷۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل ۳۰، ص ۱۱۰؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۰۶، شرح خطبهٔ ۲۸ و ج ۲، خطبهٔ ۳۶، ص ۲۷۷؛ مناقب کلابی، حدیث ۲۳ در آخر مناقب ابن مغازلی، ص ۴۳۸؛ ذخائر العقبی، ص ۷۶؛ مسند احمدبن حنبل، ص ۳۱، و ۳۳ و ۸۲؛ خصائص الوحی المبین، حدیث ۱۸۵، ص ۲۴۳؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۳۸؛ استیعاب، ج ۲، ص ۴۶۴؛ ترجمهٔ امام علی علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۶۳، حدیث ۱۱۷۸ ـ ۱۱۹۱؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۹۸، حدیث ۳۴۱؛ مجمع‌الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۲؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۴، باب سی و دوم؛ خصائص نسائی، حدیث ۱۵۵، ص ۲۸۵ چاپ بیروت و در چاپ کویت، حدیث ۱۵۶، ص ۱۶۶؛ المصنف ابن‌ابی‌شیبه، ج ۱۲، ص ۶۴؛ الکامل ابن

←

اصلاح داشت، به علی﷣ دستور داد آن را اصلاح کند، سپس به اندازهٔ پرتاب یک تیر در لنگهٔ دیگر راه رفت و در آن حال رو به اصحاب نمود و فرمود: یکی از شما بر تأویل قرآن بعد از من، می‌جنگند همان‌گونه که در کنار من برای تنزیل قرآن جنگ می‌کند، ابوبکر گفت: آن فرد من هستم؟ رسول خداﷺ فرمود: نه، عمر گفت: من؟ فرمود: نه، آنها خاموش شده و به یک دیگر نگاه می‌کردند که مراد پیامبرﷺ کیست و به کی نظر دارد؟ رسول خداﷺ سکوت همگان را شکسته و درحالی که با انگشت به علی﷣ اشاره می‌کرد، فرمود: آن کس است که هم اکنون کفش مرا اصلاح می‌کند زیرا او تنها مردی است که در برای کج رویهای دیگران ایستاده و بر تأویل قرآن و سنّت من که ترک شده، عمل می‌کند، جنگ خواهد نمود و این در حالی است که کتاب الله تحریف و نا اهلان در امر دین دخالت می‌کنند، پس با جنگهای علی است که دین خدا حیات مجدّد می‌یابد و دست آنان را از دخالت در امر دین کوتاه خواهد نمود.

(۱۷۴) در جنگ خیبر که در سال هفتم هجری واقع شد، پیروزی آفرین آن علی﷣

→

عدیّ، ج ۷، ص ۲۶۶۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۹، حدیث ۱۲۱ ـ ۱۲۴، باب سی و سوّم، ص ۲۸۰، حدیث ۲۱۹، باب ۵۳؛ البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۱۷؛ مناقب خوارزمی، فصل شانزدهم، ص ۱۸۳.

(۱۷۴). الأصابة، ج ۲، ص ۵۰۸ و ۵۰۹ با اختلاف در عبارات؛ نورالأبصار، ص ۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱ به بعد با اختلاف در لفظ؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۱ به بعد با اختصار؛ خصائص الوحی المبین ابن بطریق، حدیث ۹۹، ص ۱۲۵، فصل دهم؛ ترجمهٔ امام علی﷣ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۸۷، حدیث ۲۳۲ به بعد و حدیث ۲۳۹ و چند حدیث بعد از بریدةبن‌خصیب‌اسلمی و نیز حدیث ۲۴۵ و ۲۴۶ از ابن عمر و از ابن‌عباس حدیث ۲۴۷ و پس از آن؛ الأستیعاب ابن عبدالبر در حاشیهٔ الاصابة، ج ۳، ص ۳۶، با اختصار؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۳، حدیث را با اندک اختلافی در عبارات بازگو نموده تا آنجا که گوید: علی﷣ فرمود: پس به نزدیک دژ رفتم و مرحب خارج شد، درحالی که کلاه‌خودی برسر داشت و زرهی برتن و سنگی بزرگ مانند کلاه خود بربالای سرخویش قرار داده بود و می‌گفت

قد علمت خیبر انّی مرحب — شاکی السلاح بطل مجرّب

و من در جواب وی گفتم:

انا الّذی سمّتنی امّی حیدرة — کلیث غابات شدید قسورة

اکیلکم بالسیف کیل السندرة

←

بود. رسول خداﷺ بیست و چند شب یهودیان خیبر را در محاصره گرفت، آنان در قلعه‌ها متحصّن شده و خندقی عظیم دورتادور آنها کنده بودند.

در یکی از روزها درب قلعه را باز نموده و مرحب و همکارانش، از قلعه خارج شدند و آمادگی رزمی خویش را اعلام نمودند، در آن هنگام رسول خداﷺ ابوبکر را فرا خوانده و پرچم اسلام را به او سپرد و جمعی از مهاجران را تحت فرماندهی او قرار داد، اما دیری نگذشت که وی با شکست مواجه گردیده و با همراهان خویش فرار نمود.

روز دوم رسول خداﷺ پرچم را به عمر داد و او را فرمانده سپاه قرار داد، او نیز چند قدمی به جلو رفت و شکست خورده برگشت، رسول خداﷺ با توجه به منظرهٔ شکست آن دو تن که یأس به دلهای یاران راه داد و اضطراب عظیمی در روحیهٔ آنان پدید آورد، فرمود: علی کجاست، بگویید نزد من بیاید؟! گفته شد یا رسول‌الله، چشمش به شدت درد گرفته است، باز رسول خداﷺ سخن را تکرار نمود و فرمود: بگویید علی حاضر شود، چرا که او مردی است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند؛ او هرگز میدان جنگ را ترک نکرده و با حملات پیاپی دشمن را از پای در می‌آورد، اوست که حق پرچم اسلام را ادا نموده و برافتخارش می‌افزاید.

اصحاب با شتاب هرچه بیشتر، نزد علیؑ رفتند و پیام رسول خداﷺ را به وی ابلاغ نمودند؛ او که از شدت درد جلوی پای خویش را نمی‌دید، برای امتثال امر رسول‌اکرمﷺ درحالی که دست او را گرفته بودند به محضر آن جناب تشرف یافت، رسول خداﷺ پرسید، از چه ناراحتی؟ عرض کرد: درد چشم و سردرد شدید، فرمود: بیا بنشین و سرت را به دامن من بگذار، آن‌گاه آب دهان مبارک را بر چشم و سر علیؑ مالید و او را دعا کرد، علیؑ فوراً چشم را گشود و درد سر وی نیز بهبود یافت، رسول‌اکرمﷺ پرچم سفید رنگ آن روز را به وی سپرد و فرمود: بدان که با حمل این

→
با دو ضربت محکم سنگ و کلاه‌خود درهم شکست و سر مرحب شکافت و از اسب به زمین در افتاد؛ مصابیح السنة بغوی، ج ۴، ص ۹۳، شمارهٔ ۴۶۰۱.

پرچم، پیروزی از آن توست، چراکه جبرئیل با تو و نصرت در انتظار توست و چنان وحشتی در دلها می‌افکنی که جز تسلیم راهی نخواهند یافت، آنان در کتابشان (تورات) یافته‌اند که آن کس که بر آنها پیروز خواهد آمد و سرزمین آنها را زیر و رو می‌کند، نام او (إلیا) است، زمانی که به قلعهٔ آنها نزدیک شدی بگو من فرزند ابی‌طالب و نام من علی است، این کلمه نشانهٔ خواری آنهاست و به فضل الهی به زودی پیروز خواهی شد. علی﷣ فرمان رسول خداﷺ را اجرا نمود و به قعه نزدیک شد. مرحب درحالی که زره برتن و کلاه آهنین برسر و سنگ بزرگی به شکل کلاه‌خود در بالای آن برسر داشت، از قلعه خارج شد و آمادهٔ نبرد گردید، پس از لحظاتی کوتاه نبرد تن به تن، علی﷣ با فرود آوردن شمشیر، کلاه‌خود را دو نیمه کرد و سنگ را شکافت و سرش را تا به دندان به دو قسمت نمود و نقش بر زمین کرد و جان او را به ملک دوزخ سپرد.

(۱۷۵) یکی از احبار یهود گوید: همین که علی﷣ فرمود: من علی‌بن‌ابی‌طالب هستم وحشت سنگینی بر دلهای یهودیان حاکم شد و هرکه با مرحب بود، از ترس فرار کرد و وارد قلعه شدند و در قلعه را محکم بستند علی﷣ با قدرت الهی، به گشودن درب قلعه

(۱۷۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۱۵ به شرح ذیل یاد نموده گوید:

چون علی﷣ فرمود: من علی‌بن‌ابی‌طالب هستم، یکی از احبار آنان گفت: شکست خوردید و این مطلب از جانب خداوند به موسی‌بن‌عمران وحی شده است، ناگهان وحشتی شدید آنها را فرا گرفت و آنان که با مرحب بیرون آمده بودند به قلعه بازگشتند و درب قلعه را بستند. علی﷣ به نزدیک درب قلعه آمد و آن را از جای کند و آن را مانند پل بر روی خندق قرار داد و سپاه اسلام از روی آن عبور کردند و قلعهٔ خیبر به دست علی﷣ و سپاه اسلام فتح شد و غنایم زیادی به دست آوردند و چون سپاه اسلام از روی آن عبور کرده و به سوی پیامبر بازگشتند، علی﷣ با انگشتان خود آن درب را از روی خندق به چند متری پرتاب کرد، درحالی که آن درب را بیست مرد می‌بستند...

از علی﷣ روایت شده که وقتی درب قلعهٔ خیبر را از جای کندم، آن را سپر خود قرار داده و با دشمن جنگ کردم و چون شکست خوردند آن درب را مانند پلی بر خندق اطراف قلعه قرار دادم تا راه سپاهیان اسلام برای ورود به قلعه هموار گردد. یکی از آنان گفت: آیا در موقع بلند کردن آن درب احساس سنگینی نمودی؟ حضرت فرمود: سنگینی آن درب چیزی نبود مگر به اندازهٔ وزن سپری که در غیر آن جنگ به دست می‌گرفتم! گفته شده است که مسلمانان خواستند آن درب را حرکت دهند، ولی نتوانستند مگر بعد از آنکه هفتاد نفر با هم آن را حرکت دادند.

مشغول شد و آن را باز نمود، سپس آن را پل قرار داده و مسلمانان وارد قلعه شدند و غنایمی فراوان را به دست آوردند.

پس از انصراف مسلمانان از اخذ غنایم، در را تا چند متر پرتاب نمود و آن درب به حدی سنگین بود که برای بستن آن چهل نفر، با هم کمک می‌کردند و برای از جای کندن آن به هفتاد نفر نیازمند بود در آن حال مردی از حضرتش پرسید، چگونه درب به این سنگینی را از جای کندی؟ فرمود: سنگینی آن، بیش از سپری که در غیر از این روز، به دست می‌گرفتم نبود، سپس فرمود: به خدا سوگند، درب قلعه خیبر را با نیروی جسمانی از جای نکندم، بلکه این نیروی ربّانی بود که مرا یاری نمود، تا آن را از جای کنده و برای مسلمانان پل قرار دادم.

(۱۷۶) در جریان فتح مکّه که خداوند به پیامبرش وعدهٔ پیروزی داد و فرمود: «اِذا جاءَ نَصْرُاللهِ وَالْفَتْحِ»:[۱] «چون یاری خداوند فرا رسد» پرچم اسلام به دست علی‌ؑ بود.

(۱۷۷) رسول‌اکرمﷺ به هنگام ورود به مکّه، از لشکر غرورآفرین اسلام پیمان گرفت که با کسی نجنگند مگر آنان که جنگ را آغاز کنند. از این دستور عام تنها تعدادی که آن حضرت را زیاده از حدّ آزار رسانده بودند، استثنا شد که از آن تعداد یکی حویرث‌بن‌نفیل‌ابن‌کعب بود که رسول خداﷺ را در مکّه آزار می‌داد و علی‌ؑ به دستور رسول خداﷺ او را مجازات کرد و به قتل رساند.

(۱۷۸) زمانی که رسول‌اکرمﷺ به مسجدالحرام داخل شد، ۳۶۰ بت که بعضی به بعضی

(۱۷۶). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۶؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۳۴، ص ۱۲۱.

۱. نصر، ۱.

(۱۷۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۳۵، ص ۱۲۲.

(۱۷۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱۹؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، ص ۱۲۴، فصل ۳۶.

دیگر با طناب بسته شده بودند در آنجا دید، به علیﷺ فرمود: یک مشت سنگ‌ریزه برایم بیاور علیﷺ امر پیامبر را اجابت کرد و سنگ ریزه را حاضر نمود، رسول خداﷺ بتها را نشانه گرفت و در حالی که همهٔ بتها را نشانه گرفته بود این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ جاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِل إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً»:[1] «بگو حق آمد و باطل نابود شد، آری باطل همواره نابود شدنی است.» و دستور داد بتهای سرنگون شده را از مسجد بیرون ریختند و درهم شکستند.

(۱۷۹) در غزوهٔ حنین رسول‌اکرمﷺ به پشتیبانی ده هزار نفر از مسلمانان که با آنان دل‌گرم بود، مدینه را به قصد حنین ترک نمود، در آن حال ابوبکر با عجب و خودبینی ویژه‌ای گفت: هرگز در این جنگ به جهت کمبود نیروی انسانی مغلوب نخواهیم شد، اما به وقت درگیری همگی فرار نمودند، جز نه نفر از بنی‌هاشم و دهمین آنها ایمن بن امّ أیمن بود که به شهادت رسید، باقی ماندند و این آیهٔ مبارکه: «ثُمَّ ولّيتم مُدبرينَ ثُمَّ اَنْزَلَ اللهُ سَكينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِين»:[2] «سپس درحالی که پشت [به دشمن]

۱. اسراء، ۸۱

(۱۷۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۴، باب دوم، فصل ۳۸؛ با تفصیل بیشتری به اضافهٔ چند شعر از مالک بن عبادهٔ غافقی که عبارتند از:

لم يــواس النــبى غـير بـنى	هاشم عند السيوف يوم حنين
هـرب النـاس غـير تـسعة رهـط	فـهم يـهتفون بـالناس أيـن؟
ثمّ قاموامع النبيّ على الموت	فأتـــوازيـــناً لنـا غـير شـين
وسوى أيـمن الامـين مـن القـوم	شـــهيداً فـاعتاض قـرّة عـين

و عباس بن عبدالمطلب در این مورد گفته است:

نـصرنا رسـول‌الله فـي الحـرب تـسعةً	وقـــد فـــرّ مـن فـرّ عـنه فأقشـعوا
وقـــولي اذا مـا الفـضل شـدّ بسـيفه	عـلى القـوم أخـرى يـا بـنيّ ليـرجـعوا
وعـــاشرنا لاقـــى الحـمام بـنفسه	لمـــا نـاله فـــي الله لا يـتـوجـع

ونك: كشف الغمة، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. توبه، ۲۵ـ۲۶.

کرده بودید برگشتید. آن‌گاه خدا آرامش خود را بر فرستادهٔ خود و بر مؤمنان فرود آورد.» در شرح حال فراریان و باقی‌ماندگان نازل نمود و منظور از مؤمنان علی؈ و کسانی است که با او ثابت قدم باقی ماندند.

در آن هنگام که علی؈ با شمشیر برهنه در جلو و پیشاپیش رسول خداﷺ دفاع می‌کرد و عباس‌بن‌عبدالمطلب از سمت راست و فضل‌بن‌عباس از جانب چپ و ابوسفیان‌بن‌حارث زمام مرکب او را در دست داشت و نوفل و ربیعه فرزندان حارث و عبدالله‌بن زبیربن عبدالمطلب و عتبه و معتب دو فرزند ابی‌لهب دور پیامبرﷺ حلقه زده از او حراست می‌کردند.

(۱۸۰)رسول خداﷺ به عمویش عباس که صدایی رساداشت فرمود: تا فراریان را با صدای بلند، فریاد کند و عهدالهی که با رسول خداﷺ بسته‌اند، به یادشان آورد؛ عباس فریاد زد ای یاران پیامبر که در زیر درخت با او بیعت کردید (یا اصحاب بیعة الشجرة) وای اصحاب سورهٔ بقره به کجا می‌روید؟ چرا عهد و پیمانی که با خدا و رسولش بسته‌اید از یاد برده‌اید؟ برگردید و ثابت قدم باشید، مردمی که در تاریکی شب فرار کرد، و رسول خدا را در بین دشمن تنها گذاشته بودند، با شنیدن صدای وی و با توجه به این که در حال فرار به آنها نگاه می‌کرد و همگی را می‌شناخت، از بالای تپه‌های مجاور، فرود آمدند و با دل‌گرمی هرچه بیشتر دور رسول خداﷺ اجتماع نموده و با رشادت ویژه‌ای حلقهٔ محاصرهٔ دشمن را شکستند.

(۱۸۱)[در گیرودار جنگ] مردی از تیرهٔ هوازن که ابوجزول نام داشت و با پرچم سیاه رنگی [به قصد کشتن رسول خداﷺ] در حرکت بود؛ علی؈ او را از پای درآورد و با

(۱۸۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۳۸، ص ۱۲۸؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۲۲.

(۱۸۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۳۸، ص ۱۲۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۲۲.

هلاک شدن او مشرکان رو به هزیمت نهادند. علی ؑ درحال فرار آنان، چهل نفر دیگر را به درک فرستاد. از آن پس لشکر کفر کاملاً منهزم گردیده و شماری از آنها به اسارت مسلمانان در آمدند.

(۱۸۲) در جنگ تبوک که خداوند به پیامبر وحی کرد که دیگر نیازی به جنگ نیست، و تنها وظیفهٔ او و مسلمانان برای ارعاب دشمن، حرکت به سوی بلاد روم است؛ بیشتر مردم، چون زمان جمع‌آوری میوهٔ درختان خرما و شدّت گرما بود، به عذر گرمی هوا و اینکه وقت فراهم کردن سرمایهٔ زندگی است و از سوی دیگر از روبه‌رو شدن با دشمن قدرتمند. هراس داشتند سربرتافتند. رسول خدا ﷺ که حرکت به سوی تبوک را یک دستور جدّی تلقی کرده بود، برای انجام فرمان خداوند، با تعدادی مؤمنان به سوی تبوک رهسپار شد و علی ؑ را به جهت سرپرستی خانواده و حفاظت از مدینه، جانشین خویش قرار داد و به او فرمود: امنیت شهر، جز به من یا تو تأمین نخواهد شد، چرا که

(۱۸۲). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۳. ابن عبدالبر گوید: این روایت: انت منّی بمنزلة هارون من موسی را جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند که یکی از آنها سعدبن ابی وقاص است و طرق نقل این حدیث از سعد جداً فراوان است و باز ابن‌عباس، ابوسعید خدری، ام‌سلمه، اسماء بنت عمیس؛ جابربن‌عبدالله‌انصاری و جمعی دیگر که با ذکر نام یک یک آنها سخن به درازا کشیده می‌شود این حدیث را نقل کرده‌اند و این حدیث از همهٔ اخبار صحیح‌تر و استوارتر می‌باشد. حاشیهٔ سیرهٔ حلبی، احمد زینی‌دحلان، ج ۲، ص ۳۲۳، با اختلاف در عبارات؛ سیرهٔ حلبی، ج ۳، ص ۱۳۲ با اختلاف در لفظ؛ خصائص نسائی، حدیث ۴۵، با اختصار، مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۵۷، حدیث ۱۰ (۶۹۸) و ص ۶۶، حدیث ۲۱، (۷۰۹) و ص ۷۳، حدیث ۳۰، (۷۱۸) و ص ۸۶، حدیث ۵۱، (۷۳۹) گوید: حدیث کرد مرا سعیدبن‌مطرف باهلی، از یوسف بن یعقوب از ابن منکدر، از سعیدبن مسیب، از عامربن سعد، از سعد که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که به علی ؑ می‌فرمود: منزلت و مقام تو نسبت به من همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسی ؑ است، جز این که با من پیامبری نیست. سعید گوید: دوست داشتم که این روایت را شفاهاً از خود سعد بشنوم، پس به نزد او رفتم و آنچه را عامر نقل کرده بود گفتم: گفت: آری این روایت را از پیامبر ﷺ شنیدم! پرسیدم خودت این را از پیامبر ﷺ شنیده‌ای؟ گفت: آری، دوباره پرسیدم خودت شنیده‌ای؟ گفت: آری و انگشتانش را در گوشهایش فرو برد و گفت: آری. ساکت شو! و باز در ص ۹۹، حدیث ۶۷، (۷۵۵) و ص ۱۳۲، حدیث ۱۲۱، (۸۰۹)، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۲۷ که در پایان حدیث گوید: فأظهر من استخلافه و أبانَ من منزلته منه ما استوجب به کلمّا کان وجب لهارون ؑ؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۴۱، باب دوم، فصل ۴۳.

رسول خداﷺ می‌دانست، أعراب ساکن اطراف مکّه و کسانی که در جنگها، تلفات جانی دیده بودند، به این باور بودند که زمانی که مدینه از وجود پیامبر خالی بماند، هجوم وحشیانهٔ خود را آغاز کنند! به همین علت بود که رسول خداﷺ با هوشیاری ویژه‌ای در حفظ و حراست مدینه می‌کوشید و در این غزوه که شخص پیامبر شرکت داشت و گمان می‌رفت که با نبودن وی هرج و مرجی، در مدینه واقع شود علی‌ؑ که همانند شخص او در حفظ و حراست شهر کوشا بود، به جای خویش تعیین نمود. منافقان کوردل و شایعه‌ساز که در داخل شهر بودند وقتی خبر جانشینی علی‌ؑ بر جای پیامبرﷺ در مدینه را شنیدند، بسیار ناراحت شدند و حسادت ورزیدند چون می‌دانستند با وجود علی‌ؑ خطری نمی‌تواند مدینه را تهدید کند، و نقشه آنها را نقش بر آب ساخته است، از رشک و حسادتی که نسبت به علی‌ؑ در طول دوران مبارزه، در دل داشتند، به اصطلاح جنگ سرد را آغاز نموده به شایعه افکنی پرداخته و گفتند: چون وجود علی‌ؑ در این غزوه بر پیامبر سنگین است و نمی‌خواهد او را با خود ببرد، وی را در مدینه باقی گذاشته و این عمل برای اکرام و تجلیل علی نیست با این که شدّت علاقهٔ پیامبرﷺ نسبت به علی‌ؑ را می‌دانستند!!

این شایعه پراکنی بر علی‌ؑ گران آمد و بی درنگ به قصد ملاقات رسول خداﷺ مدینه را ترک نمود و به وی ملحق شد، و جریان شایعه‌سازی آنان را به عرض رسول‌اللهﷺ رسانده و گفت: منافقان گمان می‌برند که جانشینی من در مدینه نه به خاطر اجلال و احترام من بلکه به علت ناراحتی شما با من است که نمی‌خواهید در رکاب شما حضور داشته باشم! رسول خداﷺ وی را با این عبارات نوازش داده و فرمود: ای برادرم به مدینه بازگرد، زیرا مدینه بی من و تو امنیت ندارد. رتبه و منزلت تو نزد من همان منزلت هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نیست. در غیاب من خلیفه و جانشین بر اهل و عشیره و نزدیکانم خواهی بود.

(۱۸۳) هنگام مراجعت رسول خداﷺ از تبوک به مدینه، عمروبن‌معدیکرب زبیدی به حضور وی شرفیاب شد، رسول خداﷺ او را موعظه نمود [و از بازتاب ایمان به خدا و رسول او را آگاه کرد] وی پس از استماع اندرزهای سودمند پیامبرﷺ خود و قومش ایمان آوردند، در آن حال چشم وی به ابیّ‌بن عشعث خثعمی، که قاتل پدرش بود افتاد، گردن او را به دست گرفت و نزد پیامبرﷺ آورد و گفت: این قاتل پدرم می‌باشد، اجازه دهید او را قصاص کنم، رسول خداﷺ فرمود: هر خونی که در عهد جاهلیت ریخته شده، اسلام برای آن ارزشی قائل نیست، عمرو که به ایمان خود می‌بالید و به این باور که رسول خداﷺ به خاطر ایمان او دستور قصاص قاتل پدرش را صادر خواهد کرد، اسلام را رها کرد و مرتدّ گردید، چرا که خواستهٔ او به عمل نرسید.

رسول خداﷺ امیرمؤمنان؈ را فرمان داد تا به سوی قبیلهٔ عمرو (بنی زبید) به قصد قتل یا دستگیری وی حرکت کند. همین که افراد قبیله، علی؈ را دیدند که با خشم بخصوصی به سوی آنها می‌آید، به عمرو گفتند: ای باثور، اگر این جوان قریشی تو را ملاقات کند و تو را شکست دهد و تاوان عملت بپردازی (رشوه بدهی) چگونه خواهی بود؟ یعنی ارزش تو در بین قبیله نابود و شخصیت خویش را از دست خواهی داد. عمرو با غرور خاصی آنان را پاسخ داد و گفت: به هنگام ملاقات و رویارو قرار گرفتن خواهد فهمید من کیستم و او کیست! این بگفت و فریاد زد مبارز با من کیست؟ علی؈ در مقابل او ایستاد و بر او صیحه زد، او با شنیدن غریو وی صحنه نبرد را ترک گفته و فرار کرد! درگیر و دار جنگ، برادر و فرزندان برادرش به دست علی؈ کشته شدند و زنان بنی‌زبیده و همسر وی را به اسارت گرفت، پس از پیروزی و پایان غائلهٔ جنگ، علی؈ به

(۱۸۳) شیخ مفید این جریان را با تفصیل بیشتری در کتاب ارشاد، ج ۱، ص ۱۴۵، فصل ۴۲ نقل کرده، تا آنجا که گوید: بریده گفت: پس از شنیدن سخن پیامبرﷺ و اندرزی که دربارهٔ علی؈ به من داد، آرزو داشتم زمین شکافته و در دل آن پنهان شوم سپس گفتم به خدا پناه می‌برم از غضب خدا و غضب رسولش، یا رسول‌الله برای من استغفار کن و عفو مرا از خدا بخواه. از این پس هرگز با علی خصومت نخواهم کرد و جز خوبی دربارهٔ او چیزی نخواهم گفت! رسول خداﷺ برایم استغفار نموده و عفو تقصیرم را از خدا خواست؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۲۸.

مدینه برگشت و خالدبن‌سعید را بر قبیلهٔ آنان گماشت که هرکس که به آغوش اسلام برگردد، تأمین جانی دهد و صدقات آنها را قبض نماید، عمرو پس از آرامش جنگ به خالد متوسل شد و مجدداً به اسلام بازگشت، سپس دربارهٔ همسر و اولادش با او سخن گفت و تقاضای بخشیدن آنها را نمود، خالد همسر و فرزندانش را به او بخشید، علی‌ؑ در وقت اسارت یکی از دختران قبیله را برای خویش انتخاب نموده و برگزید، خالدبن‌ولید که در بین سپاه اسلام بود، به خاطر دشمنی دیرینه‌ای که با آن حضرت داشت، از جریان آگاه شد و به بریدهٔ اسلمی دستور داد تا با سرعت هرچه بیشتر قبل از ورود لشکر اسلام به مدینه نزد رسول خداﷺ برود و جریان کار علی‌ؑ را به پیامبرﷺ گزارش کند، بریده با شتاب به مدینه آمد و فوراً به منزل رسول خداﷺ رفت در بیرون منزل، عمر را ملاقات نمود و جریان را با او در میان گذاشت؛ به این منظور که رأی او را در قضیّه جلب نماید، عمر که همیشه مترصد چنین فرصتی بود او را تأیید نمود و به وی گفت: هرچه سریعتر جریان را با رسول خداﷺ در میان گذارد، زیرا وی به‌خاطر دخترش فاطمهؑ، از عمل علی‌ؑ خشمگین خواهد شد، بریده به حضور رسول‌اکرمﷺ شرفیاب گردید و نامهٔ خالد را در حضور رسول خداﷺ قرائت نمود، به این طمع که وی از عمل علی‌ؑ غضبناک خواهد شد، اما برخلاف انتظار، رسول خداﷺ از نوشتهٔ خالد خیلی ناراحت شد، بریده با این که می‌دید آن جناب خیلی ناراحت است، اما برای رسیدن به مقصد جمله‌ای اضافه نمود و گفتهٔ خالد را تصحیح کرده و گفت یا رسول‌الله، اگر چنین رخصتی به مردم بدهید که پیش از تقسیم غنائم، هرکس هرکه را خواهد برای خود برگزینند و هر مالی را خواهد تصاحب نماید، دیری نمی‌گذرد که نابسامانی در امر غنائم پدید می‌آید و هیچ کس به حق خود دست نخواهد یافت. رسول خداﷺ در حالی که از نوشتهٔ خالد و گفتار بریده ناراحت بود، به وی فرمود: بریده وای برتو آیا مانند دیگر منافقان، پردهٔ تاریک نفاق بردل تو آویخته شده، که چنین سخنی دربارهٔ علی می‌گویی علی کسی است که هرچه برای من در فیء و غنائم روا باشد، برای او نیز روا خواهد بود، یعنی همان‌گونه که برای من جایز است پیش از تقسیم غنائم، جاریه یا چیز دیگری را به خود اختصاص دهم،

برای علی نیز همان طور جایز است آن‌گاه فرمود: علی‌بن ابی‌طالب، بهترین مردم است برای تو و قبیله‌ات و بهترین کسی است که او را جانشین خویش برای همهٔ امتم قرار خواهم داد، سپس با یک جمله کوتاه ولی پر معنی بریده را نصیحت نمود و فرمود: برحذر باش که با علی خصومت و دشمنی کنی، زیرا در این صورت دشمن خدا خواهی بود و خدا نیز با تو دشمن می‌باشد. بریده پس از اطلاع از رتبه و مقام والای علی(ع) از عمل خویش نادم گردید و از گفتارش پشیمان شد و بی درنگ زبان به استغفار گشوده و توبه کرد.

(۱۸۴) در غزوهٔ سلسلة (ذات السلاسل) عرب بیابان‌نشینی به حضور رسول خدا(ص) مشرف شد و عرض کرد گروهی از أعراب در وادی الرمل اجتماع کرده، قصد دارند شبانه به مدینه هجوم آورند پیامبر(ص) رو به اصحاب نموده و فرمود: آیا برای دفاع اینها کسانی وجود دارند؟ جماعتی از اهل صفّه برخاسته عرض کردند یا رسول‌الله ما برای قلع وقمع آنها حاضریم، هم اکنون فرماندهی برای ما تعیین کن؛ گروه دیگری از اصحاب، غیر از اهل صفّه نیز همین سخن را گفتند، رسول خدا(ص) برای تعیین افراد این امر را به قرعه موکول نمود، در مجموع قرعه به نام‌هشتاد نفر اصابت کرد، رسول خدا(ص) ابوبکر را فرمانده آنها قرار داد و امر کرد به سوی تیرهٔ بنی‌سلیم (جماعت مهاجمان) که در بطن وادی الرمل مستقرند حرکت کنند، اما دیری نگذشت که ابوبکر با شکست و تلفات تعدادی رزمندگان به مدینه بازگشت. سپس عمر را به رهبری مسلمانان انتخاب نمود و پرچم اسلام را به او سپرد، او و همراهان راهی وادی الرمل شدند اما این بار او نیز با

(۱۸۴). ارشاد شیخ مفید، باب دوم، فصل ۴۶، ص ۱۵۰ با تفصیل از این جریان یاد کرده و در آخر گوید: عمروعاص گفت: سزاوار نیست که خود را به هلاکت بیندازیم، بهتر است به وادی برگردیم! مسلمانان به وی گفتند: هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، زیرا پیامبر(ص) به ما دستور داده است که از علی(ع) اطاعت کنیم، مگر امکان دارد که امر رسول خدا(ص) را نادیده بگیریم و از تو اطاعت کنیم. پس در اطاعت از علی(ع) پافشاری کردند تا شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند و خداوند نیز امکان پیروزی را بر آنها فراهم نمود و سورهٔ «والعادیات» را در شأن علی(ع) نازل فرمود؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۳۰.

هزیمت مواجه گردید و دیری نگذشت که مانند رفیقش شکست خورده به مدینه باز آمد. این شکستهای پی در پی، رسول خداﷺ را متأثر ساخت، برای سوّمین بار، عمروبن‌العاص پیشنهاد جنگ نمود و عرض کرد: یا رسول‌الله این مأموریت را به من محوّل کن، رسول خداﷺ درخواست او را پذیرفت و فرماندهی لشکر را به او سپرد، ولی دیری نپایید که او هم مانند آن دو باکشته و زخمی شدن تعدادی از یارانش منهزم گردید و به مدینه بازگشت.

بعد از شکست این چند نفر، رسول خداﷺ تا چند روز با افسردگی خاصی دشمنان را نفرین کرد، سپس علی‌ؑ را طلبیده و فرماندهی لشکر را به او سپرد و تا مسجد احزاب او و همراهان وی را بدرقه نمود و برای پیروزی وی دعا کرد، در جمع همراهان علی‌ؑ بنا به دستور رسول خداﷺ ابوبکر، عمر و عمروبن‌العاص حضور داشتند علی‌ؑ با بینش خاص و شناخت تاکتیک نظامی شبها با نظامیان در حرکت بود و روزها در مخفی گاهها پنهان می‌شدند تا به دهانهٔ قرارگاه مهاجمان رسیدند، گلوگاه ورود و خروج قرارگاه دشمن را محکم بسته‌و دشمن در بستر وادی محصور ماند، عمروعاص با توجه به طرح این نقشه و این که تردیدی نداشت که پیروزی سریع از آنِ مسلمانان خواهد بود، با ابوبکر و عمر به گفتگو نشست تا به هر وسیله علی‌ؑ را از اقدام ماهرانهٔ نظامی که پیش بینی نموده منصرف نمایند، باشد که این‌نوبت نیز مانند گذشته با شکست روبرو شود و افتخار پیروزی لشکر اسلام به فرماندهی عیؑ که مسلّم و بی‌تردید بود از وی سلب گردد. این پیشنهاد مورد قبول ابوبکر واقع شد و نزد علی‌ؑ آمد و گفت:این سرزمین محل درندگان و گرگان است و از محلّ استقرار دشمن به ما سخت‌تر می‌گذرد، بنابراین مصلحت در این است که اردوگاه را، از اینجا به بالای وادی انتقال دهیم، تا گزندی از دشمن و درندگان به ما نرسد علی‌ؑ سخن او را شنید؛ اما جواب نداد، ابوبکر نزد عمر و عمروبن‌عاص آمد و جریان را بازگو کرد، عمرو عین همین سخن را به عمر منتقل نمود و گفت: تو به او پیشنهاد کن شاید از تو بپذیرد، وی با علی‌ؑ در این باره صحبت کرد، که بازهم جواب نداد و ساکت ماند؛ سپس به لشکر اعلام آماده‌باش نمود و به هنگام طلوع

فجر [سپیده‌دم] حمله قهرمانانه را بر دشمن آغاز کرد و در مدت کوتاهی آنها را تارومار نمود و فتح و پیروزی را در آغوش کشید. همزمان با پیروزی سپاه اسلام به فرماندهی علی﷣ جبرئیل بر رسول خداﷺ نازل شد و سورهٔ «والعادیات ضبحاً» سوگند به نفسهای پیاپی اسبان رزمندگان، را به نشانهٔ وقوع پیروزی بر پیامبرﷺ خواند، رسول‌اکرمﷺ پس از آگاهی از پیروزی از طریق وحی الهی، با شادمانی هرچه بیشتر به استقبال علی﷣ شتافت، وی با دیدن رسول خداﷺ از مرکب پیاده شد و آن جناب را در آغوش کشید. درآن هنگام پیامبرﷺ از فرط شادمانی فرمود: اگر خائف نبودم که گروهی از پیروانم آنچه راکه مسیحیان، دربارهٔ عیسی‌بن‌مریم گفتند، بگویند هر آینه سخنی دربارهٔ تو می‌گفتم که هرگاه به فردی یا جماعتی بگذری، خاک قدمت را به عنوان تبرک برداشته و بر دیده بمالند؛ هم اکنون بر مرکب سوار شو، با این افتخار که خدا و رسولش از تو راضی و خوشنودند. آری علی﷣ آن بزرگ مرد تاریخ، همان‌گونه که در زمان رسول‌اکرمﷺ و به فرمان خدا و رسولش در میدانهای جنگ حضور فعّال داشت و آزمایش الهی را با تحمل رنجها و مصائب، درست انجام داده و سرافراز گردید.

پس از رحلت رسول بزرگوار اسلام نیز، در نبرد با ناکثان (صحاب جمل) و قاسطان (گروه معاویه) و مارقان (نهروانیان) فرمان رسول خداﷺ راگردن نهاده، و دراین راستا رنج و مصیبت بیشتری تحمل نمود بااین تفاوت که در زمان رسول خداﷺ با پیروزی در جنگ‌ها، به عنوان یک سرباز فداکار، آن هم از زبان وحی بیان می‌شد، اما بعد از رحلت آن بزرگوار، با حالت مظلومانه و تکدّر خاطر، با دشمنان تأویل قرآن می‌جنگید، در غائلهٔ جنگ جمل که طلحه‌و زبیر و همدستان‌آنها به دستور عایشه و به‌نام خونخواهی عثمان برخاستند، چون توان عدالت علی﷣ را نداشتند، بیعت آن حضرت را رها نموده و علیه اواعلام جنگ کرده و درنهایت فاجعهٔ جنگ جمل را به وجود آوردند.

(۱۸۵) پیش از بیعت مردم باعلی﷣، عایشه در شهر مدینه مرتباً مردم رابه قتل عثمان تحریک می‌کرد و می‌توان گفت: تنها کسی که به رفتار عثمان شدیداً اعتراض داشت، عایشه بود، او بود که در هر کوی و برزن به مردم دستور می‌داد، او را بکشید **«اقتلوا نعثلاً قتله الله»** را ورد زبان داشت و به مردم می‌گفت: ای مردم ببینید، این لباسهای رسول خداست که تا حال کهنه نشده، اما عثمان سنت پیغمبر را ترک کرده و از متن اجتماع بیرون برده آن را کهنه و غیر قابل عمل می‌داند. وی پس از اطلاعیه‌های پیاپی به عنوان اعتراض، مدینه را به قصد مکه ترک گفت؛ اما پس از قتل عثمان برای رسیدن به هدفش با سرعت به مدینه بازگشت ودر طول راه از عابرین اوضاع مدینه را پرسش نمود؛ به او گزارش دادند که پس از قتل عثمان، مردم با علی بیعت کردند، از همان نقطه، تغییر مسیر داد و به مکه بازگشت و مرتباً برخلاف گذشته مظلومیت خلیفهٔ مقتول را اعلام و اضافه کرد که به همین زودی به خونخواهی قیام می‌کنم و انتقام خون مظلومانهٔ عثمان را از علی خواهم گرفت!

(۱۸۶) طلحه و زبیر [که در خلافت بحق علی﷣ به آرزوی دیرینهٔ خویش نرسیدند، مترصد بودند تا در فرصتی مناسب غائله‌ای را بر پا نموده و شورشی را به راه اندازند امّا این غائله سازی نیاز به یک نوع تشکیلات بنیادی داشت تا با طرح نظریات مختلف واخذ تصمیمات لازم آن هم در جمع گروهی منسجم، پرچم مخالفت را برافراشته و علیه حکومت نوپای علوی قیام کنند، در این میان اطلاع یافتند که عایشه برای انتقام خلیفه به قول خودش مظلوم! مکّه را مرکز فعالیّت قرار داده و مردم نا آگاه را علیه علی﷣ تحریک

(۱۸۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۳۸ چنین گوید: پس باد به بینی انداخت و بازگشت و گفت: به خونخواهی وی قیام خواهم کرد!! به او گفته شد: ای ام‌المؤمنین! تو خود به کشتن وی امر کردی و حال چنین می‌گویی! گفت: آن زمان که من به کشتن وی دستور دادم او را نکشتند و رها کردند تاتوبه کرد و به سوی خداوند بازگشت و پاک شد، چنان که طلا گداخته خالص می‌شود و سپس او را کشتند!!؛ تاریخ طبری ج ۴، ص ۴۵۸، با اختلاف در الفاظ و اندکی اضافات

(۱۸۶). کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۳۹ با اضافات زیادی نقل کرده، مراجعه نمایید؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

می‌کند، لاجرم این دو برای وصول به هدف، از احترام مردم نسبت به عایشه همسر رسول خدا ﷺ استفاده کرده و تبلیغات مسمومی را به راه انداختند و آهنگ مکّه نمودند؛ امّا برای این که بینش مذهبی و سیاسی آنها در بین مردم تأیید شود]، نخست به حضور علی ﷺ شرفیاب شدند و جهت انجام عمره، از آن حضرت اجازه خواستند!

علی ﷺ [با این که می‌دانست، هدف از این سفر جز خراب‌کاری و انسجام فراریان از حق و عدالت چیز دیگری نبود، ممانعت ننموده و از آن بالاتر آنها را در تعقیب هدفشان آزاد گذاشت، تا در آینده، تاریخ دربارهٔ عدالت و آزادی خواهی علی ﷺ قضاوت نماید] آنها را به هدف و منویاتشان آگاه نموده و فرمود: به خدا سوگند، شما به قصد عمره در این راه گام بر نمی‌دارید، چراکه عمره را وسیلهٔ اغراض خویش قرار داده‌اید، مقصد اصلی و اساسی شما دو تن غدر و مخالفت با حکومت نو پای من می‌باشد.

به هر حال طلحه و زبیر راهی مکه شدند و پس از ورود به مکّه و ملاقات با عایشه در معیّت وی و بسیاری از ناراضیان به سوی بصره حرکت کردند.

علی ﷺ پس از اطلاع از حرکت آنها با جمع زیادی از مهاجران و انصار در پی آنها روانه شد [شاید با موعظه و ارشاد و پیش از هرگونه جنگ و درگیری، آنان را از کارشان باز دارد و با توجه به این حقیقت که این حرکت، حرکتی شیطانی بیش نیست، به مدینه باز گردند] و در این مورد نامه‌ای به عایشه و آن دوتن نوشته و متذکر شد، که این حرکت شما، آن هم در این زمان، جداً مورد خشم خدا و پشیمانی شماست، چراکه شما دو تن، با من بیعت کرده‌اید و شکستن بیعت، از هیچ کس بویژه از شما زیبنده و شایسته نیست، بنابراین به عهد و پیمانی که با من بسته‌اید برگردید و در این راستا رضای الهی را جلب کنید! اما آن دو [که بی صبرانه در انتظار کرسی حکومت، دقیقه شماری می‌کردند، نصایح امام را نپذیرفتند و خشم خداوند را به جان خریدند و مصرّانه به سیر خود ادامه دادند] امتناع ورزیدند. در آن هنگام علی ﷺ آهی مظلومانه از دل پردرد برکشید و آنان را نفرین نمود که: پروردگارا! این طلحة بن عبیدالله است، که با رضای دل دست در دست من گذاشت و متاع بیعت را به من تسلیم نمود، سپس آنرا نکث کرد، خدایا! بیش از این او را

مهلت مده و انتقام مرا از او بستان! پروردگارا! زبیر بن عوام آن ارتباط خویشاوندی که با من داشت گسست و بیعتش را از من برگرفت و با من دشمنی آشکارا آغاز نمود و آتش جنگ علیه من برافروخت، با این که می‌داند در حق من ستمکاری نموده و دشمنی او با من، تنها به خاطر رسیدن به قدرت است، خدایا! شر او را از من برگیر و به هر کیفیّت که مصلحت بدانی او را کیفر نما.

(۱۸۷) [به هر حال تذکرات خیرخواهانهٔ علی‌ؑ بر آنان مفید واقع نشد] سپس آنان در مقابل علی‌ؑ صف آرایی کردند و لباس جنگ به تن نمودند.

علی‌ؑ در میان دو لشکر در حالی که پیراهن و عبایی برتن و عمامهٔ سیاهی بر سر داشت [و می‌دانست که جنگ آغاز خواهد شد، ایستاد] و با آواز بلند زبیر را صدا کرد، زبیر با شنیدن صدای علی‌ؑ نزد او حاضر شد، علی‌ؑ فرمود: علت حضور تو در این غائله چیست؟ و برای چه شمشیر بروی من کشیده‌ای؟ گفت: خونخواهی عثمان! حضرت فرمود: تو و یارانت عثمان را کشته‌اید، پس واجب است از خودت انتقام بگیری! تو را به خدایی که خدایی جز او نیست گواه می‌گیرم، آیا به یاد داری روزی که رسول خداﷺ به تو فرمود: زبیر آیا علی را دوست داری؟ تو در پاسخ گفتی آری، چرا او را دوست نداشته باشم، او پسر دایی من است، رسول خداﷺ به تو فرمود: امّا دیری نمی‌گذرد که بر او خروج می‌کنی درحالی که تو ظالم و او مظلوم خواهد بود؟

گفت: آری به یاد دارم! سپس فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا به یاد داری آن روزی که رسول خداﷺ درحالی که دست تو در دست او بود و از منزل عبدالرحمن بن عوف می‌آمدید، من به استقبال رسول خداﷺ شتافته و بر او سلام نمودم و او به صورت من لبخند زد و من نیز متقابلاً به صورت او تبسم کردم، تو گفتی: فرزند ابی‌طالب از خود

(۱۸۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۲ و ۵۰۸، با اختلاف در لفظ و اضافات دیگری؛ نور الأبصار، ص ۹۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲، با اختصار.

پسندی و فخر فروشی دست بردار نیست! رسول خداﷺ فرمود: زبیر آرام باش علی‌ؑ اهل فخر فروشی و خودپسندی نیست و دیری نمی‌گذرد که علیه او خصمانه قیام خواهی کرد، در حالی که تو ظالم و او مظلوم خواهد بود!

زبیر گفت: آری چنین بود و آنچه را که از یاد برده بودم بیادم آوردی! هم اکنون هم دیر نشده و از جنگ با تو منصرف خواهم شد و اگر قبلاً به این جریان متذکر می‌شدم، هرگز در این فتنه و آشوب شرکت نمی‌کردم! زبیر این را گفت و به نزد عایشه آمد، فرزندش عبدالله به وی گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت: علی‌ؑ حدیثی را که از پیامبر دربارهٔ او شنیده بودم و از یادم رفته بود به یادم آورد، از این رو جنگ با او را روا نمی‌دارم، عبدالله گفت: چنین نیست بلکه از شمشیر فرزند ابیطالب ترسیده‌ای!

زبیر از گفتهٔ فرزندش خشمگین گردید و بر لشکر علی‌ؑ حمله نمود: علی‌ؑ دستور داد او را راه دهید، زیرا او بنای جنگ ندارد، بلکه می‌خواهد توان رزمی خویش را به فرزندش نشان دهد؛ زبیر از صف لشکر علی‌ؑ با جولانی شجاعانه بیرون رفت، سپس به فرزندش گفت: آیا عمل مرا دیدی؟ آیا یک فرد ترسو در میدان جنگ چنین کرّوفرّی نشان می‌دهد؟ و من اگر می‌ترسیدم چنین کاری نمی‌کردم! سپس صفوف لشکریان خود را شکست و از میان آنان به در رفت و به گروهی از قبیلهٔ بنی‌تمیم در بیرون شهر بصره وارد شد.

عمروبن جزموز مشاجعی [یکی از افراد قبیله که از غائله بصره آگاه بود، فرار زبیر از میدان جنگ با این‌که آتش افروز جنگ جز او و چندتن دیگر کس نبود، برایش گران آمد] از این رو به هنگام خواب با این‌که وی مهمانش بود او را به قتل رساند، و دعای مظلومانهٔ علی‌ؑ درباره‌اش به اجابت رسید.

(۱۸۸) امّا طلحه [آتش افروز دیگر جنگ] همچنان که سرگرم نبرد بود، ناگهان تیری

(۱۸۸). کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ نور الأبصار، ص ۹۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲.

به او اصابت کرد و در دم جان سپرد، سپس جنگ با شدت آغاز گردید.

(۱۸۹) در آن هنگام مردی که نامش عبدالله و از جمله آشوبگران جمل بود، در بین دو لشکر جولان می‌زد، و می‌گفت: ابوالحسن کجاست؟ علی‌ﷺ در برابر او ایستاد و به وی حمله کردُ و با ضربت شمشیر شانهٔ او را برداشت که دردم جان داد؛ سپس مرد دیگری راه را بر علی‌ﷺ بست و به مبارزه دعوت کرد علی‌ﷺ به جنگ او پرداخت و با حمله‌ای مختصر و با ضربتی که بر صورت او نواخت، نیمهٔ سر او را برداشت و او نیز به یار دیرینه‌اش ملحق گردید. از آن پس ابن ابی خلف خزاعی برای نبرد آماده شد و گفت: یا علی دوست داری با من هم نبرد شوی؟ علی‌ﷺ فرمود: از پیشنهاد تو کراهت ندارم امّا به تو بگویم، وای برتو! چه راحتی در مرگ خویش می‌بینی؟ با این که می‌دانی من کیستم [یعنی با من همرزم شدن همان و دردم جان سپردن همان]گفت: فرزند ابیطالب این تکبّر که همیشه در جنگ اعمال می‌کنی کنار گذار و به من نزدیک شو، تا ببینی کدام‌یک از ما دیگری را خواهد کشت! علی‌ﷺ عنان مرکب را به سوی او برگرداند، او شمشیر را به علی‌ﷺ حواله کرد، ولی آن حضرت با مهارت خاص نظامی و به وسیله سپر آن را از خود برگرداند، سپس با یک ضربت، دست راست او را قطع کرد و با ضربت دوّم کاسهٔ سر او را به پرواز در آورد و در دم جان سپرد.

پس از آن تنورهٔ جنگ داغ شد و شدت بیشتری به خود گرفت تا زمانی که به دستور آن جناب شتر عایشه را پی کردند و شتر سرنگون گردید. در این جنگ خونین که عایشه آغازگر آن بود، شانزده هزار و هفتصد و نود نفر، از سی هزار سپاه وی به هلاکت رسیدند و از بیست هزار نفر سپاه علی‌ﷺ هزار و هفتاد نفر به فیض شهادت، در رکاب آن

(۱۸۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۴۲ با اختلاف در لفظ ـ تقدیم و تأخیر در بعضی از جمله‌ها و در نقل اربلی چنین آمده است: تنورهٔ جنگ داغ گردید تا این که شتر عایشه را پی کردند و سرنگون شد و بیابان از خون سپاهیان سرخ گون شد و برپاکنندهٔ جنگ جمل (عایشه) و حزب او خوار و ذلیل شدند و ندبه کنندگان در بصره برکشنه‌های خویش ندبه و گریه کردند؛ نور الابصار، ص ۹۲ تعداد کشته شدگان را آورده است.

بزرگوار، نائل شدند.

نمونه‌هایی از شجاعت علی(ع) در جنگ صفّین

[(۱۹۰)] در این جنگ از لشکر معاویه، مردی به نام مخراق‌بن عبدالرحمن به میدان جنگ قدم گذاشت و مبارز طلبید. از لشکر علی ﷺ مردی به نام مؤمل‌بن عبید مرادی او را پاسخ گفت و در برابر او ایستاد، مرد شامی او را شهید نمود؛ سپس جوانی از تیرهٔ ازد به نبرد او برخاست و او نیز به فیض شهادت نائل شد. در آن هنگام علی ﷺ به صورت مردی ناشناس در برابر شامی ایستاد و شربت ناگوار مرگ را بروی چشاند، سوار دیگری از پی او آمادهٔ جنگ گردید و او نیز به رفیقش ملحق شد، پس از او سومین فرد و چهارم تا هفتمین نفر یکی پس از دیگری راه دوزخ را در پیش گرفته و به هلاکت رسیدند. از آن پس سپاه شام با دیدن افراد مقتول عقب نشستند و میدان جنگ را ترک گفتند و این مبارز شجاع همچنان در میدان نبرد ناشناخته باقی ماند.

در آن حال معاویه برای تقویت روحیهٔ لشکرش به غلام خود که حرب نام داشت و در شجاعت کم نظیر بود، دستور داد خود را آمادهٔ نبرد با آن یکّه‌تاز میدان جنگ کند و او را از سر راه بر دارد! غلام که منظرهٔ کشتار آن چند تن را به چشم خود دیده بود گفت: تردیدی ندارم که او مرا خواهد کشت، اما اختیار با توست که به جنگ او بروم و کشته شوم و یا آنکه مرا برای روز سخت‌تری نگهداری؛ معاویه پیشنهاد وی را پذیرفت و به او گفت: فعلاً، دست نگهدار. علی ﷺ، مدتی در میدان جنگ در انتظار مبارز باقی ماند و چون دید کسی جرأت مبارزه ندارد و اقدامی صورت نگرفت به لشکرگاه خویش مراجعت نمود.

[(۱۹۱)] سپس مردی دیگر از دلاوران شام، به نام کریب بن صباح قدم به میدان نبرد نهاد

(۱۹۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۴۶، با اندک اختلافی در عبارت و تقدیم و تأخیر جمله‌ها، نورالابصار ص ۹۴.

(۱۹۱). وقعة صفین، ص ۳۱۵ و ۴۵۸ با اختلاف در لفظ و اضافات؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۴۷؛ نور الأبصار، ص ۹۴.

و مبارز خواست. مبرقع حولانی از یاران علی ﷺ به جنگ وی رفت و در برابر او ایستاد و در این نبرد تن به تن، به شهادت رسید، مبارز دیگری با او روبرو شد که او هم به لقای حق پیوست. علی ﷺ به قصد نبرد با او و رزم تن به تن در معرکه جنگ حاضر شد و به او فرمود: جان خود را حفظ کن و از خدا بپرهیز، او گفت: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابیطالب هستم، گفت: به من نزدیک شو علی ﷺ رو در روی او ایستاد ضربات شمشیر بین آنان ردّ و بدل شد امّا دیری نگذشت که مولا با تردستی و مبادرت سریع و ضربت شمشیر، جان او را به مالک دوزخ سپرد؛ مرد دیگری از سپاه شام جای خالی کریب را اشغال کرد و پس از لحظاتی کوتاه، شربت تلخ مرگ را چشید و به کریب ملحق گردید و پس از او سومین فرد و از آن پس چهارمین شخص به میدان آمدند و یکی پس از دیگری به هلاکت رسیدند.

در آن هنگام امیرمؤمنان ﷺ به معاویه پیام داد، بیا با هم نبرد کنیم و کار جنگ را پایان بریم تا بیش از این عرب از دو سو کشته نشوند، معاویه گفت: از این خواسته بگذر چرا که با تو همرزم نخواهم شد؛ در آن حال عروة بن داود یکی از سران شام که آرزوی هم آوردی با علی ﷺ داشت به میدان قدم نهاد و با تکبر ویژه‌ای گفت: یا علی اگر معاویه از مبارزه با تو کراهت دارد من این خواسته را می‌پذیرم، این سخن هنوز به پایان نرسید، بود که علی ﷺ ضربتی بر او فرود آورد و به هلاکت رسید و سپاه شام با فرارسیدن شب، میدان جنگ را ترک گفتند.

(۱۹۲) روز دیگری نیز علی ﷺ ناشناس به میدان نبرد حاضر گردید و مبارز خواست؛ عمروبن العاص [آن روباه حیله گر برای کسب افتخار در سپاه شام اعلام همرزمی نمود] چرا که نمی‌دانست همتای او در جنگ کیست؟ اما علی ﷺ که او را می‌شناخت برای این که او را از سپاه شام دور کند و در کمند نبرد بیندازد از پیش او به سرعت دور شد و به ظاهر

(۱۹۲). وقعة صفین، ص ۴۰۷ و ۴۲۴، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۴۷؛ نور الابصار، ص ۹۴.

فرار نمود، عمرو او را تعقیب نمود اما به زودی دانست که او علی‌بن‌ابیطالبؑ است و پا به فرار گذاشت علیؑ درحالی که او را تعقیب می‌کرد، نیزه‌ای را بر او حواله نمود که به زیادی زره او اصابت کرد و از اسب به زمین افتاد، عمرو که خود را در چنگال مرگ می‌دید، برای رفع خطر پاها را بلند نمود و عورتش نمایان گردید! علیؑ از او روبرگرداند، عمرو فرصت را غنیمت شمرد و فوراً از جای برخاست و فرار نمود، و آن حضرت به لشکرگاه بازگشت. عمرو که از خطر مرگ جان به سلامت برد، شادی کنان نزد معاویه آمد، [وی که از جریان شجاعت عمرو در جهت توسّل به عورتش آگاه شده بود]، با شدت از کار او خندید، عمرو علت خنده او را پرسید گفت: به خدا سوگند، این پیش آمد من با علی، اگر برای تو به وقوع پیوسته بود، در حالی که فرار می‌کردی بنا گوشت از ضربت شمشیر علی رنگین و دردناک می‌شد، فرزندانت یتیم و دارائیت به تاراج می‌رفت! معاویه گفت: همهٔ این حرفها درست است، اما عمل فضیحت‌بار تو برای همیشه در تاریخ باقی ماند.

(۱۹۳) بسربن ارطاة که از شریرترین مردم در سپاه معاویه بود و دشمنی دیرینه‌ای با

(۱۹۳). کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۵۰ گوید: وقتی بسربن ارطاة شنید که علیؑ معاویه را به مبارزه فراخوانده، گفت: من حاضرم به جنگ علیؑ بروم شاید او را بکشم، شاید که در میان عرب شهرت به سزایی کسب نمایم سپس با غلامش به مشاوره پرداخت، غلام به او گفت: اگر به خود اطمینان داری اقدام کن اگر نه به جنگ او مرو زیرا علی شجاعی بی‌نظیر است و کس در جنگ با او جان به سلامت در نمی‌برد و شعری سرود که به این شرح است:

فأنت له یـابسر إن کـنت مـثله	والاّ فـانّ اللـیث للـضبع آکـلٌ
متی تلقه فالموت فـی رأس رمـحه	وفـی سـیفه شـغل لنفسک شـاغل

بسر در جواب غلام خود گفت: وای بر تو آیا غیر از مرگ چیز دیگری است! به ناچار باید در همهٔ حالات به ملاقات خداوند رفت یا به مرگ طبیعی یا به کشته شدن! سپس روی به میدان نهاد و علیؑ ساکت ایستاده بود و وا می‌نمود که او را نمی‌شناسد، تا این که به مقابل آن حضرت رسید و علیؑ فوراً با ضربتی او را از اسب به زیر انداخت چنان که به قفا در افتاد و عورت خود را مکشوف ساخت! علیؑ از او روی برگرداند و بسر فوراً برخاست و زرهی که زیر کلاه خود بر سر داشت به زمین افتاد و پا به فرار نهاد! یاران علیؑ فریاد زدند یا علی! او بسربن ارطاة است! علیؑ فرمود: او را رها کنید لعنت خداوند بر او باد. معاویه که شاهد این منظره بود خندید و گفت: تنها تو نیستی که به این کار ←

علیﷺ داشت و در معصیت و نافرمانی خداوند از همه بی باک‌تر بود، وقتی شنید که علیﷺ معاویه را به نبرد فراخوانده، گفت: من با او همرزم خواهم شد؛ سپس رو به روی مولا ایستاد، علیﷺ به او حمله نمود و بُسر از پشت مرکب بر زمین افتاد و چون خویش را در چنگال مرگ دید، عمل عمروبن العاص را تکرار کرد و پاها را بلند نمود تا به حدی که عورتش مکشوف گردید! مولا از او نیز روی برگرداند و او فوراً از معرکهٔ جنگ فرار کرد. معاویه که این منظره را از نزدیک تماشا می‌کرد به خنده افتاد. در آن میان یکی از جوانمردان کوفه، فریاد زد، رویتان سیاه باد! ای بی‌حیا مردم که به جای نبرد در میدان جنگ مانند عمروبن العاص و به پیروی از او به کشف عورت می‌پردازید! [آری او معلم دلسوزی برای شما بود چراکه برای نجات از مرگ کشف عورت را به شما تعلیم نمود].

(۱۹۴) در لیلة الهریر که لشکر معاویه از شدت جنگ مانند سگ زوزه می‌کشیدند علیﷺ شخصاً در صحنهٔ نبرد حضور داشت و با کشتن هر فردی از شامیان، صدا را به تکبیر بلند می‌نمود شمارهٔ تکبیرهای آن شب حضرت به ۵۲۳ تکبیر رسید و تا سپیده دم

←

دست یافتی، بلکه عمروبن العاص نیز چنین کرده ست. آن‌گاه جوانمردی از سپاه علیﷺ فریاد زد ای شامیان! آیا شرم نمی‌کنید که به این کار دست می‌زنید، کاری که عمرو به شما آموخت و آن کشف عورت در جنگ برای نجات از مرگ است، سپس این ابیات را سرود:

أفی کل یوم فارس ذو کریهة	له عورة وسط العجاجة بادیة
یکف بها عنه علیٌّ سنانه	و یضحک منه فی الخلاء معاویة
فقولا لعمرو و ابن ارطاة أبصرا	سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیة
ولا تحمدا الا الحیا و خصاکما	هما کانتا و الله للنفس واقیة
فلولا هما لا تنجوا من سنانه	و تلک بما فیها من العود ثانیة

پس از جریان عمرو بسر به او می‌خندید و چون آن حادثه برای بسر پیش آمد، عمرو به او می‌خندید. پس از این دو حادثه، ترسی بزرگ از علیﷺ در دل سپاهیان شام افتاد؛ وقعة صفین، ص ۴۶۰، با اختلاف در لفظ؛ مناقب خوارزمی، فصل سوم، از فصل شانزدهم، ص ۱۶۵؛ نور الأبصار، ص ۹۵.

(۱۹۴). کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مناقب خوارزمی، فصل سوم از فصل شانزدهم، ص ۱۷۴؛ نور الأبصار، ص ۹۶؛ ینابیع المودة، باب پنجاه و سوم، ص ۱۵۷ با اختلاف در الفاظ.

آن شب از دو لشکر سی و شش هزار نفر، طعمهٔ مرگ گردیدند.

(۱۹۵) پس از پایان آن شب تاریخی، یاران علی‌ؑ نشانهٔ فتح و پیروزی را برای سپاهیان خویش به چشم می‌دیدند و مالک اشتر برای به پایان رساندن کار با جمعی از سپاه علیؑ حمله‌ای سریع و برق آسا آغاز نمودند و لشکر معاویه را تعقیب کردند و آنها را به اردوگاه معاویه عقب را ندند [این اقدام شجاعانه و بی نظیر یاران امیرمؤمنانؑ معاویه و یارانش را به و حشت انداخت] عمروبن العاص با دیدن این منظره تردیدی نداشت که باگذشت زمانی نه چندان طولانی، جنگ به نفع علیؑ به پایان خواهد رسید، به همین علت نزد معاویه آمد [و پس از مذاکره و گفتگو به حیله‌ای تازه دست زده] گفت: مصلحت در این است که قرآنها را برنیزه کنیم و بگوییم شما را به حکمیت قرآن دعوت می‌کنیم! معاویه گفت: آفرین بر رای پسندیدهٔ تو و فوراً فرمان داد تا قرآنها را بر نیزه کنند و به همین علت قاریان قرآن از جنگ دست کشیدند و گفتند: ما با قرآن جنگ نداریم و باید قرآن بین ما و گروه متخاصم داوری نماید! امیرمؤمنانؑ که از حیلهٔ روبهانهٔ عمرو آگاه بود، فرمود: این نیرنگ و خدعه از عمروعاص است، این گروه هرگز عامل به قرآن نبوده و نیستند [کوشش کنید تا کار جنگ یکسره گردد] اما متأسفانه منافقان کوردلی که در میان سپاه علیؑ وجود داشته و همیشه مترصد خرابکاری بودند، سخنان مولا را نادیده گرفتند و گفتند: ما دیگر نمی‌جنگیم، بلکه میان ما و این گروه قرآن حکمیت خواهد کرد.

[و چون دیدند حملهٔ دلیرانهٔ مالک اشتر و عده‌ای از یاران مخلص مولا باگذشت اندک زمانی جنگ را به پایان خواهد برد] گفتند: به مالک فرمان بده که دست از جنگ بر دارد و گرنه تو را به شامیان تسلیم خواهیم نمود، یا همین جا تو را خواهیم کشت! علیؑ

(۱۹۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۵۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸ و ۴۹؛ نورالأبصار، ص ۹۶؛ ینابیع المودة، باب پنجاه سوم، ص ۱۵۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸.

یکی از یاران را مأمور نمود، تا جریان را به مالک ابلاغ نماید! مالک که سرگرم جنگ و شاهد نشانهٔ فتح بود، به مولا پیغام داد که اکنون وقت بازگشت من نیست بگذار تا بازمانی کوتاه، کار را به پایان برم؛ علی ﷺ دوباره به او پیام داد که اگر باز نگردی، مرا خواهند کشت و یا مرا تسلیم معاویه خواهند کرد! مالک با دلی پر اندوه ولی خشمگین به نزد آن حضرت بازگشت و به قاریان سبک مغز و ناآگاه دشنام داد و آنها را توبیخ نمود، امّا کار از کار گذشت و جنگ خاموش گردید.

علی ﷺ[۱۹۶] که از این پیش آمد غیر منتظره سخت متأثر بود، رو به سپاه شام نموده و فرمود: چرا قرآنها را بر نیزه کرده‌اید؟ گفتند: به خاطر دعوت به داوری آن و برای این که فردی از ما و فردی از شما به داوری قرآن بنشینند تا در امر خلافت با هم گفتگو کنند و در نهایت تصمیم لازم را اتخاذ کنند و آن را اعلام نمایند تا حق درجای خود قرار گیرد.

علی ﷺ با شناختی که از این نیرنگ داشت، یاران خویش را از دسیسهٔ آنان آگاه کرد و آنچه را که شامیان گمراه در پوشش عمل کرد به قرآن، مطرح کرده بودند تا بدین وسیله به مقصد شیطانی خود دست یابند برای آنان باز گفت، اما متأسفانه در این نوبت نیز، سخن او را نشنیدند و او را به پذیرش حکمیت واداشتند.

معاویه عمروبن العاص را برای حکمیّت انتخاب نموده و به عنوان نمایندهٔ مردم شام معرفی کرد؛ علی ﷺ هم، عبدالله‌بن عباس را انتخاب کرد که با نهایت تأسف مردم کوفه این انتخاب را رد کردند، فرمود: پس ابوالاسود دوئلی را انتخاب کنید، گفتند: نه ما ابوموسی اشعری را به نمایندگی خویش انتخاب می‌کنیم!!، علی ﷺ فرمود: او مردی ساده لوح و ناآگاه است و علاوه با ما تمایلی ندارد، گفتند: خیر! جز ابوموسی هیچ کس را قبول نداریم!! و او را به عنوان حکم خویش انتخاب کردند.

(۱۹۶). تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۰ و ۵۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۵۴؛ نورالأبصار، ص ۹۷؛ ینابیع المودة، باب پنجاه سوم، ص ۱۵۸

عمروبن العاص باز هم به نیرنگ جدیدی دست زد و به ابوموسی پیشنهاد کرد و گفت: این مصیبتی که گریبان گیر مردم کوفه و شام شده است جز از علی و معاویه از فرد ثالثی نیست، اکنون صلاح این امّت در این است که ما دو تن نمایندهٔ دلسوز مردم، این دو تن را از خلافت خلع کنیم و فردی مورد اطمینان طرفین درگیر را به خلافت انتخاب کنیم، ابوموسی آن مرد نادان و شناخته شده، رأی سراسر خدعه و نیرنگ او را پذیرفت و نظر او را تحسین نمود! عمروبن عاص پس از اطمینان به گفتهٔ ابوموسی گفت: اکنون چون شما پیرمردی محترم هستی و سابقه‌ات در اسلام بیشتر است نخست تو علی را خلع کن، آن گاه من معاویه را خلع خواهم نمود، ابوموسی خواستهٔ او را لباس عمل پوشانده و گفت: اکنون نوبت توست که معاویه را خلع نمایی! عمروبن العاص، از جابرخاست و گفت: ای مردم گواه باشید که ابوموسی علی را از خلافت خلع نمود و همین مطلب هم خواستهٔ من است امّا من معاویه را در جایگاه خلافت مستقر نمودم، ابوموسی کودن و نادان، دانست که عمروبن العاص، او را فریب داده‌است، از این رو او را به باد ناسزا گرفت و عمرو نیز، او را دشنام داد و یک دیگر را لعن کردند، امّا شد آنچه که نباید بشود.

(۱۹۷)در این جنگ ابوالیقظان عمّار یاسر به شهادت نائل آمد و او کسی است که رسول اکرمﷺ دربارهٔ او فرمود: عمار پردهٔ دیدهٔ من است که گروه باغی و متمرّد او را به قتل می‌رسانند.

(۱۹۷). صحیح مسلم، ج ۴، شمارهٔ ۲۹۱۶، حدیث ۷۲ و ۷۳، از کتاب ۵۲، کتاب الفتن و اشراط الساعة، ص ۲۲۶۳؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۴ و ج ۶، ص ۲۹۸، از امّ سلمه، خصائص نسائی، حدیث ۱۵۷، ذیل حدیث ۱۶۰، ص ۲۹۴، حاشیه؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۷، ص ۴۱۴، از عبداللّٰه‌بن عمر، حدیث ۳۹۶؛ مناقب محمدبن سلیمان زبیدی، ج ۲، ص ۳۵۴۴، حدیث ۸۲۸؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۵۸، چاپ بیروت؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ کفایة الطالب، از انس، باب ۳۸، ص ۱۷۲؛ مناقب کلابی که در آخر کتاب مناقب مغازلی، ص ۴۳۷، شمارهٔ ۲۲۵ چاپ شده است؛ نهایة فی غریب الحدیث، ص ۱۳۸۳، ۸۹/۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱۱، ترجمهٔ عمّار یاسر، ورق ۱۲۰، شمارهٔ ۲۱۳ـ۲۱۴، و در حدیث ۱۵۴، ج ۳۹، چنان که در حاشیهٔ خصائص نسائی، ص ۲۹، شمارهٔ ۱۵۷، چاپ بیروت به آن اشاره شده است؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۶، چاپ بیروت.

(۱۹۸) قاتل عمّار، ابوعاریهٔ مزنی است که با طعن نیزه او را بر زمین انداخت و ابن جونی سکسکی سر را از تن او برگرفت و عمر شریف به نود و چهار سال می‌رسید.

(۱۹۹) ابوسعید خدری [سخنی دربارهٔ فضیلت عمّار دارد که شایان توجه است، او] گوید به هنگام ساختمان مسجد النبی در مدینه، ما جمع یاران رسول‌خدا ﷺ، هریک نفر یک خشت خام حمل می‌کردیم اما عمّار هر بار دو خشت حمل می‌نمود، در آن حال رسول خدا ﷺ بر او گذشت و گردو غبار را از سرو صورت او زدود و فرمود: ای عمّار تو نیز مانند دیگران یک خشت حمل کن، عرض کرد: یا رسول‌الله! با این عمل به خدا تقرب می‌جویم. بار دیگر با محبت رسول خدا ﷺ مواجه شد و آن حضرت گردو غبار را از سرو صورت او برگرفت و فرمود: آری، گروه باغی تو را خواهند کُشت، در حالی که تو آنها را به بهشت دعوت می‌کنی و آنها تو را به آتش دعوت می‌کنند [یعنی تو آنها را به فرمان خداوند به ولایت علی ؑ رهنمون می‌شوی و آنها تو را به پذیرش رهبری معاویه دعوت می‌کنند].

(۲۰۰) علقمة وأسود گویند: برای تحقیق در مورد حضور ابوایّوب أنصاری با علی ؑ و مشارکت او در جنگهای جمل و صفین به خانهٔ او رفتیم، پس از ورود گفتیم، خداوند متعال به هنگام ورود پیامبرش در مدینه به منزل تو، کرامتی به تو ارزانی داشت که هیچ کس با تو همتا نبود، زیرا به شتر او وحی نمود، تا درب منزل تو بخوابد و میزبانی

(۱۹۸). طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۶۱، چاپ بیروت؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مناقب خوارزمی، فصل سوم از فصل نوزدهم، ص ۱۲۳.

(۱۹۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ترجمهٔ عمّار یاسر، ص ۲۹۶؛ کفایة الطالب، ص ۱۷۳؛ مناقب محمدبن سلیمان زبیدی، ج ۲، ص ۳۵۴، حدیث ۸۲۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۲۴.

(۲۰۰). مناقب خوارزمی، فصل سوم، از فصل شانزدهم ص ۱۲۴؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۱.

رسول‌خدا ﷺ در جمع منتظران آن حضرت، به تو اختصاص یافت؛ اکنون با توجه به این فضیلت سؤالی از تو داریم و آن این است که علت حضور تو در رکاب علی ؑ چه بوده است؟ ابو ایوب گفت: برای شما سوگند یاد می‌کنم که در همین اطاق که نشسته‌اید جز رسول‌خدا ﷺ و علی ؑ در سمت راست و من در جانب چپ و أنس که پیش روی وی ایستاده بود، کسی دیگر وجود نداشت، ناگهان درِ منزل به صدا درآمد، رسول‌خدا ﷺ به من فرمود: ببین کیست که در پشت در آمده، انس رفت و گفت: عمّار یاسر است، فرمود: در را برای عمّار آن وجود پاک و پاکیزه باز کن، وی در را باز کرد، عمّار وارد شد و به رسول خدا ﷺ سلام نمود، رسول خدا ﷺ به عمار خوش آمد گفت و نوازش کرد، سپس فرمود: در آیندهٔ نه چندان دوری بعد از مرگ من، در بین امتم اختلاف شدیدی پیش می‌آید تا آنجایی که شمشیر به روی هم می‌کشند؛ در آن حال به این فرد که در سمت راست من نشسته اقتدا نموده و او را پیروی کن، اگر چه همهٔ مردم به راهی و علی تنها به راهی دیگر برود، راه علی را اختیار کن و مردم را واگذار، زیرا علی ؑ تو را از راه هدایت دور نکرده و به گمراهی نمی‌کشاند. ای عمّار آگاه باش اطاعت از علی اطاعت از من و اطاعت از من اطاعت از خدای متعال است.

(۲۰۱) اکنون سخن دربارهٔ خوارج است یعنی گروهی که با شتاب از دین بیرون رفتند و به بی‌راهه افتادند، به این علت که بعد از مسألهٔ حکمیّت در صفین که علی ؑ به کوفه باز گشت و منتظر سر آمدن زمان مقرّر بین او و معاویه بود، تا دوباره با معاویه به جنگ بپردازد، چهار هزار نفر از یاران وی که همه عابد و ناسک بودند [همان کسانی که برای حکمیت به شدت پافشاری می‌نمودند و اندرزهای سودمند او را گوش نکردند] از کوفه خارج شده و از لشکر علی ؑ به عنوان مخالفت کناره گرفتند، با این منطق که داوری تنها برای خداست «لا حکم الا لله و لا طاعة لمن عصی الله» یعنی فرمان‌بری معاویه که خدای

(۲۰۱). تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۳؛ کشف الغمهٔ اربلی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ نورالابصار، ص ۷۹.

را عصیان نموده روا نباشد [البته این سخن حق است اما آنها با این سخن حق، باطل را اراده کرده بودند، یعنی می‌گفتند: علی چون حکمیت را پذیرفته است باید از این عمل توبه کند] بیش از هشتهزار نفر دیگر نیز به آنان پیوستند و از کوفه راهی حروراء شدند و عبدالله‌بن الکواء را فرمانده خود قرار دادند و برای جنگ با علی‌ﷺ آماده شدند.

علی‌ﷺ عبدالله‌ابن عباس را برای توجیه و ارشاد آنان مأمور نمود، عبدالله نزد آنها رفت و آنها را از نافرمانی و تمرّد از دستور امیرمؤمنان‌ﷺ برحذر داشت؛ امّا آنان به سخنان وی گوش فرانادادند و در گمراهی خویش باقی ماندند؛ سپس علی‌ﷺ شخصاً برای گفتگو با آنها در حالی که ابن‌کواء و جمعی از پیروانش بر مرکبها سوار و آمادهٔ جنگ بودند نزد آنان رفت و به ابن کوّاء فرمود: بیایید تا با شما صحبت کنم، ابن کوّاء گفت: آیا از شمشیر تو ایمن باشم! آن حضرت فرمود: مطمئن باشید که گزندی به شما نخواهد رسید [یعنی پیش از اتمام حجّت به جنگ اقدام نخواهم کرد].

ابن کوّاء با جمعیت ده نفری از اصحابش برای گفتگو به حضور امام‌ﷺ شرفیاب شد، علی‌ﷺ فرمود: آیا به شما تذکّر ندادم که اهل شام، داوری قرآن را خدعه و نیرنگی قرار دادند تا شما را فریب دهند و اقدام آنان به خاطر فرسودگی آنها از جنگ است و گفتم: بگذارید با ادامهٔ نبرد در اندک مدتی، کار یکسره شود و شما نپذیرفتید؟ گفت آری چنین بود! فرمود: آیا به شما نگفتم اکنون که برحکمیّت اصرار دارید، بگذارید پسر عمویم، عبدالله‌بن عباس را به نمایندگی لشکر عراق تعیین کنم، زیرا آنها نمی‌توانند وی را فریب دهند، و بازهم شما نپذیرفتید و بر انتخاب ابوموسی اشعری اصرار ورزیدید و من با اکراه و ناخواسته به خواستهٔ شما تن دردادم و اگر یارانی جز شما در کنار خود می‌دیدم، هرگز پیشنهاد آنها را نمی‌پذیرفتم، از این گذشته در حضور خود شما در جلسهٔ حکمین شرط کردم که باید حکمین فرمان خدا را اطاعت کنند و حکم خدا را از ابتدا تا انتهای کار رعایت نمایند و سنّت رسول‌اکرمﷺ را مو به مو اجرا کنند و در صورت تخلف از دستور خداوند در مورد حکمیت، اطاعت از آنها بر من لازم نیست، آیا جز این که می‌گویم سخنی در بین بوده است؟ ابن کوّاء گفت: همه را تصدیق داریم، امّا یک سخن به جامانده

که چرا با عدم مشروعیت حکمیّت، جنگ را ادامه ندادید؟ حضرت فرمود: ادامهٔ جنگ به انقضای مدت مقرّر فیمابین، وابستگی داشت که باید آن مدّت رعایت شود، ابن کوّاء گفت: آیا پس از انقضای مدّت چه تصمیمی داری؟ فرمود: جز جنگ با این گروه راه دیگری وجود ندارد؛ ابن کوّاء با شنیدن سخنان آن حضرت، خود و ده نفر از همراهانش به صف یاران علی علیه السلام پیوستند و از گروه خوارج کناره گرفتند، امّا دیگران با شعار «لا حکم الاّ لله» همچنان در صف خوارج باقی ماندند.

این گروه [خوارج] عبدالله‌بن وهب راسبی و حرقوص‌بن زهیر بجلّی، معروف به ذوالثدیة را، به امارت خویش برگزیدند و در نهروان اجتماع کردند و آنجا را اردوگاه خویش قرار دادند.

علی علیه السلام در پی آنها روانه شد و در فاصلهٔ دو فرسنگی محلّ اجتماع آنان، متوقف شد و به آنها نامه نوشت [و در طیّ نامه تذکرات خیرخواهانه ارائه نمود] اما آنان [همچنان بر کرسی لجاج نشسته و از پذیرش حق] امتناع نمودند، علی علیه السلام برای ارشاد و اتمام حجت ابن عباس را به سوی آنها فرستاد و فرمود: به آنها بگو به اعمال من چه ایراد و انتقادی دارید؟ و در ضمن به وی اطمینان داد که گزندی از آنها به تو نخواهد رسید زیرا شخصاً و از نزدیک مراقب اوضاع آنها هستم، ابن عباس پیام آن جناب را به آنها ابلاغ نمود، خوارج گفتند: پاره‌ای از رفتارهای وی برای ما انتقادانگیز و به گونه‌ای در پرده ابهام است. علی علیه السلام پس از گزارش ابن عباس، شخصاً نزد آنها رفته و فرمود: ای مردم من علی‌بن ابیطالب هستم، چیزهایی که در مورد آنها به من ایراد دارید چیست؟ گفتند: نخستین انتقاد ما این است که در جنگ جمل با تو بودیم و به دستور تو با آنها جنگیدیم ولی پس از پیروزی تو تنها اموال آنها را برای ما مباح نمودی امّا اسارت زنان و کودکانشان را تجویز نکردی! فرمود: علت این مطلب و تفاوت این دو در این است که مردان با ما جنگیدند و پس از پیروزی، آنچه در جبههٔ جنگ از اموال آنها برجای مانده بود، برای شما حلال بود، اما زنان که با ما نجنگیده بودند تجویزی در أسارت آنها وجود

نداشت و در مورد کودکان نیز باید بگویم که آنها، بر فطرت اسلام نشأت گرفته و مرتکب گناهی نشده بودند تا اسارت آنها بر ما حلال باشد و من با چشم خود دیدم که رسول‌خدا ﷺ برزنان و کودکان مشرکان منت نهاده و متعرض آنها نشد، پس چه جای تعجب است که من بر مسلمانان منّت گذارده و متعرض آنها نشوم؟

گفتند: ایراد دوم ما این است که در جنگ صفّین در وقت تنظیم قرار داد بین تو و معاویه اسم خود را از امارت و پیشوایی مؤمنان محو نمودی، فرمود: علت این عمل آن است که در صلح حدیبیه و در مورد صلحنامهٔ بین رسول‌خدا ﷺ و سهیل‌بن عمرو که پیامبر اسلام ﷺ نام خویش را به عنوان رسالت درج کرده بود سهیل به این عنوان ایراد گرفت که باید رسالت از اسم شما محو گردد [زیرا اگر به رسالت تو ایمان داشتیم صلحنامه، معنایی نداشت] رسول‌خدا ﷺ عنوان رسالت را از صلحنامه برداشت؛ من هم در اینجا به عمل رسول‌خدا ﷺ اقتدا نموده و عنوان امارت را از نام خودم برداشتم.

گفتند: ایراد سوم ما بر تو این است که درمورد حکمیّت گفتی: شما مردم به کتاب خدا بنگرید اگر اذعان داشتید که من برمعاویه، فضیلت و برتری دارم مرا در خلافت تثبیت کنید و این سخن جز تردید در حقّانیت تو، مفهوم دیگری نداشت! آن حضرت در جواب فرمود: گفتهٔ من در آنجا، مبتنی برشک و تردید نبود، بلکه با انصاف عمل نمودم، زیرا خدای متعال در مورد مباهلهٔ با نصارای نجران می‌فرماید: «فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»[1] با این که بی‌تردید آنها دروغ می‌گفتند و اگر به جای این جمله، می‌فرمود: «فنجعل لعنة الله علیکم» آنها رضایت نداشته و نمی‌پذیرفتند.

گفتند: چهارمین ایراد ما این است، که چرا در مورد حق مسلّمت داوری حکمین را پذیرفتی؟ با این که داوری در جایی مفهوم دارد که حقّی با آن شناخته شود، امّا در مورد شناخت حق قطعی تو تصمیم شما بی مورد و نابه‌جا بود! فرمود: من در این مسأله به رسول‌خدا ﷺ اقتدا کردم، آن‌گاه که در مورد یهودیان بنی‌قریظه داوری را به سعدبن

۱. آل عمران (۳) ۶۰.

معاذ وا گذار نمود، با اینکه داوری شأن خاص آن جناب بود و اگر خود آن حضرت می‌خواست داوری کند می‌توانست، سپس فرمود: آیا ایراد دیگری دارید؟ همگی ساکت شدند، در آن حال جماعت زیادی از هر سو فریاد زدند، توبه توبه! علی ﷺ توبهٔ آنها را پذیرفت و به آنها تأمین داد، جماعت توبه کنندگان هشت هزار نفر بودند، امّا چهار هزار نفر دیگر، همچنان در عصیان و طغیان باقی ماندند و اعلام جنگ نمودند.

(۲۰۲) فرماندهان گروه خوارج، عبدالله‌بن وهب راسبی و ذوالثدیه، می‌گفتند: ما جنگ با علی را عملی که تقرب به خدا و رضای الهی در آن است پنداشته و رستگاری قیامت را در آن می‌بینیم، از این رو به آن حضرت خطاب نموده و گفتند: «**ما نريد بقتالك إلّا وجه الله والدار الآخرة**». در جواب آنان علی ﷺ این آیه را تلاوت نمود: «**قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالاً**» آیا شما را به گمراه‌ترین و زیان‌کارترین مردم آگاه گردانم؟[۱] سپس تنورهٔ جنگ داغ گردید و حمله آغاز شد؛ نخستین فردی که قدم در میدان گذاشت أخنس طائی بود که در جنگ صفین در رکاب علی ﷺ نبرد می‌کرد، وی صفوف لشکر را شکافته و خواستار نبرد با آن حضرت شد. علی ﷺ به جنگ وی رفت و او را به هلاکت رساند، پس ذوالثدیه در برابر علی ﷺ ایستاد تا آن حضرت را به قتل برساند اما آن حضرت به وی مهلت نداد و با ضربتی که بر فرق او فرود آورد کلاه‌خود و سر وی را شکافته و دردم جان سپرد و اسبش او را در کنار شط فرات بر زمین انداخت.

سپس مالک بن وضّاح پسر عموی ذوالثدیه آمادهٔ نبرد گردید و به علی ﷺ حمله کرد، اما او نیز در مدتی کوتاه به دست علی ﷺ کشته شد.

(۲۰۳) از آن پس وهب‌بن‌عبدالله راسبی [یکی از سران آشوبگران] در بین جمعیت

(۲۰۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۶ با اختلاف در لفظ.

۱. کهف (۱۸) ۱۰۳.

(۲۰۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۷؛ نورالأبصار، ص ۱۰۲.

فریاد زد ای فرزند ابیطالب، به خدا سوگند از این معرکه، دور نشوم مگر آنکه نابود شوم یا تو را به هلاکت برسانم! بیا با هم نبرد کنیم و مردم از دور تماشاگر ما باشند! علی سخن متهوّرانه و جسورانه او را شنید و تبسم نموده فرمود: خدا او را بکشد، چه قدر بی‌حیا و بی‌شرم است! با این که می‌داند من در یک دست شمشیر و در دست دیگر نیزه دارم، امّا این بدبخت تیره روزگویی از زندگی دست شسته و یا طمع دروغین در مغز می‌پروراند که به این کار اقدام می‌کند. سپس وی به علی حمله نمود، اما دیری نگذشت که به دست علی به هلاکت رسید.

(۲۰۴) با گذشت ساعتی از جنگ، به جز نه تن از آن چهارهزار نفر کسی زنده نماند و همگی کشته شدند و از آن نه تن، دو نفر به سیستان فرار کردند که خوارج سیستان از نسل آن دو تن بودند و دو نفر دیگر به عمّان رفتند و اباضیهٔ آن دیار از نسل آنان هستند و دو نفر دیگر از آنان به یمن رفتند که نسلشان در آنجا باقی است و همان اباضیه هستند دو نفر دیگر نیز به بوازیج فرار کردند و آخرین فرد از این نه تن به تلّ موزن پناه برد.

(۲۰۵) در این جنگ طبق پیشگویی علی، از یاران آن جناب جز نه نفر، کسی به شهادت نرسید و از خوارج نیز، جز نه نفر کسی باقی نماند.

(۲۰۶) با این که آن حضرت در جنگهای بسیاری شرکت کرد و حضوری فعّال در آن جنگها داشت [در فضیلت آن حضرت همین بس که] در هیچ جنگی آسیبی سنگین به آن جناب نرسید و حتی یک بار نشد که مورد ملامت حضرت رسول‌اکرم قرار گیرد یا پشت به جنگ نماید و یا از هیبت دلاوران بترسد و از مقابل دشمن فرار کند و یا از جای خود تکان بخورد.

(۲۰۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۷.

(۲۰۵). نورالأبصار، ص ۱۰۲، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۹.

(۲۰۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۶۹.

مبحث سوم

پیشگامی آن حضرت در گواهی به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

(۲۰۷) فقیه و دانشمند بزرگ شافعی ابن مغازلی در کتاب «مناقب» خود، در مورد آیهٔ کریمهٔ «السابقون السابقون»[۱] بازگو نموده که: یوشع بن نون، در ایمان به موسی علیه السلام سبقت گرفت و صاحب آل یس در ایمان به عیسی علیه السلام پیشگامی نمود و علی‌بن ابیطالب علیه السلام نیز، پیش از همگان به رسول‌الله صلی الله علیه و آله ایمان آورد، درحالی که از آن دو تن برتر بود.

(۲۰۸) از کتاب «مسند» احمدبن حنبل، از عبدالله نقل است که گفت: از علی‌بن

(۲۰۷). البدایة و النهایة، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۸۳، ذیل آیهٔ شریفهٔ ۱۰، از سورهٔ واقعه؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲، قال رواه الطبرانی؛ میزان الإعتدال، ج ۱، ص ۵۳۶، شمارهٔ ۲۰۰۳؛ مناقب الأمام علی‌بن ابیطالب علیه السلام ابن مغازلی، ص ۳۲۰، حدیث ۳۶۵؛ مناقب خوارزمی، فصل چهارم، ص ۲۰.

۱. واقعه (۵۶) ۱۰.

(۲۰۸). الفضائل احمدابن حنبل، ص ۵۸۶، حدیث ۹۹۳؛ العمدهٔ ابن بطریق، فصل ۲۸، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، حدیث ۳۴۶ و ۳۵۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱، حدیث ۱۲۰؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۱؛ خصائص نسائی، ص ۳۸ ←

ابیطالب‌ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من بندهٔ خدا و برادر پیامبر وی هستم و من صدیق اکبرم و هر کس بعد از من، چنین ادعایی کند، بی تردید دروغگویی است که برخدا و رسولش افتراء بسته است! نشانهٔ صدق این سخن آن است که هفت سال پیش از همهٔ مردم، خدا را عبادت نموده و نمازگزار بوده‌ام.

(۲۰۹) از «مسند» احمد بن حنبل، از ابن ابی لیلی نقل شده است که گوید: رسول خداﷺ فرمود: پیشگامان به تصدیق [رسالت] سه نفر بودند، حبیب نجّار مؤمن آل یس که به قومش خطاب نمود: «یا قوم اتّبعوا المرسلین»[1] ای خویشاوندان من پیامبران را پیروی کنید و حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت: «أتقتلونَ رجلاً أن یقول ربی الله»[2] آیا کسی که می‌گوید: پروردگار من خدای بی‌همتاست می‌کشید و سومین آنها که از هر دو برتر است علی‌بن‌ابیطالب می‌باشد که پیش از همهٔ مردم به تصدیق نبوّت من برخاست.

(۲۱۰) از امام رضاﷺ از رسول خداﷺ که فرمود: همه مردم پیاده به صحرای قیامت

←

حدیث ۶ و ۶۷، ص ۱۳۵؛ اللآلی المصنوعة سیوطی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ المصنّف ابن ابی شیبه، ورق ۱۵۵، در حاشیهٔ فضائل احمدابن حنبل، ذیل حدیث ۱۱۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۸؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۰؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۶۵ و ج ۲، ص ۹۶.

(۲۰۹). الفضائل احمدبن حنبل، حدیث ۲۳۹، چاپ ایران، و ۱۱۱۷، چاپ مکّه و نیز حدیث ۱۹۴، چاپ ایران و ۱۰۷۲، چاپ مکّه، تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۹۱، حدیث ۱۲۶ و ج ۲، ص ۲۸۲، حدیث ۸۱۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ حدیث ۴ و ۲۹۳؛ کفایة الطالب، باب بیست و چهارم، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ ینابیع المودة، باب ۴۲، ص ۱۲۴ و در باب پنجاه و شش، ص ۲۰۲؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۹۹ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵ و ۲۲۴، حدیث ۹۲۸ و ۳۹؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ص ۲۱۹؛ سیرة حلبی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ العمدة ابن بطریق، فصل ۲۷، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۱، حدیث ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۵۱ و ۳۵۲؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۹۸؛ ذخائر العقبی، ص ۵۶.

۱. یس (۳۶) ۲۰.

۲. غافر (۴۰) ۲۸.

(۲۱۰). تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۱۲، شمارهٔ ۵۸۰۵ و ج ۱۳، ص ۱۲۲، شمارهٔ ۷۱۰۶ با اضافاتی از آنچه نقل شد؛ ترجمه

→

وارد می‌شوند جز ما چهار نفر که سواره به قیامت وارد می‌شویم: من بـر بـراق و بـرادرم صالح بر ناقة الله که پی‌شد و عمویم حمزه برناقهٔ غضباء و برادرم علی‌بن‌ابیطالب برناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی، درحالی که لواء حمد در پیشگاه خداوند در دست اوست و می‌گوید: «لا إله الاّ الله، محمدٌ رسول‌الله».

سپس مردمان گویند: این یا فرشتهٔ مقرّب و یا نبیّ مرسل و یا حامل عرش پروردگار جهانیان است؛ در آن هنگام فرشته‌ای از درون عرش مردم را چنین پاسخ گوید: ای گروه آدمیان این نه فرشتهٔ مقرّب و نه پیامبر مرسل و نه حامل عرش است، بلکه صدّیق اکبر علی‌بن‌ابیطالب است [که در دست او لواء حمد است و به یگانگی خدای جهان و نبوت خاتم الأنبیاء ﷺ شهادت می‌دهد].

→

امام علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۳۳ـ۳۳۵، حدیث ۸۴۳ـ۸۴۵؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹، شمارهٔ ۱۲۱۷ با اختصار؛ مناقب خوارزمی، فصل بیست و دوم، ص ۲۵۹، احقاق الحق، ج ۴، ص ۹ و ۲۹۸؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۱۸ به نقل از کنزالعمال، ج ۶، ص ۴۰۲؛ ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۳.

مبحث چهارم

حمل سورهٔ برائت (توبه) و ابلاغ آن به مردم مکّه

(۲۱۱) رسول‌اکرمﷺ ابوبکر را مأموریت داد تا سورهٔ برائت را به مردم مکّه ابلاغ کند، مبنی براین که مشرکان بعد از این سال نباید حج انجام دهند و هیچ کس درحال برهنگی خانهٔ کعبه را طواف نکند، و این که هیچ غیر مسلمانی به بهشت داخل نخواهد شد و اضافه کند که هرکس بین او و رسول‌خداﷺ پیمان مدت داری مبنی برعدم تعرض مقرّر گردیده، همچنان تا آن مدت اعتبار دارد. حقاً خدا و رسولش از مشرکان برائت خواهند داشت. ابوبکر برای انجام مأموریت سه روز متوالی راه را پیمود، تا به مکه وارد

(۲۱۱). صحیح بخاری، ج ۶، ص ۸۱، ذیل سورهٔ برائت؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۴۵۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۳؛ ترجمهٔ امام علی‌بن ابیطالبؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۷۶ به بعد، حدیث ۸۷۸ به بعد؛ مناقب خوارزمی، فصل پانزدهم، ص ۱۰۰؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۲۶۷ به بعد، ص ۲۲۱ به بعد؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۰۰، مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۱ و ج ۳، ص ۲۱۲ و ج ۴، ص ۱۶۵؛ الفضائل احمد ابن حنبل، ص ۵۶۲، حدیث ۹۴۶ و ص ۶۴۰، حدیث ۱۰۸۸؛ العمدة ابن بطریق، ص ۱۶۰، ۱۶۶، حدیث ۲۴۴ و ۲۴۵، از مسند احمد و کتاب فضائل و از بخاری و سنن ابی داود و صحیح ترمزی؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰۰۰، ذیل سورهٔ برائت؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۴ به بعد؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۵، شمارهٔ ۱۶۴.

شود، اما ناگهان جبرئیل﷦ بر پیامبرﷺ نازل شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! خداوند بزرگ تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این مأموریت خطیر را جز تو و یا کسی که از خاندان تواست انجام نخواهد داد! رسول‌خداﷺ علی﷦ را فرا خواند و فرمود: برناقهٔ‌غضبای من بنشین و با شتاب به سوی مکّه، حرکت کن و ابوبکر را در طیّ راه ملاقات نماو سورهٔ برائت را از او بگیر و شخصاً آن را به مردم ابلاغ کن و پایان مدت پیمان مشرکان را به آنها برسان و ابوبکر را مخیر کن که با تو همراه باشد و یا به نزد من مراجعت نماید.

علی﷦ برناقهٔ غضبای رسول‌اللهﷺ سوار شد و با شتاب راه مکه را پیش گرفت و در راه ابوبکر را ملاقات نمود. ابوبکر هنگامی که دید علی﷦ با شتاب به سوی وی می آید به وحشت افتاد گفت: علت این شتاب و آمدن چیست؟ آیا برای همراهی با من است و یا انگیزهٔ دیگری در بین است؟ علی﷦ فرمود: پیامبرﷺ به من دستور داده است که آیات برائت را از تو بگیرم و برای مشرکان بخوانم و به من امر کرده است که تو را مخیّر سازم که با من باشی و یا به سوی پیامبرﷺ بازگردی؛ ابوبکر گفت: من به نزد پیامبر باز می‌گردم و پس از آن به نزد پیامبر بازگشت.

پس از این که بر رسول‌اللهﷺ وارد شد گفت: یا رسول‌الله، برای ابلاغ أمری که دیگران به آن اشتیاق فراوان داشتند مرا پسندیدید، امّا در نیمه راه [و بدون هیچ گونه حرکتی غیر متعادل] آن مأموریت را از من باز ستانده و فرمان را به دیگری محوّل نمودی، آیا آیه‌ای دربارهٔ من نازل شده است بر رسول‌خداﷺ فرمود: نه، اما جبرئیل امین، برمن نازل شد و پیام خداوند را مبنی براین که این مأموریت، را جز تو یاکسی که از تو می‌باشد نمی‌تواند انجام دهد! و چون علی از من است و کسی غیر از او نمی‌تواند نیابت از من داشته باشد، انجام این عمل را به او موکول نمودم.

(۲۱۲) زبیربن بکّار بن زبیربن عوّام که از هواداران بنی‌امیّه است، از ابن عباس بازگو نموده که گفت: با عمربن الخطّاب از یکی از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، عمر به من گفت: فرزند عباس گمان من این است که صاحب تو، یعنی پسر عمویت علی مظلوم واقع شده است! گفتم: چه ایرادی دارد که تو از وی رفع مظلومیت کنی! ناگهان دستش که در دست من بود، کشید و با سرعت تمام همهمه کنان به راه افتاد، سپس توقف کرد همین که به او رسیدم گفت: فرزند عباس من علّت مظلومیت او را شناخته و تشخیص داده‌ام، گمان دارم، یکی سنّ او (جوانی) باعث شد که شیوخ، بزرگان و سالمندان عرب نتوانستند تحمّل کنند که وی بر آنها امیر و حکفرما باشد، از این رو او را کوچک شمرده و او را از حقّش کنار زدند!! ابن عباس گوید: به او گفتم به خدا سوگند [این سخن جای تعجب است چراکه] خداوند متعال به هنگام مأموریت وی در مورد سورهٔ برائت، او را کوچک نشمرد و او این سوره را از رفیقت گرفت و راهی مکّه گردید [امّا به قول تو شیوخ عرب او را در صلاحیت خلافت و رهبری ندیدند] عمر با شنیدن این پاسخ قاطع و بجا و بموقع از من روی بر تافت [و سخنی نگفته، راهش را ادامه داد].

(۲۱۲). ترجمة امام علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۸۷، حدیث ۸۹۳ با اختلاف در لفظ؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب شصت و دوم، ص ۳۳۴، حدیث ۲۵۸ با اضافات؛ شرح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید، خطبة ۶۶، ج ۶ ص ۴۵؛ الدرجات الرفیعة، ص ۱۰۵.

مبحث پنجم

دراین که علی(ع) جامع فضیلتهای متضادّ بود که به این شرح است

[۲۱۳] اختلافی بین مردم نیست که علی ﷺ از همهٔ مردم زمان خویش پارساتر و زاهدتر بوده تا آنجاکه دنیا را سه طلاقه کرده بود. او روزها روزه دار و شبها به عبادت اشتغال داشت. افطارش از نان جوین سبوس ناگرفتهٔ خشکیده بود که در محفظه‌ای دور از دسترس جای می‌داد و برآن مهر می‌زد، مباداکه فرزندانش حسنین ﷺ با توجه به عواطف فرزندی، خورشتی از روغن یا زیتون در کنار آن قرار دهند و عادةً انسانی که تا این حدّ از لذایذ دنیوی برکنار باشد، نیروی جسمانی او ضعیف شده و از تحمل مشکلات زندگی ناتوان خواهد بود، امّا او با فضیلت زهد و خصلت کناره گیری از لذایذ دنیایی آن چنان نیرومند بود که در فتح خیبر، درب قلعه راکه هفتاد نفر، توان بلند کردن آن را

(۲۱۳). به قصار الحکم ذیل خبر ضرار که فرمود: قد طلقتک ثلاثاً لارجعة فیها وبه بحارالأنوار، ج ۴۱، باب ۱۰۷، ص ۱۳۸، روایت عمران بن غفلة در کیفیت طعام آن جناب و در صفحهٔ ۱۴۷، از همین کتاب در مورد زهد آن حضرت و به ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم فصل ۳۱، و در آن خبر گوید: وذکر أصحاب السیرة ان المسلمین لما انصرفوا، من خیبر راموا حول الباب فلم یقله منهم الاسبعون رجلاً مراجعه نمائید و نیز علامه مجلسی ﷺ در بحار، ج ۴۱، باب ۱۱۳، ص ۲۷۹ از احمدبن حنبل نقل کرده است.

نداشتند، از جا کنده و تا چند متر پرت نمود، سپس آن را به عنوان پل بر خندق قرار داد و مسلمانان از روی آن عبور کردند.

دیگر آنکه علی ﷺ بیشتر اوقات خود را در میدانهای نبرد به سر می‌برد و دشمنان اسلام را از دم تیغ می‌گذراند و بنابر قاعدهٔ معمول کسی که حال وی چنین باشد، می‌بایست به شدت قسیّ القلب، بی‌رحم و دژم باشد، در حالی که امیرالمؤمنین ﷺ چنین نبود، و برعکس بسیار رقیق القلب، مهربان و خوش اخلاق بود و به همین مناسبت منافقان، ویژگیهای آن حضرت را نوعی شوخ طبعی تلقی می‌کردند و می‌گفتند: «انّ فیه دعابة».

مبحث ششم

پاره‌ای از سخنان آن حضرت ﷺ

علی ﷺ استاد و سرور سخن پردازان و پیشوای سخنوران بود، تا آنجا که دربارهٔ سخنان وی گفته‌اند: «کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق»: کلام و سخن وی برتر از سخنان مخلوقات و پایین‌تر از کلام خالق بود. [سخنوران فنّ سخنوری را از مکتب وی آموخته و هرچه داشته و دارند خوشه‌ای از خرمن پرفیض اوست].

علی ﷺ[۲۱۴] فرمود: از گذرگاه دنیا برای سرای جاویدان آخرت توشه بردارید. در پیشگاه خداوندی که از همهٔ اسرارتان آگاه است باکردار ناپسند پرده از اعمالتان بر ندارید پیش از آن که بدنهای شما از دنیا رخت برکنند و به گورستان حمل شوید، دل از دنیا برگیرید و به قرارگاه همیشه جاویدتان روانه شوید، [زیرا دل بستن به دنیا گناهی است

(۲۱۴). شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، باب سوم فصل ۵۳، ص ۲۴۹ به شمارهٔ ۱، و سید رضی ﷺ در نهج‌البلاغه در خطبه شماره ۲۰۳ و در شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۳، خطبه ۱۹۶ و علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰ از ارشاد مفید.

که تاوان سنگینی در پی دارد] شما مردم برای آخرت آفریده شده‌اید، نه برای دنیا اما چند روزی برحسب مصلحت حکیمانهٔ الهی در این سرای تاریک دنیا محبوس مانده‌اید.

بازتاب گستردهٔ اعمال شما بعد از مرگ دراین است که از یک طرف، فرشتگان گویند برای سرای آخرت چه ذخیره‌ای تهیه نموده است؟ و از سویی دیگر، مردم می‌گویند برای بازماندگان چه نگهداشته است؟ خداوند به شما خیر دهد، هم اکنون که می‌دانید راه مرگ در پیش دارید، بعضی اندوخته‌ها را برای خویش روانه سازید، تنها این بازماندگان نباشند که از همهٔ اندوخته‌های شما بهره‌مند شوند، اما خودتان محروم بمانید؛ بنابراین بعضی اندوخته برای آنها و بعضی دیگر برای خود شما باشد [آنگاه تشبیهی زیبا در جهت شناختن دنیا ارائه داده و فرموده است]: مثل دنیا مثل زهری کشنده است که انسان ناآگاه آن را می‌نوشد [اما کسی که از عواقب آن آگاه است هرگز گرد آن نمی‌گردد].

(۲۱۵) علی‌ؑ فرمود: ای مردم موجهای طوفندهٔ فتنه‌ها را با کشتیهای نجات بشکنید، تاج افتخارات موهوم را، از سر برگیرید، راه اختلاف و تفرقه‌انگیزی را ترک کنید و در طریق سعادت گام نهید، اگر می‌خواهید حق خویش را بازستانید، با قدرت قیام کنید تا به مقصد برسید، زیرا پرنده‌ای که بالی محکم ندارد، پرواز برای او گران خواهد بود و اگر نیرویی ندارید که از حق خویش دفاع کنید، چه بهتر آنکه آرام باشید و تسلیم مقدرات شوید، تا آنچه مقدر است برشما فرود آید.

این دنیا لقمه‌ای گلوگیر است که باید مراقب آن بود و آب گندیده‌ای است که با طبع سالم انسان سازگار نیست و [میوهٔ هر درخت را در وقت رسیدن به کمال باید چید تا از آن بهره‌مند شوید] مثال میوهٔ کال و نارس که برای میوه‌دار نفعی ندارد مثال کشاورزی است

(۲۱۵). تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، ص ۱۲۱ تحت عنوان خطبه‌ای که به هنگام وفات رسول‌خداﷺ القاء نموده، در باب ششم آورده است؛ شرح نهج‌البلاغة محمد عبده، ص ۴۰؛ شرح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۳، شمارهٔ ۵.

که در زمین دیگری زراعت کرده باشد [یعنی همانگونه که کشاورزی در زمین دیگری برای کشاورز سودی در پی ندارد، همچنین میوهٔ کال و نارس چیدن نیز، برای باغبان ثمربخش نیست به این معنا که برای رسیدن به مقصد، باید از فرصت مناسب بهره گرفت و در غیر این صورت جز سختی کشیدن بدون سود، عایدی حاصل نمی‌شود].

علی ﷺ دربارهٔ داوری مردم ناآگاه از یک سو و بلواساز و آشوب طلب از سوی دیگر با تأسف فراوان یاد می‌کند و می‌فرماید: اگر بگویم خلافت حق من است، تودهٔ ناآگاه می‌گوید علی برای رسیدن به قدرت و ملک تلاش می‌کند و اگر خاموش شوم، می‌گویند علی تا چه حدّ از مرگ در هراس است که از حق مسلّم خویش دفاع نمی‌کند [مبادا دشمن سوگند خورده‌اش، او را از پای در آورد و به زندگیش خاتمه دهد] سپس فرمود: «هیهات بعد اللتیاو اللتی» چه دور می‌نماید درک و فهم این حقایق برای این تودهٔ ناآگاه، به خدا سوگند! فرزند ابی‌طالب به مرگ بیش از الفت کودک به پستان مادر، انس دارد. پس سکوت من در مورد خلافت خوف از مرگ نیست، آری خموشی و سکوت من علتش آگهی و آینده بینی است که می‌دانم اگر سخنی گویم و اقدامی کنم، چه بلایی بر سر اسلام خواهد آمد! آن اطلاعات عمیق را در سینه دفن کرده‌ام که اگر روزی از گلویم مانند پاره‌های گداخته کوه آتش‌فشان بخروشد و پراکنده گردد، همه شماها همانند ریسمانی که در چاه عمیق و طولانی ارسال شود و براثر بُعد مسافت به خود بلرزد از عمق فاجعه به خود می‌لرزید و مضطرب می‌شوید.

(۲۱۶) زندگی شرافتمند میسّر نیست جز در پرتو دین و مرگی بدتر و مرگبارتر از انکار یقین وجود ندارد. [به این معنا که اگر انسانی بدون توسّل به یقین راهی را انتخاب کند، فایده‌ای نخواهد برد و بهره‌ای از حیات نصیبش نمی‌شود] پس باید همیشه در سیر حرکت به مقصد، آب گوارای یقین را بنوشید تا شما را از خواب مرگ آفرین تردید و

(۲۱۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰، کتاب الروضة.

انکار برهاند. از سخنان زهرآلودی که روح یقین را درجان شما مسموم می‌کند و اعتقاد راسخ و پایدار شما را نابود می‌سازد و از عمل سودمند باز می‌دارد، پرهیز کنید.

(۲۱۷) علیؑ در پاسخ مردی که به صورت پرسش و گلایه، دنیا را مذمت می‌کرد، فرمود: دنیا جایگاه راستی و راستکاری است، اگر کسی صداقت و درستکاری آن را تصدیق کند، سرائی است پر عافیت برای آنان که این حقیقت را به خوبی از آن درک کنند و بازار سرمایه اندوزی و بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه برگیرد، به راستی دنیا عبادت‌گاه پیامبران، مهبط وحی پروردگار، مصلاّی فرشتگان و تجارتخانهٔ اولیای خداست که رحمت او را کسب می‌نمایند و در قبال این اکتساب، بهشت را به عنوان سود تجارت خویش به دست می‌آورند ای مذمت کنندهٔ دنیا، مگر نه این است که دنیا ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید، دیر یا زود از تو فاصله خواهم گرفت و زمان جدایی فرا خواهد رسید، این دنیاست که از سویی مرگ خود را به ما اعلام می‌دارد و می‌گوید: عمر من به پایان خواهد رسید و از سویی دیگر ما را به سرای جاوید قیامت تشویق می‌کند و نوید می‌دهد. گاهی با زبان تخویف و تحذیر ما را می‌ترساند و زمانی با زبان ترغیب ما را به عمل سودمند تشویق می‌نماید و می‌گوید: گرفتاری این جا با گرفتاری آنجا پیوند دارد و شادمانی اینجا با شادمانی آنجا در ارتباط است [به این معنا که اگر از ابتلا و امتحان در این جا سرافراز نگردیدی و از عهده برنیامدی در آنجا همین پریشانی تجسم یافته و درگرو آن خواهی بود و اگر رضای الهی را در این جا کسب نمودی این تحصیل خوشنودی با آنجا در ارتباط است و این رضا با رضوان حق پیوند خواهد داشت؛ اکنون تأمل کن که در کجای دنیا، مذمت وجود دارد، پس دنیا می‌ترساند و بیم می‌دهد و هم ترغیب می‌کند و تشویق می‌نماید و به عبادت سوق می‌دهد].

(۲۱۷). مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۹؛ شرح نهج‌البلاغة محمد عبده، ج ۴، ص ۳۱، شمارهٔ ۱۳۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ تحف العقول، ص ۱۳۱، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰؛ نهج‌السعاده، ج ۱، باب خطبه‌ها، ص ۳۶۶، شمارهٔ ۱۲۱،

پس ای کسی که بازبان دنیا را بد می‌گویی، امّا در عمل، پای بند به غرور آن هستی، بگو: چه زمانی تو را فریب داد، آیا استخوانهای پوسیده پدرانت تو را فریفت؟ و یا به آرامگاه مادران در دل خاک مغرورت نمود، آیا به پرستاری آنها و دارو و درمان آنان که آرزوی شفا از آنها داشتی و با فرارسیدن اجل، دارو و درمان سودمند نشد و از اینجا رخت بربستند، تو را فریب داد؟ آیا نه این است که دنیا آرامگاه آنها را به تو نشان داد، همان‌گونه نیز تو را به دیگران نشان خواهد داد، آیا همهٔ اینها برای تو درس عبرت نیست؟ پس از مرگ نه گریه عزاداران تو را سود می‌دهد و نه دوستان و نزدیکانت به تو نفع می‌بخشند.

(۲۱۸) فرمود: جز به خدای مهربان نباید به هیچ کس امیدوار بود و جز از گناه خویش، نباید از چیز دیگری ترس داشت و عالمی که چیزی را نمی‌داند، اگر از او سؤالی کنند، نباید خجالت بکشد از اینکه بگوید، خدا بهتر می‌داند [یعنی در مورد پرسش از امر مجهول، باید حیا راکنار گذارد و با صراحت بگوید، خداوند به سؤال تو داناتر است و من به جواب این پرسش آگاه نیستم] شکیبایی برای ایمان از نظر اهمیت مانند وجود سر است نسبت به بدن، بنابراین کسی که در برابر ناملایمات و سختیها شکیبا نیست، ایمان هم نخواهد داشت.

(۲۱۹) هر سخنی که در آن یاد و ذکر خداوند نباشد، لغو و بی‌فایده است، و هر سکوت و خاموشی که براساس تفکر و بینش نباشد، سهو و فراموشی است و هر دید و نظری که عبرت انگیز نباشد غفلت زدگی و لهو است.

(۲۱۸). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶، با اندکی اختلاف؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۱۹؛ شرح نهج‌البلاغهٔ محمد عبده، ج ۴، ص ۱۸، خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۵، باب ۵، شمارهٔ ۹۵ و ۹۶؛ تحف العقول، ص ۱۵۶؛ دعائم الاسلام قاضی نعمان، ج ۱، ص ۸۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۵، فصل ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰.

(۲۱۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۶، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۶؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۰) آن کس که خویش را خریداری نموده و سپس آزاد کند، هرگز مانند آن کس که خویش را بفروشد و سپس رهایش کند نیست [یعنی آن کس که با اعمال و رفتار پسندیده نفس خود را از گرو دوزخ در آورده و از عذاب جهنم آزاد نماید هرگز مانند آن کس که با گناه و عصیان و اعمال ناپسند جان خویش را به دوزخ تسلیم نموده و سپس آن را رها کند، نخواهد بود].

(۲۲۱) ادب نیکو و پسندیده، جایگزین حَسَبْ خواهد شد.

(۲۲۲) زاهد در دنیا کسی است که هر قدر تجلّی زهد در وجود وی شکوفاتر شود به همان نسبت از دنیا روی بر تافته و فاصله‌اش بیشتر و افزونتر می‌گردد.

(۲۲۳) مودّت و دوستی با افراد فامیل، خویشاوندی را استوارتر می‌سازد، امّا علم بر هر شرافت فامیلی و قبیله‌ای برتر است.

(۲۲۴) آنکس که دوستدار کرامت و بزرگ منشی است، هرگز گرد گناهان نمی‌گردد.

(۲۲۵) نهایت و غایت جود و بخشش در این است که آنچه در توان دارد بذل نماید.

(۲۲۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۶، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۷؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۶، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۹؛ بحاالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۲). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، شمارهٔ ۱۰، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۵). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، باب سوم، فصل ۵۳، شمارهٔ ۱۷؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۶) نادانی و جهل انسان به عیبهای خویش، از بزرگترین گناهان اوست.

(۲۲۷) آدمی در آن زمان به نهایت و کمال عفّت و پارسایی می‌رسد که به حدّ کفاف خوشنود بوده و پا از گلیم خویش فراتر نگذارد.

(۲۲۸) لغزش دوستت را به خاطر روزی که دشمن بر تو هجوم کند، تحمّل کن تا در آن روز که به پشتیبانی او نیازمندی از تو دفاع نماید.

(۲۲۹) اعتراف به‌جا و حقیقت پذیری نیکو و بمورد بنیان گنهکاری را منهدم می‌سازد. [به این علّت که معمولاً گناهکار برای سرپوش گذاردن به گناهش از اعتراف خود داری می‌کند و همین موجب می‌شود که همیشه دست اندرکار گناه باشد].

(۲۳۰) بدترین زاد و اندوخته برای روز قیامت، همانا بربندگان خدا ستم نمودن است.

(۲۳۱) دوران عمر آدمی به دو روز و به تعبیر دیگر به دو قسمت تقسیم می‌گردد: روزی که به آدمی روی می‌آورد و روزی که به انسان پشت می‌کند. بنابراین روزی که دنیا به تو رو می‌کند، گرفتار غرور و سرکشی مشو و آن‌گاه که دنیا به تو پشت می‌کند

(۲۲۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، شمارهٔ ۱۹، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۷). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۷، شمارهٔ ۲۰، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۸). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۸، شمارهٔ ۲۵، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۲۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۲۶، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۳۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۲۹، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۳۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۳۱، نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۳۹۶ روضه کافی، ص ۲۱؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲؛ تحف العقول، ص ۶۹ و ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

شکیبا باش [و بالأخره تعادل خویش را در دو جهت از دست مده، چراکه تعادل از دست دادن همان گام به راه پر خطر گذاردن می‌باشد].

اگر آدمی سر رسید عمرش را می‌دانست، بی تردید، آرزویش راکوتاه می‌کرد.

(۲۳۲) چه بسا عزیزی که خُلق بد و رفتار ناپسند، او را به ذلت کشانده و متقابلاً ذلیلی که دارای خوی نیکو و رفتار پسندیده است، عزّت و شرافت برای او حتمی و این خوی پسندیده پایهٔ عزّت و شرافتش را بالا می‌برد.

(۲۳۳) ارزش هر انسان به اندازهٔ فهم، دانش و رفتار پسندیدهٔ اوست.

(۲۳۴) مردم فرزندان اعمال پسندیدهٔ خویش می‌باشند [زیرا برای شناسایی هر فرد او را به پدر و فامیل و نیاکان انتساب می‌دهند اماکارهای پسندیده در معرفی و شناخت هر انسان او را از انتساب به نیاکان بی‌نیاز نموده و ارزش والایی می‌بخشند].

(۲۳۵) هرکس که در اعمالش با افراد عاقل و خردمند مشورت کند به راه صواب هدایت می‌شود.

(۲۳۲). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۳۲، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، کتاب روضه.

(۲۳۳). نهج‌البلاغهٔ سیدرضی، کلمات قصار، شمارهٔ ۸۱؛ عقدالفرید، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تحف العقول، ص ۱۴۲؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۳۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۸.

(۲۳۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۹۹، شمارهٔ ۳۷، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

(۲۳۵). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۰، شمارهٔ ۳۹، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

(۲۳۶) آن کس که به چیز اندک قناعت کند، از جمع زیـادی بـی‌نیاز مـی‌گردد و آن کس که همیشه در فکر ازدیاد باشد، به هرچیز حقیر و بی‌ارزشی نیازمند خواهد بـود [یـعنی فضیلت هر انسان در بی نیازی است و این بی‌نیاز بودن جز در قناعت به دست نمی آید، بنابراین اگر از قناعت گام فراتر نهاد و در فکر زیاده خواهی افتاد بدون تردید به اسارت در می آید و برای تکثیر و ازدیاد مال به هرچیز پست و حقیر نیازمند خواهد بود].

(۲۳۷) آن چنان کارها در پوشش مقدرات قرار می‌گیرد که اگر پای تـدبیر در آنـجا بـاز شود، بدون تردید آفت و نافر جامی کارها همان تدبیر خواهد بود [به این معنا که مقدرات از قبل تعیین شده که خارج از اختیار آدمی است، راه تدبیر برای تغییر مسیر آنها بی‌اثـر مانده و در آن حال اگر بخواهد با تدبیر و بینش به آنها نزدیک گردد، به آفت آنها گرفتار می‌شود].

(۲۳۸) مؤمن نـفس خـویش را بـه رنـج مـی‌انـدازد و مـردم از وی در راحـتی و آسـایش هستند.

(۲۳۹) بهترین و برترین عبادتها، شکیبایی در مقابل سختیها و صُمت و خـموشی بـرای به دور ماندن از آفات سخن و انتظار فرج و گشایش در کارهای سخت.

(۲۴۰) بـردباری وزیـر مـؤمن، دانش دوست او، رفـق و مـدارا بـا مـردم بـرادر وی،

(۲۳۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۰، شمارهٔ ۴۰، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

(۲۳۷). نهج البلاغه سید رضی، کلمات قصار، شمارهٔ ۱۵؛ تحف العقول، ص ۱۶۰ با اختلاف در الفاظ.

(۲۳۸). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۱، شمارهٔ ۴۶، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲، کتاب روضه.

(۲۳۹). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۱، شمارهٔ ۴۸، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۲.

(۲۴۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شمارهٔ ۵۰، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳، کتاب روضه.

نیکوکاری پدر و شکیبایی در مقابل سختیها امیر و فرمانده سپاه او می‌باشد.

(۲۴۱) سه چیز از گنجینه‌های بهشتی است: پنهان داشتن صدقه‌ای که می‌دهد، پنهان نمودن مصیبتی که بروی وارد می‌شود و پنهان ساختن بیماری.

(۲۴۲) ای انسان اگر دست نیاز و احتیاج به سوی کسی دراز کردی، بی تردید اسیر او خواهی بود و اگر بی‌نیازی به کسی نشان دادی، همتا و نظیر او خواهی شد و اگر به کسی انعام نمودی، براو امارت و فرمانروایی خواهی داشت.

(۲۴۳) هیچ گاه بی‌نیازی با کارهای زشت جمع نمی‌گردد.[به این معنا که انسان برای به دست آوردن بی‌نیازی باید به گناهانی مانند تملّق، ظلم، خیانت آلوده نگردد] و هرگز راحتی و آرامش روح برای شخص حسود و رشک برنده، پدید نخواهد شد و هیچ گاه مودّت و مهربانی از پادشاهان نباید توقع داشت [زیرا حاکمان زورگو برای تثبیت مقام خویش به نزدیک‌ترین یارانش رحم و مهربانی نشان نخواهد داد].

(۲۴۴) جود و بخشندگی از کرامت طبیعت آدمی نشأت می‌گیرد و در مقابل بخشندگی منت نهادن برخلاف خوی کرامت است و آن را ضایع می‌سازد.

(۲۴۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شماره ۵۱، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۲). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شماره ۵۲، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۳). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شمارهٔ ۵۳، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳، کتاب روضه؛ تحف العقول، ص ۱۵۳ گوید: لا عیش لحسود و لا مودّة لملوک ولا مروّة لکذوب.

(۲۴۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شمارهٔ ۵۴، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۵) ترک مراوده با دوست، نجوشیدن و احوال نپرسیدن داعیه‌ای قوی برای قطع دوستی و محبت است [از این رو گفته‌اند، دوست یافتن آسان ولی نگهداری او مشکل است].

(۲۴۶) چهار گروهند که هرگز دعاهای آنان مردود نخواهد شد:

۱. پیشوای عادل و رهبری دادگر که به عدل و داد با رعیّتش رفتار کند.

۲. فرزند نیکوکاری که با پدر رفتار پسندیده داشته باشد.

۳. ستم دیده‌ای که از ظلم ستمگر به خدا بنالد؛ خدای متعال می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که امداد تو بر من لازم و حق تو را گرچه مدتی طولانی بگذرد از ظالم خواهم گرفت.

(۲۴۷) گناه کاری که خندان است اما به گناهش اعتراف دارد، از گریه کنندهٔ فرمانبرداری که بر خدا بنازد برتر است.

(۲۴۸) هرکس که به دیگری امیدوار باشد، هیبت و جلال او همیشه بر دل دارد و آن که از شناخت چیزی کوتاهی کند و از معرفت به او محروم باشد، زبان به عیب آن گشوده و آن را بد می‌گوید.

(۲۴۹) شگفت‌انگیزترین عضو بدن انسان قلب اوست، در این موجود پدیده‌هایی از

(۲۴۵) ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲، شمارهٔ ۵۵، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۶) ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۳، شماره ۵۹، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳، کتاب روضه.

(۲۴۷). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۳، شماره ۶۲، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۸). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۰، شماره ۴۲، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۴۹). مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۴۲۱، خطبهٔ ۷؛ تحف العقول، ص ۶۹؛ روضهٔ کافی، ص ۲۱؛ ارشاد شیخ مفید ←

حکمت و أضداد آن، پیداست [به عللی که هم اکنون ذکر خواهد شد] پس اگر برای وی امیدواری پیش آید، ذلّت طمع و آز او را در بر می‌گیرد و اگر مورد هیجان طمع قرار گرفت، حرص او را به هلاکت می‌کشد و اگر ناامیدی او را فرا گیرد تأسف پیاپی او را می‌کشد و اگر خشم او را فرا گیرد عصبانیت و غیظ او شدت می‌گیرد، و اگر از خود راضی و خوشنود شود حفظ و نگهداری خود را فراموش می‌کند و اگر ترس او را فرا گیرد پرهیز از آن وی را مشغول می‌سازد و اگر امنیّت و آرامش به دست آورد، غرور بر او غالب می‌شود و اگر نعمت وی زیاد شود، بزرگ بینی بروی عارض می‌شود و اگر سختی و مصیبتی به او رسید، جزع و شکایت از آن مصیبت او را رسوا می‌کند و اگر مالی به دست آورد، آن بی‌نیازی او را خاموش و بی‌تحرک می‌کند، و اگر گرفتار فقر و بی‌چیزی گردد پریشانی وی را مشغول می‌سازد و اگر گرسنگی او را رنج داد، ناتوانی و ضعف او را نقش بر زمین می‌کند و اگر به پرخوری افتد، پرخوری نفس کشیدن را از او می‌ستاند پس هر تقصیر و کوتاهی او را زیان می‌رساند و هر زیاده روی او را فاسد و تباه می‌سازد.

(۲۵۰) بخشندگی، راه نجات از نابودی است و مدارای درکارها، راه رهایی از لغزشهاست.

(۲۵۱) علی‌ؑ درحالی که دست کمیل بن زیاد را در دست داشت، به وی فرمود: ای کمیل! این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها آن است که ظرفیتش بیشتر و افزونتر →

ج ۱، ص ۳۰، شمارهٔ ۴۳، باب سوم، فصل ۵۳؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۴۹۶، شمارهٔ ۱۴۹

(۲۵۰) ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۳، شماره ۶۱، باب سوم، فصل ۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۳.

(۲۵۱). تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۱ با اختلاف در الفاظ؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۷۹، با اختلاف در الفاظ و تقدیم و تأخیر بعضی از جمله‌ها؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۴۷؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۷۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۹۶، حدیث ۳۳۴ تذکرة الخواص، ص ۱۴۱؛ مناقب خوارزمی، ۲۴، ص ۲۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ أحیاء العلوم غزالی، ج ۱، ص ۱۷؛ تحف العقول، ص ۱۱۸؛ امالی شیخ مفید، حدیث سوم، مجلس بیست و نهم، ص ۳۷۹؛ امالی طبرسی، ج ۱، ص ۱۹؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۵۰۵، شمارهٔ ۱۵۲.

باشد. اکنون آن چه راکه به تو می‌گویم در حفظ و نگهداریش بکوش: مردم به سه گروه، تقسیم می‌شوند: نخست، دانشمند ربانی الهی، دوم، دانشجویی که در راه نجات قدم نهاده و برای رهایی خویش از جهل می‌کوشد و سوم مردم عوام و نا آگاهی که همانند پشه‌های ریز برای جلب منفعت مادی، بر سر و روی هرکس می‌نشینند و با هر بادی که از هر سو بوزد در حرکت در می‌آیند؛ این گروه نه از نور علمی برای حرکت در تاریکیها استفاده می‌کنند و نه به پناهگاهی محکم و استوار پناه می‌برند.

ای کمیل! محبت و دوستی با دانشمندان، دینی است برعهدهٔ مردم که در جهت پرداخت آن باید بکوشند و درمقابل، جزا و پاداش بستانند؛ علم گوهری گران‌قدر است که یابندهٔ آن خدای را اطاعت نموده و حیاتی پر برکت خواهد داشت و بعد از مرگ، نام نیکوی او برزبانها باقی خواهد ماند.

ای کمیل علم از مال بهتر است زیراکه علم تو را نگه می‌دارد، امّا مال را تو باید نگه‌داری؛ دارایی و مال با مصرف از بین می‌رود، امّا علم با بذل و انفاق رشد نموده و بیشتر می‌شود؛ علم همیشه حاکم است امّا مال همیشه محکوم و در سلطهٔ همگان قرار می‌گیرد. ای کمیل! مال داران و ثروت اندوزان مردگانی هستند که به ظاهر زنده‌اند، اما دانشمندان تا جهان باقی است زنده‌اند، گرچه بدنهای آنان در زیر خاک پنهان است اما چهرهٔ معنوی آنها در دلهای مردم جای دارد [آن‌گاه به سینهٔ شریفش که گنجینه أسرار و منبع احکام الهی بود اشاره نموده] و فرمود: در اینجا علم فراوانی وجود داردکه اگر حاملانی برای آن می‌دیدم، به آنها منتقل می‌کردم؛ اما افسوس که حاملان واقعی وجود ندارند و آنانی که هستند اعتمادی بر آنها نیست، چراکه علم را آلت صیّادی برای به دام کشیدن دنیا قرار داده‌اند، با حجّتهای الهی، رویا روی اولیای خدا ایستاده و با نعم الهی در مقابل کتاب خدا دکانی باز نموده‌اند و برای جلب منافع مادی آن را به رأی تفسیر می‌کنند و یا حکمتی را آموخته‌اند، درحالی که بینش نگاهداری آن را ندارند و به همین علت با اولین شبهه‌ای که در دلش جرقه می‌زند می‌گوید: چرا این نبوده و آن نیست. در لذّتها فرورفته و زمام شهوات نفسانی را رها می‌کند و بی درنگ سرگرم جمع آوری مال و

ذخیره نمودن آن می‌گردد. این چنین عالمی از رهبران دین شمرده نمی‌شود و با چهار پایانی که در صحرا، به چرا مشغول‌اند، فاصلهٔ چندانی ندارد، اینجاست که با مردن عالمان واقعی، علم از جهان رخت بر بسته و صحنهٔ گیتی از وجود دانشمندان سودمند خالی می‌ماند.

آری با این همه گرفتاری که دامن‌گیر مسلمانان با نبود عالمان واقعی می‌گردد، هرگز خداوند زمین را از حجّت خویش، خالی نمی‌گذارد، این گونه عالمان یا به شکلی آشکار در میان مردم ظاهر می‌شوند و اسیر دست حکام ستمگرانند و یا از دید مردم براثر خوفی که از ستمگران دارند، پنهان هستند و در پوشش محرومیتها و بلاها و مصائب گرفتارند و آنها را تحمل می‌کنند تا حجتهای الهی و راههای هدایت، باطل و نابود نگردد؛ به خدا سوگند! به وسیلهٔ این تعداد انگشت شمار عالمان واقعی که قدرشان بسیار عظیم است، خداوند حجتهایش را بر مردم تمام نموده و آنها هستند که حافظ منافع دینی و بیان احکام الهی می‌باشند و به افرادی همانند خود تحویل می‌دهند و ودایع الهی را در سینهٔ رهبرانی مانند خویش می‌کارند. هجوم علم، حقایق ایمان را برایشان آشکار نموده و به روح یقین دست یافته‌اند، از این رو به انجام کارهایی که مترفان آنها را سخت می‌پندارند، سرگرم شده‌اند و آنها را آسان می‌بینند، زیرا بدنها را بیمهٔ اعمال پسندیده نموده‌اند [و با روح یقین که در سراسر وجودشان ریشه دوانده است کارهای به ظاهر سنگین و دشوار را آسان می‌نگرند] با آن چه جاهلان از آنها وحشت دارند اُنس گرفته‌اند. اینان با بدنهایی که ارواحشان به عالم اعلی پیوند خورده است، با دنیا مصاحبت دارند و اینان امانت داران خداوند بر ساکنان زمین و حجتهای الهی بر بندگان او هستند. آن‌گاه مولا نفسی پر اندوه از سینهٔ پر درد برکشید و فرمود: آه آه، چه قدر به دیدار این بزرگمردان یقین پرور، اشتیاق دارم، آن‌گاه دستش را از دست من کشید و فرمود: اکنون به هرجا که می‌خواهی بروی، اختیار با توست.

(۲۵۲) علی‌ﷺ [درباره کسانی که دین را با رأی خود تطبیق نموده و بدعتها را انجام داده و با اهل دین مخالفت ورزیده بودند، سخنان مهیّجی ایراد نموده، که به این شرح است]:

ذمّه‌ام را به آن چه می‌گویم گرو گذارده و به آن متعهدم که در روز قیامت از خود و بازتاب آن جواب‌گو باشم؛ همهٔ خوبی‌ها در آن‌کس جمع است که حدّ خویش را بشناسد و به ارزش و امتیازش آگاه باشد و در نادانی یک فرد همین بس که ارزش و قدر خود را نشناسد و رانده‌ترین آفریدگان در درگاه خداوند دو گروه هستند: یکی آن که خداوند به علت خود محوریش او را به خود وا گذارد و زمام امورش را به خودش واسپارد. این انسان مغرور و خود محور، بدون اعتماد به حق راه راست را ترک نموده و به کلماتی که بدعت است خود را مشغول نموده و خوشحال می‌شود. او امتحانی است که دیگران به وسیلهٔ او آزمایش می‌شوند و از راه هدایت به دور است و گمراهی است که دیگران را نیز به گمراهی می‌کشد و گمراهان در حال حیات و بعد از مرگ به او اقتدا می‌کنند. او خطاها و گناهان دیگران را بر دوش می‌کشد و در گرو گناه خود و دیگران است.

با ناز و کرشمه، در بین گروه نادانان که فریب او را خورده‌اند، خویش را جای داده و متاعی از جهل در بین مریدان فریب خورده‌اش پهن نموده و در تاریکی فتنه‌ها و آشوبها، مردمی ناآگاه را به بیراهه کشانده است. این انسان دیدهٔ حقیقت بین ندارد و کور دل است و از رسیدن به راه هدایت محروم است. انسان نماها، او را عالم پنداشته‌اند در حالی که عالم نیست. با عجله چیزهایی از خود ساخته و به هم تلفیق می‌کند که اندکش از بیشترش بهتر است؛ تا آنجاکه از آب گندیدهٔ موهومات، سیراب شده و سخنانی بی‌فایده را جمع‌آوری کرده و بر منصب قضا می‌نشیند و تضمین می‌کند که آن چه را دیگران نفهمیده‌اند می‌داند و به مردم یاد می‌دهد.

(۲۵۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۱، با اضافات بیشتر؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ دعائم الاسلام قاضی نعمان، ج ۱، ص ۹۷، شرح نهج‌البلاغهٔ محمد عبده، ج ۱، ص ۵۱؛ ارشاد، ج ۱، ص ۲۲۴، باب سوم، فصل ۴، با اختلاف در الفاظ؛ نهج السعادة، ج ۳، ص ۹۱، شمارهٔ ۲۱؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۹، کتاب علم، شمارهٔ ۵۹.

در این میان اگر امری مشتبه، برای او پیش آید، بی‌درنگ سخنانی بی‌ارزش و کهنه را از خود ساخته و برای رفع آن شبهه به‌کار می‌بندد و قاطعانه می‌گوید سخن حق همین است که من می‌گویم، درحالی که سخنان او از تار عنکبوت ضعیف‌تر و فرو مایه‌تر است و نمی‌داند که آیا به حق قضاوت کرده یا بر باطل، [این قدر به خود مغرور است که] به غیر از بافتهٔ خود به چیزی معتقد نیست و مذهبی غیر از مذهب خود باور ندارد و اگر رأی خود را با رأی دیگری بسنجد به رأی خود صحه گذارده و آن دیگری را تکذیب می‌کند و اگر در حلّ مطلبی فروماند آن را مکتوم نگهداشته و بازگو نمی‌کند، چراکه می‌داند جاهل است و این کتمان برای این است که مردم نگویند او نمی‌داند، سپس بدون آشنایی به حلّ مشکل در توجیه آن می‌کوشد. این انسان نادان، با ضعف بینش که در امور دارد، تا عمق راههای تاریك قدم می‌نهد، تا به شهوات نفسانیش دست یابد. دیوانه وار در جهالتها و نادانیها می‌غلطد و هیچ وقت از آنچه راکه نمی‌داند عذر نخواسته و پوزش نمی‌طلبد تا سالم بماند و هیچ‌گاه در داوریش احتمال خلاف نمی‌دهد، تا دست کم از گفتهٔ دیگری بهره‌مند گردد، روایات و أحادیث را همانند تندبادی که علفهای خشک را از جای می‌کند، به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کند؛ اینجاست که براثر داوریهای جاهلانه، درسهای به ناحق گرفته شده از عمل او می‌گیرند و خونهای پایمال شده فریاد می‌زنند، و عرض ناموس که حرام است و به حکم او حلال شده و برعکس حلالی که به گفتهٔ او حرام گردیده است به آواز بلند او را مجرمی جنایت‌کار می‌نامند این شخص نه بر افراط کاریش پشیمان و نه از مهالکی که بر او وارد می‌شود جان به سلامت می‌برد.

ای مردم! بر شما باد که از اطاعت و رهنمود رهبرانی که هیچ عذری در نشناختن آنها، از شما پذیرفته نیست، سرپیچی نکنید [زیرا شناخت آنها به عنوان رهبری و کسب معارف الهی برشما لازم و واجب است] به این علت که آن دانشی که با آدم به صحنه گیتی، نازل گردید و آنچه راکه همهٔ پیامبران از آدم تا خاتم الأنبیاء بر آن برتری یافتند، همه در عترت پیامبر شما جمع است [با توجه به مقام عترت رسول خداﷺ که در بین شما حضور فعال در جهت نشر معارف الهی دارند] به کجا می‌روید؟ [و به جای انتخاب

راه صحیح، بی‌راهه را برگزیده‌اید، مگر نه این است که جز راهی که خداوند برای شما تعیین کرده است، راههای دیگر، گمراهی، سرگردانی و حیرت آور است؟] ای کسانی که از اصحاب کشتی نوح باگذشت زمان طولانی نشأت گرفته‌اید و در زمانی خاص و بر طبق ارادهٔ الهی براین جهان پهناور، قدم نهاده‌اید [هم اکنون نیز همان طوفان و همان کشتی وجود دارد، امّا به صورتی دیگر] تنها راه نجات شما در این است که به کشتی نجات (اهل‌البیت) پناه بجویید تا از طوفان عقاید باطل نجات یابید، اگر اصحاب کشتی نوح در آن زمان، به واسطهٔ سوار شدن به آن کشتی از خطر غرق شدن محفوظ ماندند، شما نیز در این زمان با پناه بردن به کشتی آل‌بیت پیامبرﷺ از خطر عقاید و مسلکهای خرافی نجات خواهید یافت. در این گفتار هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد و من در مقابل این گفتهٔ خود تعهد می‌دهم و سوگند یاد می‌کنم و در روز قیامت پاسخ گوی آن خواهم بود، اما شما را مجبور نمی‌کنم آن را بپذیرید.

هر آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم　　　تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

آری می‌گویم وای بر کسی که از این راه تخلف کند، باز هم وای بر متخلّف از این راه آیا به شما ابلاغ نشده آن چه را که رسول خداﷺ دربارهٔ اهل‌البیتﷺ در بازگشت از حجةالوداع و ابلاغ مأموریت الهی فرمود: دو چیز گرانبها، گرانسنگ و ارزشمند در بین شما به جای می‌گذارم و می‌روم، مادامی که شما به آن دو چنگ بزنید و در پناه آنها قرار گیرید، هرگز گمراه نمی‌شوید. آن دو یکی کتاب خدا [قرآن] و دیگری عترت [اهل بیت من] می‌باشند که از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند، اکنون بنگرید، چگونه سفارش من را دربارهٔ آنها رعایت نموده و عمل می‌کنید.

سپس فرمود: آگاه باشید پیروی از قرآن و مکتب اهل بیت من، آب شیرین و گوارایی است [که در رفع عطش و تشنگی معنوی شما سودمند است] آن را بنوشید [عمل کنید] و آن دیگری [یعنی پیروی از اهل بدعت] آب شور و تلخی است [که در رفع عطش سودی ندارد] و باید از آن اجتناب کنید.

(۲۵۳) باز سخنی از علی ﷺ دربارهٔ اهل بدعت و گمراهی که فرمود: مسأله‌ای در امر قضا و داوری بریکی از این گروه عرضه می‌شود که نادانسته مسائل را به رأی خود جواب می‌دهد و عین همین مسأله با دیگری مطرح می‌شود که او هم نا آگاهانه به رأی خویش پاسخ می‌دهد درحالی که این رأی با رأی دیگری در دو قطب متضاد قرار دارد، سپس این قاضیان نزد رهبری که آنها را به قضا تعیین نموده، اجتماع می‌کنند و مسأله رامطرح می‌سازند، متأسفانه او نیز نادانسته گفتهٔ همه را تصویب و بر آنها صحه می‌گذارد و این جای شگفت است که خدای مردم یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان نیز یکی است اما دریک مسأله از مسائل دینی این همه آرای باطله اظهار می‌شود!!

آیا خدای متعال آنها را به اختلاف رأی دادن آن هم در یک مسأله، امر نموده است و آنها فرمان خدا را اطاعت می‌کنند و یا این که خداوند آنها را از اختلاف و تفرقه افکنی و بیراهه رفتن نهی نموده و آنها از فرمان الهی سرپیچی و تمرّد می‌نمایند؟ یا اینکه خداوند دینی ناقص فرستاده و آنها با دلسوزی و فرط محبت، در تکمیل آن کوشیده و خدا را یاری می‌دهند، یا اینکه شریک خدا در امر دین هستند که هرچه را بگویند خداوند بفرماید: سخن شما درست است و به گفتهٔ شما رضایت دارم! و یا این که خداوند دین کامل فرو فرستاده است و پیامبراسلام ﷺ در ابلاغ آن کوتاهی کرده است؟ درحالی که خدای متعال می‌فرماید: «ما فرّطنا فی الکتاب من شیء»:[1] ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم. و دلیل برتمامیت قرآن این است که بعضی آیات آن بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و اختلافی در آن وجود ندارد. آری اگر قرآن از فرد دیگری نشأت گرفته بود، در آن اختلاف فراوانی وجود داشت و خداوند می‌فرماید: «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً»:[2] اگر از جانب غیر خدا بود،

(۲۵۳). نهج‌البلاغة سیدرضی، کلام ۱۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۷۳، نهج السعادة، ج ۷، ص ۱۹۷.

۱. انعام (۶)، ۳۸.

۲. نساء (۴)، ۸۲.

قطعاً در آن اختلاف بسیار می‌یافتید. حقیقتاً قرآن ظاهری اعجاب‌انگیز و شگفت آور و باطنی عمیق و پربار دارد عجایب و شگفتی‌های آن نابود نمی‌شود و غرایب آن در امتداد خط جهان پایدار و پایان ناپذیر است: تاریکیهای جهل و نارسایی افکار بشر به وسیلهٔ آن روشن و کشف می‌گردد.

(۲۵۴) علی علیه‌السلام فرمود: ای فرزند آدم! بیشتر اهتمام خویش را به آن روزی اختصاص مده که اگر سپری شود سر رسید عمر تو نباشد، زیرا هرروزی که در مسیر عمر تو قرار دارد، خداوند روزی تو را در آن روز فراهم می‌کند. اگر چیزی اضافه بر روزی خویش کسب کنی و به دست آوری، برای دیگری گنجینه نموده‌ای، زحمت و رنج به دست آوردن آن از تو و بهره‌مند شدن به آن برای وارث است، بازتاب این عمل آن است که در روز قیامت حساب طولانی خواهی داشت. پس توای انسان! از دارائیت در زمان حیاتت استفاده کن و با آن سعادتمند شو و برای روز قیامت توشه‌ای که به آن نیازمندی روانه کن، چراکه راه سفر خیلی دور است و وعده گاه تو روز قیامت می‌باشد که دو چیز در آنجا در انتظار توست، بهشت یا دوزخ!

مواعظ و سخنان حکمت‌آمیز آن حضرت بیش از آن است که به شماره آید و اگر بخواهیم دربارهٔ آنها صحبت کنیم، موجب اطالهٔ سخن و ملال آور است و خود موضوع بحثی دیگر می‌باشد که جای آن در این کتاب نیست، علاوه براینکه تألیف این کتاب تنها برای شرح و نقل سخنان آن حضرت نبوده و علت دیگری در کار است.

(۲۵۴). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۲۸، باب سوم، فصل هفتم.

باب دوم

فضائل و برتریهای خارج از وجود آن حضرت

مبحث اول

درباره نسب آن جناب است

[(۲۵۵)] بدون تردید انتساب و نزدیکی به رسول خداﷺ مزیتی است بر دیگران و فضیلتی است که همتا ندارد، از این رو خداوند شرافت منسوبین به رسول اکرمﷺ را از سهمیهٔ ذوی‌القربي به شمار آورده در آنجا که می‌فرماید: «وانذر عشیرتک الأقربین»[۱] نخستین‌بار به انذار نزدیکانت بپرداز. در جای دیگری می‌فرماید: «وانّه لذکرٌ لك ولقومك»[۲] این قرآن یادآوری برای تو و خویشاوندانت می‌باشد. به همین علت خدای متعالی صدقات را به خاطر شرافت و عظمت مقامشان برآنها تحریم نموده است. از این رو هرکس به رسول خداﷺ نزدیکتر باشد، مقامش ارجمندتر و بلند پایه‌تر است.

(۲۵۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۰.

۱. شعراء (۲۶)، ۲۱۴.

۲. زخرف (۴۳)، ۴۴.

(۲۵۶) علی﷣ فرمود: ما خاندانی هستیم که هیچ کسی با آن مقایسه نمی‌شود.

(۲۵۷) ابوعثمان جاحظ که دشمن سرسخت علی﷣ است، گوید: علی در گفتار و همه گفتارش صادق و راستگوست! چگونه می‌توان کسی را با این خاندان همتا دانست! با اینکه رسول خداﷺ و دو عنصر پاک، علی﷣ و فاطمه﷦ و دو فرزندش، حسن و حسین﷨ و دو شهید اسلام حمزه و جعفر که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند و بزرگ سرزمین حجاز، عبدالمطلب و سقّای حاجیان عباس و حکیم خردمند بطحاء و نجد، ابوطالب، از این خاندان هستند و آن را تشکیل می‌دهند و همه خوبیها در این خاندان جمع شده است. انصار از یاران آنها و مهاجرین، کسانی هستند که به سوی آنها هجرت کرده‌اند و با آنان هستند. صدیق آن کسی است که آنها را تصدیق نموده و فاروق بین حق و باطل در این جمع حضور دارد. حواری راستین حواری آنان بوده و اگر ذوالشهادتین به این لقب افتخار یافت به خاطر شهادتی بود که دربارهٔ آنها داد.

کوتاه سخن آن‌که خیرات و برکات جهان هستی در مصادیق گسترده‌اش، در بین این خاندان، برای آنها، از آنها و با آنان نشأت گرفته است.

در بلندی رتبه و برتری مقام آنان، همین بس که رسول‌خداﷺ فرمود: «من دو چیز گرانبها و پر قدر، در بین شما باقی می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتراست: کتاب خدا ریسمان محکم الهی که از آسمان به زمین کشیده شده و دیگری اهل بیت و عترتم. خدای لطیف و خبیر به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا در کنار حوض بر من وارد شوند.» آری اگر خاندان رسالت همانند دیگر مردم بودند، عمر برای کسب افتخار، تقاضای خویشاوندی از راه دامادی با علی﷣ نمی‌کرد، زیرا او می‌گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: «هر سبب و نسبی در قیامت منقطع و گسیخته می‌گردد،

(۲۵۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۰.

(۲۵۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۱.

مگر انتساب به من که هرگز قطع و بریده نخواهد شد.» [اینها مناقب همهٔ خاندان رسالت بود که گفتم؛ امّا علی‌ﷺ دارای امتیازات ویژه‌ای است که اگر بخواهیم برای روزهای پربرکت و پرفضیلت عمر شریف وی و مقامات ارزشمند و منافب بی‌نظیر وی به تنهایی نگارش کنیم، باید کتابهای پرحجم و قطور به رشتهٔ تحریر در آوریم! او دارای ریشه‌ای اصیل، خواستگاهی کریم، مقامی والا، درخت عملی پربار و تنومند، دانشی فراوان، بیانی شگفت‌انگیز، زبانی سخنور، سینه‌ای باز است. براین اساس، اخلاقش نمونه‌ای از پاکی اصالت و شخصیت اوست. شخصیت بارز و نوین علی‌ﷺ خود گواهی بر افتخارات گذشتهٔ خاندان وی می‌باشد این اعتراف یک دشمن دربارهٔ علی بن ابیطالب است] [تا چه رسد به دیگران که محبت آن حضرت، در رگ و پوست آنها در جریان بوده و می‌باشد].

(۲۵۸) ما در مکرّمه‌اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. بانویی که تربیت رسول اکرمﷺ در دوران کودکی را به عهده داشت و در دامان خویش او را نوازش می‌نمود. نخستین زنی بود که در ایمان آوردن به خدا و رسولش از همگان سبقت گرفت و با رسول خداﷺ به مدینه هجرت کرد.

(۲۵۹) روزی که این بانو، دیده از جهان بربست، رسول خداﷺ شخصاً تجهیز او را به عهده گرفت و در پیراهن خویش او راکفن نمود، و آن هنگام که کندن قبر از حد زانو گذشت و یا به اندازهٔ لحد رسید، رسول خداﷺ با دست مبارک خود خاک را از قبر

(۲۵۸). ترجمهٔ امام علی بن ابیطالبؑ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۱، شمارهٔ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۰؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۹۳؛ مناقب خوارزمی، فصل ۲، ص ۱۳؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹؛ کشف الغمهٔ اربلی، ج ۱، ص ۶۰؛ اعلام الوری طبرسی، فصل اول، باب اول، ص ۱۵۹، ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۶ شمارهٔ ۲.

(۲۵۹). بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۰۲؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴؛ با اختصار؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۵؛ مناقب خوارزمی، فصل دوم، ص ۱۳؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۵۹.

برداشت، سپس لحظاتی در قبر خوابید و گفت: ای پروردگاری که همیشه زنده‌ای و زندگان را می‌میرانی و مردگان را زنده می‌کنی، به حق محمد پیامبرت و پیامبران پیش از من، مادرم فاطمهٔ بنت اسد را بیامرز و حجّتش را بروی تلقین نما و قبرش را بر او وسعت ببخش، زیرا توای خدای من بخشنده‌ترین آمرزندگانی در آن حال او را به عقاید حقه تلقین نموده و مرتباً می‌فرمود: فرزندت، فرزندت! نه جعفر و نه عقیل! حاضران عرض کردند: یا رسول‌الله دربارهٔ فاطمه مادر علی ﷺ عملی را انجام دادی که دربارهٔ دیگران انجام نداده بودی، او را در پیراهنت کفن نمودی و پیش از دفن در آرامگاه او خوابیدی و درحین تلقین به او می‌گفتی: فرزنت، فرزنت، نه جعفر و نه عقیل، علت این عمل چه بود؟ فرمود: روزی از روزها، دربارهٔ ورود مردم به قیامت که همگی عریان و پابرهنه می‌روند صحبت می‌کردم، فاطمه بنت اسد از شنیدن این سخن، متأثر گردید و گفت: وای بر سرافکندگی آن روز! من به او وعده دادم که در پیراهن خودم، تو را کفن خواهم کرد، تا برهنه به قیامت وارد نشوی و در قبر او خوابیدم، تا از فشار قبر، در امان باشد و علّت این که به او می‌گفتم فرزندت، فرزندت، این بود که فرشتگان [نکیر و منکر] براو وارد شدند و از او پرسیدند، خدایت کیست؟ گفت: خدای متعال پروردگار من است، پرسیدند پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد ﷺ پرسیدند امامت کیست؟ در جواب ماند و من به او گفتم: فرزندت فرزندت، یعنی امام و پیشوای تو فرزندت علی ﷺ است نه عقیل و نه جعفر.

(۲۶۰) علی ﷺ نخستین هاشمی بود که از دو هاشمی نشأت گرفته بود و اولین کسی است که از هاشم، دو مرتبه تولد یافت؛ [یعنی از طرف پدر و مادر هاشمی بود].

(۲۶۰). کافی، ج ۱، ص ۴۵۲؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۶، شمارهٔ ۴ و ص ۱۸۱؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۵۹؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۴

پدر بزرگوارش، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب ملقّب به شيبة الحمد بود.[۲۶۱] نسب علی‌ﷺ و پیامبرﷺ در عبدالمطلب با هم جمع می‌گردد، فرزند هاشم بن عبد مناف فرزند قصی بن کلاب بن مُرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن مبدع بن منیع بن اَدر بن کعب بن شجب بن یعرب بن هیمع بن قیذر بن اسماعیل بن ابراهیم خلیلﷺ.

علیﷺ پسر عموی تنی رسول خداﷺ از سوی پدر و مادر بود. عموهای او عباس و حمزة بن عبدالمطلب و برادرانش عقیل و جعفر و فرزندانش حسن و حسینﷺ و همسرش فاطمهﷺ، بزرگ بانوی زنان جهان است او واسطه در فضیلت و کمال مخصوص به این خاندان، از سوی خداوند متعال و کرامت وی به شمار می‌رود که انعام و افضال الهی و تمام مکارم برای آل رسول خداﷺ به او گره خورده است.

(۲۶۱). ترجمة امام علی بن ابی‌طالبﷺ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۰، چاپ ۲، شمارهٔ ۶ و ۸ و در شمارهٔ ۲۲ نسب وی را تا عدنان ذکر نموده است؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۶۴.

مبحث دوم

ازدواج آن حضرت با فاطمه

(۲۶۲) ابن عباس گوید: فاطمه دخت گرامی رسول اکرم وقتی به سن رشد و کمال رسیده بود، برای خواستگاری او تعدادی افراد سرشناس، یکی پس از دیگری، به حضور رسول خدا مشرف می‌شدند و تقاضای خود را مطرح می‌کردند، به این باور که خواستهٔ آنها مورد قبول واقع شود، اما هرکدام که مسأله را مطرح می‌کردند، پیامبر از او روی برگردانده و می‌فرمود: در انتظار فرمان خدا هستم، زیرا ازدواج فاطمه به فرمان خداوند وابسته است.

سعدبن معاذ انصاری که از جریان آگاه بود، به علی بن ابیطالب گفت: به خدا سوگند رسول خدا جز به تو به جای دیگری نظر ندارد، علی در پاسخ وی فرمود: ازدواج به مال نیاز دارد و من ثروتی در اختیار ندارم که تقاضا کنم! رسول خدا نیز آگاه است که دست من از مال دنیا تهی است! سعد گفت: تو را سوگند می‌دهم که حتماً به این امر

(۲۶۲). مناقب خوارزمی، فصل دهم، ص ۲۴۳، این مطلب را به تفصیل با بعضی اضافات نقل نموده است؛ کفایة الطالب، با تفصیل درباب ۸۲، ص ۳۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۷، با تفصیل و اختلاف در پاره‌ای الفاظ.

اقدام نمایی.

علی ﷺ به او فرمود: به پیامبر چه بگویم؟ سعد گفت: بگو به دستور خدا و رسولش، برای خواستگاری فاطمه بنت محمد نزد شما آمده‌ام. علی ﷺ به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شد، اما از فرط حیا، سربه زیر انداخته بود و سخنی نمی‌گفت، رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! من در چهرهٔ شما علامت حاجت می‌نگرم، حاجتت چیست؟ عرض کرد: خواستگاری فاطمه! پیامبر ﷺ با چهره‌ای شادمان و گشاده، به تقاضای وی لبخند زد و فرمود: با اشتیاق و محبت می‌پذیرم. علی ﷺ فرمودهٔ رسول خدا ﷺ را برای سعد بازگو کرد، سعد گفت: رسول خدا ﷺ خواستهٔ تو را پذیرفته، چراکه او به عهدش پای بند و در تعهدش خلافی نیست.

رسول خدا ﷺ در آن شب بلال را طلبید و فرمود: دخترم فاطمه را به پسر عمویم علی تزویج نمودم، دوست دارم، اخلاق اسلامی که اطعام و ولیمهٔ ازدواج است در بین امتم قرار دهم، اکنون ای بلال! به بازار گوسفند فروشان برو، گوسفندی با پنج مدّ [حدود پنج کیلو]، جو خریداری کن و ظرفی نیز برای پخت این طعام فراهم ساز، تا مهاجران و انصار را به ولیمهٔ عروسی دعوت کنم. وقتی بلال آنها را انجام داد، پیامبر ﷺ مردم را دعوت کرد، گروه زیادی در خانهٔ پیامبر ﷺ حضور یافته و به صرف غذا مشغول شدند [با اینکه مقدار غذا کم بود] اما کمبودی در غذا دیده نشد. سپس به بلال دستور داد که طعام را به منزل همسرانش (أمهات المؤمنین) ببرد و به آنها بگوید، خودتان و هر زنی که بر شما وارد شود، از این غذا میل کند؛ بلال دستور رسول خدا ﷺ را انجام داد.

(۲۶۳) سپس پیامبر ﷺ در جمع همسرانش حاضر شد و فرمود: دخترم فاطمه را به پسر عمویم تزویج نمودم و به نزد وی می‌فرستم [و در این شب زفاف آنها واقع خواهد

(۲۶۳). خصائص نسائی، ص ۲۳۱، شمارهٔ ۱۲۵؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۰۸؛ فرائد السمطین حموینی، ج ۱، ص ۹۲، باب ۱۷، حدیث ۶۲. احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۵؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۷۱.

شد]، این شما و این دخترتان [یعنی تشریفات زفاف را آماده کنید]، زنان با خورسندی و شادمانی زاید الوصفی، زیور آلات خویش را بر وی پوشانده و او را معطر نمودند و جهیزیه‌ای که عبارت بود از: یک عدد عبای خیبری، کوزهٔ آب، آفتابه، طشت، پرده‌ای، رختخوابی که از لیف خرما درست شده و بالشی بیش نبود و سلمان و بلال آنها را به دستور پیامبرﷺ تهیه کرده بودند، در منزل پهن نموده و آن‌گاه رسول خداﷺ را آگاه نمودند، رسول اکرمﷺ درحالی که قطره‌های اشک برگونه‌اش می‌ریخت، آن منظره را تماشا نموده و دست به دعا برداشت و فرمود: پروردگارا این ازدواج را بر خاندانی که بیشتر ظروف آنها از سفال تشکیل شده! مبارک گردان.

(۲۶۴) زنان پیامبر برای رسیدگی به نیازمندیهای عروس، امّ‌ایمن را دربان خانه قرار دادند.

(۲۶۵) سپس رسول اکرمﷺ فاطمهﷺ را به حضور فراخواند، چون دیدگان فاطمهﷺ به همسرش علیﷺ که درکنار پدرش بود افتاد گریه کرده رسول خداﷺ دست فاطمهﷺ و علیﷺ را گرفت و درحالی که می‌خواست دست او را در دست علیﷺ بگذارد، گریان شد، سپس فرمود: دخترم فاطمه، من از پیش خود، تو را به علیﷺ تزویج نکردم، بلکه خداوند در آسمانها از جانب تو و جبرئیل از جانب علی این تزویج را صورت داده و بین شما عقد بستند.

(۲۶۶) در آن حال خداوند متعال، شجرهٔ طوبی را مأمور نمود، تا زیورها، لباسها و دُر و

(۲۶۴). کفایة الطالب گنجی، باب ۸۲ ص ۳۰۵؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۷۱.

(۲۶۵). مناقب خوارزمی، فصل بیستم، ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۰۸.

(۲۶۶). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۴۳، شمارهٔ ۳۹۵، بتفصیل و شماره‌های ۳۹۳ و ۳۹۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۵۹؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۲۸، شمارهٔ ۱۸۰۵ و ص ۲۱۰ شماره ۲۶۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ذخائر العقبی، ص ۳۲؛ الریاض ←

یاقوت را نثار کند و فرمان به حورالعین داد. تا اجتماع نموده و از زینت و دُر و یاقوت بهشتی بردارند، آنان فرمان الهی را اطاعت نمودند و در انجام این فرمان، تا روز قیامت مباهات کرده سپس آن زیورها را به یک‌دیگر تا روز قیامت هدیه می‌نمایند و گویند: اینها همه از برکات وجود فاطمه است.

(۲۶۷) آری دخترم! تو را به بهترین نزدیکانم، تزویج نمودم، تو را به آن‌کس تزویج کردم که در دنیا آقایی و سیادت دارد و در روز قیامت، از صالحان نیکوکار خواهد بود، پس دست او را در دست علی﷣ نهاد و فرمود: اکنون به خانهٔ خود در آیید، خداوند بین شما الفت ایجاد کند و امور شما را اصلاح نماید، تا زمان دیگر که نزد شما بیایم، همچنان به جای خود باشید. داماد و عروس لحظاتی چند درکنار هم نشستند و همسران پیامبر (اُمهات المؤمنین) نیز نزد آنها بودند، اما بین آنها و علی﷣ پرده‌ای آویخته و فاطمه﷥ نزد زنان نشسته بود.

(۲۶۸) رسول خداﷺ بعد از گذشت زمانی کوتاه، تشریف آورد و به حجرهٔ عروس و داماد وارد شد؛ زنان که متوجه شدند رسول خداﷺ آمد، غیر از اسماء بنت عمیس همگی با شتاب خانه را ترک کردند. علت ماندن اسماء این بود که گوید: به هنگام وفات، خدیجه کبریٰ راگریان دیدم، علت گریهٔ او را پرسیدم و گفتم چرا می‌گریید؟ با اینکه بزرگ زنان جهان و همسر رسول خداﷺ هستید و به بهشت بشارت یافته‌اید؟ خدیجه گفت: علت گریه‌ام، چیز دیگری است و آن این است که عروس در شب زفاف، به زنی نیازمند است که به وی کمک کند و فاطمه دخترم، از بهار عمرش بیش از چند سال

→
النضره، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مناقب خوارزمی، فصل بیستم، ص ۲۴۳ و ۲۴۷، با اندک اختلافی در الفاظ.

(۲۶۷). مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۸؛ کفایة الطالب، باب ۸۲، ص ۳۰۶؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۲۷؛ مناقب خوارزمی، فصل بیستم، ص ۲۴۴.

(۲۶۸). حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۷۵؛ کفایة الطالب، باب هشتاد و دوم، ص ۳۰۶.

نگذشته، می‌ترسم در آن وقت زنی نباشد که او را کمک نماید! گفتم: ای بانوی من، ناراحت مباش، من تعهد می‌کنم که اگر در آن زمان زنده بودم، به رفع حوائج او قیام نمایم، بدین جهت همهٔ زنان رفتند و من ماندم، در آن حال رسول خدا ﷺ که خواست از خانه بیرون رود، و شب هم تاریک بود و خود او دستور داده بود که همهٔ زنان خارج شوند، سیاهی مرا دید! فرمود: کیستی؟ گفتم: اسماء بنت عمیس، فرمود: مگر نگفتم، همگی به خانه‌هایتان بروید؟ گفتم: آری یا رسول‌الله! اما ماندن من، به قصد مخالفت امر شما نیست، بلکه با خدیجه، عهد بستم که در مانند چنین شبی، نزد فاطمه باشم و جریان را بازگو نمودم، رسول خدا ﷺ از شنیدن آن جریان، گریان شد و برایم دعا کرد و فرمود: از خدا می‌خواهم که از چهار جانب، تو را از شر شیطان محافظت نماید. آن‌گاه فرمود: طشتی را پر از آب کن و بیاور، فرمان او را اطاعت نمودم، رسول خدا ﷺ دهان مبارک خود را پر از آب نمود و در طشت ریخت و دست به دعا برداشت و فرمود: پروردگارا! این داماد و عروس از من هستند و من از آنها، همان گونه که مرا از پلیدی، پاک نمودی، این دو را نیز از پلیدی پاک گردان.

سپس فاطمه را طلب نمود، کفی از آب را برداشته و بر روی و سینهٔ وی پاشید و کف دیگری برداشت و بر پهلو و کف دیگری برداشت و برسر او ریخت! سپس مقداری آب، بربدن وی پاشید و همان دعا را تکرار نمود و به فاطمه دستور داد تا چند جرعه از آن آب را بیاشامد و مضمضه کند و با آن وضو بگیرد سپس طشت دیگری طلبید و با علی نیز همان عمل را انجام داد؛ آن‌گاه، درب منزل را بر آنها بست و به منزل خود رفت و مرتب در طول راه آنها را دعا می‌کرد و هیچ کس را در این دعا با آنها شریک ننمود.

(۲۶۹) ابن عباس گوید: در شبی که فاطمه ؓ به خانهٔ علی ؑ برده می‌شد،

(۲۶۹). مناقب خوارزمی، فصل بیستم، ص ۲۴۶، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۱۱۵؛ ذخائر العقبی، ص ۳۲؛ مقتل خوارزمی، ص ۶۶

رسول خداﷺ به پاس احترام این بانوی بزرگ، برای بدرقه، در جلو او و جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ و هفتاد هزار فرشته، به دنبال او روانه شدند و تا بامداد آن شب خدای را تسبیح و تقدیس می‌نمودند. اخبار و احادیث در این مورد و موارد دیگر فراوان است و این فضیلت به تنهایی از فضائل دیگر بزرگتر و برتر است.

مبحث سوم

در برادری آن جناب با مقام رسالت ـ صلوات‌الله و سلامه علیهما ـ است

[(۲۷۰)] احمد بن حنبل در مسند خود، از زیدبن ابی اوفی، بازگو نموده که گفت: حضور رسول خداﷺ شرفیاب شدم و علیؑ جریان ایجاد برادری بین اصحاب را نقل می‌نمود، در آن حال علیؑ عرض کرد: یا رسول‌الله! در آن هنگام که دیدم میان یارانت عقد برادری ایجاد نمودی، اما از من خبری نبود، روح از تنم بیرون رفت و پشتم شکست!! اگر ترک این عمل به خاطر گناهی است که مرتکب شده‌ام و از من خشمگین شده‌ای، این شما و این تأدیب و توبیخ و این کار از کرامت شما نمی‌کاهد! رسول خداﷺ که چهرهٔ پژمردهٔ علیؑ را مشاهده می‌نمود، فرمود: به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث نمود، علت ترک صحبت با تو، جز اینکه تو را برای خویش ذخیرهٔ اخوت قرار دادم، چیز

(۲۷۰). مسند احمدابن حنبل، حدیث ۲۰۷ و ۲۵۹، از کتاب الفضائل؛ حاشیهٔ ترجمهٔ امام علیؑ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۲۲، ذیل حدیث ۱۴۸ و ص ۱۲۱، حدیث ۱۴۸؛ تذکرة الخواص، باب دوم؛ ص ۲۳؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۶۰، شمارهٔ ۳۸۷۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۱۲، شمارهٔ ۸۰ و ۱۱۸، شمارهٔ ۸۳؛ احقاق الحق، ج ۵ ص ۸۲.

دیگری نبود و در علوّ رتبه و مقام تو، همین بس که منزلت تو با من همانند مرتبه و منزلت هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که بعداز من نبوت و پیامبری نخواهد بود، یا علی! تو برادر و وارث منی؛ عرض کردم، از شما چه چیز ارث می‌برم، فرمود: آن چه راکه پیامبران پیشین در بین پیروانشان گذاشتند و آن کتاب خدا و سنت پیامبرانش است و تو در قصر بهشتی من در حالی که دخترم همراه توست، با من خواهی بود، تو برادر و رفیق منی. سپس رسول خداﷺ به نشانهٔ شادمانی این امر بزرگ آیهٔ مبارکهٔ: «**اخواناً علی سررٍ متقابلین**»:[1] (برادرانه بر تختهایی رو به روی هم در بهشت نشسته‌اند) و فقط برای رضای خداوند و در راه او یک دیگر را دوست دارند و به هم نگاه می‌کنند، تلاوت نمود.

(۲۷۱) ابن مغازلی، فقیه شافعی، از انس بازگو نموده که گفت: به هنگام روز مباهله رسول‌اکرمﷺ بین یکایک اصحابش عقد اخوت بست، در آن حال علی‌ﷺ ایستاده بود و پیامبرﷺ او را می‌دید و جایگاه او را می‌شناخت، اما درباب أخوت با او سخنی نگفت، علی‌ﷺ با چشم گریان به خانه رفت؛ رسول خداﷺ از او جویا شد، حاضران گفتند: او با دیدهٔ پر از اشک به خانه رفت، رسول خداﷺ به بلال فرمود: هرچه زودتر، به خانهٔ علی‌ﷺ برو و او را نزد من بیاور؛ بلال به خانهٔ علی‌ﷺ رفت، درحالی که او راگریان می‌دید. فاطمه از علت گریه‌اش پرسید و فرمود: خداوند چشم تو را نگریاند! علی‌ﷺ فرمود: رسول خداﷺ بین مهاجران و انصار، به تناسب پیمان برادری را برقرار نمود، اما دربارهٔ من با اینکه ایستاده بودم و مرا می‌دید، سخنی نگفت!! فاطمه عرض کرد: ناراحت مباش شاید پدرم تو را برای خودش ذخیره کرده است! بلال گوید: گفتم: یا علی! رسول خداﷺ را اجابت کن، علی‌ﷺ نزد رسول خداﷺ شرفیاب شد و آن حضرت از

۱. حجر (۱۵) ۴۷.

(۲۷۱). مناقب ابن مغازلی خطی؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۷۹، حدیث ۸۶؛ نورالابصار، ص ۷۸.

علت گریه‌اش پرسید، عرض کرد: یا رسول‌الله! شما پیمان برادری را بین یکایک اصحاب برقرار نمودی، اما در این بین با اینکه مرا می‌دیدی، در مورد برادری من با دیگری، صحبت نفرمودی! رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! من تو را برای خودم ذخیره نمودم، آیا به برادری با پیامبرت! شادمان نیستی؟

عرض کرد: چرا یا رسول‌الله! خوشحالم، اما چگونه به چنین فضیلت و کرامتی دست یافتم؟ رسول خدا ﷺ، دست او را گرفت و با خود به بالای منبر برد و دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا! علی از من و من از او هستم، منزلت او برای من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است. سپس درجمع حاضر اعلام نمود: «هرکس من مولای اویم علی نیز مولای اوست» پس از این جریان، علی راه منزل را با شادمانی در پیش گرفت و عمربن الخطاب در پی او روانه گردید و می‌گفت: گوارا باد بر تو گوارا باد بر تو، این منزلت، هم اکنون تو مولای من و مولای هر مسلمان می‌باشی!

(۲۷۲)حذیفة بن الیمان گوید رسول خدا ﷺ پیمان برادری بین مهاجران و انصار، برقرار کرد، چنان که بین هر فرد با همانندش عقد اخوت بست؛ سپس دست علی ؑ را در دست گرفت و فرمود: این علی برادر من است. آن گاه حذیفه گفت: تردیدی نیست که رسول خدا ﷺ سیّد و آقای پیامبران و پیشوای تقوی پیشگان و رسول پروردگار جهان است که نظیر و همتا ندارد و علی ؑ برادر اوست که او نیز در عالم هستی همتایی نخواهد داشت.

اخبار و روایات وارده در این باب فراوان است، و این منزلت رتبهٔ والایی است که جز برای او برای هیچ کسی پس از وی تحقق نیافته است.

(۲۷۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸، حدیث ۶۰؛ سیرهٔ نبویهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۱۵۰؛ ینابیع المودة، ص ۵۷، حدیث مواخاة؛ امالی شیخ طوسی، از قندوزی، ص ۲۳؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۲۶؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۶۵.

مبحث چهارم

دربارهٔ بستن درهایی است که از منازل اصحاب به مسجد باز می‌شد، جز درب منزل علی(ع) و این منزلت اختصاصی را رسول‌اکرم(ص) برای وی برقرار نمود که هیچ کس با او، در این رتبه شریک و انبار نبود

[۲۷۳] احمدبن حنبل در مسند، از زیدبن ارقم بازگو نموده که گوید: درهای منازل برخی از یاران پیامبر ﷺ به مسجد باز می‌شد و به طور دلخواه، رفت و آمد داشتند. رسول خدا ﷺ در یکی از روزها دستور داد آنها را ببندند و فرمود: این درها که به مسجد باز است باید ببندید و در این دستور برای هیچ کسی استثنایی وجود ندارد، مگر درب منزل علی، که هرگز بسته نخواهد شد، با صدور این فرمان، عده‌ای از مردم به گفتگو

(۲۷۳). مسند احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۹، حدیث ۲۶، از مسند زیدبن ارقم و نیز حدیث ۱۰۹ از کتاب الفضائل، ترجمهٔ امام علی علیه‌السلام من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۷۹، ذیل حدیث ۳۲۴، چاپ دوم؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مناقب خوارزمی، روایت ۶۱، فصل ۱۹، ص ۲۳۴؛ خصائص نسائی، ص ۹۸، حدیث ۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۱۸۵، شمارهٔ ۱۷۲۱؛ العمدهٔ ابن بطریق، ص ۱۷۵، شمارهٔ ۲۷۰؛ ینابیع المودّة، باب ۱۷، ص ۸۷؛ کفایة الطالب، باب ۵۰، ص ۲۰۳؛ تذکرة الخواص، ص ۴۱.

پرداختند و منتقدانه به آن نگریستند که انگیزهٔ آن جز رشک بردن به علی ﷺ، چیز دیگری نبود. آنان می‌گفتند: این چه امتیازی است که پیامبر ﷺ برای علی قائل است؟ زید گوید: رسول خدا ﷺ به پا خاست و خدای را سپاس گفت و ایراد نابجای آنان را پاسخ داد؛ پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: این من نیستم که دستور بستن درها غیر از درب منزل علی را صادر کرده‌ام که برخی از شما مردم، زبان اعتراض به روی من گشودید، به خدا سوگند، نه من در خانه‌ای را بسته‌ام و نه راهی را گشوده‌ام، این فرمان از خدای متعال صادر شده و من مأمور ابلاغ آن گردیدم، پس آگاه باشید که در ابلاغ این فرمان، خدا را اطاعت نموده و دستور او را اجرا خواهم نمود.

(۲۷۴) ابن مغازلی در مناقب از عدی بن ثابت نقل نموده که گفت: رسول خدا ﷺ به مسجد وارد شد و در جمع أصحاب خود فرمود: خدای متعال به پیامبرش موسی ﷺ وحی نمود که مسجدی طاهر برایم بنا کن که جز موسی، هارون و فرزندان هارون دیگری در آن سکونت نکند و به من وحی نموده تا مسجد طاهری بنا کنم که جز من، علی و فرزندان وی کسی دیگر در آن سکونت ننماید.

(۲۷۵) از حذیفة بن أسید غفاری نقل است که گفت: هنگامی که یاران رسول خدا ﷺ به مدینه آمدند، منزلی نداشتند که در آن سکونت، کنند از این رو خوابگاه خویش را مسجد قرار داده بودند، رسول خدا ﷺ از آن عمل منع نمود و فرمود: مسجد جایگاه

(۲۷۴). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۲، روایت ۳۰۱؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۸۰؛ ارجح المطالب علامه عبید الله حنفی، ص ۲۱۶، شرف النبی کازرونی، ص ۷۴؛ العمدة ابن بطریق، ص ۱۷۷، روایت ۲۷۴؛ درّ المنثور سیوطی، ج ۳، ص ۳۱۴، ذیل آیهٔ ۸۷ از سورهٔ یونس؛ علل الشرایع شیخ صدوق، ص ۲۱۰، باب ۱۵۴؛ ترجمة امام علی بن ابیطالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۹۶، روایت ۳۳۵.

(۲۷۵). ابن مغازلی، ص ۲۳۵، روایت ۳۰۳؛ العمدة ابن بطریق، ص ۱۷۷، حدیث ۲۷۵؛ علل الشرائع، ص ۲۰۱؛ ینابیع المودّة، باب ۱۷، ص ۸۸؛ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱ شمارهٔ ۳۷۳۲.

عبادت است، نباید آن را خوابگاه قرار دهید، چراکه ممکن است در آنجا محتلم شوید و از قداست مسجد بکاهید، پس از انتشار این فرمان أصحاب و یاران پیامبرﷺ مسجد را ترک نموده و در اطراف آن هرکس در حدّ توان و نیاز خویش خانه‌ای ساخت و هر یک دری از خانهٔ خود به مسجد باز نمود، رسول خداﷺ با صدور دستور دیگری، معاذبن جبل را مأمور نمود، تا به یکایک آنان ابلاغ نماید که درهای ورودی به مسجد را مسدود کنند، معاذ برای ابلاغ مأموریت نخست نزد ابوبکر رفت و فرمان آن حضرت را به وی ابلاغ نمود و گفت: پیامبرﷺ تو را أمر می‌کند که از مسجد بیرون بروی و درب ورودی منزلت به مسجد را مسدود کنی، وی گفت: دستور رسول خداﷺ را بر دیده نهاده و فرمان او را اطاعت می‌کنم و بی درنگ در را مسدود نموده و از مسجد خارج شد.

سپس پیام رسول خداﷺ را به عمر رساند و گفت: پیامبر می‌فرماید، درب منزلت را که به مسجد باز می‌شود، مسدود کن و از آنجا خارج شو؛ عمر گفت: فرمان پیامبر را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم، اما خوش داشتم روزنه‌ای از خانه‌ام به مسجد باز باشد، معاذ خواسته او را به رسول خداﷺ ابلاغ کرد؛ از آن پس نزد عثمان رفت و این موضوع زمانی بود که رقیه دخت پیامبرﷺ در خانهٔ وی بود و مأموریت را ابلاغ نمود؛ عثمان نیز اطاعت نمود و از مسجد خارج شد.

آخرین دیدار معاذ، با حمزه بود که وی نیز فرمان رسول خداﷺ را اطاعت کرد و از مسجد خارج شد و درب منزل خود را مسدود نمود. در این میان علیﷺ هاله‌ای از تردید، بر دل داشت که آیا دستور سدّ باب و خروج از مسجد برای او نیز هست یا نه، با اینکه رسول خداﷺ در بین خانه‌های خویش در درون مسجد منزلی برای وی ساخته بود!

در آن حال رسول خداﷺ پرده از این تردید برداشته و فرمود: یا علی تو همچنان در جای خود مستقر باش، زیرا تو طاهر و مطهری و این دستور شامل شخص تو و خانواده‌ات نخواهد بود. وقتی این سخن به حمزه رسید، عرض کرد یا رسول‌الله! جای شگفت است که همهٔ ما را از مسجد اخراج کردی تنها جوانی از جوانان بنی‌عبدالمطلب «یعنی علیﷺ» را نگهداشتی؟! پیامبرﷺ فرمود: من از پیش خود اقدامی نکرده‌ام و

کس را بر شما، امتیاز نداده‌ام و اگر این دستور از شخص من بود هیچ کسی را بر دیگری امتیاز نمی‌دادم! به خدا سوگند این فضیلتی است که خدای متعال به او کرامت نموده است، امّا دربارهٔ شخص تو مژده‌ای دارم و آن این است که خدا و رسولش از تو خشنود هستند بشارت باد تو را؛ اثر این بشارت در روز اُحد که حمزه به شهادت رسید آشکار گردید.

این فضیلت و امتیاز خاص علی علیه السلام بر جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و در گردهمایی جمعی، زبان به اعتراض گشوده و از علت این عمل، در حدّ گسترده‌ای جویا شدند، چون دامنهٔ گفتار آنان به درازا کشیده شد و به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، در میان اصحاب خود به پاخاست و فرمود: مردانی چند بر آنها گران آمده است که من علی را در مسجد جای داده و بر عمل من خورده گرفته اند، با اینکه به خدا سوگند اخراج دیگران و ابقای وی به دستور من نبوده است، بلکه خدای متعال به موسی و برادرش وحی نمود که برای یارانتان در مصر، خانه بسازید و خانه‌های خویش را قبلهٔ آنان قرار دهید و در آنها نماز بخوانید و در پی این دستور به موسی فرمان دیگری داد که در آن عبادتگاه کس ساکن نشود و با همسرش همبستر نگردد و در آن مسجد جز هارون و ذریه‌اش کسی حق ورود ندارد و چون علی منزلتش نزد من به منزلت هارون نسبت به موسی است و او برادر من می‌باشد، روا نیست که در مسجدم کسی با همسرش همبستر شود، مگر علی و ذریّه او. سپس فرمود: هرکس از این عمل ناراحت است راه برای او باز است، از اینجا به آنجا برود و با دست مبارک به شام اشاره نمود!.

مبحث پنجم

در مورد مباهله است

داستان مباهله، یکی از پربارترین فضایل آن حضرت است که بر منقبت نوینی، دلالت دارد و حکایت از ورع و تقوای بی شائبه و بی نظیر آن جناب، فرزندان و همسرش بانوی عظیم الشأن اسلام می‌نماید، چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اجابت دعایش از آنان کمک گرفت که وقتی دعا می‌کند آنها آمین بگویند، تا به اجابت مقرون گردد.

[۲۷۶] در آن هنگام که اسلام بعد از فتح مکه انتشار یافت و اقتدار و سلطنت آن

(۲۷۶). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، باب دوم، فصل ۴۸، ص ۱۵۴ با اندک اختلافی در الفاظ؛ بحارالانوار، ج ۲۱، باب ۲۲، ص ۲۷۶ به بعد؛ احقاق الحق، ج ۱، ص ۷۰ـ ۹۱ و ج ۳، ص ۷۵ و ج ۱۴، ص ۱۳۱ ، ۱۴۸ و ج ۱۸، ص ۳۸۹ ـ ۳۹۰ و ج ۲۰، ص ۸۴ـ ۸۷؛ العمدة ابن بطریق، فصل ۲۴، ص ۱۸۸، روایت ۲۸۸ و ما بعد؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۰۶، ذیل آیهٔ ۶۱ از آل عمران؛ مناقب خوارزمی، فصل چهارده، ص ۹۶، مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۳، حدیث ۳۱۰، درّالمنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۸، ذیل آیهٔ شریفه؛ تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۰، ذیل آیهٔ کریمه؛ اسباب النزول واحدی، ص ۶۰؛ کفایة الطالب، باب ۳۲، ص ۱۴۱.

گسترده گردید، هیئتهایی از هر سو، خواه برای پذیرش اسلام و یا در جهت کسب تأمین جانی به حضور رسول خداﷺ شرفیاب می‌شدند، تا فرامین آن جناب را برای ادامهٔ حیات خویش گردن نهند. یکی از هیئتها، نصارای نجران بودند که مشتمل بر سی نفر به سرکردگی ابوحارثه بزرگ آن گروه و اسقف آنان بود برخی از افراد دیگر این گروه عبارت بودند از: العاقب و السیّد و عبدالمسیح که همگی به مدینه آمدند و به هنگام نماز عصر، درحالی که لباسهای دیباج، به تن و صلیب به گردن داشتند، به حضور پیامبرﷺ شرفیاب شدند؛ همزمان با ورود آنان به مدینه، جماعتی از یهودیان ساکن مدینه، آنان را ملاقات نموده و میان آنان بحث و مجادله درگرفت و هریک از آنان دیگری را ردّ نموده و از دین عاری می‌دانست، چنان که خداوند به این ماجرا اشاره کرده است. به هرحال هیئت نجران که ابوحارثه آنها را رهبری می‌کرد، بعد از نماز عصر، نزد رسول خداﷺ اجتماع نمودند و رهبر آنها گفت: یا محمّد! دربارهٔ مسیح عیسی بن مریم چه می‌گویی؟ پیامبرﷺ فرمود: مسیح بندهٔ خداست که او را برگزیده و به رسالت انتخابش نمود، اسقف گفت: آیا برای او پدری می‌شناسی؟ فرمود: نه، زیرا پیدایش او، از راه نکاح نبود، تا پدر داشته باشد، وی گفت: آیا او مخلوق نیست؟ پیامبرﷺ فرمود: آری مخلوق است! آنان گفتند: پس چگونه ممکن است کسی مخلوق باشد، اما پدر نداشته باشد، با اینکه هر مخلوقی از پدر نشأت یافته است؟ در آن حال خدای متعال، در ردّ آنها این آیه را نازل نمود: «إنّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم «الی قوله» فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»[۱] (در واقع مثل عیسی نزد پروردگار همچون مثل آدم است، تا این که فرمود: و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار خواهیم داد). رسول خداﷺ این آیات را بر آنها قرائت نمود و اضافه کرد که اگر شما گفتار مرا تصدیق نمی‌کنید، آمادهٔ مباهله شوید و بدانید که بعد از مباهله بر آن کس که بر باطل است، عذاب نازل خواهد شد!! در آن حال اسقف و یارانش، به تبادل رأی پرداختند، سپس تصمیم گرفتند تا بامداد روز بعد، از رسول خداﷺ مهلت

۱. آل عمران (۳) ۵۹، ۶۰، ۶۱.

بگیرند و نتیجه کارشان را اعلام نمایند. پیامبرﷺ به آنها مهلت داد. پس از بازگشت به اقامتگاه، اسقف سخن را آغاز نمود و گفت: اگر فردا محمّد با اهل بیت و عزیزانش، برای مباهله آمدند، هرگز به مباهله اقدام نکنید و اگر با همهٔ یارانش در صحنه حضور یافت، اقدام نمایید و بدانید که او برحق نیست.

عاقبت یکی از افراد سرشناس، به ترسایان رو نمود و گفت: ای جماعت نصارا، شما به حق می‌دانید که محمّد پیامبر خداست و دربارهٔ حضرت مسیح با شما به حق سخن گفت و حقیقت حال را بیان نمود؛ به خدا سوگند اگر گروهی با پیامبری مباهله کنند، زندگی بر سالخوردگان تلخ می‌گردد و در اندک زمانی نابود می‌شوند از آن پس خردسالی بین آنان پیدا نخواهد شد و اگر مباهله کنید، همگی به هلاکت خواهید رسید! هم اکنون اگر به دینتان علاقمندید و به مذهبتان پای بند هستید، تنها راه نجات در این است که با این مرد، به راه مسالمت وارد شوید و دشمنی را پایان داده و به سرزمینتان برگردید.

روز بعد که در میعادگاه به قصد دیدار با پیامبر حضور یافتند، رسول خداﷺ در حالی که دست علی در دست او و حسنین در جلو و فاطمه در پشت سر او قرار داشت را، مشاهده کردند، اسقف از آنها پرسید، جماعتی که از نزدیک صحنه را مشاهده می‌کردند به او گفتند: این مرد که دست او در دست وی می‌باشد، پسر عمو و داماد و محبوبترین خلق نزد او می‌باشد، علی بن ابی‌طالبؑ است و این دو کودک، فرزندان دختر او از علی و محبوبترین خلق خداوند نزد اویند و آن زن هم دختر او فاطمهؑ و عزیزترین و گرامی‌ترین مردم نزد او و نزدیکترین فرد به قلب اوست که وی را روح خویش نامیده است! رهبر مسیحیان به عاقب و سیّد و عبدالمسیح که در جمع همراهان او امتیاز بخصوصی نزد او داشتند، نگاه نمود و گفت: در کار خود درست بیندیشید، چرا که وی عزیزانش و کسانی که همانند آنها در روی زمین وجود ندارد و هیچ کس به او از آنها نزدیکتر نیست برای مباهله، با خود آورده است و این نشان می‌دهد که به راستی و حقیقت گفتار خود اطمینان دارد! به خدا سوگند اگر خود را ذیحق نمی‌دید، هرگز عزیزان خویش را در معرض مباهله و نفرین قرار نمی‌داد، به خدا قسم اگر موقعیت قیصر سلطان

روم که ما را پیروی می‌کند در بین نبود، بی‌تردید به دست او اسلام را اختیار می‌کردم، اما با این مانع بزرگ که بر سر راه است جز مصالحه به هر چیزی که مورد نظر او باشد، راهی وجود ندارد.

اکنون برای نجات خویش از مهلکهٔ عذاب بکوشید و آیندهٔ خود را با تیزبینی از خطر برهانید، ای گروه نصارا! هم اکنون چهره‌هایی نورانی می‌بینم که اگر کسی برای از جای کندن کوهی به آنها متوسل شود، هر آینه خداوند به برکت این صورتهای نورانی، آن کوه را از جایی به جای دیگر منتقل خواهد نمود، با این حال اگر بخواهید با او مباهله نمایید، بی‌تردید به نابودی و هلاکت خواهید رسید و در پهنای گیتی، یک تن نصرانی تا روز قیامت برجا نخواهد ماند!!

هیئت نصارای نجران با شنیدن سخنان رهبرشان، به این نتیجه رسیدند که با پیامبر ﷺ از طرف مذاکرهٔ صلح آمیز کار را به پایان برند، از این رو گفتند: یا أباالقاسم رأی ما براین است که با تو مباهله نکنیم! تو به دینت و ما بر دینمان همچنان باقی بمانیم، رسول خدا ﷺ فرمود: در این صورت لازم است همگی اسلام اختیار کنید، تا در سود و زیان با مسلمانان سهیم باشید، آنان با این پیشنهاد موافقت نکردند، پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین آمادهٔ جنگ باشید گفتند: ما توان جنگ با عرب نداریم، اما با مصالحه غائله را به پایان خواهیم رساند به این شکل که با ما جنگ نکنی و متعرّض ما نشوی و ما را از دینمان بازنداری، در مقابل ما هم متعهد می‌شویم که هرساله دوهزار حلّه، به قیمت هر عدد، چهل درهم و اگر در یک سال عددی ناقص باشد در سال بعد آن را جبران کنیم، یک هزار حلّه در ماه صفر و یک هزار دیگر در ماه رجب هر سال بپردازیم، اضافه براین، هر ساله سی عدد زره، پولادین تقدیم خواهد شد، رسول‌اکرم ﷺ بنا به درخواست آنها، مصالحه را با تعهد مذکور پذیرفت و فرمود: سوگند به خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست! اگر جمعیت نجران به مباهله اقدام می‌کردند، بی گمان نابودی، آنها را فرا می‌گرفت و همگی به صورت خوکان و بوزینگان مسخ می‌شدند، و آتش شعله‌ور و سوزان آنها را فرا می‌گرفت تا آنجا که پرندگان بر شاخهٔ درختان و در پرواز را طعمهٔ خود می‌ساخت و

سرزمین آنان را نابود و تمامی اهل نجران را به هلاکت می‌کشاند، علاوه براین هنوز سال مباهله به پایان نرسیده بود که جمعیت مسیحیان روی زمین همگی نابود می‌شدند. منظور از بیان این آیه و داستان مباهله، آن است که خداوند متعال در این آیه: «وانفسنا وانفسکم» جان محمد ﷺ را جان علی ؑ دانسته و نفس علی را نفس وی قرار داده است.

مبحث ششم

دربارهٔ وجوب محبّت و دوستی با آن حضرت ﷺ

(۲۷۷)، خداوند می‌فرماید: «قُلْ لا أسألكم عليه أجراً الّا المودة في القربیٰ»[1]: (بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان...)، تردیدی نیست که علی ﷺ سیّد و بزرگ خاندان نبوّت و نزدیکان آن حضرت می‌باشد.

(۲۷۸) احمد بن حنبل در مسند خود روایتی را بازگو می‌کند، که رسول‌اکرم ﷺ دست

(۲۷۷). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۰۷، حدیث ۳۵۲ در این سند از سعیدبن جبیر از ابن عباس نقل شده که گفت: به هنگام نزول آیهٔ شریفهٔ: «قل لا أسألكم عليه أجراً الا المودة في القربی» گفتند: یا رسول‌الله! کسانی که خداوند به دوستی آنها أمر نموده کیستند؟ فرمود: علی، فاطمه و فرزندان آنها؛ کفایة الطالب گنجی، باب ۱۱، ص ۹۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۰۳ و ج ۹ ص ۱۶۸؛ نورالأبصار شبلنجی، ص ۱۱۱.

۱. شوری، ۴۲.

(۲۷۸). مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۷۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۷۰، حدیث ۴۱۷؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۲، ص ۷۰، چاپ مدینه و چاپ دلهی ص ۱۹۹، جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱، شمارهٔ ۳۷۳۳؛ تاریخ اصبهان ابونعیم، ج ←

حسن و حسین را در دست گرفته فرمود: هرکس محبت مرا و این دو فرزندم و پدر و مادرشان را در دل داشته باشد، روز قیامت در بهشت در کنار من خواهد بود.

(۲۷۹) ازمسند احمد بن حنبل از زرّ بن حبیش نقل است که گفت: علیؑ فرمود: به خدا سوگند رسول خداﷺ از پیمان موثّق الهی به من خبر داد مبنی براین که علامت دشمنی با تو نفاق و نشانهٔ محبت با تو ایمان است؛ از این رو هیچ کس با من دشمن نیست مگر منافق و هیچ فردی دوست‌من نیست مگر مؤمن.

(۲۸۰) و درکتاب مسند احمد بن حنبل، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، روایت دیگری است که گفت: در روز خیبر رسول‌اکرمﷺ فرمود: «لاعطین‌الرایة رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله کرّاراً لیس بفرّار»: پرچم پر افتخار اسلام را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، او قهرمانی است که هرگز به جنگ پشت نکرده و در میدانهای نبرد، دشمنان تیره بخت اسلام را همچنان طعمهٔ شمشیر می‌نماید. اصحاب رسول خداﷺ در آن روز

→
۱، ص ۱۹۱؛ تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ج ۱۳، ص ۲۸۷، شمارهٔ ۷۲۵۵.

(۲۷۹). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ ج ۶، ص ۲۹۲، از ام سلمه؛ نورالأبصار شبلنجی، ص ۷۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۰، شماره‌های ۲۲۵ ـ ۲۳۲؛ جامع ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، کتاب المناقب، باب ۲۱، حدیث ۳۷۱۷، از ام سلمة؛ حلیة الأولیاء ابونعیم اصفهانی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۵۵، شمارهٔ ۷۲۸و ج ۱۴، ص ۴۲۶ شمارهٔ ۷۷۸۵، لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶، شمارهٔ ۱۸۲۷؛ کفایة الطالب گنجی، باب سوم، ص ۶۸؛ ذخائر العقبی، ص ۹۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۳۱، باب بیست و دوم، از سمط اول، حدیث ۹۲ ـ ۹۵؛ العمدة ابن بطریق، فصل ۲۶، ص ۲۱۷، شماره‌های ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۵.

(۲۸۰). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۹؛ الأصابة، ج ۲، ص ۵۰۸ و ۱۳۳ و ۷۸ و ج ۴، ص ۵۲ و نیز در حدیث ۷۳، از فضائل علیؑ در کتاب الفضائل، ص ۴۶؛ ترجمه امام علی‌بن ابی‌طالبؑ، من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۱۶، حدیث ۲۵۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۷۶، حدیث ۲۱۳ به بعد؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۳۸؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ با اسانید دیگری؛ خصائص نسائی، ص ۵۳، حدیث ۱۳؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۱۰، حدیث ۲۵۲.

برای کسب این افتخار گردنها را کشیده و به چهرهٔ مبارکش نگاه می‌کردند، پس از انتظاری نه چندان طولانی مأیوس گردیدند و این فضیلت به علی‌ﷺ اختصاص یافت.

(۲۸۱) در مسند احمدبن حنبل از حذیفة نقل است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: آن‌کس که دوست داشته باشد به یاقوتی که خداوند آن را خلقت نمود و به آن دستور داد که باش و آن به وجود آمد متمسک شود، باید ولایت علی‌بن ابیطالب‌ﷺ را بعد از من بپذیرد و از وی اطاعت کند.

(۲۸۲) از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی، از عبدالله بن مسعود نقل است که گفت: رسول‌اکرمﷺ از خانهٔ زینب بنت جحش، خارج شد و به خانهٔ امّ سلمه آمد در آن حال کسی کوبهٔ در را به صدا در آورد و دقّ‌الباب نمود، رسول خداﷺ فرمود: ام سلمه برخیز و در را باز کن، ام سلمه گوید: گفتم، یا رسول‌الله، کوبندهٔ در کیست و تا چه حدّی منزلت و قدر او بالاست که بدون حجاب او را استقبال کنم، با این که روز گذشته آیاتی از قرآن دربارهٔ من نازل شد [واکیداً دستور داد که زنان با نامحرم مواجه نشوند؟] رسول‌اکرمﷺ فرمود: دستور مرا اطاعت کن، چرا که اطاعت از من اطاعت از خدا و نافرمانی از من تمرّد از فرمان خداوند است و آن کس که در پشت در اجازهٔ ورود

(۲۸۱). این روایت در مسند احمد وجود ندارد، اما در مناقب احمد، از زیدبن ارقم نقل شده است؛ الریاض النضره محب الدین طبری، ج ۲، ص ۱۶۷؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۵۲ به بعد و ج ۱۷ ص ۱۷۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۶، حدیث ۱۴۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۵؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۵، شمارهٔ ۲۶۰؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۶ و ج ۴، ص ۱۷۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۴، شمارهٔ ۱۱۸؛ کفایة الطالب، باب ۹۱، ص ۳۲۳؛ ترجمة امام علی بن ابیطالب‌ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۶۰۴ و ۶۰۹

(۲۸۲). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۲، با تفصیل و با اندک اختلافی در الفاظ و تقدیم و تأخیر بعضی جمله‌ها، اما به کتاب ابن خالویه دست نیافتم؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۳۱، باب ۶۱، حدیث ۲۵۷، ترجمة امام علی‌بن ابیطالب‌ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۰۷، حدیث ۱۲۱۵؛ کفایة الطالب، باب ۸۶، ص ۳۱۲؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۴۴.

می‌خواهد، مردی سست اراده و بی‌پروا نیست و به خانه‌ای وارد نمی‌شود مگر بداند در مسیر راه او هیچ کس نیست، او خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

امّ سلمه گوید: در را گشودم او دو لنگهٔ در را گرفت و متوقف شد، تا من به درون اطاق رسیده و در پشت پرده رفتم و چون مطمئن شد که صدایی و حرکتی در مسیر راهش نیست، به حضور رسول خدا ﷺ مشرف گردید و سلام کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای ام سلمه! آیا او را شناختی گفتم: آری او علی بن ابی‌طالب ؑ است. آن‌گاه فرمود: سرشت او سرشت من و گوشت و خون او و تمام ابعاد وجود او از وجود من نشأت یافته است، او کسی است که به وعده‌های من، پس از من عمل خواهد کرد، این سخن را بشنو و بر آن گواه باش. ای امّ سلمه! او مخزن علوم من و ولیّ مؤمنان پس از من است، باز سخن را تکرار نمود و فرمود: بشنو و گواه باش او بعد از من با ناکثان (اصحاب جمل) و قاسطان (معاویه و پیروانش) و مارقان (خوارج نهروان) می‌جنگد. به خدا قسم او سنّت مرا زنده نگاه می‌دارد، باز هم بشنو و گواه باش، سپس فرمود: اگر بنده‌ای خدای را هزار سال بعد از هزار سال در بین رکن و مقام عبادت کند و از آن پس خدا را ملاقات کند (از دنیا برود) در حالی که با علی دشمن باشد، خداوند او را به رو به دوزخ افکنده و در ژرفای جهنم جای خواهد داد.

(۲۸۳) دیلمی در کتاب فردوس الأخبار، از معاذ نقل می‌کند که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: دوستی علی بن ابیطالب، حسنه‌ای است که با وجود آن گناهی زیان آور نبوده و دشمنی با او گناهی است که با وجود آن هیچ حسنه‌ای سود بخش نخواهد بود.

(۲۸۳) فردوس الأخبار، ج ۲، ص ۲۲۷، شمارهٔ ۲۵۴۷؛ ینابیع المودة، ص ۹۱ و ۱۸۰؛ مناقب خوارزمی، فصل ۶، ص ۳۵؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۲۵۷ و ج ۱۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴، باب ۱۴۸.

(۲۸۴) و از همین کتاب از ابن مسعود نقل شده است که گفت: تنها یک روز دوستی با آل محمدﷺ ازعبادت یک سال برتر و بهتر است و هرکس با این محبت یک روزه چشم از دنیا بربندد، بی‌تردید به بهشت داخل می‌شود.

(۲۸۵) و از همین کتاب از ابوذر، از رسول خداﷺ نقل شده است که فرمود: علی باب ورود به علم و هدایت من است که بر روی شیفتگان آن گشوده شده و آنچه راکه از جانب پروردگار مأمور به ابلاغ شدم، پس از من برای امتم بیان خواهد نمود، دوستی او ایمان و دشمنی با او نفاق و دورویی است و نگاه به چهرهٔ وی مهربانی و مودّت او عبادت است.

(۲۸۶) ازکتاب مناقب خوارزمی، از جابر نقل شده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل شد، درحالی که لوحی سبز رنگ در دست داشت و در آن لوح به خط سفیدی از جانب خداوند چنین نوشته شده بود که: «من محبت علی‌بن ابی‌طالب را بر همهٔ مخلوقات فرض و واجب نمودم پس تو ای پیامبر، این نقش تقدیر را به همهٔ مردم ابلاغ کن و آنان را در جریان امر قرار بده.

(۲۸۷) ازهمان کتاب، از ابن عباس از رسول‌اکرمﷺ نقل شده است که فرمود: اگر همهٔ مردم بر محبت علی اجتماع و اتفاق داشتند، هرگز خداوند دوزخ را خلقت نمی‌کرد.

(۲۸۴). فردوس الأخبار، ج ۲، ص ۲۲۶، شمارهٔ ۳۵۴۳؛ ینابیع المودة، ص ۳۹۷؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۹۷، حدیث ۹۳ و ج ۱۸، ص ۴۸۳.

(۲۸۵). فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۹۱، شمارهٔ ۴۰۰۰؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۳۸ و ج ۷، ص ۲۱۳ و ج ۲۰، ص ۳۰۹ و ۴۲۰.

(۲۸۶). مناقب خوارزمی، فصل ۶، ص ۲۷؛ مقتل خوارزمی، ص ۳۷؛ ینابیع المودة، باب ۴۶، ص ۱۳۶ و ۲۳۸؛ فردوس الأخبار و چنان که در احقاق الحق، ج ۷، باب ۲۰۸، ص ۱۸۷، آمده است.

(۲۸۷). مناقب خوارزمی، فصل ۶، ص ۲۸.

(۲۸۸)و از همان کتاب، از رسول اکرمﷺ نقل شده است که فرمود: ای علی! اگر بنده‌ای همانند عبادت نوح در میان قوم خود خدا را عبادت کند و به سنگینی کوه احد، طلا در راه خدا انفاق کند و آن قدر عمر وی طولانی شود که هزار حج، پیاده انجام دهد، سپس در بین صفا و مروه در حال مظلومیّت کشته شود و با این همه اعمال، ولایت تو را نپذیرفته باشد و از رهبری تو تمرّد نماید، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند و راهی به آن نخواهد یافت.

(۲۸۹)مردی به سلمان گفت: دوستی بیش از حدّ تو نسبت به علیؑ موجب شگفتی است! سلمان گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس با علیؑ محبت ورزد، به من محبت دارد و هرکس با علیؑ دشمن باشد، با من نیز دشمن می‌باشد.

(۲۹۰)خوارزمی از عبدالله بن عمر، روایت می‌کند که گفت: رسول خداﷺ فرمود: هرکس محبّ علی باشد، خدای متعال، نماز و روزه واعمال خیر او را پذیرفته و دعایش را به اجابت مقرون می‌نماید و هرکس محبّ علی باشد به شمارهٔ هررگی که در بدن دارد، شهری در بهشت به او عطا می‌کند و هرکس محبت آل محمّدﷺ در دل داشته باشد، از سختی حساب، میزان و صراط در روز قیامت در امان خواهد بود. و هرکس با محبّت آل محمّدﷺ دیده از دنیا بربندد، به شفاعت من با گروه پیامبران در بهشت قدم خواهد نهاد. سپس فرمود: آگاه باشید! هرکس با آل محمّدﷺ دشمنی کند، در روز قیامت بین دیدگان او نوشته می‌شود این فرد از رحمت گستردهٔ الهی مأیوس و ناامید خواهد بود.

(۲۸۸). مناقب خوارزمی، فصل ۶، ص ۲۸؛ مقتل خوارزمی، ص ۳۷؛ ینابیع المودّة، ص ۲۵۲؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۹، شمارهٔ ۷۶۶؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۷۷.

(۲۸۹). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۰.

(۲۹۰). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۴؛ مقتل خوارزمی، ص ۴۰، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۶۱.

(۲۹۱) و از عبدالله‌بن مسعود نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس به این باور باشد که به من و آنچه از جانب خدا به آن مأمورم، ایمان آورده است، امّا با علی دشمنی ورزد، او در این گمان خویش دروغگوست و بهره‌ای از ایمان نخواهد داشت.

(۲۹۲) و از ابی برزه نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در یکی از روزها درحالی که در محضرش بودیم فرمود: به خدایی که جانم در تحت قدرت اوست سوگند یاد می‌کنم که در روز قیامت، هیچ بنده‌ای، گام از گام بر نمی‌دارد، مگر این که خدای متعال، در مورد چهار چیز از او پرسش می‌کند: ازعمرش که در چه چیز سپری کرد و از بدنش که در چه کاری فرسوده نموده است و از مال و ثروتش که از کجا به دست آورده و درکجا مصرف نموده است و از محبت اهل البیت؟! در آن حال عمر از جا برخاست و گفت: علامت و نشانهٔ محبت شما در چیست؟ پیامبر ﷺ در حالی که دست مبارکش را بر سر علی می‌نهاد و او در کنارش جای داشت، فرمود: دوستی با من پس از وفاتم، محبّت به این بزرگ مرد است و اطاعت از او اطاعت ازمن و مخالفت با او مخالفت با من می‌باشد.

(۲۹۳) و از عبدالله بن عمر نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ پرسیدند که خدای متعال، در شب معراج با چه لغت و زبانی با تو سخن گفت، فرمود: به لغت و زبان علی، مرا مخاطب ساخت! در آن حال الهام شدم که بپرسم خدایا! تو با من سخن می‌گویی یا علی با من صحبت می‌کند؟ خداوند فرمود:ای احمد! حقیقت من غیر از اشیای دیگر است! نه با مردم قیاس می‌شوم و نه با چیزهای مشابه توصیف می‌گردم! من تو را از نور

(۲۹۱). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۵؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴۹.

(۲۹۲). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۲۵، مقتل الحسین خوارزمی، ص ۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۴۶؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۲۳۵.

(۲۹۳). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۷.

خودم و علی را از نور تو آفریدم، از آن پس به اسرار قلبت آگاه شدم و احدی را نزدیکتر و محبوبتر به قلب و دل تو از علی نیافتم، از این رو به زبان و آوای علی تو را مخاطب ساختم، تا در این محفل انس، قلبت آرام گیرد.

(۲۹۴) ازکتاب کفایة الطالب حافظ ابو عبدالله شافعی، به أسنادش، از ابی برزه نقل شده است که گفت: رسول‌اکرم ﷺ فرمود: خدای متعال، دربارهٔ مقام و منزلت علی ﷺ، با من عهد و پیمانی موثّق و مؤکد در انجام مأموریتم گرفت، عرض کردم: پروردگارا آن مأموریت مهم چیست؟ فرمود: بشنو عرض کردم: آماده‌ام، فرمود: علی پرچمدار هدایت، رهبر اولیای من و روشنایی فرمانبران من می‌باشد. وی آن کلمه‌ای است که پرهیزگاران را به آن الزام نموده‌ام. هرکس محبّ علی باشد محبّ من است و هرکس دشمن علی است، دشمن من می‌باشد! تو ای پیامبر او را مژده و بشارت به این عنایت خاص داده و او را آگاه کن؛ در آن حال علی نزدم حاضر شد و مژدهٔ‌الهی را به او ابلاغ نمودم. پس علی عرض کرد: یا رسول‌الله! من بندهٔ خدا و در قبضهٔ اقتدار او هستم، اگر مرا عذاب کند، علت این عذاب جز گناه ونافرمانی چیزی نیست و اگر این مژدگانی را محقق سازد از فضل و عظمت اوست. در آن حال دست به دعا برداشته و عرض کردم: پروردگارا! قلب او را نورانی و بهار عمر او را ایمان به خودت قرار ده، خدای عزوجل، دعای مرا دربارهٔ او مستجاب نمود و فرمود: خواستهٔ تو را دربارهٔ او انجام خواهم داد، سپس خداوند مرا آگاه نمود که آزمایشهایی به او اختصاص داده‌ام، که این آزمایشها و بلاها دربارهٔ هیچ یک از اصحابم پیش نخواهد آمد، از این رو عرض کردم: پروردگارا او برادر و یار و همگام با من است؟ فرمود: این رتبه و مقام پیش از علم تو پیش بینی شده بود، چراکه او مورد امتحان و آزمایش من قرار گرفته و مردم را دربارهٔ مقام و منزلتش آزمایش خواهم نمود.

(۲۹۴). کفایة الطالب، باب چهارم، ص ۷۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶

(۲۹۵)از عمّار بن یاسر نقل شده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: آن‌کس که به من ایمان آورده و نبوّت مرا تصدیق و اذعان دارد او را به ولایت علی بن ابیطالب، سفارش و توصیه می‌نمایم، چراکه هرکس ولایت او را بپذیرد، ولایت و نبوّت مرا قبول نموده و هرکس در مسیر ولایت من قرار گرفته باشد، به ولایت پروردگار، داخل خواهد شد و خداوند از او راضی خواهد بود.

(۲۹۶) ازکتاب مناقب خوارزمی، از ابی علقمه (مولی بنی‌هاشم) نقل شده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ در جمع ما یاران خود نماز صبح را به جا آورد، سپس رو به ما نمود و فرمود: ای یاران دیشب عمویم حمزه بن عبدالمطلب و (برادرم) جعفر بن ابیطالب را در خواب دیدم، در حالی که طبقی از میوه در پیش رو داشتند و از آن میل می‌کردند، آن میوه نخست از درخت سدر بود (نبق) ناگهان به انگور مبدّل شد و پس از لحظاتی کوتاه به رطب تبدیل گردید، به آنها نزدیک شده و گفتم: پدرم فدای شما باد؛ کدام یک از اعمال نیکو و پسندیده را برتر و افضل یافتید گفتند: پدران و مادران ما فدای شما باد، در بین اعمال خوب و پسندیده برتر و ارزنده‌تر از سه عمل چیزی نیافتیم: درود و صلوات بر تو و تشنه‌ای را سیراب کردن و محبّت علی‌بن ابی‌طالبؑ در دل داشتن.

(۲۹۷) و از مناقب خوارزمی نقل شده که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: خدای متعال به شما پیروانم بر سایر امتهاو پیروان پیامبران دیگر مباهات می‌نماید همهٔ شما را مورد آمرزش قرار می‌دهد بویژه علی را مورد عنایت خاص خویش قرار داده تحقیقاً من رسول خدا به سوی همهٔ شما هستم، نه بی دلیل مردم را در مورد قبیله‌ام به وحشت

(۲۵۹). کفایة الطالب، باب پنجم، ص ۷۴.

(۲۹۶). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۳.

(۲۹۷). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۳۷، به نقل از معجم طبرانی.

می‌اندازم و نه به جانبداری آنها برمی‌خیزم [یعنی نه بی‌جهت کسی را ترفیع و نه بی‌دلیل تنقیص می‌کنم] آنچه می‌گویم از جانب پروردگار است که به ابلاغ آن مأمورم، ابن جبرئیل پیام آور پروردگار است که به من می‌گوید: سعادتمند به مفهوم گسترده‌اش، آن کسی است که علی را چه در دوران حیات و چه بعد از وفات دوست داشته و محبت وی را در دل قرار داده باشد و نیز شقی و تیره‌بخت به تمام مفهوم کلمه آن فردی است که با علی چه در زمان حیات و چه در عالم ممات دشمنی نموده و بغض او را در دل، جای داده باشد.

(۲۹۸) و از کتاب کفایة الطالب حافظ شافعی، از عبدالله بن عباس نقل شده درحالی که بینایی خود را از دست داده بود و سعیدبن جبیر عصای او را به دست داشت که بر کنارهٔ چاه زمزم به گروهی از مردم شام که علی‌ؑ را دشنام می‌دادند، عبور کرد، چون عبدالله سخن آنان را شنید به سعید گفت: مرا به میان آنها برگردان، همین که به میان آنها رسید گفت: کدام یک از شما، خدا را دشنام می‌دهید؟ گفتند: سبحان‌الله! هیچ یک از ما خدا را دشنام نمی‌دهد، گفت: دشنام دهندهٔ رسول خداﷺ در بین شما کیست؟ گفتند: سبحان‌الله! ما هرگز پیامبرمان را دشنام نمی‌دهیم! گفت: آن که علی را در میان شما دشنام می‌دهد کیست؟ گفتند: آری ما علی را ناسزا می‌گوییم! ابن عباس گفت: شهادت می‌دهم که از رسول خداﷺ شنیدم و قلبم آن را نگهداشته که به علی‌ؑ فرمود: یاعلی هرکس تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده و هرکس به من ناسزا گوید، خدا را ناسزا گفته است! و هرکس خدا را ناسزا و دشنام دهد، خداوند او را به رو، به آتش دوزخ می‌افکند! سعید گوید: ابن عباس این سخن را به آنها گفت و از شدّت خشم و ناراحتی از آنها روی برگرداند و از آنجا گذشت.

(۲۹۸). کفایة الطالب، باب دهم، ص ۹۲، با اضافات.

حافظ گنجی شافعی در **کفایة الطالب**، از انس نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله[۲۹۹] فرمود: در آن شبی که به سیر آسمانها می‌رفتم، ناگهان فرشته‌ای را دیدم بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر گرد او جمع شده بودند، به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست؟ گفت: او را از نزدیک ببین و بر او سلام کن، به او نزدیک شدم و بر او درود فرستادم، دیدم او برادر و پسر عمویم علی‌بن ابیطالب است، با شگفتی از جبرئیل پرسیدم: مگر علی پیش از من به آسمان چهارم رفته است؟ گفت: نه ولی چون فرشتگان اشتیاق فراوان به دیدن روی علی داشتند، خداوند، فرشته‌ای از نور به صورت علی آفریده و ملائکه در هرشب و روز جمعه، هفتاد هزار بار، درحالی که خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کنند به زیارت او می‌روند و ثواب این‌عمل را به دوستان علی بن ابیطالب اهدا می‌نمایند.

روایات بی‌شماری دربارهٔ محبت علی علیه السلام و دوستی با او وجود دارد.

(۲۹۹). کفایة الطالب، باب بیست و ششم، ص ۱۳۲.

مبحث هفتم

در این است که حق و قرآن با علی ملازمند و از او جدا نمی‌شوند

(۳۰۰) خوارزمی در مناقب از ابی لیلی نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: بعد از من دیری نمی‌گذرد که آشوب و گمراهی در بین شما مردم، از هر سوی روی می‌آورد! در آن هنگام برای نجات خویش دامن علی را رها نکنید، چرا که او حق را از باطل جدا نموده و چهرهٔ حق را از غبار باطل پاک می‌سازد.

(۳۰۱) و از ابن عمر نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس راهش را از راه علی جدا کند و با او مفارقت نماید، از من و راه من به دور است و چنین فردی به یقین از هدایت و رهبری خداوند متعال، محروم بوده واز طریق حق به دور افتاده است.

(۳۰۰). مناقب خوارزمی، فصل هشتم، ص ۵۷؛ ترجمهٔ امام علی‌بن ابیطالب علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۵۷، شمارهٔ ۱۱۷۴؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۳۰۱). مناقب ابن مغازلی، حدیث ۲۷۸ ص ۲۴۰ و حدیث ۲۸۸، ص ۲۴۱، مناقب خوارزمی، فصل هشتم، ص ۵۷؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۱۴۶؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۳۰۲) ابو ایوب انصاری گوید: شنیدم رسول خداﷺ به عمّار یاسر فرمود: گروه باغی و طغیانگر تو را خواهند گشت، با این‌که تو بر حقی و حق با توست! ای عمّار! اگر ببینی علی راهی را پیش گرفته و طریقه‌ای را پسندیده و انتخاب کرده است، ولی همهٔ مردم به راهی دیگر می‌روند، مردم را به حال خود رها کن و راه علی را اختیار نما، چراکه راه علی، دلهره ندارد واضطراب انگیز نیست؛ او تو را به گمراهی نمی‌کشد و راه حق و هدایت را بر تو مسدود نمی‌نماید!

ای عمّار! اگر کسی شمشیری را بر دوش بکشد که با آن به یاری علی برخیزد و بر فرق دشمنان وی فرود آورد، خدای متعال، به نشانهٔ خوشنودی از او شمشیری از درّ به او کرامت نماید و اگر کسی شمشیری به دوش بکشد که با آن دشمنان علی را یاری کند و علیه او مبارزه نماید، خداوند متعال، به علامت خشم وغضب، شمشیری از آتش بر شانهٔ اوخواهد آویخت.

(۳۰۳) و از عایشه روایت شده است که رسول اکرمﷺ فرمود: حق همیشه ملازم با علی است و به هر راهی که علی گام نهد، حق نیز با او همگام است.

(۳۰۴) امّ سلمه گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: حق باعلی و علی با حق است واین دو، از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که در روز قیامت، در کنار حوض بر من وارد شوند.

(۳۰۲). مناقب خوارزمی، فصل ۸ ن‌ـ‌م، ص ۵۷؛ کشف الغمة، ص ۱۴۳.

(۳۰۳). احقاق الحق، ج ۵، ص ۳۸۹ و ج ۱۶، ص ۳۸۹؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۳۰۴). تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۰، شمارهٔ ۷۶۴۳؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳ و ج ۱۶، ص ۳۹۰؛ ترجمهٔ امام علی بن ابیطالبؑ من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۳، شمارهٔ ۱۱۷۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۷ با اضافات؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۲۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۳۰۵) و از عایشه روایت شده است که رسول اکرمﷺ فرمود: حق با علی و علی با حق است و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند و مفارقتی در بین آنها نیست، تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

(۳۰۶) امّ سلمة گوید: از رسول خداﷺ شنیدم فرمود: علی و یارانش در کنار حوض، بر من وارد می‌شوند، در حالی که حق با آنهاست و از یک دیگر جدانمی‌شوند.

(۳۰۷) ابی رافع گوید: رسول اکرمﷺ به من فرمود: ای ابورافع! در آن زمان که گروهی باطل‌گرا با علی بجنگند، با این که او بر حق و آنان بر باطلند، چه موقفی اتخاذ خواهی کرد؟ اگر کسی رضای خدا طالب باشد باید با دشمنان علی بجنگد، چرا که قتال با دشمنان وی به امر خداوند و رضای پروردگار است، بنابراین هرکس در توان دارد که با آنان بجنگد باید به این امر خطیر اقدام نماید و بدون دفع الوقت، در صحنهٔ نبرد، حاضر شود و با شمشیر علیه دشمنان علی جنگ کند و اگر توان او در این حدّ نیست باید با زبان و تبلیغ علیه آنها قیام نماید، تا شوکت و موقعیت اجتماعی آنان در هم شکسته‌و آنها را

(۳۰۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۳۶ به نقل از الرسالة العراقیة سمعانی نیشابوری؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۸؛ الأمامة والسیاسة، ص ۷۳.

(۳۰۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۶: در این نقل چنین آمده است: ابو رافع گوید: پس از فتنهٔ جمل، ام سلمه به نزدم آمد و پرسید: ای ابو رافع! هنگامی که قلبهای مردم به هر سویی متمایل بود و دلها به‌راههای گوناگون در پرواز بودند. قلب تو به سوی چه کسی در پرواز بود؟ گفتم: ای امّ المؤمنین، قلبم به سوی علی بن ابیطالبؑ در پرواز بود. ام سلمه گفت: نیکوست و راه صحیح رفته‌ای. به درستی که از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: علی و شیعیانش در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند و حق با آنهاست و از آنها جدا نمی‌شود

(۳۰۷). ارجح المطالب، ص ۶۰۰؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۳۳۵. با اندک اختلاف؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۸، با اضافات؛ الدرجات الرفیعة سید علی خان، ص ۲۷۳؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۳۴؛ رجال نجاشی، ص ۶۲؛ کشف الغمّة، ج ۱؛ ص ۱۴۶، به نقل از مناقب خوارزمی.

رسوا سازد، و در نهایت اگر در این حدّ نیز ناتوان‌است باید لااقل با قلب و دل به جنگ آنها برخیزد و این آخرین مرحلهٔ جهاد در راه حق و ستیزه گری بادشمنان اوست که جز این راهی در پیش نیست.

ابو رافع گوید: پس از استماع این توصیهٔ لازم، خدمتش عرض کردم: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید و برایم دعاکنید که اگر زمان آنان را درک کنم، توان جنگ با آنها را به من کرامت نماید، تا باکوشش هرچه بیشتر، شمشیر به دست و با آنها بجنگم [پس از گشت دوران آن سه تن] که مردم با علی بیعت کردند و معاویه با او به مخالفت برخاست و طلحه و زبیر به سوی بصره رفتند، [تا فتنهٔ جنگ جمل را به پاکنند] با خود گفتم: اینان همان قومی هستندکه پیامبرﷺ دربارهٔ آنان سخن گفته است.

ابو رافع تصمیم به جنگ با آنان گرفت، زمینی که در خیبر داشت و خانهٔ مسکونیش در مدینه را فروخت و آن مقدار مالی که از فروش زمین و خانه به دست آورد، هزینهٔ جنگ نمود و با فرزندانش، آمادهٔ نبرد با دشمنان علی‌ؑ شدند، از این رو در زمانی که علی‌ؑ برای رفع غائلهٔ جمل مدینه را به قصد بصره ترک گفت، ابو رافع و خاندانش با او راهی بصره شدند. و تا شهادت امیرمؤمنانؑ در کوفه بود،از آن پس، با امام مجتبیؑ به مدینه بازگشت و چون خانه و زمینی در اختیار نداشت، امام حسنؑ یک قطعه زمین از صدقات علی‌ؑ در ینبع که برای کشاورزی آمادگی داشت، به او اختصاص داد و خانه‌ای نیز به او بخشید.

(۳۰۸) در جنگ جمل، هنگامی که زید بن صوحان مجروح گردید، علی‌ؑ در آخرین لحظات حیات وی و برای آخرین دیدار، به بالینش رسید، فرمود: یا زید خدا تو را رحمت کند به خدا سوگند، تا آن جایی که تو را شناخته و از حال تو آگاهم، انسانی هستی

(۳۰۸). مناقب خوارزمی، باب دوم، فصل شانزدهم، ص ۱۱۱ باآندک اختلافی در لفظ؛ در کشف الغمّة اربلی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ نور الأبصار، ص ۸۰

که نسبت به خود سبک کار و نسبت به دیگران پرکار و زحمت کشی [مستمندان را یاری مهربان و بینوایان را به نوا رساندی] زید در آن لحظه حساس سر از بستر خاک برداشت و عرض کرد: ای مولای من! خدا تو را نیز رحمت کند، به خدا سوگند شناخت من دربارهٔ تو این است که بحق خدا را شناخته و به آیات و احکام الهی آگاهی، به خدای بزرگ سوگند یاد می‌کنم که با جهل و عصبیت و سردرگمی علیه دشمنانت قیام نکردم بلکه علت حضورم در کنار تو در صحنهٔ جنگ به خاطر آن سخنی است که از حذیفة بن یمان شنیدم که می‌گفت از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: علی رهبر و پیشوای نیکوکاران و کشندهٔ فاجران تبهکار است. خداوند یاری کنندهٔ او را نصرت و خوار کننده او را در بدبختی نگه می‌دارد. بی تردید حق همیشه با علی ؑ همگام است و او را پیروی می‌نماید، شما ای پویندگان راه حق او را تنها نگذارید و در گفتار و کردار او را متابعت کنید.

(۳۰۹) حدیث دیگری از امّ سلمة نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو، آن زمان که در کنار حوض بر من وارد شوند، از هم فاصله نخواهند گرفت [به این توضیح، عملکرد علی جز با دستورات قرآن چیز دیگری نیست و قرآن نیز جز علی عامل دیگری ندارد.]

(۳۰۹). مناقب خوارزمی، باب دوم، فصل شانزدهم، ص ۱۱۰؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ احقاق الحق، ج ۱۶، ص ۳۹۸؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۴۸؛ صواعق المحرقة، ص ۷۴؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۲۷؛ نورالأبصار، ص ۸۰

مبحث هشتم

در این است که رسول‌اکرم(ص) تصریح فرمود: به اینکه هرکس من پیشوای او هستم علی نیز امام و پیشوای اوست

رسول‌اکرم علی را برای دریافت مال المصالحهٔ هیئت نصارای نجران از [۳۱۰] نقدینه، پارچه‌های گرانقیمت، خمس و زکات به سوی یمن مأمور نمود و خود برای انجام فریضهٔ حج مدینه را به قصد مکّه ترک کرد، درحالی که مسلمانان نیز از هرجا بر اساس اعلان قبلی آمادگی خود را برای انجام حج اعلام کرده بودند. زمان حرکت رسول خدا روز ۲۵ ذیقعدةالحرام بود و همزمان نامه‌ای به علی نوشت تا از یمن به سوی مکه حرکت کند، اما نوع حج را به علی اعلام نکرده بود. پیامبر به قصد حج قِران، از ذوالحلیفه احرام بست [حج قِران آن است که حاج هدی را با خود در وقت احرام بستن سوق دهد] و همراهان نیز از همانجا احرام بستند، علی نیز برای دیدار با رسول خدا از یمن خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد و در نزدیکی مکه پیش از

(۳۱۰). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۵۸، فصل پنجاه، باب دوم، با اضافات زیادی و با اختلاف در الفاظ؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۳۵، با اختلاف در الفاظ و اضافات.

رسیدن سپاه خود، به حضور پیامبرﷺ شرفیاب شد. رسول اکرمﷺ در حالی که از دیدار وی خوشحال بود، پرسید به چه نیّتی احرام بستی؟ عرض کرد: یا رسول‌الله! شما نوع حج را برایم توضیح ندادی ولی من به همان نیتی که تو منعقد ساخته‌ای، نیت کرده‌ام و در هنگام محرم شدن گفتم: خداوندا! احرام می‌بندم من به همان احرامی که پیامبر بسته است و ۳۴ شتر را با خود سوق دادم، رسول خداﷺ درحالی که از شادمانی تکبیر می‌گفت، فرمود: منهم ۶۶ شتر را سوق داده‌ام بنابراین تو در حج و مناسک آن و قربانی با من شریک و سهیم خواهی بود. تعدادی از همراهان پیامبرﷺ قربانی با خود نیاورده بودند، از این رو آیهٔ مبارکهٔ: «وَأَتِمّوا الحج والعمرة لله» برای تعیین تکلیف آنان نازل گردید.

رسول اکرمﷺ در جهت توضیح آیهٔ شریفه، درحالی که انگشتان دو دست را درهم فرو برده بود و به مردمان نشان می‌داد، فرمود: این گونه عمره را در حج پیوند دادم و این پیوند، تا روز قیامت ادامه دارد [یعنی حج را حج تمتع قرار دادم] سپس فرمود: اگر به دستوری که هم اکنون به انجام آن مأمور شدم پیش از این مأمور بودم هر آینه قربانی را با خود سوق نمی‌دادم و حج را حج تمتع قرار می‌دادم. آن‌گاه دستور داد، تا منادی بین مردم اعلان نماید که هرکس قربانی با خود نیاورده‌است از احرام عمره، مُحلّ گردد و حج خود را حج تمتّع قرار دهد اما کسی که با خود قربانی آورده بر احرامش باقی بماند، با صدور این فرمان گروهی دستور پیامبرﷺ را اطاعت نمودند و تعدادی با این دستور به مخالفت برخاستند وعلت مخالفت را دلسوزی به حال پیامبرﷺ به شمار آوردند واین که او هنوز درحال احرام است و چهره‌اش غبار آلود است وما لباس نو بپوشیم و با زنانمان آمیزش کنیم و بوی خوش استعمال نماییم، عنوان نمودند! [غافل از این که این تمرّد و نافرمانی، عصیان خدا و مخالفت صریح با دستور پیغمبر است] از این رو وقتی رسول خداﷺ از مخالفت آنها آگاه شد، به شدّت گفتار آنها را انکار نمود و فرمود: اگر این نبود که با خود قربانی آورده بودم بی تردید من هم از احرام خارج شده و مُحلّ می‌گشتم! در این هنگام جماعتی از مخالفان، بر سر عقل آمده و از کردهٔ خود پشیمان

شدند و فرمان رسول خداﷺ راگردن نهادند، اما تعداد دیگری که سرکردهٔ آنان عمربن الخطّاب بود، همچنان بر مخالفت اصرار داشتند وقتی رسول خداﷺ از احرام مجدّد آنها آگاه شد، عمر را طلبید و فرمود: برای چه در احرام ماندهای؟ آیا قربانی با خود آوردهای؟گفت: نه، فرمود: چرا با دستور من مخالفت میکنی؟گفت: یا رسول‌الله! به خدا سوگند، هرگز محل نخواهم شد با این که تو در حال احرامی! رسول خداﷺ با ناراحتی که از گفتهٔ او داشت، به عمر فرمود: هرگز به این دستور [یعنی عمرهٔ تمتع] ایمان نخواهی آورد وهمچنان با این عمل تا پایان عمر، مخالف خواهی بود، به همین علت بود که عمر هماره برگفتهاش اصرار داشت تا جایی که در زمان خلافتش برمنبر نشست و مخالفت بااین فرمان رسول خداﷺ را به مردم اعلان نموده و مردم را بر ترک این مخالفت تهدید نمود.

(۳۱۱) پیامبرﷺ چون اعمال حج را به جا آورد با سایر مسلمانان همراه خویش به سوی مدینه حرکت کرد، تا این که به غدیر خم رسیدند و با توجه به این که سرزمینی خشک و بی آب و علف و در صلاحیت فرود آمدن کاروان نبود، اما با صدور فرمان اکید و نزول آیهٔ شریفهٔ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ اليكَ مِنْ ربّك وان لم تفعل فما بلّغت رِسالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ»:[1] ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت برتو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرساندهای و خداوند تو را از [گزند] مردم نگاه میدارد.

زیرا خداوند میدانست که اگر پیامبرﷺ از غدیر خم عبور کنند و در آنجا توقف نکنند، مردم از اطراف او پراکنده میشوند و هرکس به شهر و دیار خویش میرود.

(۳۱۱). ارشاد شیخ مفید، ج ۱، فصل پنجاه، باب دوم، ص ۱۶۳، با اضافات و اختلاف در بعضی الفاظ؛ مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۴، بااختصار؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۳۷، بااختلاف در الفاظ و تقدیم و تأخیر، در بعضی جملهها.

۱. مائده (۵)، ۶۷.

پیامبرﷺ در غدیر خم فرود آمد، درحالی که آن روز هوا بسیار گرم و سوزان بود؛ از این رو دستور داد، زیر درختان بزرگی که در آنجا بود، بیاسایند و با جهاز شتران منبری بسازند؛ سپس به اطلاع مردم رساند که برای نماز جماعت حاضر شوند. گرمی هوا، به حدّی بود که مردم ردای خود را بر پاهایشان پیچیده بودند، تا از شدت گرما خود را محافظت کنند؛ پس از اجتماع مردم، رسول‌اکرمﷺ بر منبر قرار گرفت و علیؑ را فراخواند و درکنار خویش جای داد و به سخنرانی پرداخت؛ پس از حمد و ثنای الهی و خطابهٔ مفصّلی که ایراد نمود و خبر رحلت خود را به اطلاع مردم رساند، فرمود: بدانید که من از طرف پروردگارم فرا خوانده شده‌ام و نزدیک است که دعوت حق را اجابت کنم و از این جهان رخت بربندم و جای من در بین شما خالی خواهد ماند! هم اکنون در بین شما مردم، دوشیء بزرگ بر جای می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و از یک دیگر فاصله نمی‌گیرند، تا درکنار حوض [کوثر] برمن وارد شوند.

آن گاه با آواز بلند فرمود: آیا من نسبت به شما به جانتان اولویت ندارم؟ همگی گفتند: آری تو بر ما ولایت داری و بر جمیع شئون زندگی اولویت و حکومت داری! در آن حال پیامبرﷺ دو بازوی علی راگرفت و آنچنان او را بر سر دست بلند نمود که سفیدی زیر بغل مبارکش پیدا شد و فرمود: هرکس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست! سپس دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا هرکس علی را پشتیبانی می‌کند، پشتیبان باش و با آن‌کس که بااو دشمن است دشمن باش! به یاری کنندهٔ او نصرت ده و هرکس که ازکمک کردن به او سر باز زند، خوار گردان.

پس از پایان سخنرانی و ابلاغ مأموریت، از منبر فرود آمد و دور رکعت نمازگزارد و چون وقت نماز ظهر رسیده بود، با جمع مسمانان فریضهٔ ظهر را به جای آورد و در خیمهٔ مخصوص خویش جلوس نمود و دستور داد، در مقابل خیمه‌اش، خیمه‌ای برای علی برپا کنند و به علیؑ دستور داد در آن خیمه بنشیند، سپس دستور داد، مسلمانان گروه گروه، برای تهنیت و مبارکباد مقام ولایت و وصایت به حضور وی شرفیاب شوند و او را تهنیت

گویند و به او سلام کنند؛ در این بین آن کس که از همه بیشتر در تهنیت ومبارکباد علی﷣ شادمانی می‌کرد، عمر بود که می‌گفت: «بخٍّ بخٍّ لک یاعلی! اصبحت مولای و مولا کل مؤمنٍ و مؤمنةٍ!»: مبارکباد این منصب و مقام که هم اکنون مولای من و مولای هر مرد با ایمان و هر زن باایمان شدی!

(۳۱۲) و از کتاب مسند احمدبن حنبل، از بریدة نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ به گروهی از اصحاب که من نیز در جمع آنها بودم و به فرماندهی علی﷣ برای سریّه‌ای [جنگی] اعزام کرد؛ پس از بازگشت، از چگونگی مصاحبت و رفتار علی﷣ با ما، پرسید، در بین جمع تنها کسی که از علی شکایت داشت من بودم و چون همیشه سر به زیر بودم، وقتی سرم را بلند نمودم، ناگهان آثار خشم وغضب در چهرهٔ رسول خداﷺ مشاهده کردم! درحالی که می‌فرمود: هرکس من ولیّ امر او هستم، علی هم ولیّ امر اوست.

(۳۱۳) و از صحیح ترمذی، ازعمران بن حصین نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ سپاهی به فرماندهی علی﷣ به سریّه‌ای فرستاد [علی﷣ پس از پیروزی بر سپاه دشمن و به دست آوردن غنایم] کنیزکی به دست علی﷣ افتاد که به خود اختصاص داد، این عمل بر ما سخت گران آمد و با شدت به او پرخاش نمودیم، و ما چهار

(۳۱۲). مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۸؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۲۸، ص ۲۱؛ مستدرک حاکم‌نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۰، با اختلاف درالفاظ؛ ترجمة امام علی‌بن ابیطالب﷣ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۴۰۳، حدیث ۳۷۳ـ۳۷۶؛ خصائص نسائی، حدیث ۸۰، ص ۱۵۳ به بعد؛ مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۲۳؛ درّالمنثور سیوطی، ج ۵، ص ۱۸۲؛ مناقب خوارزمی، فصل چهارده، ص ۷۹.

(۳۱۳) جامع ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲، حدیث ۳۷۱۲؛ ترجمة امام علی بن‌ابیطالب﷣ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۴۱۳، حدیث ۴۸۸ و ۴۸۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۹۴ مسند احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۷ با اندک اختلافی در الفاظ؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۹، حدیث ۲۷۶ و ص ۲۲۴، حدیث ۷۰؛ مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۵۹ حدیث ۲۱؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۸ با اختصار.

تن از اصحاب رسول‌اللهﷺ پیمان بستیم که پس از مراجعت، نزد رسول خداﷺ این عمل علی؈ را به او بازگوییم! با توجه به این که روش مسلمانان در هر سفری که می‌رفتند این بود که پس از بازگشت، نخست به حضور رسول خداﷺ شرفیاب می‌شدند و پس از عرض سلام، به منازلشان می‌رفتند، در این سفر نیز پس از بازگشت، مستقیماً برای عرض سلام و گزارش سفر، به حضور رسول اکرمﷺ شرفیاب شدیم و بر طبق پیمان قبلی، یکی از ما چهار نفر گفت، یارسول‌الله! علی در این سفر چنین و چنان کرد [و ماوقع را شرح داد] رسول خداﷺ از او روی برگرداند و چیزی نفرمود! دومی آغاز به سخن کرد، پیامبرﷺ از او نیز روی برگرداند! سومی و چهارمی نیز همان سخن را تکرار کردند و با همان منظره مواجه شدند؛ پس از پایان سخنان آنها، رسول خداﷺ درحالی که خشم وغضب از چهره‌اش آشکار بود، سه نوبت این جمله را تکرار نمود و در هر نوبت می‌فرمود: «ما تریدون من علی»: از علی چه می‌خواهید، سپس فرمود: «علی از من و من از علی هستم، علی پیشوا و ولیّ هر مؤمن بعد از من خواهد بود.

(۳۱۴) و از صحیح ترمذی [نقل شده است که پیامبرﷺ فرمود:] «من کنت مولاه فعلی مولاه»: «هر کس که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست.»

(۳۱۵) و باز از ترمذی [نقل شده است که رسول اکرمﷺ فرمود:] خداوند علی را رحمت کند. پروردگارا! همواره حق را با علی بگردان، تا هرجا که او باشد حق نیز بااو همراه و درکنار او باشد.

(۳۱۴). جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳، حدیث ۳۷۱۳؛ مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۵.

(۳۱۵). جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳، حدیث ۳۷۱۴؛ مناقب خوارزمی، فصل هشتم، ص ۵۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۶، حدیث ۱۳۸، باب ۳۶؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الغدیر، ج ۱، ص ۳۰۸؛ ترجمة امام علی بن ابی طالب؈ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۵۱، حدیث ۱۱۶۹.

(۳۱۶) خطیب خوارزمی، پس از نقل حدیث غدیر خم گوید: رسول خدا ﷺ بازوی علی را گرفته آن جناب را چنان بر سر دست بالا برد که سپیدی زیر بغل وی نمایان گردید، در همان حال آیهٔ شریفهٔ: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»:[1] امروز دین را تکمیل و نعمتم را دربارهٔ شما به اتمام رساندم، نازل گردید، رسول خدا ﷺ از شادمانی تکبیر گفت که دین در امروز به کمال و نعمت ولایت به اتمام رسید و خداوند از ابلاغ رسالت به وسیلهٔ من راضی و خوشنود گردید و ولایت علی‌بن ابی‌طالب را برکائنات انعام نمود. سپس دست بر دعا برداشت و عرض کرد: پروردگارا! دوست علی را دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش و یاری کنندهٔ اورا یاری نما، و آن کس که او را تنها گذارد و خوار نماید، خوار گردان.

(۳۱۷) و از صحیح نسائی و ترمذی، از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در روز طائف، علی را فرا خواند ومدتی باوی پنهانی به گفتگو پرداخت، چون مدت گفتگو به طول انجامید، مردمی که در آنجا بودند گفتند: چه قدر گفتگوی پنهانی او با پسرعمش به درازا کشید! رسول خدا ﷺ در ردّ سخن آنها فرمود: به خدا قسم من او را به رازگویی انتخاب نکردم! بلکه خداوند متعال با او راز می‌گفت: یعنی خدا به من أمر نمود، تا با او به گفتگوی پنهانی بنشینم! در این مورد به خصوص نیز اخبار زیادی که از حدّ احصاً خارج است، وجود دارد.

(۳۱۶). مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۸۰؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۵، حدیث ۵۳۵.

۱. سورهٔ مائده (۵)، ۳.

(۳۱۷). جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۹، حدیث ۳۷۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۰۲، شمارهٔ ۳۹۴۵؛ تذکرة الخواص، ص ۴۲؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۷؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۴۹؛ ذخائر العقبی، ص ۸۵؛ ینابیع المودة، ص ۵۸، باب دهم؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۲۵ـ۵۳۱ و ج ۱۷، ص ۵۳ و ۵۵؛ مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۲

(۳۱۸) خوارزمی ازجابر بازگو کرده‌است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: زمانی که خدای متعال آسمانها و زمین را آفرید، آنها را فراخواند و آنان دعوت حق را اجابت نمودند سپس نبوّت من و ولایت علی بن ابیطالب را برای آنها عرضه نمود و آنان پذیرفتند.

سپس مخلوقات را آفرید و امر دیانت را به ما تفویض نمود، پس سعادتمند آن‌کسی است که پیروی از ما نماید و شقی آن‌کسی است که از ما فرمان نبرد و اطاعت نکند آن‌گاه فرمود: ماییم که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌دانیم.

(۳۱۹) و خوارزمی از ابی سعید خدری، از سلمان نقل کرده است که گفت: به رسول خداﷺ عرض کردم: یا رسول‌الله! برای هر پیامبری، جانشینی از سوی خداوند تعیین شده است بفرمایید وصیّ شما کیست؟ رسول خداﷺ خاموش شد و به سخن من پاسخی نداد، پس از مدتی که مرا دید، فرمود: ای سلمان! با شتاب به سوی آن حضرت رفتم و گفتم: بلی یا رسول‌الله! فرمود: آیا می‌دانی وصیّ موسی کیست؟ گفتم آری، وصیّ وی یوشع بن نون بود، فرمود: چرا؟ گفتم: چون از همهٔ مردم آن زمان داناتر بود، فرمود: به همین علت وصیّ و راز نگهدار و بهترین کس من پس از من که پیمانهای مرا انجام خواهد داد و دین مرا ادا می‌کند، همانا علی بن‌ابی‌طالب می‌باشد.

(۳۲۰) و از کتاب الأربعین، از أنس بن مالک نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ

(۳۱۸). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۰

(۳۱۹). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ منتخب کنزالعمّال در حاشیهٔ مسند احمد ابن حنبل، ج ۵، ص ۳۲؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۷۵، به بعد و ج ۱۵، ص ۱۵۳؛ ینابیع المودّة، باب پانزدهم، ص ۷۸.

(۳۲۰). احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۲۰؛ کنوز الحقایق، ص ۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۲، حدیث ۶۷ و ص ۱۹۷. حدیث ۶۷؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷؛ منتخب کنز العمال در حاشیهٔ مسند احمد ابن حنبل، ج ۵، ص ۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۰، شمارهٔ ۳۳۰۱۳.

فرمود: من و علی دو حجت خداوند، بر بندگانش هستیم.

(۳۲۱) و آن هنگام که آیهٔ شریفهٔ: «وانذر عشیرتک الاقربین»:[1] نزدیکانت را بیم بده و آگاهشان کن؛ نازل شد، رسول خدا ﷺ نزدیکان خاصش، فرزندان عبدالمطلب را که عدد آنها به چهل تن می‌رسید، در خانهٔ ابوطالب که بزرگ قبیله بود دعوت کرد و دستور داد با یک ران گوسفند و یک مدّ گندم و یک پیمانهٔ شیر غذایی برای میهمانان تهیه شود، با این که آن جمع هر یک در یک وعدهٔ غذایی حیوان کوچکی را تناول می‌کرد و از نوشیدنی یک مشک آب می‌نوشید، میهمانان آن غذای اندک را خوردند و همگی سیر شدند و از آن یک پیمانهٔ نوشیدنی نوشیدند، امّا نه از غذا و نه از نوشیدنی چیزی کاسته نشد و با این عمل برتری خویش را به آنها نشان داد ونخستین نشانهٔ نبوّت خود را آشکار کرد.

پس از صرف طعام، به جمع حاضر رو نمود و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! خدای متعال مرا به نبوّت بر همهٔ مردم و بویژه شما مبعوث نموده و فرموده است که: «نزدیکانت را بیم بده و آنان را آگاه کن» اکنون شما را دعوت می‌کنم به دو سخن که بر زبان آسان جاری می‌شوند، امّا در میزان اعمال سنگین و پر بار هستند که بااین دو کلمه بر عرب و عجم مسلّط خواهید شد و ساکنان روی زمین از امّتهای گوناگون در انقیاد شما قرار گرفته و به انعام پروردگار یعنی دخول در بهشت و نجات از دوزخ بهره‌مند خواهید گردید و آن دو کلمه عبارتند از: شهادت به یگانگی خدای بی‌همتا و دیگری نبوّت و رسالت من. آن کس که این دعوت را اجابت کند و در این أمر خطیر از من پشتیبانی نماید، در آیندهٔ نزدیک برادر، وصیّ، جانشین، وارث و وزیر من خواهد بود، از آن جماعت حتی یک تن به سخن آن حضرت پاسخ مثبت نداد!

(۳۲۱). این روایت و در صفحهٔ ۴۷ به شمارهٔ ۲۵ نقل کردیم؛ خصایص الوحی المبین ابن بطریق، فصل ششم، ص ۹۶، شمارهٔ ۶۷؛ الکشف و البیان ثعلبی، ذیل تفسیر آیهٔ ۲۱۴ سورهٔ شعراء؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۸۵، حدیث ۵۵.

۱. سورهٔ شعراء (۲۶)، ۲۱۴.

امیرمؤمنان فرمود: من آن روز در آن جمع حاضر بودم و از همه عمرم کمتر بود به پا خاستم و دعوت آن جناب را اجابت نمودم و گفتم: یا رسول‌الله! من در این امر خطیر تو را یاری خواهم کرد؛ پیامبرﷺ فرمود: یا علی آرام باش و بر جای خود بنشین. رسول خداﷺ سخن خود را دوباره تکرار نمود، باز هم با سکوت و خموشی آنان مواجه شد! این بار هم من از جای برخاستم و سخنم را تکرار کردم، پیامبرﷺ این بار هم همان جواب را به من داد. در نوبت سوم که رسول‌اکرمﷺ برای آخرین بار سخنش را تکرار کرد و با خموشی آنان مواجه گردید، باز هم من ازجای برخاستم و حرفم را برای آخرین بار تکرار نمودم؛ پیامبرﷺ با مهربانی مرا به نشستن امر نمود، فرمود: تو یا علی! اکنون وصیّ، وزیر، وارث و خلیفهٔ من پس از من خواهی بود. حاضران وقتی این سخنان را شنیدند از جای برخاستند و در هنگام بیرون رفتن با لحن طنزآمیزی رو به ابوطالب نموده و گفتند: بر تو مبارکباد که با پیروی کردن از فرزند برادرت و پذیرفتن دین وی، اکنون فرزندت را بر تو امیر کرد!

(۳۲۲) و از کتاب مناقب از ابی بریده نقل شده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: برای هر پیامبری وصیّ و وارثی است و علی نیز وصیّ و وارث من می‌باشد.

(۳۲۳) انس گوید: رسول‌اکرمﷺ فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، همانا امیرمؤمنان، آقای مسلمانان، پیشوای سفیدرویان و نیکوکاران و خاتم اوصیاء می‌باشد! أنس گوید: با شنیدن این سخن، دست به دعا بلند نموده و عرض کردم: خدایا! او را مردی از انصار قرارده واین راز را در دل نگهداشتم و به در نگاه

(۳۲۲). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۲؛ مناقب ىن مغازلی، ص ۲۰۰، حدیث ۲۳۸.

(۳۲۳). مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۸۸، قسم هفتم و ص ۵۳ و ۵۵ و ج ۱۵، ص ۲۴۴ و ج ۲۰، ص ۲۹۶ و ۳۰۴؛ الیقین سید ابن طاووس، باب صد و یازده، ص ۹۲ و باب صد و دوازده، ص ۹۳؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۱۴.

می‌کردم، ناگهان علی از در وارد شد، پیامبر فرمود: ای انس! این شخص کیست؟ گفتم: علی بن ابی‌طالب، رسول خدا با شادمانی از جای برخاست و با او معانقه نمود، سپس عرق صورت خویش و عرق چهرهٔ علی را با دست مبارک خود باهم آمیخت وبه صورت خود مالید! علی عرض کرد: یا رسول‌الله! امروز در حق من کاری انجام دادی که دُر گذشته سابقه نداشت با من انجام داده باشی؟! پیامبر فرمود: ای علی چرا چنین نباشد با این که تو دین مرا می‌پردازی و صدای مرا بگوش مردم می‌رسانی و اگر مشکلی در سر راه آنان باشد، تنها تویی که آن مشکل را حل نموده و به اختلافات آنان رسیدگی خواهی کرد.

(۳۲۴) ابونعیم گوید: رسول خدا در یکی از روزها، به علی فرمود: آفرین بر آقای مسلمانان و رهبر پرهیزگاران.

(۳۲۵) و از کتاب مناقب از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: به درستی که برادر، وزیر، یاور و بهترین جانشینی که پس از خود به جای می‌گذارم همانا علی‌بن ابی‌طالب می‌باشد.

(۳۲۶) و ازکتاب مناقب خوارزمی، از ابی‌ایوب انصاری نقل شده است: هنگامی که پیامبر اسلام در بستر بیماری افتاد، فاطمهٔ زهرا به عیادت و احوالپرسی آن جناب

(۳۲۴). حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۱ و ۹۹ و ج ۱۵، ص ۳ـ ۲۰ و ج ۲۰، ص ۵۰۵ و ۵۰۶. منتخب کنز العمال، درحاشیه مسند احمدبن‌حنبل، ج ۵ ص ۵۵؛ ینابیع المودة، ص ۸۱؛ ترجمهٔ امام علی‌بن ابی‌طالب من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۰، حدیث ۹۵۶؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۴، حدیث ۱۴۶ با اضافات ونیز در ص ۶۵، حدیث ۹۳.

(۳۲۵). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۶۲؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۵۴ و ج ۷، ص ۳۷۶؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۳.

(۳۲۶). مناقب خوارزمی، حدیث ۱۱، فصل نهم، ص ۶۲ همین حدیث را به شمارهٔ ۱۳۱ در گذشته یاد کردیم؛ احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۳۸۱؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۳.

آمد و در کنارش نشست و چون ضعف و رنجوری پدر را مشاهده نمود، چنان گریست که آب دیدگانش برگونه‌اش فروریخت، رسول خداﷺ چون چشمش، به دیدگان پراشک دخترش افتاد، برای دلجویی خاطر افسردهٔ فاطمهؑ فرمود: ای دخترم فاطمه! از کرامتها و بخششهای پروردگار به تو آن است که تو را همسر کسی قرار دادم که در اسلام از همه پیشقدم‌تر و علمش از همه بیشتر و حلمش از همگان بزرگتر بود؛ به درستی که خدای متعال با دانش بی‌کرانش به اهل زمین نظر نمود و مرا در بین آنها برگزید و به رسالت مبعوث نمود وبار دیگر با علم بی‌کرانش به اهل زمین نظر انداخت و شوهر تو را برگزید و به من وحی نمود، تا تو را به او تزویج کنم و او را وصی خویش قرار دهم.

(۳۲۷) دارقطنی صاحب کتاب الجرح والتعدیل، نیز این روایت را نقل کرده است.

(۳۲۸) دار قطنی در کتاب رجال خود از ابی هارون عبدی نقل کرده است که گفت: ابوسعید خدری را ملاقات نمودم و به او گفتم: آیا در جنگ بدر شرکت نمودی؟ گفت: آری، گفتم: آیا چیزی که از پیامبرﷺ دربارهٔ علی و فضیلت او شنیده‌ای برایم بازگو نمی‌کنی؟ گفت: آری تو را خبر خواهم داد، به این که رسول خداﷺ بعد از آن بیماری که از آن بهبودی یافت و هنوز آثار نقاهت برچهره‌اش نمایان بود، مورد عیادت و احوالپرسی فاطمهؑ قرار گرفت، همزمان با این دیدار، من در سمت راست رسول خداﷺ نشسته بودم، همین که فاطمهؑ حالت ضعف و رنجوری پدر را دید، به

(۳۲۷). به کتاب جرح و تعدیل دارقطنی دست نیافتم ولی این حدیث در ذیل احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۳۸۲ از علامه عینی حیدرآبادی در مناقب علیؑ، ص ۳۱ از طریق دارقطنی، از ابوسعید خدری نقل کرده است، مصحح، کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۳.

(۳۲۸). فصول المهمة ابن صباغ، ص ۲۹۵، از دار قطنی صاحب الجرح و التعدیل همین حدیث را با اختصار، به شمارهٔ ۳۳۰ از ابی ایوب و باز به شمارهٔ ۱۳۱ از ابی ایوب نقل کرده است؛ ترجمة امام علی بن ابی طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۶۰، حدیث ۳۰۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۱، حدیث ۱۴۴، باندک اختلافی در الفاظ.

شدت گریست و اشکش جاری شد! رسول خدا ﷺ که از شدت گریهٔ دخترش بی اندازه متأثر بود، از علّت این گریهٔ جانسوز پرسید، فاطمه ؑ عرض کرد: پدر جانم، از زندگی آینده‌ای که در کنار تو نباشم بیمناکم که نکند دشمنان قسم خوردهٔ شما و اسلام، آن کینه‌های در دل نهفته و دیرینهٔ خود را اظهار کنند! رسول خدا ﷺ برای التیام اندوه دخترش فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند با دانش گسترده‌اش بر اهل زمین نظر انداخت و پدرت را برگزید و او را به نبوّت مبعوث نمود و بار دیگر به اهل زمین نظری کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی فرستاد، تا تو را به او تزویج کنم، با این دستور تو را به او تزویج نمودم، سپس او را وصیّ خویش قرار دادم. ای دخترم! آیا نمی‌دانی، مقام و مرتبهٔ تو در نزد خدا به آن حدی است که تو را به دانشمندترین و بردبارترین مردم و پیشگام‌ترین آنها به اسلام، تزویج نمودم! فاطمه ؑ با شنیدن این سخنان سرارج از خورسندی و شادمانی خندید و مژدگانی از پدر دریافت نمود. در آن هنگام رسول خدا ﷺ برای این که فاطمه را به خیرات و برکات فراوانی که حدودی برای آن متصور نبود و به محمد و آل محمد ﷺ از جانب خداوند تقسیم شده بود، خبر دهد و آگاه سازد، فرمود: ای فاطمه! علی دارای خصال ومناقب هشتگانه‌ای است که در عالم هستی همتایی ندارد و آنها عبارتند از: ایمان او به خدا و رسول وی، حکمت و دانش فراوان، همسری مانند تو، فرزندانی مانند حسن و حسین، آمر به معروف وناهی از منکر بودن وی. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که به شش خصلت امتیاز یافته‌ایم و این شش خصلت جز به ما به هیچ کس از پیشینیان داده نشده و به آیندگان هم نخواهد رسید. پیامبر ما بهترین پیامبران است واو پدر توست و بهترین اوصیاء وصی ماست که او شوهر تو می‌باشد و شهید ما بهترین شهیدان است و او عموی پدر تو حمزه است [و از ماست جعفر طیّار، آن کسی که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند] و از ماست دو سبط این امت و آن دو فرزندان تو هستند و از ماست مهدی این امت، آن که عیسی بن مریم پشت سر وی نماز می‌خواند.

سپس دست بر شانهٔ حسین زد و فرمود: از این فرزندم، مهدی این امّت پدید می‌آید.

(۳۲۹) از انس بن مالک نقل شده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمود: حقیقتاً دوست‌من وزیر و مددکار من، جانشین من و بهترین کسی که پس از من می‌ماند و دینم را ادا می‌کند و وعده‌هایم را تحقق می‌بخشد و انجام می‌دهد، همانا علی‌بن ابی‌طالب است.

(۳۳۰) از کتاب مناقب خوارزمی نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل در حالی که بالهایش راگشوده بود نزدم آمد؛ بر یکی از بالهایش نوشته بود، خدایی جز خدای بی‌همتا وجود ندارد و محمّد فرستاده و پیامبر اوست و بر بال دیگری نوشته بود خدایی جز خدای بی‌همتا نیست و علی وصیّ و جانشین پیامبر او می‌باشد.

اخبار در این باب زیاده از حدّ احصا و شمارش می‌باشد.

(۳۲۹). کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۷؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۵۴ به بعد و در ص ۳۵۰؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۳۰، شمارهٔ ۱۵۵ تفسیر فرات‌ابن ابراهیم، حدیث ۷۶۹، ذیل سوره فتح، ص ۶۱۳.
(۳۳۰). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۰؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ج ۱، ص ۳۸.

مبحث دهم

در این که پیامبر(ص)، به علی(ع) امیرالمؤمنین خطاب کرده است

(۳۳۱) خوارزمی در مناقب از ابن عباس نقل می‌کند که: رسول‌اکرمﷺ هنگامی که در صحن منزل خویش سر را به دامن دحیة بن خلیفة کلبی گذاشته بود، علی‌ؑ وارد شد و بر او درود فرستاد وعرض کرد: رسول خدا در چه حالی است؟ فرمود: به خیر و خوبی هستم. در آن حال دحیهٔ کلبی علی را مخاطب ساخت و عرض کرد: یاعلی! من تو را دوست می‌دارم و ثنایی پسندیده در شأن تو از سوی خداوند آورده‌ام که به تو اهدا می‌کنم، تو امیرمؤمنان و رهبر سپیدرویان و نیکوکاران هستی، تو آقای فرزندان آدم غیر از پیامبران می‌باشی! در روز قیامت لواءالحمد، در دست توست، تو و شیعیانت، همراه با محمدﷺ و پیروانش با شتاب هرچه تمامتر به بهشت وارد خواهید شد. رستگاری برای کسی است که ولایت تو را بپذیرد و زیانکار آن کسی است که از تو کناره گرفته و از فرمان

(۳۳۱). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۳۱، با اندک اختلافی در لفظ؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۲؛ بحر المناقب ابن‌حسنویه، ص ۳۷، مخطوط؛ ارجح المطالب علّامهٔ تستری، ص ۳۱؛ ذیل احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۶۲؛ ج ۲۰، ص ۳۲۶؛ توضیح الدلائل شهاب الدین احمد بن عبدالله حسینی شیرازی شافعی، ص ۲۳۲، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی فارس.

تو سر پیچی نماید. دوستان محمّد دوستان تو و دشمنان او دشمنان تو می‌باشند که هرگز از شفاعت محمد بهره نمی‌برند. آن‌گاه گفت: ای برگزیدهٔ خدا به من نزدیک شو و سر پسرعمت را بر دامن بگذار، رسول خدا ﷺ پس از لحظاتی سر از دامن علی برداشت و فرمود: این همهمه‌ای که می‌شنیدم از چه کسی بود؟ علی ؑ ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او دحیهٔ کلبی نبود که با تو سخن می‌گفت! وی جبرئیل بود و با نامی که خداوند تو را به آن اسم یاد کرده بود، نام نهاد! این جبرئیل است که محبت تو را در دلهای مؤمنان و هیبت تو را در دلهای کافران جای داده است.

(۳۳۲) ابن مردویه با استناد به بریده گوید: رسول اکرم ﷺ به ما امر نمود که به هنگام ملاقات با علی ؑ او را به امارت مؤمنین یاد کنیم و بگوییم: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین».

(۳۳۳) و از مناقب ابن مردویه، از عبدالله، نقل شده است که علی ؑ بر پیامبر ﷺ در آن زمان که عایشه نزد او بود، وارد شد و درکنار رسول خدا ﷺ در بین او و عایشه نشست! عایشه زبان به اعتراض گشود و گفت: آیا جایی جز این مکان نیافتی که در جای من نشستی؟! رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، درحالی که از گفتهٔ او خشمناک شده بود، دست بر پشت وی زد و فرمود: عایشه آرام باش و باگفتهٔ نیشدارت نسبت به علی برادرم، مرا آزار مده، زیرا او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و رهبر سپیدرویان با ایمان است. و در روز قیامت برصراط می‌نشیند و پیروانش را به بهشت، رهنمون می‌شود و دشمنانش را به دوزخ می‌افکند.

(۳۳۲). مناقب ابن مردویه و کتاب الیقین سید ابن طاووس، باب سوم، ص ۱۰؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۶۰، حدیث ۷۸۴؛ ذیل احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

(۳۳۳). مناقب ابن‌مردویه چنان که در کتاب الیقین سید ابن طاووس، باب ۱۵، ص ۱۱ نقل شده است.

(۳۳۴) ابن مردویه در مناقب از رافع مولی عایشه، نقل می‌کند که گفت: در آن زمانی که جوانی نورس بودم، کارهای بیرون منزل را برای او انجام می‌دادم و هر وقت رسول خداﷺ در خانهٔ وی تشریف داشت، علاوه بر کارهای بیرونی، به کارهای درونی خانه نیز می‌پرداختم. در یکی از روزهاکه رسول خداﷺ در خانهٔ وی بود، ناگهان کوبهٔ در به صدا در آمد با سرعت به در منزل آمدم، دیدم کنیزکی طبقی که روی آن پوشیده بود، در دست داشت و اجازهٔ ورود خواست، به عایشه خبر دادم گفت: او را به درون خانه راهنمایی کن، او وارد منزل شد و طبق را در پیش روی عایشه بر زمین نهاد و گفت: این هدیه‌ای است که تقدیم شما گردیده، وی طبق را نزد رسول خداﷺ آورد و سرپوش را از روی آن برداشت، رسول‌اکرمﷺ درحالی که از آن غذا میل می‌نمود و کنیزك خارج می‌شد، فرمود: ای کاش امیرمؤمنان، آقای مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران هم اکنون می‌رسید و با ما هم غذا می‌شد، ناگهان باز کوبهٔ در به صدا در آمد، همین که در را باز کردم، علی‌ؑ را در پشت در دیدم، با شتاب نزد رسول خداﷺ آمدم و گفتم: علی‌ؑ در پشت در، اذن ورود می‌طلبد، پیامبرﷺ فرمود: در را باز کن، چون دیدگان پیامبرﷺ به صورت علی‌ؑ افتاد، فرمود: خوش آمدی و آفرین برتو باد، تا حال دو نوبت تمنای حضور تو را داشتم و اگر دیر می‌کردی، از خدا می‌خواستم تا تو را به اینجا رهنمون شود، هم اکنون بنشین و با من هم غذا شو.

(۳۳۵) از انس نقل شده است که رسول‌اکرمﷺ فرمود: بهشت به چهار تن از امتم

(۳۳۴). مناقب ابن مردویه چنان که در کتاب الیقین سید ابن طاووس، باب نهم، ص ۱۳ آمده است؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵۴؛ بحارالانوار علامهٔ مجلسی، ج ۳۲، ص ۲۸۱؛ الیقین سید بن طاووس، باب ۴۹، از کتاب المعرفهٔ ثقفی و درباب ۸۲ از کتاب مأة حدیث ابن شاذان.

(۳۳۵). مناقب ابن مردویه، چنان که در کتاب الیقین سید بن طاووس، باب ۱۵، ص ۱۷ با اندک اختلافی در لفظ آمده است؛ مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالبؑ محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، حدیث ۱۲۶ و ۱۳۲؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۷۲، حدیث ۶۶۶.

مشتاق است و آرزوی ورود آنها را به خود دارد! خواستم از آن جناب بپرسم، آنها کیستند؟ اما ترسیدم نکند افرادمورد نظرم نباشند از این رو به نزد ابوبکر رفتم و جریان را با او در میان نهادم و گفتم: رسول خداﷺ فرمود: بهشت به چهار تن از امتم اشتیاق دارد،از او بپرس آن چهار نفر کیستند؟ ابوبکر گفت: می‌ترسم از آن چهار تن نباشم و با سرزنش قبیله بنی تیم [قبیلهٔ ابوبکر] مواجه شوم، از آنجا نزد عمر رفتم و جریان را بازگو نمودم، او هم مانند ابوبکر، عذر سرزنش قبیله‌اش (بنو عدی) را مطرح نمود؛ از آنجا نزد عثمان رفتم ماجرا را به او نیز در میان گذاشتم، او هم مانند آن دو تن گفت: می‌ترسم اگر از آن چهار تن نباشم، بنی امیه سرزنشم کنند چون ازآن سه تن مأیوس شدم به سراغ علی‌ؑ رفتم و ماجرا را برای او تعریف کردم و او مشغول آبیاری درختان خود بود.

علی‌ؑ فرمود: به خدا قسم، از رسول‌اللهﷺ می‌پرسم و ترسان نیستم، چراکه اگر یکی از آن چهار نفر باشم، خدا را سپاس می‌گویم که مرا این موهبت داده است. و اگر از آن چهار تن نباشم، از خدا تقاضا می‌کنم تا مرا یکی از آن چهار نفر قرار دهد و محبّت آنان را در دلم جای دهد.

پس راه منزل پیامبرﷺ را در پیش گرفت و من هم در این مقصد او را همراهی می‌کردم. در آن حال بر پیامبرﷺ وارد شدیم درحالی که دحیهٔ کلبی سر او را بر دامن داشت، چون دحیه علی‌ؑ را دید از جای برخاست و بر او درود فرستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! بیا و سر پسر عمویت را به دامن بگیر، زیرا تو به این عمل سزاوارتری! علی‌ؑ بر زمین نشست و سر رسول خداﷺ را بر دامن نهاد، ناگهان رسول خداﷺ از خواب بیدار شد و فرمود: ای ابوالحسن! بی جهت به نزد ما نیامده‌ای و حاجتی داری، عرض کرد: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدای شما باد، زمانی که به اینجا آمدم سر شما در دامن دحیهٔ کلبی بود و او از جای برخاست و بر من سلام نمود و گفت بیا و سر پسر عمویت را بر دامن بگذار، چراکه تو از من سزاوارتری! رسول خداﷺ فرمود: آیا او را شناختی؟ عرض کرد: آری او دحیهٔ کلبی بود، رسول‌اکرمﷺ فرمود: او دحیه نبود، بلکه وی جبرئیل امین بود که به صورت دحیه در آمده بود. آن‌گاه علی‌ؑ عرض کرد: پدر

ومادرم فدایت باد، هم اکنون انس به من خبر داد که شما فرموده‌اید: بهشت به چهار تن از امتم اشتیاق دارد! آن چهار تن کیستند؟ رسول خداﷺ درحالی که با انگشت به وی اشاره می‌نمود، فرمود: به خدا سوگند «انت اوّلهم» تو نخستین فرد آنهایی و سه بار این جمله را تکرار کرد، علیؑ عرض کرد: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدایت‌باد آن سه نفر دیگر کیستند؟ فرمود: آن سه تن، مقداد، سلمان و ابوذر می‌باشند.

(۳۳۶) خطیب در تاریخ بغداد، بااسناد به عبدالله بن عباس، گوید: رسول خداﷺ فرمود: در روز قیامت جز چهارتن، کسی سواره به محشر وارد نمی‌شود، عباس از جای برخاست و گفت: پدر ومادرم فدایت باد یا رسول‌الله! آن چهار تن کیستند؟ پیامبرﷺ فرمود: اما من بر دابة الله که براق نام دارد و برادرم صالح برناقةالله که آن را پی کردند و عمویم حمزه أسدالله و أسد رسوله، برناقهٔ غضبای من سوار خواهد بود و برادر و پسرعمو و دامادم، علی برناقه‌ای از ناقه‌های بهشت که بر پشت آن پارچه‌ای از دیباج انداخته شده و پاهای آن از زمرد سبز و بدن آن از طلای سرخ و سر آن از کافور سفید و دم آن از عنبری که‌نور از آن ساطع است و استخوانبندی آن ازگیاهی که بوی مشک دارد و گردنش از لؤلؤ و بر آن قبه‌ای است از نور خدا که باطن آن عفو الهی و ظاهرش رحمت خداوندی است، سوار است و در دست او لوای حمد قرار دارد و بر هرگروهی از فرشتگان که می‌گذرد، گویند، این فرشتهٔ مقرب و یا پیامبری مرسل و یا حامل عرش الهی است؟ در آن حال منادی از نزدیک یا درون عرش الهی اعلان می‌کند که این نه فرشتهٔ

(۳۳۶). تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۱۲، شمارهٔ ۵۸۰۵ با اختلاف اندکی در الفاظ و ج ۱۳، ص ۱۲۲، شمارهٔ ۷۱۰۶، با اندکی اختلاف؛ امالی شیخ طوسی، حدیث ۴، مجلس دهم و حدیث ۵۰، مجلس دوم با اختلاف در الفاظ؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۰۳ و ۴۹۸ و ج ۱۵، ص ۲۲۶ به بعد و ص ۱۶۴ و ۲۸۷ و ج ۱۶، ص ۵۱۴ و ج ۲۰، ص ۳۲۵؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۱۵؛ ینابیع المودة، باب ۱۵، ص ۷۹ و ۲۴۵؛ مناقب خوارزمی، فصل بیست و دوم، ص ۲۵۹ و فصل نوزدهم، ص ۲۰۹ با اختلاف در الفاظ؛ ترجمة امام علی‌بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۳۳، روایت ۸۴۳ـ ۸۴۵

مقرّب و نه نبیّ مرسل و نه حامل عرش پروردگار جهان‌است، بلکه این علی بن ابی‌طالب امیرمؤمنان، پیشوای متقیان و رهبرسپیدرویان به سوی خداوند است. رستگار است آن که او را تصدیق نماید و زیانکار است آن‌کس که او را تکذیب کند و فرمان او را اطاعت ننماید. اگر نمازگزاری در بین رکن و مقام، مدّت هزار هزار سال خدای را عبادت کند و بر اثر عبادت، بدنش کاهیده گردد ولی خداوند را در حالی که دشمن آل محمدﷺ است دیدار کند خداوند او را به روی به دوزخ خواهدافکند [و آن عبادت طولانی، برای او سودی در بر نخواهد داشت].

(۳۳۷) و از مناقب خوارزمی، نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: در آن شبی که به آسمان سیر داده شدم به سدرةالمنتهی رسیدم، در پیشگاه الهی متوقف شدم، خداوند به من خطاب نمود، ای محمّد! عرض کردم: لبیک، فرمود: بندگانم راکه امتحان نمودی، کدام یک از آنها سر درخط فرمان تو دادند؟ عرض کردم: پروردگارا! علی را از همه مطیع‌تر یافتم! فرمود: راست گفتی، آیا اکنون جانشینی را در بین امت تعیین کرده‌ای که بندگانم را باکتابم هدایت کند و آنچه راکه از آن نمی‌دانند تفهیم نماید گفتم! ای پروردگار تو خود جانشین‌مرا انتخاب فرما، زیراکه تو بهترین اختیار وانتخاب کنندگانی! خداوند فرمود: علی را انتخاب نموده‌ام، پس او را خلیفهٔ خویش و وصی بعد از خودت قرار ده، چراکه من علم و بردباری خود را به او داده‌ام، او به حق امیرمؤمنان است و این امارت فضیلتی است که به او، اختصاص دادم و هیچ کسی درگذشته و در آینده به این مقام نائل نشده و نخواهد شد.

ای محمّد! علی پرچمدار هدایت، پیشوای بندگان مطیع من ونور اولیای من است. وی آن کلمه است که متقین را به آن الزام نمودم. آن که او را دوست بدارد مرا دوست

(۳۳۷). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۱۵ با اندک اختلافی در الفاظ؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۶۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶.

داشته و آن که وی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است! ای محمد! این مژدگانی را به او ابلاغ کن. رسول خداﷺ فرماید: عرض کردم: پروردگارا! این بشارت را به اطلاع او رساندم و او از این مژده قدردانی نموده و گفت: من بنده‌ای از بندگان خدا و در قبضهٔ قدرت‌او هستم، اگر مرا عتاب کند، علتش گناهانی است که مرتکب شده‌ام و اگر وعدهٔ بخشش که به‌من داده است، انجام دهد، به خاطر این است که خداوند، مولا وناصرم می‌باشد. خداوند فرمود: آری وعده‌ای که به او داده‌ام وفا خواهم نمود؛ عرض کردم: پروردگارا! بهار ایمان به خویش را در عمق وجود او جای بده، فرمود: قرار دادم، اما ای محمد! او را به بلاهایی چند که هیچ کس از اولیائم را به آن امتحان نکرده‌ام، آزمایش خواهم نمود! گفتم: او برادر و یار دیرینه‌ام می‌باشد [این امتحان سنگین را به جایی دیگر سوق بده] فرمود: این سرنوشتی است که در علم من گذشته و او مبتلا به این آزمایشها خواهد شد و این نیست جز به خاطر درجات و مقامات عالیه و جز این طریق راهی ندارد. اگر علی نبود نه حزب من و نه اولیای من و نه اولیای پیامبرانم شناخته نمی‌شدند.

این روایات به بیش از سیصد طریق یاد شده است.

مبحث یازدهم

حدیث منزلت و یگانگی علی(ع) با پیامبر(ص)

از احادیث مشهور و متواتر، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی ؑ است که به علی ؑ فرمود: «انت منّی بمنزله هارونَ من موسی» منزلت و مقام تو نسبت به من مانند نسبت هارون به موسی است و اینکه او نفس رسول خداست، زیرا خون وی از خون پیامبر و گوشت او از گوشت پیامبر ﷺ است.

[۳۳۸] در کتاب مناقب، از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: این علی بن ابی طالب خون و گوشت او از خون و گوشت من نشأت گرفته و منزلت او برای من به منزلهٔ هارون برای موسی است، جز این که بعد از من پیامبری وجود ندارد.

(۳۳۸). مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۸۶؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ترجمة امام علی بن ابی طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۶۵، حدیث ۴۰۵ و ۴۰۶؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۷۸؛ ینابیع المودة، باب ۴۲، ص ۱۲۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب ۲۹، ص ۱۴۹، حدیث ۱۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۱؛ کفایة الطالب، باب ۳۷، ص ۱۶۷.

سپس فرمود: ای امّ سلمه! براین سخن که می‌گویم گواه باش و آن را بدان و بشنو، این علی است که امیرمؤمنان، آقای مسلمانان، مخزن علم من و راه او راه من است و هرکس که خواهد به من تقرب یابد باید از این راه وارد شود، او برادر من در دنیا و یار من در آخرت است و در قلهٔ شرافت و عالی‌ترین مدارج با من خواهد بود.

(۳۳۹) جابر گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: من و علی از درختی واحد نشأت گرفته‌ایم و سایر مردم، از درختان مختلف به حسب تفاوتی که دارند، آفریده شده‌اند.

(۳۴۰) از ابن عباس روایت شده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: مثل علی با من به نسبت سر من نسبت به بدنم می‌باشد [یعنی همانگونه که سر مجمع الحواس است نسبت به یک انسان، علیؑ نیز مجمع الحواس از دید و شنود و اندیشه و غیره نسبت به وجود من می‌باشد].

(۳۴۱) زمانی که علیؑ پیروزمندانه، از خیبر به حضور رسول خداﷺ شرفیاب شد؛ پیامبرﷺ فرمود: اگر ترس از این نبود که گروهی از امتم، آنچه را که مسیحیان دربارهٔ عیسی گفتند، دربارهٔ تو بگویند، هر آینه در عظمت مقام تو چیزی می‌گفتم، که هرگاه بر جمعی از آنها بگذری، خاک قدمهایت را به رسم تبرک برداشته و توتیای چشم کنند و از قطره‌های آب وضوی تو خویش را مدد وا نمایند! امّا با وجود این، همین اندازه در شأن تو

(۳۳۹). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۸۷؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۴۲ به بعد؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۱۳۳، ص ۹۰ و حدیث ۴۵۴، ص ۴۰۰؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب چهارم، ص ۵۲، حدیث ۱۷؛ فردوس الأخبار، ج ۱، ص ۷۷.

(۳۴۰). مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۹۱؛ مناقب ابن مغازلی حدیث ۱۳۵، ص ۹۲، فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۸۹، شمارهٔ ۳۹۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۲، شمارهٔ ۳۴۷۵.

(۳۴۱). این روایت به شمارهٔ ۱۲۰ از مناقب خوارزمی، فصل سیزده، ص ۷۶ در همین کتاب گذشت؛ ینابیع المودّة، باب چهل و چهار، ص ۱۳۰.

بس که تو از من و من از تو هستم، تو وارث من هستی و من از تو ارث می‌برم و رتبهٔ دیگری برای تو این است که منزلت تو برای من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من نبوّتی نخواهد بود؛ تویی که ذمّهٔ مرا از دیون پاک نموده و براساس سنت من با دشمنان من مبارزه، خواهی کرد و نزدیک‌ترین مردم به من در فردای قیامت تویی و تو نخستین کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد می‌شوی و اولین فردی هستی که همراه من لباسهای بهشتی می‌پوشد و نخستین کسی از اُمتم که به بهشت وارد می‌شود نیز توهستی. شیعیان تو در آن روز بر منبرهایی از نور نشسته‌اند، همیشه حق بر زبان تو جاری و در درون قلبت جای دارد و در پیش چشمانت آشکار است. [زبان و دل و چهرهٔ نورانیت همگی گویای حق می‌باشند].

(۳۴۲) از کتاب مناقب خوارزمی نقل شده است که معاویه، به سعد بن ابی وقاص، پیشنهاد کرد [تا مانند دیگر فریب خوردگان مزدور و شیطان صفتان بی اصالت] امیرالمؤمنین ﷺ را دشنام دهد و به بدی یاد کند! سعد پشنهاد او را رد کرد و بر آشفت، معاویه ازعلت امتناع پرسید، وی گفت: رسول خدا ﷺ دربارهٔ او سه ویژگی و امتیاز بیان نمود که با وجود آنها هرگز او را سبّ نخواهم نمود و اگر یکی از آن سه ویژگی برای من بود، هر آینه ازشتران سرخ مو، برایم ارزنده‌تر بود.

آن گاه گفت: یکی از آن ویژگیها این است که از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی ﷺ در آن روزی که او را در مدینه جانشین خویش نمود و خود به غزوه‌ای رفت واو از رسول خدا ﷺ به زبان گلایه عرض کرد: آیا مرا با کودکان و زنان در مدینه نگهداشتی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا خوشنود نیستی به اینکه مرتبهٔ تو برایم به منزلهٔ هارون نسبت به

(۳۴۲). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۵۹؛ خصائص نسائی، حدیث ۱۲۶، ص ۲۳۳؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۵۵، روایت ۲۷۱؛ فرائد السمطین، باب ۶۹، ج ۱، ص ۳۷۷، روایت ۳۰۷؛ جامع الصحیح ترمزی، ج ۵، ص ۶۳۸، شمارهٔ ۳۷۴، حدیث ۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، شمارهٔ ۳۲۰، ص ۱۸۷۱؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۵۲؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۵؛ العمدة ابن بطریق، فصل ۲۲، ص ۱۸۸.

موسی باشد با این تفاوت که نبوّت به من ختم می‌شود و پیامبری پس از من نخواهد آمد.

ویژگی دوم آن است که در روز خیبر، از رسول‌اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هر آینه پرچم افتخار آفرین اسلام را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیزاو را دوست می‌دارند! در آن روز جمعی از یاران که من نیز در بین آنها بودم، در انتظار احراز این مقام و منزلت والا بودیم و گردنها راکشیده و به صورت پیامبر ﷺ نگاه می‌کردیم، شاید این مقام نصیب ما گردد! در آن حال رسول خدا ﷺ فرمود: علی را فرا خوانید! علی علیه السلام در حالی که چشم درد داشت به حضور شرفیاب شد، پیامبر ﷺ نخست آب دهان را بر دیدهٔ وی مالید و در حال بهبود یافت، سپس علم را به او سپرد و علی علیه السلام با پیروزی کامل به سوی رسول خدا ﷺ باز گشت.

ویژگی سوم این است که در روز مباهله خدای متعال، علی را نفس پیامبر ﷺ معرفی نمود و فرمود: «ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم»:[1] (بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم) و پیامبر ﷺ علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند، سپس فرمود: خداوندا! اینها خاندان و اهل بیت من هستند.

(۳۴۳) خوارزمی در مناقب، از جابربن عبدالله نقل نموده که گفت: من و جماعتی از صحابهٔ پیامبر ﷺ در مسجد به پهلو خوابیده بودیم که ناگهان رسول‌اکرم ﷺ درحالی‌که شاخهٔ بی‌برگی از نخل، در دست داشت به مسجد وارد شد و بر خوابیدن ما در مسجد اعتراض نمود و ما در حالی که علی علیه السلام نیز همراهمان بود وحشت زده فرار کردیم! رسول‌اکرم ﷺ فرمود: ای علی! بیا، زیرا هرچه راکه در مسجد برای من حلال است برای تو نیز حلال است، آیا خوشنود نیستی به این که منزلت تو نسبت به من به منزلهٔ هارون

۱. سورهٔ آل عمران (۳)، ۶۱.

(۳۴۳). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۶۰؛ کفایة الطالب، باب هفتادم، ص ۲۸۴؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۶۶.

نسبت به موسی باشد! جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ به خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت اواست، در روز قیامت با عصای ساجی که در دست داری گروهی از مردم را از حوض دور می‌کنی! همان‌گونه که شتر تشنه از آب رانده می‌شود! و هم اکنون مقام تو را در کنار حوض مشاهده می‌کنم.

(۳۴۴) علی‌ؑ فرمود: به بیماری شدیدی مبتلا گردیدم برای طلب شفا و دعای آن حضرت به منزل رسول خداﷺ رفتم. وقتی رسول خداﷺ رنجوری مرا مشاهده نمود، مرا در جای خویش خواباند و گوشه‌ای از لباس خود را روی من کشید وخود به نماز مشغول شد، پس از گذشت زمانی که در عبادت گذرانید، به من فرمود: ای پسر ابی طالب، خداوند تو را شفا عنایت نمود واز این به بعد هیچ نگرانی وجود ندارد، زیرا هرچه برای خودم از خداوند طلب کردم مانند همان نیز، برای تو از خداوند خواستم و همهٔ خواسته‌هایم برآورده شد، مگر مسألهٔ نبوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

(۳۴۵) از معاذبن جبل نقل شده است که رسول خداﷺ به علی‌ؑ فرمود: تو در تمامی فضائل با من مشارکت داری مگر نبوّت که بر تو غالب شدم، زیرا پیامبری پس از من نیست. اما در هفت خصلت برهمهٔ مردم غالب آمدی و کسی از قریش در این خصایل و ویژگیها بر تو پیروز نخواهد شد و آن ویژگیها عبارتند از این که نخستین فردی که به خدا ایمان آورد و به پیمان الهی از همه باوفاتر، و در انجام اوامر خدا مقاومتر و در تقسیم اموال به تساوی ازهمه برتر و در عدالت و داد در بین رعیت از همه دادگرتر و در امور قضایی از همه آگاهتر و در روز قیامت نزد خداوند از همه ممتازتر تو هستی.

(۳۴۴). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۶۱

(۳۴۵). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۶۱

(۳۴۶) و از ابن عمر نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس از راه و روش علی فاصله بگیرد از من و راه من فاصله گرفته و هرکس از من جدا شود و دوری گزیند از خدا فاصله و دوری گرفته است.

(۳۴۷) و از ابی‌ذر، روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، هرکس با من فاصله بگیرد و راه مرا ترک کند از درگاه خداوند دور افتاده است و بی تردید، مفارقت با تو مفارقت با من خواهد بود.

(۳۴۶). مناقب خوارزمی، فصل هشتم، ص ۵۷، ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۳۹۸ و ج ۱۶، ص ۶۱۰ به بعد و ج ۲۱، ص ۵۴۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۹۹، باب ۵۵، روایت ۲۳۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۰، حدیث ۲۸۷.

(۳۴۷). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۱، روایت ۲۸۸ و روایت ۳۲۴، با اندکی اختلاف؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۶۸، روایت ۷۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۵؛ ذخائر العقبی، ص ۶۶؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۱۴۶؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۳۹۵ و ج ۱۶، ص ۶۰۲ و ج ۲۱، ص ۵۴۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۰۰، باب ۵۵؛ ینابیع المودّة، باب ۲۰، ص ۹۱.

مبحث دوازدهم

روایت پرندهٔ بریان (خبر الطائر)

از روایاتی که به حد تواتر رسیده و در بین خاصّه وعامّه (شیعه و سنّی) شهرت به سزایی دارد، حدیث پرنده و مرغ بریان است.

(۳۴۸) أنس بن مالک گوید: پرندهٔ بریانی به رسم هدیه خدمت رسول‌اکرم ﷺ تقدیم گردید، آن جناب دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: «**اللهم إئتنی بأحبّ خلقک الیک یأکل معی من هذا الطیر**»: بارالها محبوبترین آفریدگانت را نزدم حاضر کن، تا از این پرندهٔ بریان با من میل کند و هم غذا شود، أنس که می‌دانست دعای پیامبر بی گمان به اجابت خواهد رسید گوید: در دل آرزو کردم که او مردی از انصار باشد، از این رو گفتم:

(۳۴۸). مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۶۵؛ ترجمة امام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۱۰. خصائص نسائی، ص ۵۰، روایت ۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۰، با اختصار؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۵۶، حدیث ۱۸۹، کفایة الطالب، باب ۳۳، ص ۱۴۴؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۳۳۹؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۰؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۳۱۷؛ تاریخ بغداد، ص ۱۷۱.

خداوندا این مرد را از انصار قرار بده! اما همزمان با دعای پیامبرﷺ علیؑ آمد و اجازهٔ ورود خواست، گفتم: رسول خداﷺ به کاری مشغول است، وی برگشت و پس از لحظاتی دوباره آمد، در این بار نیز همان سخن را تکرار نمودم و گفتم: رسول خداﷺ به کاری مشغول است، برای نوبت سوم که وی آمد، رسول خداﷺ فرمود: در را باز کن، در را گشودم، علیؑ وارد شد، رسول خداﷺ پرسید ماجرای تو با أنس چه بود؟ عرض کرد: ای پیامبر این سومین بار است که به قصد تشرف به حضور شما تا در منزل آمدم، اما انس در هر بار می‌گفت رسول خداﷺ به‌کار مشغول است و از ورودم ممانعت می‌نمود!

پیامبرﷺ مرا فرا خواند و فرمود: علت این ممانعت و جلوگیری تو از علی چه بود و برای چه از ورود او مانع می‌شدی؟ عرض کردم: ای رسول خدا! چون دعای تو را شنیدم و دانستم که دعای تو مستجاب می‌گردد، دوست داشتم آن فرد محبوب نزد پروردگار، مردی از قبیله‌ام و از گروه انصار باشد! رسول خداﷺ فرمود: آری، هرکس به نزدیکانش علاقه‌مند است و این جمله را بار دیگر نیز تکرار نمود.

مبحث سیزدهم

تصریح پیامبر(ص) به این که علی(ع) بهترین آفریده شدگان است

(۳۴۹) ابن مردویه در مناقب، از حذیفة بازگو می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: علی ؑ بهترین انسانهاست و هرکس به این مطلب اعتراف نکند، کافر است یعنی به یک حقیقت مسلّم روگردان شده است.

(۳۵۰) از سلمان روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: علی بن ابی‌طالب بهترین کسی است که پس از خود به جانشینی برمی‌گزینم.

(۳۴۹). مناقب ابن مردویه، چنان که در احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۵۴ نقل شده است از مناقب عبدالله شافعی؛ الدر الثمین، ص ۳۰ خطی؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۲۱؛ منتخب کنزالعمال در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۵، ینابیع المودة، ص ۱۸۰ و ۲۴۶؛ احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

(۳۵۰). مناقب ابن مردویه، به نقل از احقاق الحق، ج ۴، ص ۵۴ تجهیز الجیش حسن بن امان الله دهلوی، ص ۳۱۵ خطی؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۵۴-۵۶ و ۷۶ و ۳۵۰ و ج ۱۵، ص ۲۱۳، ۲۱۹؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۶.

(۳۵۱)ابو سعید خدری از سلمان نقل می‌کند که روزی رسول خداﷺ مرا صدا زد، گفتم لبیک یا رسول‌الله، فرمود: من امروز تو را گواه می‌گیرم که علی‌بن ابی‌طالب، از همهٔ مردم بهتر و برتر است.

(۳۵۲)ابو رافع از پدرش و از جدّش نقل کرده که گفت: شنیدم رسول خداﷺ به علیؑ فرمود: ای علی، تو بهترین فرد از اُمتم در دنیا و آخرت خواهی بود.

(۳۵۳)از حبشی بن جنادة نقل شده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ فرمود: بهترین کسی که بعد از من بر روی زمین راه می‌رود، علی ابن ابی‌طالبؑ است.

(۳۵۴)انس به مالک گوید: رسول خداﷺ فرمود: علی بهترین کسی است که بعد از خود در بین امتم به جای می‌گذارم.

(۳۵۵)از جابر بن عبدالله نقل شده است که رسول خداﷺ ولید بن عقبة را به سوی قبیلهٔ بنی ولیعه که در عهد جاهلیت با آنان کدورتی دیرینه داشت اعزام نمود، تا زکات از آنها دریافت کند. چون قبیله بنی ولیعه، از جریان آگاه شدند، همگی به استقبال وی

(۳۵۱). مناقب ابن مردویه، چنانکه در کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۶ نقل شده است.

(۳۵۲). مناقب ابن مردویه، چنان که در ذیل احقاق الحق، ص ۲۸۱ از علامه فاضل عینی حیدر آبادی در مناقب سیدنا علی، ص ۲۸ و در ارجح المطالب، ص ۵۸۸؛ ذکر شده است؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۳۵۳). مناقب ابن مردویه چنان که در کتاب کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۷ در فضائل مولانا علیؑ آمده است؛ ذیل احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۲۱.

(۳۵۴). مناقب ابن مردویه، چنان که در کتاب کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ذیل احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۵۳؛ مختصر تاریخ دمشق محمد بن مکرم، ج ۱۷، ص ۱۲۲.

(۳۵۵). مناقب ابن مردویه، چنان که در کتاب ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۵۳؛ مفتاح النجا فی مناقب آل عبا، ص ۲۹ مخطوط؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۸.

شتافتند، تا از نزدیک به خواستهٔ او آگاه شوند، ولید از استقبال آنها به هراس افتاد که مبادا بااو سر جنگ داشته باشند، از این رو از همان نقطه، به مدینه بازگشت وبا رسول خداﷺ ملاقات کرد و گزارشی غیر واقع را به عرض آن جناب رساند و گفت: قبیلهٔبنی ولیعه، از فرمان شما تمرّد نموده واز پرداخت زکات امتناع ورزیدند و علاوه قصد کشتن مرا نیز داشتند.

بنی ولیعه که از بازگشت ولید به مدینه و آن چه راکه گزارش کرده بود، آگاه شدند، بدون دفع الوقت، همگی به مدینه آمدند و به حضور رسول خداﷺ شرفیاب شدند و به پیامبرﷺ گفتند: گزارشی که ولید به عرض شما رسانده سراپا دروغ است، نه از فرمان شما سرپیچی کرده‌ایم ونه قصد عدم پرداخت زکات را داشته‌ایم، فقط ما از شخص ولید بیمناک بودیم که نکند به حساب آن کینهٔ دیرینه، از ما انتقام بگیرد!

رسول خداﷺ که از ماجرا کاملاً اطلاع یافت، نه برای نابودی آنها، بلکه برای تنبیه و به‌اصطلاح زهر چشم دادن که در مراتب بعد این عمل را تکرار نکنند! فرمود: بنی ولیعه از این حرکت متهورانه و جسورانه دست بردارید وگرنه مردی را به قصد قلع و قمع شما اعزام خواهم نمود که در منزلت همانند من است، تا با جنگ آوران شما بجنگد و فرزندانتان را اسیر نماید، آن‌گاه به علیؑ اشاره نمود و فرمود: وی بهترین فردی است که روی زمین راه می‌رود، سپس دست به شانهٔ علیؑ زد و اظهار داشت او علی بن ابی‌طالب است. همزمان بااین تهدید آیهٔ مبارکهٔ: «یاایها الذین‌آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ»:[1] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد) دربارهٔ ولید نازل گردید.

روایات مربوط به این بحث، از حد شمارش خارج است.

۱. سورهٔ حجرات (۴۹) ۶.

مبحث چهاردهم

بیم دادن به کسانی که در امر خلافت، روبه روی علی(ع) بایستند

(۳۵۶) مناقب خوارزمی، از ابی‌ذر غفاری، نقل می‌کند که رسول‌اکرم ﷺ فرمود: هرکس در امر خلافت پس از من، خود را رویای روی علی قرار دهد [و به اصطلاح عرض اندام کند و ستیزه گری آغاز] نماید، بی تردید کافر است! به این علّت که به جنگ با خدا و رسول قیام نموده و از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کرده است [و این جز جنگ با خدا و رسول نامی ندارد و چیز دیگری نیست] و هرکس در این مسأله یعنی حقانیت علی در مورد خلافت نیز تردید داشته باشد کافر است.

(۳۵۷) مناقب خوارزمی، از زین‌العابدین ؑ از پدرش امام حسین ؑ از علی ؑ نقل

(۳۵۶) این حدیث را در مناقب خوارزمی نیافتم؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۵، حدیث ۶۸؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۳ و ج ۷، ص ۳۳۰.

(۳۵۷). مقتل خوارزمی، فصل ۱۲، ج ۲، ص ۸۴؛ ذخائر العقبی، ص ۳۹؛ ذیل احقاق الحق، ج ۹، ص ۵۱۸ و ج ۱۸، ص ۴۳۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۸۲ و ۱۹۷ و ۲۷۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۱، حدیث ۶۴؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۶۲، شمارهٔ ۱۱۸۲.

شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم خداوند و خشم من بر آن کس شدت دارد که خون مرا بریزد و دربارهٔ عترتم مرا اذیت کند و آزار برساند.

[۳۵۸] مناقب خوارزمی، از انس نقل کرده است که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودم، ناگهان چشمش به روی علی علیه السلام افتاد که به سویش می‌آید: فرمود: من و این که می‌آید دو حجت خدا بر امتم در روز قیامت خواهیم بود.

[۳۵۹] مناقب خوارزمی از معاویة بن حیده قشیری نقل کرده است که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرمود: ای علی! آن کس که بمیرد و کینهٔ تو را در دل داشته باشد، باکی بر او نیست که بر آیین یهود و نصارا باشد!! مزیدبن زریع گوید: به بهزبن حکیم گفتم: آیا پدرت از جدّت از رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را برای تو روایت کرده است؟ در جوابم گفت: اگر این روایت را از پدرم، از جدم نشنیده باشم، خداوند به میخ آهنین گوشم را داغ کند و از حسّ شنوایی محرومم نماید.

[۳۶۰] مناقب خوارزمی، از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: من و جماعتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و گفتیم: به خدا سوگند ای رسول خدا! ما تو رااز جانمان و

(۳۵۸). مناقب ابن مغازلی، ص ۴۵، حدیث ۶۷ و ص ۱۹۷، اما در مناقب خوارزمی اثری از این حدیث نیافتم؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۱۹ و ج ۱۷، ص ۵۷ به بعد؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸، شمارهٔ ۴۷۴؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷؛ منتخب کنز العمال در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴.

(۳۵۹). مناقب ابن مغازلی، ص ۵۰، حدیث ۷۴، اما در مناقب خوارزمی اثری از این حدیث نیافتم؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۹۰ و ج ۴، ص ۲۵۱؛ ینابیع المودّة، ص ۲۵۱.

(۳۶۰). این روایت در مناقب خوارزمی نیست، مناقب ابن مغازلی، ص ۵۱، حدیث ۷۵؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۸۵، شمارهٔ ۱۱۸۹؛ کفایة الطالب، باب ۸۸، ص ۵۱؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴۶ به بعد؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۶۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۳۴، شمارهٔ ۹۶؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۱۴، حدیث ۷۱۸.

فرزندانمان بیشتر دوست داریم، همزمان بااین اظهار علیﷺ وارد شد، رسول‌اکرمﷺ نگاهی پر از شفقت به روی وی نمود و فرمود: دروغ می‌گوید آنکس که کینهٔ تو را در دل دارد، اما با من اظهار محبت می‌نماید.

[۳۶۱] مناقب خوارزمی از ابی‌ایوب انصاری که اسم او خالدبن زید است نقل کرده است که رسول‌اکرمﷺ فرمود: ای علی! خداوند متعال، محبت بینوایان را در دل تو جای داده و تو به پیروی آنها ازخودت خوشنودی و آنها نیز به امامت و رهبری تو خوشنودند، خوشا به حال آن کس که تو را پیروی کند و در پیروی از تو راستگو باشد و وای بر آن کس که کینهٔ تو را در دل داشته باشد و دربارهٔ تو دروغ بگوید.

[۳۶۲] خوارزمی در مناقب، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: در محضر رسول خداﷺ بودم که علیﷺ خشمگین وارد شد، رسول خداﷺ از علت خشم وی پرسید، عرض کرد: یا رسول‌الله، در جمع عموزادگانت صحبت از شما به میان آمد، آنان سخنان دور از شأن شما می‌گفتند که ازشنیدن آن ناراحت شدم، رسول‌اکرمﷺ درحالی که خشمگین بود برخاست و فرمود: ای مردم! هرکس علی را اذیت کند، مرا اذیت نموده است! چراکه علی نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورده و به پیمان الهی پابندتر است ای مردم! هرکس به هر شکل علی را آزرده نماید، روز قیامت در صف یهودیان یا نصرانیان برانگیخته می‌شود، جابر گفت: یا رسول‌الله! اگر چه به وحدانیت خداوند و رسالت شما اعتراف داشته باشد؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: آری اگر شهادتین بر

(۴۶۱). این روایت را در مناقب خوارزمی نیافتم؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۲۱، حدیث ۱۵۹؛ ذیل احقاق الحق، ج ۱۷۷، ص ۲۵۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۱؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۱۲، حدیث ۷۱۴؛ شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۶.

(۴۶۲). این حدیث نیز در مناقب خوارزمی وجود ندارد ولی در مناقب ابن مغازلی، ص ۵۲، حدیث ۷۶ موجود است؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۳۳ و ج ۶، ص ۳۹۰ و ج ۷، ص ۴۶۱؛ بحرالمناقب ابن حسنویه، ص ۴۶ خطی.

زبان آورید، تنها فایده‌اش این است که خون شما ریخته نمی‌شود و اموال شما برای مسلمانان مباح نمی‌گردد واز شما جزیه گرفته نمی‌شود! [اما ایمان واقعی همانا در گرو خوشنودی خدا و رسول و علی‌بن‌ابیطالب می‌باشد].

(۳۶۳) خوارزمی در مناقب، از ابو هریره نقل کرده است که رسول خدا ﷺ به چهرهٔ علی ؑ و فاطمه ؑ و حسن و حسین ؑ نگاه کرد و فرمود: من با کسی که با شما جنگ کند، در جنگم و با کسی که با شما در صلح و آشتی است، صلح و سازش خواهم داشت.

(۳۶۳). مقتل خوارزمی؛ فصل ۶، ص ۹۹ و فصل ۵، ص ۶۱؛ مناقب ابن مغازلی، روایت ۹۰، ص ۶۳؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۶، شمارهٔ ۵۳۸۲؛ کفایة الطالب، باب ۹۳، ص ۳۳۱؛ فرائد السمطین؛ ج ۲، ص ۳۷، شمارهٔ ۳۷۲؛ ترجمة امام حسن ؑ من تاریخ دمشق، ص ۹۷، روایت ۱۶۲ به بعد؛ ترجمة امام حسین ؑ من تاریخ دمشق، ص ۱۰۰، حدیث ۱۳۴ به بعد؛ جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹، روایت ۳۸۷۰، باب ۶۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۶؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۲، ص ۳؛ در مسند فاطمة سیوطی، ص ۴۴، احقاق الحق، ج ۲۳، ص ۳۳۷ـ۳۶۸.

مبحث پانزدهم

در تشبیه علی(ع) به سورهٔ اخلاص و کعبه معظّمه و سر مبارک پیامبراکرم(ص) و تشبیه حق آن حضرت به حق پدر نسبت به فرزند

[۳۶۴] در مناقب خوارزمی، از نعمان بن بشیر نقل شده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمود: مثل علی در بین این امّت، مثل «قل هوالله أحد» در قرآن است.

[این روایت حائز نکته عمیقی است که در روایت ذیل از آن بحث می‌کند]

[۳۶۵] مناقب خوارزمی، از ابن عباس نقل کرده است که رسول‌اکرم ﷺ به علی ؑ فرمود: ای علی منزلت تو در بین مردم، منزلت «قل هو الله أحد» در قرآن کریم است که هرکس یک مرتبه آن را بخواند، مانند قرائت یک ثلث قرآن است و هرکس دو مرتبه آن را تلاوت نماید به منزلهٔ دو ثلث قرآن است و هرکس سه مرتبه بخواند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است. همچنین هرکس به زبان تو را دوست داشته باشد، هر آینهٔ ثلث اسلام

(۳۶۴). از این روایت در مناقب خوارزمی اثری نیست؛ مناقب علی ؑ ابن مغازلی، ص ۶۹، حدیث ۱۰۰؛ ینابیع المودة، باب چهل و دوم، ص ۱۲۵؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۱۹ـ۶۲۲ و ج ۱۶، ص ۳۸۲ـ۳۸۳.

(۳۶۵). مناقب خوارزمی؛ ینابیع المودة، باب چهل و دوم، ص ۱۲۵ با اندک اختلافی در الفاظ.

را دوست دارد و آن کس که با زبان و قلب خود تو را دوست داشته باشد، دو ثلث اسلام را دوست دارد و هرکس با زبان و قلب و دستهایش تو را دوست بدارد و به فرمان تو با دشمنان اسلام بجنگد، دوستیش نسبت به اسلام تمام و به همهٔ آن دست یافته است. به آن کس که بحق مرا به رسالت برانگیخته، سوگند یاد می‌کنم که اگر اهل زمین، همانند اهل آسمان، تو را دوست داشته باشند، خداوند کسی از آنها را به آتش عذاب نمی‌کند.

(۳۶۶) و از ابی غفاری در مناقب نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود: مثل علیؑ در بین شما مانند کعبهٔ مستور یا مشهور است که نگاه کردن به آن عبادت و طواف آن حج واجب است.

(۳۶۷) و از ابن عباس روایت شده است که رسول‌اکرمﷺ فرمود: نسبت علی به من مانند نسبت سر من به جسدم می‌باشد.

(۳۶۸) و نیز از ابن عباس نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود: موقعیّت علی با من مانند موقعیت سرم در بدنم است.

(۳۶۹) و از علیؑ منقول است که پیامبرﷺ فرمود: حق علی بر مسلمانان مانند حق پدر نسبت به فرزندش می‌باشد.

(۳۶۶). این روایت در مناقب خوارزمی نیست؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۶، روایت ۱۴۹؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۴۷ و ج ۷، ص ۱۰۹ و ج ۱۷، ص ۱۵۰؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۱.

(۳۶۷). مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۸۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۹۲، حدیث ۱۳۵؛ نور الأبصار، ص ۸۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۳۵ و ج ۱۶، ص ۹۷ و ج ۲۱، ص ۵۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۲، شمارهٔ ۳۴۷۵، ترجمه ایوب بن یوسف؛ ینابع المودة، ص ۱۸۵.

(۳۶۸). مناقب خوارزمی، فصل چهاردهم، ص ۹۱؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۳۵ و ج ۱۶، ص ۹۸ و ج ۲۱، ص ۵۷۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۹۲، روایت ۱۳۶ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۲، ص ۲۷۵، روایت ۸۷۷

(۳۶۹). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۳۰ و ص ۲۱۹؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۷۰، ص ۴۷؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۴، ص ۳۹۹، حدیث ۱۲۱۷؛ ترجمة امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۷۱ و ۲۷۲، روایت ۲۹۷ به بعد؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۸۸ و ج ۱۷، ص ۲۵ ـ ۲۷ و ج ۲۱، ص ۵۷۷ و ۵۷۹؛ ینابیع المودة، باب چهل و یکم، ص ۱۲۳.

مبحث شانزدهم

دربارهٔ فرود آمدن سطل آبی که علی(ع) از آن وضو ساخت

(۳۷۰) خوارزمی با اسناد به أنس بن مالک نقل کرده است که گفت: رسول‌اکرمﷺ به ابوبکر و عمر فرمود: نزد علیؑ بروید و از ماجرای شب گذشته‌اش از او بپرسید و من نیز در پی شما خواهم آمد! انس گوید: من و ابوبکر و عمر راهی منزل علیؑ شدیم واز وی اذن ورود خواستیم، به ما اجازه ورود داد و از ابوبکر پرسید آیا پیش آمدی شده است؟ ابوبکر گفت: جز خیر چیزی نیست، سپس گفت: رسول خداﷺ به من و عمر فرمود: به نزد علی بروید تا شما را از ماجرایی که شب گذشته داشته باخبر سازد، در این هنگام رسول خداﷺ تشریف آورد و به علیؑ دستور داد، ماجرای شب گذشته را برای ما تعریف کن! علیؑ عرض کرد: یا رسول‌الله! از نقل جریان حیا می‌کنم! پیامبرﷺ فرمود: بازگو کن چراکه خداوند از بیان حق، ابایی ندارد! علیؑ عرض کرد: یا رسول‌الله! در شب گذشته، برای طهارت، به آب نیازمند بودم، اما تا بامداد به آن دست

(۳۷۰). آن چیزی راکه خوارزمی نقل کرده با متن حدیث در اینجا مغایرت لفظی و معنوی دارد، مناقب خوارزمی فصل نوزدهم، ص ۲۱۶؛ ینابیع المودة، باب چهل و نهم، ص ۱۴۲؛ کفایة الطالب، باب نود و دوم، ص ۲۹۰.

نیافتم، ترسیدم نمازم فوت شود، ازاین رو باعجله، حسن را به راهی و حسین را به راه دیگر در جستجوی آب روانه نمودم، اما آنها دیر کردند و از آب خبری نشد، هاله‌ای از اندوه، قلبم را فراگرفت که نکند به آب دست نیابم، ناگهان متوجه شدم سقف منزل شکافته شد و سطلی که با پارچه‌ای پوشیده بود، به زیر آمد، سرپوش ازآن برداشته و دیدم پر از آب است. با آن آب غسل کردم و نمازگزاردم، سپس دیدم ظرف آب و روپوش آن به آسمان رفت و سقف به حالت اول بازگشت! رسول خدا ﷺ با چهره‌ای شادمان فرمود: اما سطل از بهشت و آب ازکوثر و روپوش آن از استبرق بهشت بود، سپس فرمود: ای علی چه کسی مانند تو بود در شب گذشته، درحالی که جبرئیل به تو خدمت می‌کرد؟

مبحث هفدهم

در توصیف آن حضرت به سیادت و آقایی

(۳۷۱) خوارزمی از ابن عباس نقل نموده که گفت: رسول خدا ﷺ دیده بر چهرهٔ علی ؑ گشوده و فرمود: تو در دنیا و آخرت سیّد و آقایی! هرکس تو را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و دوست من، دوست خداوند است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. وای بر آن کس که بعد از من، با تو دشمنی نماید.

(۳۷۲) از اخطب بن محمد، نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: در آن شبی که

(۳۷۱). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۳۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۳ حدیث ۱۴۵، و ص ۳۸۲، حدیث ۳۳۱ به بعد؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۱۱؛ نور الأبصار، ص ۸۰ با اندک اختلافی در لفظ؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۱؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۸؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۴ـ۵۳ و ج ۷، ص ۱۱۰ و ج ۱۵، ص ۴۳ـ۵۴ و ج ۲۰، ص ۳۸۵ـ۳۹۰.

(۳۷۲). آن چیزی که با متن حدیث در اینجا موافق است روایت ابن مغازلی در مناقب، ص ۱۰۴، حدیث ۱۴۶ است، اما روایت خوارزمی در مناقب، فصل نوزدهم، ص ۲۳۵ سنداً و متناً با این حدیث مغایر است؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۷۷۹ و ص ۲۵۶ـ۲۵۸؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۱.

در آسمان سیر می‌کردم، ناگهان قصری که از یاقوت سرخ ساخته شده بود مشاهده نمودم، در آن هنگام خدای متعال به من وحی نمود که این قصر برای علی است که آقای مسلمانان و پیشوای متقیان و رهبر سپیدرویان است.

[۳۷۳] از اسعد بن زرارة نقل کرده است که گفت: رسول‌اکرم ﷺ فرمود: در آن شبی که به‌معراج و سیر آسمانها می‌رفتم، به سدرة المنتهی رسیدم، در آنجا خدای متعال، دربارهٔ علی ﷺ به من وحی نمود و سه بار تکرار کرد که علی پیشوای متقیان و آقای مسلمانان و راهنمای سپیدرویان به جنات النعیم است.

(۳۷۳). آن چه که خوارزمی آورده همان است که در حدیث سابق گفته شد، اما این حدیث در مناقب خوارزمی و در مقتل وی نیست، شاید مؤلف این حدیث را سهواً به او نسبت داده باشد؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۱۴۷، ص ۱۰۵؛ أسدالغابة، ج ۱، ص ۶۹ و ج ۳، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۷۰؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۴۳، باب ۲۵، حدیث ۱۰۶؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۲، ص ۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ تاریخ اصفهان، ج ۲، ص ۲۲۹.

مبحث هیجدهم

در این است که علی﷩ در روز قیامت صاحب حوض کوثر و افتخار فرشتگان آن بر فرشتگان دیگر است و اوست که اجازه دخول به بهشت در کفِ اوست و پرچم حمد در دست او قرار دارد و عبور از پُل صراط با اذن او می‌باشد.

(۳۷۴) خوارزمی از ابن عباس نقل می‌کند که: رسول اکرمﷺ فرمود: علی در روز قیامت بر حوض کوثر اشراف دارد و هیچ کس به بهشت وارد نمی‌شود، مگر جواز دخول از علی در دست داشته باشد.

(۳۷۵) و از جابر نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود: آن دو فرشته‌ای که مأمور

(۳۷۴). این حدیث در مناقب خوارزمی و در مقتل او موجود نیست؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۱۵۶، ص ۱۱۹؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۲.

(۳۷۵). در کتاب مناقب خوارزمی و در مقتل وی اثری از چیزی که موافق حدیث مذکور باشد چه از نظر سند و چه متن وجود ندارد؛ آری در مناقب این روایت از محمدبن عثمان‌بن‌ثابت از پدرش نقل شده است که گفت: از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: محافظان علی﷩ بر سایر محافظان دیگر انسانها، افتخار می‌کنند...؛ مناقب ابن مغازلی، ←

بالا بردن اعمال علی‌ﷺ هستند، بر دیگر فرشتگان افتخار می‌ورزند، زیرا عملی از وی بر خدا عرضه نمی‌کنند که مورد سخط و غضب خداوند باشد و به همین علت بر سایر فرشتگان امتیاز دارند.

(۳۷۶)واز مجاهد از ابن عباس نقل شده است که رسول‌اکرمﷺ فرمود: در روز قیامت جبرئیل، به‌امر خداوند، درب بهشت نشسته و از ورود افراد، به بهشت مانع می‌شود، مگر کسانی که سند برائت، از علی‌ﷺ در دست داشته باشند.

(۳۷۷)از جابربن سمرة نقل شده است که از رسول خداﷺ پرسیدند، یا رسول‌الله! پرچمدار شما در قیامت کیست؟ فرمود: صاحب پرچم من در آخرت، همان صاحب پرچم من در دنیاست و او جز علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ کس دیگری نیست.

(۳۷۸)و از عبدالله بن أنس نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: هنگامی که قیامت پدید آید و پل صراط بر جهنّم نصب گردد کسی نمی‌تواند بر آن بگذرد،مگر سندی که بر ولایت علی‌ﷺ دلالت کند به همراه داشته باشد.

→

ص ۱۲۷، روایت ۱۶۷؛ العمدة ابن بطریق، روایت ۶۹۸، ص ۳۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۹؛ ذیل احقاق الحق، ج ۶، ص ۱۰۰.

(۳۷۶). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۲۸؛ مناقب‌ابن مغازلی، حدیث ۱۷۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ذخائر العقبی، ص ۷۱؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۲؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۱و ج ۴، ص ۱۱۱.

(۳۷۷). نقل خوارزمی در مناقب، فصل بیست و دوم، ص ۲۵۸، با این روایت مغایرت لفظی دارد؛ مناقب ابن مغازلی؛ ص ۲۳۷، حدیث ۲۰۰.

(۳۷۸). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۲، حدیث ۲۸۹؛ ینابیع لمودة، باب ۳۷، ص ۱۱۲؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۱؛ تاریخ اصفهان، ص ۳۴۲.

مبحث نوزدهم

در فضایل فرزندان امیرمؤمنان ﷺ است

فرزندان امیرمؤمنان که از آنها دو امام بزرگوار حسن و حسین هستند، فضایل و مناقبی دارند که خارج از حدّ شمارش است.

[۳۷۹] خوارزمی با اسناد به عبدالله بن مسعود گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: حسن و حسین دو آقا و سیّد جوانان بهشت هستند.

از ابو هریره نقل شده است که گفت: رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: فرشته‌ای از

(۳۷۹). مقتل خوارزمی، فصل ششم، ص ۹۲ و ص ۱۳۹؛ مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۲۰۹؛ ترجمة امام حسین ﷺ من تاریخ دمشق، ص ۴۷، حدیث ۷۰ و حدیث ۶۲ ـ ۸۲؛ ترجمة امام حسن ﷺ من تاریخ دمشق، روایت ۱۲۹ ـ ۱۴۳، ص ۷۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۷؛ کامل ابن عدی، ج ۵، ص ۳۲۲، شمارة ۵۰۴ و ۱۴۷۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۵۸، چاپ مصر؛ ذیل إحقاق الحق، ج ۱۰، ص ۵۶۹ و صفحه‌های ۵۴۴ و ۵۹۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳ و ۶۲ و ۶۴ و ۸۲؛ العمدة ابن بطریق، حدیث ۸۲۰، ص ۴۰۲، جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، حدیث ۳۷۶۸؛ تاریخ اصفهان، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۳۱ و ج ۱۱، ص ۹۰؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۷.

خداوند اجازه گرفت تا به زیارت من بیاید! تا به من بشارتها و خبرهایی بدهد؛ ازجمله چیزهایی که در این بشارت و خبر به من داد، این بود که فاطمهﷺ، بزرگ بانوی زنان امتم می‌باشد و حسن و حسینﷺ دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.

(۳۸۰)و از یعلی عامری نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: حسین ازمن و من از حسینم، خداوند کسی را دوست می‌دارد که حسینم را دوست داشته باشد. حسین سبطی ازاسباط است.

(۳۸۱)و از ابن عباس روایت است که جبرئیل به حضور حضرت محمّدﷺ شرفیاب شد و گفت: به درستی که خدای متعال در قبال شهادت مظلومانهٔ یحیی بن زکریّا هفتاد هزار نفر را نابود نمود امّا به خاطر شهادت فرزند دخترت، حسینﷺ هفتاد هزار و هفتاد هزار را به هلاکت می‌رساند.

(۳۸۲)رسول عظیم الشأن اسلام فرمود: بی تردید جایگاه قاتل حسینﷺ در تابوتی از آتش است و به اندازهٔ نصف عذاب اهل دنیا عذاب می‌گردد واین تعذیب درحالی است که دست و پای او به زنجیرهای آتشین بسته شده و به رو در آتش افکنده می‌شود، چنان که در قعر جهنم جای می‌گیرد؛ این جنایت‌کار پلید دارای بوی بدی است که اهل جهنم از

(۳۸۰). مقتل خوارزمی، فصل هفتم، ص ۱۴۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۱۸ و ۲۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱ حدیث ۱۴۴، ترجمهٔ امام حسینﷺ من تاریخ دمشق، حدیث ۱۱۲، ص ۷۹؛ فرائد السمطین، ج ۲، باب ۳۰، سمط دوم، حدیث ۴۲۹، ص ۱۳۰؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۱۷۲؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۹؛ و ج ۵، ص ۱۳۰ در ترجمهٔ لیلی؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۳؛ جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸، حدیث ۳۷۷۵؛ العمدة ابن‌بطریق، روایت ۸۳۹، ص ۴۰۶.

(۳۸۱). مقتل خوارزمی، فصل دوازدهم، ج ۲، ص ۹۶ با اختلاف در لفظ؛ ترجمهٔ امام حسینﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ص ۲۴۱، حدیث ۲۸۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۲.

(۳۸۲). مقتل خوارزمی، ج ۲، فصل دوازدهم، ص ۸۳

گندی آن به خدا پناه می‌برند، او برای همیشه در آتش دردناک جهنم می‌ماند و عذاب می‌بیند و ساعتی از آن فراغت نمی‌یابد و آب گداخته و بدبوی جهنم در گلوی او ریخته می‌شود. وای بر کشندگان حسین از عذاب دردناک الهی در روز قیامت.

(۳۸۳) و از مصعب نقل شده است که گفت: امام حسین ﷺ با پای پیاده بیست و پنج بار حج به جای آورد.

(۳۸۴) و از براء نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم در حالی که حسن ﷺ را بر دوش کشیده بود می‌فرمود: خدایا من حسن ﷺ را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.

(۳۸۵) و از حذیفة بن یمان نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که دست حسین ﷺ را در دست گرفته و می‌فرمود: ای مردم! این حسین بن علی است او را بشناسید و او را از دیگران برتر بدارید، به خدا سوگند جدّ او از جدّ یوسف بن یعقوب ﷺ نزد خداوند گرامی‌تر است! این حسین بن علی جدّ، جدّه، مادر، پدر، عمو، عمّه، دائی، خاله، برادرش و خودش در بهشتند؛ دوستان آنها و دوستان دوستان آنها نیز در بهشت می‌باشند.

(۳۸۳). مقتل خوارزمی، فصل هفتم، ص ۱۵۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۷۱، روایت ۱۰۲؛ اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۷؛ ترجمة امام حسین ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ص ۱۵۰، روایت ۱۹۲ و ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

(۳۸۴). این روایت در مناقب خوارزمی و در مقتل او وجود ندارد؛ مناقب ابن مغازلی، روایت ۴۲۲، ص ۳۷۴؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مسند ابوداود، ص ۹۹؛ جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱، روایت ۳۷۸۳؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۶، مسند احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۲۹۲.

(۳۸۵). مقتل خورازمی، فصل پنجم، ص ۶۷.

(۳۸۶) و از ابو هريره نقل شده است كه گفت: رسول خداﷺ را ديدم آب دهان حسن و حسينﷺ را مى‌مكيد، مانند كسى كه خرما مى‌مكد.

(۳۸۷) و از أُسامة بن زيد منقول است كه گفت: شبى از شبها به خاطر حاجتى، درِ خانهٔ رسول خداﷺ راكوبيدم، آن حضرت از خانه بيرون آمد، نيازم راگفتم و آن حضرت حاجتم را برآورده ساخت؛ در آن حال حضرتش را ديدم چيزى بر خود پيچيده بود كه نام آن را نمى‌دانستم! عرض كردم: يا رسول‌الله! اين لباس چه نام دارد؟ رسول خداﷺ لباس خود را بازكرد، ديدم حسن و حسين را در بغل داشت، سپس فرمود اين دو فرزند ريحانهٔ من و ريحانهٔ دخترم مى‌باشند! خدايا تو مى‌دانى كه من آنها را دوست مى‌دارم تو هم محبت را از آنها دريغ مكن و اين جمله را سه بار تكرار نمود.

(۳۸۸) و از جابر روايت است كه گفت: به محضر رسول خداﷺ شرفياب شدم، درحالى كه حسن و حسين را بر پشت خويش سواركرده بود و مى‌فرمود: شتر شما مركب

(۳۸۶). به اين روايت در مناقب و مقتل خوارزمى دست، نيافتم؛ مناقب ابن مغازلى ص ۳۷۳، حديث ۴۲۰؛ ترجمهٔ امام حسنﷺ من تاريخ دمشق، ص ۱۰۷، روايت ۱۷۹ و ۱۸۰؛ منتخب كنزالعمال در حاشيهٔ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۳، نظم دررالسمطين زرندى، ص ۲۱۱؛ ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۹۷؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۵۳۳ و ج ۱۱، ص ۳۰۳؛ نور الأبصار، ص ۱۲۶.

(۳۸۷). مقتل خوارزمى، فصل ششم، ص ۹۲؛ مناقب ابن مغازلى، حديث ۴۲۱، ص ۳۷۴؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۷؛ نظم دررالسمطين زرندى، ج ۲۱۱؛ جامع الصحيح ترمزى ج ۵، ص ۶۵۶، شمارهٔ ۳۷۶۹؛ ذيل احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۶۶۴ و ج ۱۹، ص ۲۸۱؛ خصائص نسائى، ص ۲۵۳، حديث ۱۳۹؛ تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۵۴؛ ترجمهٔ امام حسينﷺ من تاريخ دمشق، ص ۹۵، حديث ۱۳۰؛ مجمع الصغير طبرانى، ج ۱، ص ۱۹۹؛ أسدالغابة، ج ۲، ص ۱۱؛ ذخائر العقبى، ص ۱۲۱؛ ينابيع المودّة، باب ۵۴، ص ۱۶۵.

(۳۸۸). مقتل خوارزمى، فصل ششم، ص ۹۸؛ مناقب ابن مغازلى، ص ۳۷۵، حديث ۴۲۳؛ ذخائر العقبى، ص ۱۳۲؛ ذيل احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۷۱۴؛ كنز العمّال در حاشيهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۱۱۰؛ نظم دررالسمطين زرندى، ص ۲۱۱؛ ترجمهٔ امام حسنﷺ من تاريخ دمشق ابن عساكر، ص ۹۳، روايت ۱۵۷ و ۱۵۸؛ ينابيع المودة، ص ۲۲۲، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۲؛ مستدرک حاكم نيشابورى، ج ۳، ص ۱۷۰؛ جامع الصحيح ترمذى، ج ۵، ص ۶۶۰ شمارهٔ ۳۷۸۴.

خوبی است و شما دو نفر نیز سواران خوبی هستید!!

[۳۸۹] از ابوسعید خدری نقل شده‌است که گفت: من و جماعتی در محضر رسول‌اکرمﷺ سرگرم صحبت بودیم تا وقت خواب نیم روز فرارسید، براثر طولانی شدن زمان صحبت و با توجه به این که آن حضرت به خواب قیلوله عادت داشت، خستگی بر وی عارض شد و هر لحظه به این پهلو و آن پهلو تمایل می‌نمود، چون متوجه خستگی آن جناب شدیم، همگی برخاسته و مجلس را ترک کردیم، همزمان با متفرق شدن ما، فاطمهؑ را درب منزل دیدیم که به سوی منزل رسول خداﷺ می آمد، علیؑ که در جمع ما بود، فرمود: ای فاطمه علت خروج تو از خانه در این وقت غیر مناسب که هوا گرم است چیست؟ عرض کرد: ای علی از بامداد تا به حال حسن و حسین به منزل نیامده‌اند و من به این باور بودم که نزد جدشان رسول خداﷺ می‌باشند، برای کسب اطلاع از حال آنها راهی منزل پدرم شدم، علیؑ فرمود: آنها نزد جدشان نیستند برگرد و پدرت را اذیت مکن؛ در این بین رسول خداﷺ گفتگوی آنها را شنید و با همهٔ ناراحتی که داشت از منزل بیرون آمد و علت آمدن فاطمهؑ در این هوای گرم را پرسید، فاطمهؑ ماجرا را تعریف نمود و عرض کرد: یا رسول‌الله! فرزندانت حسن و حسین، از بامداد تا به حال به خانه نیامده‌اند! گمان کردم نزد شما باشند، برای اطمینان خاطرم خدمت شما آمدم!

رسول خداﷺ فرمود: دخترم، خدای متعال آنها را از هرگزند، محافظت خواهد نمود، اکنون با اطمینان خاطر به خانه برگرد، ما سزاوارتریم که از حال آنها تفحص کنیم، فاطمهؑ به خانه بازگشت، رسول خداﷺ به راهی و علیؑ به راه دیگر روانه شدند و ما همگی در پی آنها رفتیم بعد از اندکی جستجو آن دو را در کنار دیواری درحالی که

(۳۸۹). در مقتل خوارزمی اثری از این حدیث نیست؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۷۷، حدیث ۴۲۶؛ ذیل احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۲۲۰.

آفتاب به شدت بر آنها می‌تابید و بر اثر تابش آفتاب یکی از آنها در پناه دیگری قرار گرفته و یک‌دیگر را از تابش آفتاب می‌پوشاند، یافتیم، همین که چشم رسول خدا ﷺ بر آنها افتاد، از شدت ناراحتی، گریه راه گلوی مبارکش را گرفته بود! از این رو فوراً خم شد و آنها را می‌بوسید، سپس حسن ؑ را بر شانهٔ راست و حسین ؑ را بر شانهٔ چپ گذاشت و راهی منزل شد، امّا شدت گرما در آن روز، به حدّی بود که حضرتش یک پا را بر زمین می‌گذاشت و پای دیگر را بر می‌داشت ولی نگذاشت آن دو فرزندش پا را بر زمین گذارند و گرمای زمین پاهای آنها را اذیت نماید، از این رو جان خویش را سپر آنان قرار داد و آنها را بر شانهٔ خویش جای داد.

(۳۹۰) و از سلیمان اعمش نقل شده است که گفت: پیک ابوجعفر منصور در نیمه شب مرا به حضور وی فرا خواند و گفت: ابوجعفر بی درنگ در این وقت تو را احضار نموده است به وی گفتم: امیرالمؤمنین در این وقت غیر مناسب به چه علت مرا احضار نموده؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: به او ابلاغ کن که پس از دقایقی نزد شما حاضر خواهم شد، اما با خود گفتم: احضار در چنین وقتی قطعاً به خاطر امر خیری نیست، شاید به این علت باشد که از من فضائل علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ بپرسد و اگر پاسخ گویم، حتماً مرا خواهد کشت از این رو غسل نمودم و کفنم را پوشیدم و حنوط زدم و وصیتهای لازم را نوشتم و به خانواده‌ام سپردم و راهی کاخ منصور شدم، زمانی که به مجلس وی وارد شدم، دوست دیرینه‌ام عمروبن عبیدبصری را نزد او دیدم، از این رو قلبم شادمان و روحم از اضطراب و دلهره آسوده گردید، چراکه می‌دانستم وی ازمن دفاع خواهدکرد به هرحال پس از

(۳۹۰). آن روایتی که خوارزمی در فصل نوزدهم، ص ۲۰۰، نقل کرده با متن مغایرت لفظی دارد؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۳، روایت ۱۸۸؛ امالی صدوق مجلس، ۶۷ ص ۳۵۷، روایت ۲؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۸۸؛ بحرالمناقب، ص ۵۴؛ ذیل احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۲ و ج ۱۰، ص ۷۲۲ بشارة المصطفی، ص ۱۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، باب ۱۹، سمط دوم، ص ۹۰، حدیث ۴۰۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۰؛ نورالقبس، ص ۲۵۱؛ بنابر آنچه در احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۷۲۲ ذکر شده است، مناقب محمدبن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۱۱۰۰.

سلام و ابلاغ تحیت در گوشه‌ای نشستم؛ منصور به من گفت از آنجا برخیز و نزد من بیا به او نزدیک شدم و با عمروبن عبید به احوالپرسی پرداختم، اما بوی کافور، هوای مجلس را فراگرفته بود، منصور به من گفت: این بوی از چیست؟ گفتم: به خاطر یک امر ضروری، گفت: اگر حقیقت را نگویی تو را خواهم کشت!

گفتم: ای امیرالمؤمنین، پیک شما در نیمه شب، مرا به حضور فرا خواند، با خود گفتم این احضار نابهنگام، جز پرسش دربارهٔ فضائل علی علیه السلام علت دیگری ندارد و اگر بپرسد کتمان نخواهم کرد، در نتیجه به قتل من منتهی می‌شود! به همین علت غسل کردم و حنوط نمودم و کفن پوشیدم و نزد شما آمدم، اکنون این من و این شما، منصور در حالی که تکیه زده بود به روی دوزانو نشست، گویا آمادگی خود را برای شنیدن سخنانم اعلام می‌نمود، سپس گفت: به خدا پناه می‌برم از این که بیگناهی را به قتل برسانم، هم اکنون بگو، من چه نام دارم و آیا اسم مرا می‌دانی؟

گفتم: آری، اسم تو عبدالله بن منصور فرزند محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است، گفت: راست گفتی، اکنون تو را به خدا و قرابتم به رسول‌الله سوگند می‌دهم، حدود اطلاعات تو و دیگر دانشمندان دربارهٔ فضائل علی علیه السلام چه قدر است، گفتم مقدار اندکی، حدود ده هزار حدیث و کمی بیشتر! منصور گفت: سلیمان هم‌اکنون دو حدیث در فضائل علی علیه السلام برای تو بازگو می‌کنم که مجموع احادیث تو و دیگر فقها را در کام خود بگیرند یعنی مجموع احادیث را با مفهوم وسیع این دو حدیث نمی‌توان برابر دانست، اما به این شرط که برای هیچ کس از شیعیان وی بازگو نکنی و بر تعهدت سوگند یاد نمایی گفتم: اما سوگند نه، ولی هرگز برای کسی بازگو نمی‌کنم، آن‌گاه گفت: در آن زمان که از دولت بنی مروان می‌ترسیدم و از شهری به شهر دیگر متواری بودم برای جلب محبت مردم که دوستان علی علیه السلام بودند به نشر فضائل و مناقب آن جناب همّت گمارده و در هرجا به تناسب حال، در جمع مردم دل باختهٔ علی علیه السلام فضائل او را بازگو می‌کردم و با احترام کم نظیر مردم مواجه می‌شدم و به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند و وسایل پذیرایی را به نیکوترین وجهی در اختیارم قرار می‌دادند، تا این که به بلاد شام

رسیدم و برخلاف معمول جاهای دیگر، مردم آنجا که از خوارج و یاران معاویه بودند، هر بامداد در مساجد علیؑ را لعن و ناسزا می‌گفتند. یکی از روزها به هنگام ظهر به صورت ناشناس و با لباس کهنه‌ای که به تن داشتم به مسجدی وارد شدم، با توجه به سابقهٔ دیرینهٔ مردم آنجا، دلم در اضطراب بود که نکند کسی مرا بشناسد و به مقامات حکومتی تحویل دهد. نماز جماعت برپا شد و من نماز ظهر را به جای آوردم در حالی که عبایی کهنه به تن داشتم؛ وقتی امام جماعت نماز را به پایان برد، به دیوار مسجد تکیه نمود و نمازگزاران دور او اجتماع کردند و به پاس احترام او هیچ کس سخن نمی‌گفت.

در آن حال دو پسربچه وارد مسجد شدند و چون امام مسجد آنها را دید بغل گشود و به آنها گفت: فرزندانم بیایید، سپس آنها را در آغوش کشیدو به آنها مرحبا گفت و به نام آنها احترام گذارد و گفت: به خدا قسم که، آن اسمی که شما را به آن نام گذاری نمودم جز محبت محمد و آل محمدﷺ انگیزه‌ای نداشتم [با شنیدن این سخن به فکر نام آن دو کودک بودم که اینها چه نام دارند] در آن حال شنیدم به یکی حسن و به دیگری حسین می‌گفتند، از دیدن این منظره بسی شادمان شدم و با خود گفتم امروز به آرزوی خود نائل شدم، اما برای تحقیق و بررسی بیشتر به جوانی که درکنارم نشسته بود پرسیدم: امام مسجد کیست؟ و این دو کودک با او چه نسبتی دارند؟ گفت: این شیخ جدّ این دو کودک است و اضافه نمود که در این شهر جز این شیخ کسی محبت علی را ندارد و به همین علت این دو کودک را به نام حسن و حسین نام گذاری نموده است، این سخن بر خوشحالی و شادمانیم افزود با شتاب از جای برخاسته و گفتم: امروز من شمشیر برنده‌ام و از کسی نمی‌ترسم، پس به آن شیخ نزدیک شدم و گفتم: ای شیخ من تو را از دوستان اهل بیتؑ می‌دانم اگر مایل باشی، روایتی در شأن آنها برایت بازگویم که باعث چشم روشنی و موجب خورسندیت گردد!

گفت: آری چه قدر به ذکر چنین حدیثی نیازمندم و اگر با بیان آن چشم من را روشن کنی من هم موجب شادمانی تو را فراهم خواهم نمود، گفتم: پدرم از جدم و او از پدرش، از رسول خداﷺ نقل کرده است، اما شیخ فوراً در سخنم پرید و گفت: پدر و جد تو و

پدرش کیست؟ گفتم: محمد بن علی بنْ عبدالله بن عباس، آن‌گاه به نقل روایت پرداختم که ابن‌عباس گفت: من و جماعتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف بودیم که ناگهان فاطمه علیها السلام در حالی که اشک می‌ریخت به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن جناب پرسید دخترم چرا گریانی، امیدوارم هرگز چشم تو را گریان نبینم!

عرض کرد: پدر جان! حسن و حسین از بامداد تا به حال ناپدید شده‌اند و از آنها اطلاعی ندارم، در منازل همسران شما و جاهای دیگر نیز از آنها جستجو کردم و اثری از آنها نیافتم، و پنج روز است که علی به آبیاری درختان مشغول است و به خانه باز نگشته، تا از آنها تفحص نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر که در سمت راستش نشسته بود، دستور داد، تا به جستجوی آنان برخیزد و به عمر و سلمان و ابوذر و گروهی از یاران که وقتی آنها را شمارش نمودیم هفتاد نفر می‌شدند فرمود: برخیزید و ازنور دیدگانم خبری بیاورید! یاران پیامبر صلی الله علیه و آله همگی به تفحص پرداختند، اما آنها را نیافته و بدون هیچ گونه اطلاعی بازگشتند! رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حادثهٔ غیر منتظره آزرده خاطر گردید و برای دعا ونیایش راهی مسجد شد و در آنجا دست به دعا برداشت و عرض کرد: پروردگارا! به حق ابراهیم خلیلت و به حق آدم صفیّت اگر نوردیدگان و میوه‌های قلبم، راه دریا و یا خشکی در پیش گرفته‌اند، آنها را محافظت نما و سالم به من بازگردان!

در آن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! پروردگارت تو را درود می‌فرستد و می‌فرماید: هیچ گونه اندوهی دربارهٔ آنها به خویش راه مده، آن دو کودک در دنیا و آخرت صاحب فضیلت‌اند و جایگاه آنان در بهشت است. هم اکنون فرشته‌ای بر آنها موکّل نموده‌ام تا در خواب و بیداری نگهبان آنها باشد! رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله از این مژده بسیار شادمان گردید و به راه افتاد، درحالی که جبرئیل امین در سمت راست و مسلمانان دور وی بودند و به باغ بنی نجار رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله برآن فرشتهٔ موکّل درود فرستاد، سپس بر سر زانو به زمین نشست و دید حسن علیه السلام دست برگردن حسین علیه السلام انداخته و هر دو به خواب رفته‌اند و آن فرشته یک بال خود را زیرانداز و بال دیگرش را رو‌انداز آنان قرار داده است، و آن دو هر یک لباس بلند از پشم و یا مو، بر تن داشتند و اثر مداد بر

لبهای آنها بود، رسول خداﷺ مرتب آن دو را می‌بوسید تا زمانی که از خواب بیدار شدند، آن جناب حسنؑ را و جبرئیل حسینؑ را برداشته از باغ خارج شدند.

ابن عباس گوید: بعد از خروج از باغ حسنؑ را در سمت راست و حسینؑ را در سمت چپ پیامبرﷺ دیدم که مرتباً صورت آنها را غرق در بوسه کرده و می‌فرمود: هرکس شما را دوست داشته باشد، پیامبر خدا را دوست داشته و هرکس کینهٔ شما را در دل داشته باشد، با پیامبر دشمنی ورزیده است.

ابوبکر گفت: یا رسول‌الله! اجازه دهید یکی از این دو بزرگوار را بر شانهٔ خود جای دهم پیامبرﷺ فرمود: چه نیکو سوارانی هستند این دو تن و چه نیکو مرکبی دارند. در آن حال، عمربن الخطاب نیز همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید و به او نیز جواب رد داد.

در آن هنگام دیدیم حسنؑ به پیراهن پیامبر چسبیده و بر دست آن جناب تکیه داشته و آن حضرت دست مبارک را بر سر حسنؑ قرار داده وارد مسجد شد و فرمود: در امروز این دو فرزند دلبندم را به شرافتی که خداوند برای آنها مقرر کرده است تفضیل خواهم داد و بی درنگ به بلال دستور داد، تا به مردم اعلام کند که در مسجد جمع آیند، پس از اجتماع مردم رسول خداﷺ فرمود: ای گروه یاران از پیامبرتان محمد بازگو کنید و بگویید شنیدیم که می‌فرمود: آیا شما را به بهترین مردم در امروز از نظر جدّ و جده راهنمایی نکنم؟

گفتند: آری یا رسول‌الله! فرمود: دامان حسن و حسینم را رها ننمایید، چراکه جدشان محمدﷺ رسول خدا و جدّهٔ آنها خدیجه دختر خویلد بزرگ بانوان اهل بهشت هستند! آیا شما را به بهترین افراد که پدری والامقام و مادری جلیل‌القدر دارند، هدایت ننمایم؟ گفتند: آری یا رسول‌الله! فرمود: به حسن و حسین تمسّک جویید، زیرا پدرشان علی‌بن‌ابی‌طالب است که از فرزندانش بهتر است، جوانی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، بخشندهٔ منفعت به اسلام و دارای مناقب در آن و مادرشان فاطمه دخت گرامی رسول خداﷺ بزرگ بانوی بانوان بهشتی

است. ای مردم آیا شما را به بهترین مردم که عمو و عمه عالی قدری دارند معرفی ننمایم؟ گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمود: عموی حسن و حسین جعفر طیّار است که با دو بالش با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند و عمهٔ آنها امّ هانی دختر ابی‌طالب می‌باشد. ای مردم شما را به دایی و خالهٔ بهترین مردم هدایت ننمایم؟ گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمود: بهترین مردم حسن و حسین هستند که دایی آنان قاسم فرزند رسول خدا و خالهٔ آنان زینب دختر گرامی رسول اکرم ﷺ است.

سپس فرمود: ای گروه مردمان، اعلان می‌دارم و می‌گویم، که جدّ حسن و حسین، جدهٔ آنها، پدر، مادر، عمو، عمه، دایی و خاله آنها و خود آنان در بهشت هستند و هرکس که محبت دو فرزند علی را داشته باشد، نیز با ما در بهشت خواهد بود و هرکس که کینهٔ آنها را در دل راه دهد بدون تردید راهی دوزخ خواهد شد و از جمله کراماتی که خداوند، برای این عزیزانم مقرر نموده این است که در تورات آنان را شبّر و شبیر نام نهاده است.

منصور گوید: چون آن مرد روحانی این حدیث را از من شنید، برایم احترامی شایسته معمول داشت و با شگفتی به من گفت: با اینکه چنین روایتی دربارهٔ علی ؑ نقل می‌کنی سزاوار نیست که چنین لباسی کهنه برتن داشته باشی، فوراً لباس قیمتی برمن پوشاند و مرکبی که به صد دینار فروختم به من اهدا کرد. سپس گفت: اکنون تو را به دو برادرم که یکی در این شهر پیشوای گروهی است که در هر روز ازبامداد تا به شب علی را هزار مرتبه و در روز جمعه، چهار هزار بار لعن می‌کند و اخیراً خداوند نعمتش را از او سلب کرد و عبرت بینندگان قرار داد و اکنون از دوستان علی ؑ است و برادر دیگرم از روز ولادت تا به حال نیز از دوستان با اخلاص علی ؑ است، هدایت کنم: و می‌دانم که از او به توخیر می‌رسد. اکنون برخیز و آنچه داری با او در میان بگذار.

ای سلیمان به خدا سوگند برآن مرکب سوار شدم، درحالی که بسیار گرسنه بودم، شیخ و اهل مسجد تا درب منزل برادرش مرا همراهی کردند و مجدداً تأکید نمود که مبادا نزد او ساکت بمانی. من کوبه در را به صدا در آوردم و همراهان مرا تنها گذاردند، جوانی بلند بالا وگندم‌گون به استقبالم شتافت، چون چشمش به مرکبم افتاد، به من خوش آمد گفته و

اضافه نمود این مرکب از برادر من‌است و این لباس زیبا نیز از اوست و اگر این مرکب و این لباس را در اختیار تو قرار داده تنها به خاطر محبتی است که به خدا و رسولش داری، اگر با ذکر حدیثی چشمم را روشن کنی حتماً چشم روشنی از من خواهی گرفت، سلیمان به خدا سوگند نفیس‌ترین و ارزشمندترین روایتی که در گذشته شنیدی و هم اکنون برای تو نقل می‌کنم، برای او بازگو نمودم و گفتم: پدرم از جدّم از پدرش مرا خبر داد که من و جماعتی نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم.

ناگهان فاطمه ؑ در حالی که حسین را بر شانه گرفته و با شدّت می‌گریست وارد شد، پیامبر صلی‌الله علیه و آله به استقبال او رفت و حسین ؑ را از او گرفت و از علت گریه‌اش پرسید، فاطمه ؑ عرض کرد: پدر جانم، زنان قریش مرا سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پدرت تو را به کسی که دستش از دارایی دنیا تهی است تزویج نموده است! پیامبر ﷺ فرمود: دخترم آرام و آسوده خاطر باش، نکند این سخن را بار دیگر تکرار نمایی! زیرا ازدواج تو در اختیار من نبوده، بلکه خداوند متعال، به من فرمان داد تا تو را به علی تزویج نمایم، بعد از این که خودش تو را به عقد علی در آورده بود و بر این ازدواج مبارک جبرئیل، میکائیل و اسرافیل شاهد بوده‌اند، فاطمه! پروردگار جهان در وسعت علم ربوبی خویش به دنیا نظر افکند و پدرت را در بین آفریده‌هایش به نبوّت برگزید و بار دیگر به موجودات نظر انداخت و علی را به وصایت من انتخاب نمود و به‌من وحی نمود تا تو را به او تزویج نمایم. و من بنابه دستور خداوند، او را وصیّ و وزیر خویش انتخاب نمودم، چرا که قلب نورانیش از همهٔ مردم شنواتر، بردباریش از همگان افزونتر، در سبقت به اسلام، از همه پیشگام‌تر، سخاوتش از همه فراوان‌تر و اخلاقش از همه برتر و نیکوتر بود.

دخترم در روز رستاخیز، پرچم حمد و کلیدهای بهشت در دست من است و آنها را به علی خواهم سپرد و آدم و همه فرزندانش در تحت لوای او قرار خواهند گرفت.

ای فاطمه! در روز قیامت علی را بر حوض کوثر مأموریت می‌دهم، تا هرکس از پیروانم را که می‌شناسد سیراب کند. ای فاطمه! فرزندانت حسن و حسین آقایان جوانان بهشتند و پیش از نبوتم در تورات به نامهای شبّر و شبیر یاد شده‌اند، خداوند به جهت

کرامتی که جدشان و خود آنها نزد خداوند دارند به نامهای حسن و حسین نامیده شده‌اند.

ای فاطمه! در روز قیامت پدرت به دو حلّه از حلّه‌های بهشتی پوشیده می‌شود و علی را نیز هم‌چنین به دو حلّه ازحلّه‌های بهشتی می‌پوشانند، در آن روز پرچم حمد که در دست من است به او خواهم سپرد و به جهت کرامتی که نزد خدا دارد، پیروانم آن روز در زیر پرچم او قرار خواهند گرفت. در آن حال منادی اعلام می‌کند: ای محمّد! جدّ تو ابرٰهیم نیکوترین فرد و علی برادرت برترین برادر است، اگر خدای جهانیان مرا بخواند، علی را نیز با من فرا می‌خواند و اگر بر زانو بنشینم، علی نیز بر زانو خواهد نشست و اگر از کسی شفاعت کنم، علی نیز از او شفاعت خواهد نمود و اگر دعایم به اجابت رسد دعای او نیز اجابت خواهد شد نه تنها در مقام شفاعت، بلکه در سپردن کلیدهای بهشت به افراد نیز، با من همکاری خواهد نمود. ای فاطمه! شادمان باش و بدان که علی و پیروانش در قیامت رستگارند.

منصور گوید: روایت دیگر این است، که فاطمه ﷺ در یکی از روزها که هاله‌ای از اندوه برچهره داشت در گوشه‌ای نشسته بود، ناگهان رسول خدا ﷺ نزد او آمد و پهلوی او نشست واز علت اندوه و گریهٔ دخترش پرسید، فاطمه ﷺ عرض کرد: فدایت‌شوم، با این که می‌دانم به عالم بقا رحلت خواهی نمود، چگونه گریان نباشم؟ فرمود: دخترم گریان مباش و اندوهی به خود راه مده، چرا که مرگ امری حتمی است و تردیدی در آن راه ندارد، با شنیدن این سخن گریهٔ فاطمه، شدت گرفت، عرض کرد: پدر جانم! پس از مرگ وعدهٔ ملاقات در کجاست؟

فرمود: بر تلّ حمد که نزد پروردگارم از امتم شفاعت می‌کنم! عرض کرد: اگر در آن جا دیدار حاصل نشد؟ پیامبر ﷺ فرمود: بر پل صراط در حالی که جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ و اسرافیل دست به دامن من و فرشتگان پشت سرم حرکت می‌کنند و من خاضعانه عرض می‌کنم: پروردگارا! امتم امتم، حساب قیامت را بر آنها آسان گردان، در آن حال به سمت راست و چپ خویش به امّت خود نگاه می‌کنم و می‌بینم همهٔ پیامبران به خود مشغول‌اند و می‌گویند: خدایا وانفساه وانفساه! تنها منم که

واامّتا واامّتاه می‌گویم و نخستین کس که از امتّانم به من ملحق می‌شود، تو، علی، حسن و حسین خواهید بود. سپس خدایم می‌فرماید: ای محمد، اگر امت تو به ارتفاع کوههای بلند، گناه داشته باشند مادام که به من شرک نیاورده باشند و در تحت ولایت دشمنانم نباشند، آنها را خواهم بخشید.

منصور گفت: آن جوان پس از استماع این روایت ده هزار درهم و سی دست لباس بمن بخشید، آن گاه به من گفت: از کجایی؟ گفتم: از کوفه، گفت از نژاد عرب یا از موالی؟ گفتم: از نژاد عرب، گفت: همان‌گونه که با ذکر این حدیث خوشحالم نمودی به تو چشم روشنی دادم! سپس آن جوان گفت: فردا در مسجد بنی‌فلان (مسجد معینی) نزد من بیا، مبادا راه راگم کنی، از آنجا نزد آن شیخ که در مسجدش انتظارم داشت بازگشتم، او از دیدارم خوشحال شد و مرا در آغوش کشید و از جریان برادرش پرسید، در پاسخ هرچه گفته و دیده بودم برایش شرح دادم، گفت: خداوند جزای خیر به او کرامت کند و ما را در بهشت کنار هم قرار دهد.

ای سلیمان روز بعد برمرکبم سوار شدم و راه مسجدی را که آن جوان برایم تعریف کرده بود در پیش گرفتم، هنوز مسافتی را نپیموده بودم که راه مسجد راگم کردم، در آن بین صدای اذان از مسجدی شنیدم، گفتم: به خدا قسم با این مردم نماز می‌خوانم هرچه بادا باد و از مرکبم پایین آمدم و وارد مسجد شدم، در آن حال نظرم، به قامت امام افتاد و او را همانند همان جوان یافتم. در سمت راست او ایستاده و به او اقتدا کردم، همین که به رکوع یا سجده رفتیم، ناگهان عمامه از سر او افتاد، با تعجب دیدم صورت، دست، پا و سر وی، مانند خنزیر بود! از دیدن آن منظره، حالی به من دست داد که از نماز غافل شدم ونمی‌دانستم چه می‌خوانم و چه می‌گویم! و بسیار در امر او متفکر شدم. وقتی نماز به پایان رسید آن مرد به صورتم نگاه عمیقی انداخت، سپس گفت: آیا تو دیروز نزد برادرم نرفته بودی؟ گفتم: چرا، گفت: برادرم مبلغی مال و تعدادی لباس به تو اعطا نکرد؟ گفتم: چرا و جریان را تا به آخر برایش نقل نمودم، آن گاه دستم را در دست گرفته و با خود می‌برد، چون اهل مسجد ما را دیدند، در پی ما روانه شدند، به غلامش گفت: در را ببند تا

کس بر ما وارد نشود، سپس لباس را از تنش بیرون کشید، دیدم بدنش بدن خنزیر است، دیدن این منظره مرا به وحشت انداخت! با تعجب گفتم: برادر این چه هیئتی است که بر تو می‌بینم؟ گفت: این منظره شرحی دارد که باید برایت بازگو کنم، من (امام) مؤذن این مسجد هستم و روزانه بین اذان و اقامهٔ نماز صبح علیؑ را هزار مرتبه لعن می‌کردم، در یکی از روزها که روز جمعه بود و علیؑ و فرزندانش را چهار هزار بار لعن کرده بودم، از مسجد خارج شدم و بر این دکان که می‌بینی تکیه نمودم، ناگهان خوابم ربود، در عالم رؤیا دیدم که گویا بهشت در نظرم مجسم شد و دیدم که علیؑ بر متکای بهشتی تکیه زده، حسن و حسین با شادمانی و خوشحالی بخصوصی هریک براریکه‌ای تکیه داشتند و در زیر پای آنها سجاده‌هایی از نور گسترده بود! در آن حال دیدم رسول خداﷺ نشسته و حسن و حسین پیش روی او ایستاده‌اند و در دست حسن آفتابه و در دست حسین کاسه‌ای بود، پیامبرﷺ به حسن فرمود: به من آب بده، وی را آب داد، سپس به حسین فرمود: پدرت علی را سیراب کن، حسین پدرش را سیراب کرد، دوباره حسن را مأمور نمود، تا به جماعتی که در آنجا حضور داشتند آب بدهد، سپس فرمود: حسن جانم به مردی که به این دکان تکیه داده نیز آب بنوشان! اما حسن روی از من برگردانید و عرض کرد: پدر جان! چگونه او را آب دهم، با این که هر روز پدرم را هزار مرتبه لعن می‌کند و امروز بخصوص ما و پدرمان را چهار هزار بار لعن کرده است!!

رسول خداﷺ پس از شنیدن این سخن، با غضب به من نگاه نمود و فرمود: چه باعث شد که هر روز برادرم علی و فرزندانم حسن و حسین را لعن کنی؟ خدا تو را لعنت کند و رحمتش را بر تو روا ندارد! سپس از روی خشم آب دهانش را برمن انداخت چنان که سراسر بدنم را فراگرفت! در آن هنگام از شدت خوف و وحشت از خواب پریدم و دیدم به هر موضعی که آب دهان مبارک آن حضرت اصابت کرده مسخ شده، چنان که مشاهده می‌کنی و برای پرسش کنندگان آیتی از آیات غضب الهی شدم و باعث عبرت دیگران گردیدم!!

سپس منصور گفت: ای سلیمان! آیا در فضایل علیؑ مانند این دو حدیث، روایتی به

خاطر داری؟! ای سلیمان! دوستی علیؑ ایمان محض و دشمنی و عداوت با او به تنهایی نفاق می‌باشد، چراکه هرگز علیؑ را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن پاک و خالص و او را دشمن نمی‌دارد مگر کافر خبیث و زیانکار. سلیمان گوید گفتم: ای امیرالمؤمنین! در پیرامون این دو حدیث اعجاب‌انگیز، سؤالی به خاطرم آمده آیا در امانم که ازشما پرسش نمایم؟ گفت: آری، گفتم: نظر شما دربارهٔ کسانی که علیؑ و اولادش را به قتل رساندند چیست؟ گفت: در آتش قهر الهی معذّب هستند و در این عقیده تردیدی نیست! گفتم: دربارهٔ کسانی که اولاد اینها و اولاد اولادشان راکشته باشند، نظرتان چیست؟ با شنیدن این سخن سر را بزیر افکند و جوابی سربسته داد و گفت: ای سلیمان! الملک عقیم ـ یعنی حکومت و ملک نازاست، اما ای سلیمان با توجه به آنچه که گفتم: هر قدر از فضایل علی راکه به خاطر داری بازگوکن [که در این راستا، گزندی به تو نخواهد رسید].

(۳۹۱) صاحب کتاب **نهایة الطلب و غایة السؤول** حنبلی با اسناد به ابن عباس نقل کرده است که گفت: در محضر رسول خداﷺ درحالی که ابراهیم فرزندش برران راست و حسین را بر ران چپ جای داده بود، گاهی این و گاهی آن را می‌بوسید بودم، ناگهان جبرئیل نازل شد و پیامی از جانب پروردگار به آن حضرت ابلاغ نمود و بازگشت، رسول خداﷺ فرمود: این جبرئیل بود که به من خبر داد که: خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دو تن را در کنار یک‌دیگر برای تو باقی نخواهم گذاشت، باید یکی را فدای دیگری نمایی، رسول خداﷺ به چهرهٔ ابراهیم نگاه نمود و گریه کرد و به صورت حسین نیز نگاه کرد و گریان شد! سپس فرمود: مادر ابراهیم کنیز است با مرگ او جز من کسی محزون نمی‌شود، اما مادر حسین فاطمه و پدرش علی پسر عموی من است که گوشت و خون او گوشت و خون من است، اگر حسینم از دنیا برود، من، پدر و مادرش

(۳۹۱). علّامه حنبلی در غایة السؤول، بنابر آنچه که در ذیل احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۶ به نقل از مناقب کاشی، ص ۲۳۹، مخطوط آمده این حدیث را نقل نموده است.

محزون خواهیم شد، از این رو راضی هستم ابراهیم را فدای حسین نمایم! آن‌گاه به جبرئیل خطاب نمود، و فرمود: ابراهیم را فدای حسین نمودم! ابن عباس گوید: بعد از سه روز ابراهیم از دنیا رفت، از آن پس رسول خداﷺ هر زمان حسین را می‌دید، او را در آغوش می‌کشید و رویش را بوسه می‌زد و دندانهایش رامی‌مکید و می‌فرمود: فدای تو گردم که فرزندم ابراهیم را فدایت نمودم.

فضایل اولاد علی؛ از آفتاب روشن‌تر است و نیز فضایل پیشوایان معصوم از اولاد امام حسین؛ چنین و از حدّ شمارش خارج است.

(۳۹۲) خوارزمی در مناقب، از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرمﷺ فرمود: مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هرکس بر آن نشست، از خطر غرق در امواج خروشان نجات یافت و هرکس از آن بازماند و تخلف نمود، به هلاکت رسید.

(۳۹۳) از ابوذر نقل شده است که پیامبرﷺ فرمود: مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است، هرکس بر آن نشست نجات یافت و آن کس که تخلف نمود، درکام طوفان فرو رفت وآن کس که در آخر الزمان، با اهل بیتم بجنگد مانند کسی است که همراه دجّال است که مردم را به گمراهی می‌کشاند.

(۳۹۴) و از ابن عباس است که گفت: رسول خداﷺ به فرزندش حسین؛ فرمود:

(۳۹۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۲، روایت ۱۷۳؛ ذیل احقاق الحق، ج ۹، ص ۲۸۱ و ج ۱۸، ص ۳۱۵ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ منتخب کنز العمال، در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۲؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ ینابیع المودة، باب ۵۶، ص ۱۹۳؛ حلیة الأولیاء، ص ۳۰۶.

(۳۹۳). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۱۰۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۴، حدیث ۱۷۷؛ فرائد السمطین، ج ۲، باب نود و هشتم، حدیث ۵۱۹، سمط دوم، ص ۲۴۶؛ عیون الأخبار، ج ۱، ص ۲۱۱.

(۳۹۴). احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۱۱۵، با اندک اختلافی در لفظ.

مهدی (عج) از فرزندان توست.

(۳۹۵) و از کتاب الفردوس از ابن عباس نقل شده است که از رسول خداﷺ با گوش خود شنیدم اگر نه از شنوایی محروم شوم می‌فرمود: من درخت نبوّتم، فاطمه ثمردهندهٔ آن، علی پیوند دهندهٔ این ثمره حسن و حسین ثمرهٔ آن و دوستان ما اهل بیت برگهای این درخت در بهشت هستند بی تردید و در این شکی نیست.

(۳۹۶) و از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: تحقیقاً بهشت به چهار تن از اهل بیتم که خداوند به آنها محبت دارد و مرا نیز به محبت آنان امر نموده است اشتیاق دارد. آنان علی، حسن، حسین و مهدی که عیسی‌بن‌مریم در نماز به او اقتدا می‌کند می‌باشند.

(۳۹۷) و نیز رسول‌اکرمﷺ فرمود: چهار گروه هستند که در روز قیامت من شفیع آنان خواهم بود: کسی که ذرّیه‌ام را احترام گذارد و آن کس که دررفع نیازمندیهای آنهابکوشد وحوائج آنان را بر آورد و آن که در مواقع ضروری و به هنگام اضطرار و درماندگی آنها را دریابد و چهارمین فرد کسی است که در دل محبت آنها را داشته و بر زبان اظهار نماید.

(۳۹۸) خوارزمی با اسناد به لیث بن سعد نقل کرده است که گفت: سال صدوده هجری

(۳۹۵). فردوس الأخبار، ج ۱، ص ۸۴

(۳۹۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۲، ص ۱۵۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۵۲، باب ۳۲، حدیث ۵۷۳ و ص ۵۹۱، باب ۳۲، حدیث ۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۴.

(۳۹۷). احیاء المیت فی فضائل آل البیت سیوطی، ص ۵۲، حدیث ۴۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۸؛ ینابیع المودة، ص ۱۹۲، ۲۴۵، ۲۷۸؛ منتخب کنز العمال در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۶؛ ذیل احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۸۱ و ج ۱۸، ص ۴۹۴ ـ ۴۹۵ و ۵۱۲.

(۳۹۸). در کتاب مناقب خوارزمی اثری از این حدیث نیافتم؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸۹، ح ۴۴۵؛ صفوة الصفوة، ج

←

به زیارت بیت اللهالحرام مشرف شدم، کعبهٔ معظّمه را طواف کردم، سپس سعی بین صفا و مروه را به جا آوردم وبر کوه ابوقبیس بالا رفتم، در آنجا مردی را دیدم که دست به دعا برداشته بود و کلمهٔ یاربّ یاربّ را آن قدر تکرار نمود تا نفسش قطع شد، سپس کلمهٔ یا الله یا الله و پس از آن کلمهٔ یاحیّ یا قیوّم و بعد کلمهٔ یا ذاالجلال و الاکرام و کلمهٔ ای ربّ ای رب را هر کدام آن چنان تکرار کرد تا نفسش قطع شد؛ آن گاه عرض کرد: پروردگارا! این دو بردی که برتن دارم کهنه است مرا بردی نو بپوشان و گرسنگی مرا بی طاقت نموده، اطعامم نمای! ناگهان سبدی پر از انگور که دانه نداشت و یک دست لباس به صورت دو قطعه برد، در پیش روی او دیدم! فوراً به سوی او رفتم، تا از آن انگور تناول کنم او مانع از خوردنم‌شد، گفتم: من در این خیر باتو شریکم! گفت: چرا؟ گفتم: دعاهایت را شنیده و آمین می‌گفتم. گفت: بخور اما چیزی از آن ذخیره مکن! با هم به خوردن مشغول شدیدم با اینکه فصل انگور نبود و چیزی ازآن در شهر یافت نمی‌شد؛ پس از خوردن، دیدم از آن انگور چیزی کم نشد. آن گاه ازآن دو برد یکی را به من داد، گفتم: از لباس بی‌نیازم، گفت: پس از من دور شو تا آنها را بپوشم، از آنجا دور شدم، وی آن دو برد جدید را پوشید و لباسی که به تن داشت به دست گرفت و ازکوه پایین آمد، در پی او روانه شدم، در راه سائلی که برهنه بود به او گفت: ای پسر دختر رسول خدا! این لباس که در دست داری به من بده تا بپوشم، خداوند تو را بپوشاند وی لباس را به او داد. از آنجا به دنبال سائل رفتم و پرسیدم این مرد کیست؟ گفت: جعفربن محمد صادق ﷺ است.

سفیان ثوری گوید: در سالی به حجّ مشرّف شدم، جعفربن‌محمد را در موسم ملاقات نمودم، اما هیچ حاجی را مانند او ندبدم که در مشعر به دعا و ابتهال و تضرع مشغول باشد! زمانی که به سرزمین عرفات رسید، از مردم کناره گرفت و در گوشه‌ای به

→

۲، ص ۱۷۳؛ مدینة المعاجز، ص ۳۹۵، عنوان ۱۳۳؛ اثباة الهداة، ج ۳، ص ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۸؛ اسعاف الراغبین در حاشیه نورالابصار، ص ۲۴۵؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۷۲.

دعا و تضرّع مشغول شد در آن حال سبدی پراز انگور از آسمان برای وی فرود آمد با اینکه فصل انگور نبود، آن حضرت به خوردن انگور مشغول شد و مرا نیز به خوردن آن دعوت نمود! سپس فرمود: سفیان به نظر تو تعداد حاجیان چه قدر است؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند! فرمود: چهارصد هزار نفرند، اما در بین این جمعیت، تنها حجّ چهار نفر مقبول است و خداوند به برکت وجود این چهار نفر، حجّ همهٔ حاجیان را می‌پذیرد.

روایاتی که حاوی فضائل آنهاست از شمارش خارج است.

(۳۹۹) و در کتاب الجمع بین الصحیحین: از جابر بن سمرة نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: پس از من دوازده نفر رتبهٔ امارت و پیشوایی دارا خواهند بود و همهٔ آنها از تیرهٔ قریش‌اند.

(۴۰۰) و از مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل شده است که گفت: من و جماعتی در مسجد نزد عبدالله‌بن‌مسعود نشسته بودیم که مردی وارد شد و از عبدالله پرسید آیا پیامبر تان ازعدد جانشینان پس از خویش باشما سخنی نگفت؟ ابن مسعود گفت: آری، تعداد آنها به شمارهٔ نقبای بنی‌اسرائیل خواهد بود.

(۴۰۱) رسول خدا ﷺ دربارهٔ حسین ؑ فرمود: این فرزندم امام و پیشوای مردم، برادر امام، فرزند امام و پدر پیشوایان نه گانه‌ای است که نهمین آنها، قائم آنهاست.

(۳۹۹). برکتاب الجمع بین الصحیحین دست نیافتم؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۷؛ تاریخ بغداد خطیب، ج ۱۴، ص ۳۵۳؛ ینابع الودة، باب ۷۷، ص ۴۴۴؛ تاریخ کبیر حافظ بخاری، ج ۱، قسم ۱، ص ۴۴۶؛ حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۴، ص ۳۳۳؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۱ به بعد.

(۴۰۰). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۰۶؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۰، ینابیع المودة قندوزی، ص ۲۵۸؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۴۲.

(۴۰۱). مقتل خوارزمی، فصل هفتم، ص ۱۴۶ با اندک اختلافی در لفظ.

(۴۰۲) و از کتاب مناقب از ابی سعید خدری نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: نزدیک است که من دعوت حق را اجابت کنم، اما در بین شما مردم دو شیء ارزشمند و گرانقدر به جای خواهم گذارد، یکی کتاب الله یعنی همان ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است و دیگری، عترتم و اهل بیت من است و خدای مهربان و دانا به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر حوض برمن وارد شوند، اکنون بنگرید که نقش شما دربارهٔ این دو ودیعهٔ الهی چگونه خواهد بود؟

(۴۰۳) و از ابن عباس نقل شده است که چون آیهٔ مبارکهٔ «قُلْ لا أَسْأَلُكُم عَلَيه أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ»:[۱] بگو ای پیامبر، برای این رسالتم ازشما مزدی جز دوستی به نزدیکانم فردی نمی‌خواهم، نازل شد، اصحاب پرسیدند: یا رسول‌الله! کسانی که خداوند به دوستی آنها فرمان داده است کیستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن، حسین و فرزندان آنها می‌باشند.

(۴۰۴) امام حسن مجتبیٰ ؑ به هنگام ارتحال از این جهان و در آستانهٔ مرگ گریان شد! برادرش حسین ؑ از او پرسید: برادرم! آیا به خاطر ترس از مرگ است که گریه می‌کنی، با اینکه یکی از دو نفر جوانان اهل بهشتی و بیست بار پیاده حج به جای آورده‌ای و سه بار نصف دارایی‌ات را با خدا و در راه خدا تقسیم و انفاق کرده‌ای چنان که حتی نعلینهایت

(۴۰۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۵، حدیث ۲۸۱ تا ۲۸۴ با اختلاف اندکی؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ معجم الصغیر طبرانی، ص ۱۳۱.

(۴۰۳). مناقب ابن مغازلی، حدیث ۳۵۲، ص ۳۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸ و ج ۷، ص ۱۰۳؛ ذخائر العقبی، ص ۵۷؛ نورالأبصار، ص ۱۱۱؛ کشّاف زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ کفایة الطالب، باب ۱۱، ص ۹۱؛ ینابیع المودة، باب پنجاه و ششم، ص ۱۹۴.

۱. سورهٔ شوری (۴۲)، ۲۳.

(۴۰۴). خوارزمی، فصل ششم، ص ۱۳۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷ و ۳۸؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

را نیز قسمت کرده‌ای به این صورت که یکی را برای خود و دیگری را انفاق نموده‌ای؟ امام حسن﵇ فرمود: برادرم حسین، علت گریهٔ من ترس از مرگ نیست! بلکه جدایی از دوستان مرا می‌گریاند، چراکه ملاقاتی با آنها از این به بعد نخواهم داشت!

مبحث بیستم

فضائل فاطمه(س) همسر عظیم الشأن آن حضرت

[۴۰۵] پیامبر بزرگوار اسلامﷺ همیشه احترام شایانی به فاطمهؑ همسر حضرت علیؑ می‌گذاشت و مردم را از ازدواج با آن بانو منع می‌نمود و تنها کسی که به این ازدواج میمون ومبارک بهره‌مند شد علیؑ بود.

[۴۰۶] رسول خداﷺ فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است، هرچیزی که موجب آزردگی خاطر او باشد، مرا آزار می‌دهد.

[۴۰۷] خوارزمی در مناقب خود آورده است که: رسول خداﷺ فاطمهؑ را مخاطب

(۴۰۵). مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۰۷؛ مناقب خوارزمی، فصل بیستم، ص ۲۴۳.

(۴۰۶). صحیح مسلم، ج ۴، ح ۱۹۰۳، باب فضائل فاطمه، ص ۹۳؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۸۷.

(۴۰۷). مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۵۲؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۴۰۱، ۴۰۲، ص ۳۵۱؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲؛ ذخائر العقبی، ص ۳۹؛ الأصابة، ج ۴، ص ۳۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ترجمة فاطمهؑ، شمارة ۲۸۶۱، ص ۴۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹؛ ص ۲۰۳؛ کفایة الطالب، باب ۹۹، ص ۳۶۴؛ عیون ←

ساخته و فرمود: دخترم به درستی که خدای متعال به خشم تو خشمگین و به خوشنودی تو خوشنود است.

(۴۰۸) عبدالله بن مسعود گوید: رسول اکرمﷺ فرمود: در مقابل عصمت و طهارتی که دخترم فاطمه دارد، خدای متعال عذاب دوزخ را بر ذریهٔ او حرام کرده است.

(۴۰۹) رسول خداﷺ فرمود: دخترم از آن روی فاطمه نامیده شد که خداوند او و دوستانش را از عذاب و آتش باز گرفته است.

(۴۱۰) و باز رسول اکرمﷺ فرمود: زمانی که روز قیامت فرا رسد، از پشت حجابهای

→
أخبار الرضاؑ، حدیث ۱۷۶، ص ۵۱ باب ۳۱؛ ینابیع المودة، باب پنجاه و ششم، ص ۱۹۸.

(۴۰۸). مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۵۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۵۳، ح ۴۰۳؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۱۸۸؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۲۲؛ ینابیع المودّة، باب ۵۶، ص ۲۰۰؛ کفایة الطالب، باب ۹۹، ص ۳۶۶.

در این روایت نکته‌ای جالب وجود دارد که باید در آن تعمق نمود و آن این است که مراد از ذریهٔ آن حضرت، همانا ذریهٔ بلا فصل اوست شاهد بر این مطلب، روایتی است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضاؑ باب ۵۸، ص ۲۵۷ و مابعد آن نقل کرده که امام رضاؑ به برادر خود زیدالنار پس از آتش زدن خانه‌های بنی عباس، فرمود: ای زید! گفتار مردم کوفه تو را مغرور ساخت که گفتند: چون فاطمه خود را از تصور گناه و معصیت پروردگار دور نگاه داشت خداوند او و ذریه‌اش را از آتش جهنم محافظت کرد!! به خدا سوگند این ذرّیه، جز حسن و حسین و فرزندان بطنی فاطمه کس دیگری نیست، چراکه اگر غیر ازاین باشد این موسی بن جعفر که به اطاعت خدا همت نموده و در روز روزه‌دار و در شب به قیام و تهجّد به سر برده و تو که بر عصیان و تمرد از فرمان خدا ادامه می‌دهی، در روز قیامت نزد خدا یکسان باشید، و می‌بایست رتبه تو نزد او برتر باشد، زیرا تو با عصیان و او با اطاعت نزد او در یک مرتبه، قرار گرفته‌اید! هرگز، هرگز چنین نیست، این امام زین‌العابدین علی‌بن الحسین است که می‌فرماید: برای نیکوکاران ما دو رتبه و مزیّت در اجر و ثواب ملحوظ است و برای گنه‌کاران ما نیز دو برابر عذاب مقرر است.

(۴۰۹). مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۵۱؛ عیون الخبار الرضاؑ باب ۳۱، ح ۱۷۴، ص ۵۱؛ ینابیع المودّة، باب پنجاه و ششم، ص ۱۹۴، ۲۴۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱، شمارهٔ ۶۷۷۲؛ و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۶.

(۴۱۰). مناقب ابن مغازلی، ح ۴۰۴، ص ۳۵۵؛ مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۵۵ با اختلاف و اضافات؛ مستدرک
←

ملکوت منادی به مردم هشدار می‌دهد که همگی دیده‌ها فرو ببندید و سرها را به زیر افکنید، چرا که این فاطمه دخت عظیم‌الشأن محمدﷺ است که ارادهٔ دارد، بر صراط عبور نماید.

(۴۱۱) و از ابن عباس نقل شده است که رسول‌اکرمﷺ همیشه و بسیار فاطمهؑ را می‌بوسید، تا آنجاکه عایشه از پیامبر پرسید ای پیامبر چرا تو فاطمه را این قدر می‌بوسی؟ و پیامبر در پاسخ فرمود: در آن شبی که جبرئیل مرا به آسمان برد و به بهشت وارد نمود از میوه‌های بهشتی غذایم داد، اثر آن میوه‌ها این شد که نطفهٔ وجود فاطمه منعقد گردید و با همبستر شدن با خدیجه وی به وجود فاطمه باردار گردید! از آن پس هرزمان به آن میوه‌ها اشتیاق پیدا می‌کنم، فاطمه را می‌بوسم و گویی بوی معطّر آن میوه‌ها را از عطر وجود فاطمه استشمام می‌کنم.

(۴۱۲) و از عایشه نقل شده است که گفت: در آن بیماری که رسول خداﷺ از دنیا دیده بربست، فاطمهؑ به نزد پیامبرﷺ آمد و خود را با اندوه زیادی که از بیماری پدر در دل داشت، به روی سینهٔ پدر افکند و مدتی محرمانه با هم سخن گفتند، فاطمهؑ با استماع کلام پدرش به شدّت گریست و بار دیگر خود را به آغوش پدر انداخت این بار نیز با هم محرمانه سخن گفتند و فاطمهؑ شاد و خندان شد؛ پس از رحلت رسول خداﷺ

←
حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳؛ لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ ینابیع المودّة، باب پنجاه و ششم، ص ۱۹۹.

(۴۱۱). مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۶۳؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۴۰۶، ص ۳۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۳۶؛ مجمع الزواند، ج ۹، ص ۲۰۲.

(۴۱۲). مناقب ابن مغازلی، ح ۴۰۸، ص ۳۶۳؛ مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۵۴ با اضافات فراوان؛ خصائص نسائی، ح ۱۲۷، ص ۲۳۵؛ مناقب نسائی، شمارهٔ ۱۲۸، ص ۲۳۶؛ المصنّف ابن ابی شیبه، در فضائل فاطمةؑ برکة ۱۸۱؛ جامع الصحیح ترمزی، ج ۵، ص ۷۰۱، شمارهٔ ۳۸۷۳؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، ص ۷۱، شمارهٔ ۱۳۹، مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۷۷، ۲۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۴، باب ۱۵، فضائل فاطمهؑ حدیث ۹۷-۹۹.

از علت گریه و خندهٔ بعد آن پرسیدم، فاطمه علیها السلام فرمود: بار اول پدرم سخنی در گوشم گفت که مرا گریاند آن سخن این بود که پدرم فرمود: فاطمه من از این بیماری بهبودی نمی‌یابم و به لقای پروردگارم خواهم شتافت به همین علت گریان شدم، اما دومین بار که رازی برایم بازگو کرد و مرا شاد کرد و خنداند، این بود که فرمود: دخترم از مفارقت من این قدر ناراحت مباش، چرا که نخستین کسی که از اهل بیتم پس از مرگم به من ملحق می‌شود تو خواهی بود، از شنیدن این سخن خرسند و شادمان شدم، زیرا ملحق شدن به پدرم، از هر چیزی نزدم محبوبتر است! مژدهٔ دیگری که از پدرم دریافت نمودم، این بود که من بزرگ بانوان اهل بهشتم مگر مریم دختر عمران، این مژده بر شادمانیم افزود و خرسندیم افزون گردید.

(۴۱۳) انس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همین اندازه تو را کفایت می‌کند که از همهٔ زنان عالم چهار تن برگزیده‌ترند و آنان: مریم دختر عمران، آسیه بنت مزاحم همسر فرعون، خدیجه بنت خویلد و فاطمه علیها السلام بنت محمد صلی الله علیه و آله هستند.

(۴۱۴) یزیدبن عبدالملک نوفلی، از پدرش، از جدش نقل کرده است که به حضور دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم و پیش از این که من سلام کنم آن حضرت به من سلام نمود و فرمود: پدرم از آن بیماری که از بستر برنخاست به من مژده داد و فرمود: هرکس در مدت سه روز متوالی بر من و تو درود فرستد و سلام کند، بهشت از آن او خواهد بود. راوی گوید پرسیدم این مطلب به زمان زندگی تو و پدرت بستگی دارد و یا مربوط به پس از مرگ شماست؟ فرمود: هم در زمان حیات و هم پس از مرگ است [چرا که ما همیشه زنده‌ایم چه در این جهان یا جهان دیگر].

(۴۱۳). مقتل خوارزمی، فصل دوم، ص ۲۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۳، ح ۴۰۹؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۷۰۳، شمارهٔ ۳۸۷۸، باب ۶۲؛ ذخائر العقبی، ص ۴۳.

(۴۱۴). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۳، شمارهٔ ۴۱۰؛ تهذیب الأحکام شیخ طوسی، ج ۶، ص ۹.

(۴۱۵)چون آیهٔ کریمهٔ «لاَ تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُم کَدُعَاءِ بَعْضِکم بعضاً»[۱] (آن گونه که هر کدام از شما یک‌دیگر را مورد خطاب قرار می‌دهید و فرا می‌خوانید، پیامبر خدا را فرا نخوانید) نازل شد، فاطمهﷺ گوید: تصمیم گرفتم از آن به بعد پدرم را به وصف رسالت یاد کنم و بگویم یا رسول‌الله، اما در آن حال، پدرم به من رو نمود و فرمود: دخترم، این آیه در شأن تو و اهلت نازل نشده، چراکه تو از من و من از توام، بلکه این آیه دربارهٔ متکبران و جفاکاران عرب که مرا به وصف رسالت یاد نمی‌کنند نازل شده است؛ دخترم، همیشه مرا به لفظ پدر، یاد کن که این کلمه دلم را بیشتر شادمان می‌کند و به رضای خدا نزدیکتر است، سپس مرا در آغوش کشید و رویم را بوسید و آب دهان مبارکش را به صورتم مالید که از آن به بعد به بوی عطری نیازمند نبودم.

(۴۱۵). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۴، روایت ۴۱۱؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۲۰.

۱. سورهٔ نور (۲۴)، ۶۳.

مبحث بیست و یکم

آیاتی از قرآن است که به اعتراف همهٔ علما، در شأن علی(ع) نازل شده است

(۴۱۶) خوارزمی از ابن عباس باز می‌گوید که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ آیه ای در قرآن نیست که با «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده باشد مگر این که علی ؑ در صدر آن گروه قرار گرفته و امیر آنهاست.

(۴۱۷) ابن مردویه بااسناد به ابن عباس نقل کرده است که گفت: در قرآن آیه‌ای نیست، جز این که علی ؑ در رأس مخاطبین آنها قرار گرفته و رهبر آنهاست.

(۴۱۶). مناقب خوارزمی، فصل ۱۷، ص ۲۶۶، ح ۲۴۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۹، حدیث ۷۰ - ۸۳؛ فضائل الصحابة احمدبن حنبل، ج ۲، ص ۶۵۴؛ تذکرة الخواص، باب دوم، ص ۱۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ ترجمة امام علی بن ابی طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۲۸، روایت ۹۳۵ به بعد؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ مقدمهٔ تفسیر، فرات ابن ابراهیم کوفی، ص ۴ و ۵، ص ۴۸؛ کفایة الطالب، باب ۲۱، ص ۱۲۹؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۶ و ج ۴، ص ۳۱۲؛ ینابیع المودة، ص ۱۲۵؛ خصائص الوحی المبین، ص ۲۰۰.

(۴۱۷). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مفتاح النجا، ۳۷، خطی، چنان که در احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۱۴، نقل کرده است.

(۴۱۸)همچنین ابن مردویه با اسناد به ابن عباس از علیﷺ نقل کرده است که فرمود: قرآن در چهار قسمت نازل شده است: یک ربع آن دربارهٔ ما و مناقب ماست و ربع دیگر دربارهٔ توبیخ دشمنان ماست و ربع‌سوم دربارهٔ اقوام پیشین و سیره آنها وامثال و حکم است و ربع چهارم آن دربارهٔ فرائض واحکام است، بزرگواری و کرامتهای قرآن همگی در شأن ما می‌باشد.

(۴۱۹)و از ابن عباس به نقل ابن مردویه چنین آمده است که گفت: آنچه از قرآن که دربارهٔ علیﷺ نازل شده دربارهٔ هیچ کس نیامده است.

(۴۲۰)از مجاهد نقل شده است که گفت: هفتاد آیه در قرآن، در شأن علیﷺ نازل شده است.

(۴۲۱)آیهٔ مبارکهٔ «إِنَّ الذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالحات سَيَجْعَلُ لَهم الرَّحمنُ وُدّاً»[۱] (کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده و آن را با عمل صالح، پیوند داده‌اند، خداوند بخشنده، دوستی آنان را در دلها ایجاد خواهدنمود.) براء گوید: رسول خدا ﷺ به علی‌بن ابی‌طالبﷺ فرمود: یا علی دعاکن و بگو: پروردگارا عهدی و پیمانی نزد

(۴۱۸). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۱؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۳؛ ینابیع الودة، باب ۴۲، ص ۱۲۶؛ مقدمهٔ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، حدیث ۱ـ۳.

(۴۱۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۱؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۷۹؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۹۴۰.

(۴۲۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ ینابیع المودة، باب ۴۲؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۱؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۰.

(۴۲۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ درّ المنثور سیوطی، ج ۴، ص ۲۸۷، ذیل آیهٔ ۹۶ از سورهٔ مریم؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۴۸۹؛ مناقب ابن مغازلی، ح ۳۷۴، ص ۳۲۷؛ تذکرة الخواص، ص ۱۷، باب دوم.

۱. سورهٔ مریم (۹۱)، ۹۶.

خودت برایم استوار کن، تا به آن پای‌بند باشم و مودّتی نزد خویش برایم برقرار نما و آن را در دلهای مؤمنان وارد ساز؛ پس از این دعا، آیهٔ یاد شده نازل گردید.

(۴۲۲) ابن عباس دربارهٔ آیهٔ کریمهٔ «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»:[۱] (برای هر قومی رهبریست)، گوید: رسول خدا ﷺ به هنگام نزول آیهٔ «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ»:[۲] به سینهٔ مبارکش اشاره نمود و در تفسر این آیه به علی ؑ اشاره نمود و فرمود: یا علی هدایت یافته گان پس از من به تو اقتداء خواهند نمود.

(۴۲۳) آیهٔ مبارکهٔ «اَفَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لاٰيَسْتَوُونَ»:[۳] (آیا آن کس که مؤمن است همانند فاسق منحرف می‌باشد، هرگز آنان با هم برابر نیستند) ابن عباس گوید: مراد از مؤمن علی ؑ و مراد از فاسق ولید است.

(۴۲۴) خدای متعالی می‌فرماید: «أَفَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شٰاهِدٌ

(۴۲۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ درّ المنثور سیوطی، ج ۴، ص ۴۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۵، حدیث ۳۹۹؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۵، حدیث ۹۲۰ به بعد؛ کفایة الطالب، باب شصت و دوم، ص ۲۳۳؛ مستدرك حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۴۸، باب بیست و هشتم، حدیث ۱۱۱ و ۱۱۲؛ منتخب کنزل العمّال بحاشیهٔ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۱، ص ۴۵۱.

۱. سورهٔ رعد (۱۳)، ۷.

۲. سورهٔ رعد (۱۳)، ۷.

(۴۲۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷؛ مناقب ابن مغازلی، ح ۳۷۰ و ۳۷۱، ص ۳۲۴؛ تاریخ دمشق، ترجمهٔ ولید، ج ۶۰، ص ۱۹۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۴۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۵، ح ۶۱۰؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۴۸، حدیث ۱۵۰؛ الأغانی، اخبار ولیدبن عقبة، ج ۵، ص ۱۴۰، فضائل احمدبن‌حنبل، ص ۱۶۵؛ اسباب النزول، ص ۱۹۷.

۳. سوره السجده (۱۸).

(۴۲۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۳۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۳۷۲؛ منتخب کنزالعمّال در حاشیهٔ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۱، ص ۴۴۹؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ←

منه»:[1] آیا آن کس که بر بیّنه و بینش الهی است و شاهدی به همراه دارد. دربارهٔ این آیه عبّادبن عبدالله اسدی گوید: شنیدم علی‌ؑ در حالی که بر منبر بود، فرمود: هیچ مردی از قریش نیست که یک یا دو آیه درباهٔ او نازل نشده باشد، مردی از زیر منبر برخاست [و بانوعی استفهام که گویای طعن و حسد او بود] گفت: دربارهٔ تو چه آیه‌ای نازل شده است؟ علی‌ؑ که از گفتهٔ او خشمگین شده بود، فرمود: اگر این سؤال در جمع این مردم، مطرح نشده بود، هرگز تو را پاسخ نمی‌دادم! اما وای برتو، مگر سورهٔ هود را نخوانده‌ای؟ سپس آیهٔ کریمه را قرائت کرد و فرمود: آن کس که بر بیّنه و بینش الهی است رسول خداست و من شاهد براو هستم.

(۴۲۵) خدای متعال می‌فرماید: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ»: ای فرشتگان آنها را متوقف سازید، زیرا مورد سؤال قرار خواهند گرفت. از ابن عباس نقل شده است که گفت: در روز قیامت دربارهٔ ولایت علی‌ؑ از همهٔ مردم پرسش خواهد شد.

(۴۲۶) از ابن عباس نقل شده است که گفت: مراد از راستگویان در آیهٔ مبارکهٔ: «اِتَّقُوا الله وكُونُوامَعَ الصادقين»:[2] از خدا بترسید وبا راستگویان باشید. علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ

→

۴۲۰، ح ۹۲۸؛ کفایة الطالب، باب ۶۲، ص ۲۳۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۰، ح ۳۱۸؛ تذکرة الخواص، ص ۶۱، باب دوم

۱. سوره هود (۱۷).

(۴۲۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ خصائص الوحی المبین ابن بطریق، فصل هشتم، ح ۸۷ ـ ۸۸؛ الفردوس دیلمی، حدیث ۸۹؛ تفسیر حبری، ص ۳۵۵، شمارهٔ ۴۸۲ و ۴۸۴؛ غایة المرام، باب ۵، ص ۲۵۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۷۸۵؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، باب ماتفرّد من مناقبه، ص ۱۵۲؛ تذکرة الخواص، باب دوم، ص ۱۷؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۱۱، شمارهٔ ۵۵۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹، باب ۱۴، ح ۴۷؛ صواعق المحرقه ابن حجر، ص ۷۹.

(۴۲۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۲۹۰؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ من تاریخ دمشق ابن‌عساکر، ج ۲، ص ۴۲۲، ح ۹۳۰؛ تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی، ص ۱۶، باب دوم؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۶۹، باب ۶۸، ح ۲۹۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۸، حدیث ۲۷۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵)، ح ۳۵۰ به بعد.

۲. سوره توبه (۱۱۹).

است.

(۴۲۷) آیهٔ کریمهٔ: «الَذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوالَهم بِاللیل وَالنَهار سِرّاً وَعَلانیَةً»:[۱] آن کسانی که اموال و دارائیشان را در شب و روز، نهان و آشکار، انفاق می‌کنند. بنا به گفتهٔ ابن عباس در شأن علی‌ﷺ نازل شده، چراکه دارایی وی در مجموع چهار درهم بود که یکی در شب، دیگری در روز، سومی در پنهان و چهارمی را آشکارا، تصدق نمود و به بینوایان داد.

(۴۲۸) آیهٔ کریمهٔ: «یا أَیُهَا الذِینَ آمَنُوا إِذا نَاجَیْتُمُ الرَسُولَ فَقَدِّمُوابَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً»:[۲] ای گروه مؤمنان اگر با پیامبر سخن سرّی گویید پیش از این‌کار باید صدقه دهید. به این آیهٔ مبارکه هیچ کس جز علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ عمل نکرد، نه قبل و نه بعد از آن حضرت و [این از امتیازات خاص مولا امیرالمؤمنینﷺ می‌باشد].

(۴۲۹) آیهٔ مبارکه: «إِنَما وَلیُکُمُ للهُ وَرَسُولُهُ وَالَذِینَ آمَنُوا الَذِینَ یُقیمُونَ الصَلاةَ

(۴۲۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۳، ح ۱۹ و ۹۱۸؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳، باب دوم؛ کفایة الطالب، ص ۲۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۲۴؛ ذخائر العقبی، ص ۸۸؛ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۱۸۰، ح ۳۲۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۸۱، ح ۲۷۵؛ درّ المنثور، ج ۱، ص ۳۶۳.

۱. سوره بقره (۲۷۴).

(۴۲۸). درّ المنثور، ج ۶، ص ۱۸۵؛ تذکرة الخواص، باب دوم، ص ۱۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۵، ح ۳۷۲ و ۳۷۳؛ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۴۶۹ به بعد، ح ۶۱۴.

۲. سورهٔ مجادله (۵۸)، ۱۲.

(۴۲۹). درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۱، ح ۳۴۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۶، فصل هفدهم، ح ۲۴۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱۴؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۱۶ و ۹۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۱۵۱؛ نظم درر السمطین، ص ۸۶، ۸۸؛ کنزالعمال در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۸؛ تذکرة ←

وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ»:[۱] ولیّ امر شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و زکات را در حال رکوع پرداخته‌اند. در شأن علی ؑ نازل گردید آن هنگامی که درحال نماز انگشتر را به مسکینی تصدق نمود.

(۴۳۰) در بارهٔ آیهٔ مبارکه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»:[۲] تحقیقاً کسانی که ایمان آورده و اعمال نیکو انجام می‌دهند بهترین مردمانند، علی ؑ فرمود: رسول خدا ﷺ درحالی که او را بر سینه‌ام تکیه داده بودم، به این آیه اشاره نمود و فرمود: یا علی مراد از این آیه، تو و شیعیانت می‌باشید، میعاد تو و شیعیانت با من در روز قیامت کنار حوض [کوثر] است، آن‌گاه که مردم برای حساب روز قیامت به زانو نشسته‌اند، اما پیروان تو با چهره‌های نورانی وارد بهشت می‌شوند.

(۴۳۱) آیهٔ کریمهٔ: «فَمَنْ حاجَّكَ مِنْ بَعْدِ ما جائَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَأَبْنائَكُمْ وَنِسائَنا و نِسائَكُمْ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ»:[۳] هر کس دربارهٔ عیسی‌بن مریم ؑ با تو درمقام مجادله برآید، پس از آنکه آگاهی یافتی، به آنها بگو: بیایید ما و شما فراخوانیم فرزندان، زنان و جانهای خود راتا با هم‌به مباهله برخیزیم [و در حق هم نفرین کنیم] تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا

→

الخواص، ص ۱۵، باب دوم.

۱. سورهٔ مائده (۵)، ۵۵.

(۴۳۰). مناقب خوارزمی، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷؛ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۵۸۳، شمارهٔ ۷۴۸؛ کفایة الطالب، باب ۶۲، ص ۲۴۶؛ درّ المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۳۷۹؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱۱۲۵؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. سورهٔ بینه (۹۷)، ۷.

(۴۳۱). درّ المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۶، حدیث ۳۱۰، حدیث در شمارهٔ ۲۸۰ از این کتاب گذشت.

۳. سورهٔ آل عمران (۳)، ۶۱.

گرفتار سازیم. دربارهٔ علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن و حسین ﷺ نازل شده است.

(۴۳۲) در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ»:[1] از حسن روایت شده است که گفت: دین اسلام به شمشیر علی ﷺ قوت گرفت و جایگاه خود را در جهان به دست آورد.

(۴۳۳) از اسماء بنت عمیس و ابن عباس روایت شده است که از پیامبر ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: مراد از «وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»:[2] علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ است.

(۴۳۴) دربارهٔ آیهٔ مبارکهٔ: «وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ»:[3] و باغهایی از انگور و کشتزار و نخل که دواصلهٔ آن از یک تنه روییده و بعضی دیگر منفرد هستند و از یک چشمه سیراب می‌شوند. جابربن‌عبدالله گوید از رسول خدا شنیدم که فرمود: همهٔ مردم از ریشه‌های مختلفی نشأت یافته و زیر بنای هر فرد با دیگری متفاوت است و تنها من و علی از یک ریشه نشأت یافته‌ایم، سپس به این آیهٔ کریمه استناد واستشهاد نمود.

(۴۳۲). شواهد التنزیل حکسانی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۸۹۰

۱. سورهٔ فتح (۴۸)، ۲۹.

(۴۳۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۴۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۹۶، حدیث ۳۱۶، تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۳۸۹؛ کفایة الطالب، باب ۳۰، ص ۱۳۸؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۲۵، ح ۹۳۲، التنزیل حدیث ۹۳۳، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۹۷۹ به بعد؛ منتخب کنزالعمال در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۲، ص ۳۱، تفسیر حبری، ص ۳۶۹، ح ۹۷.

۲. سورهٔ تحریم (۶۶)، ۴.

(۴۳۴). کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۸، حدیث ۳۹۵؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۶.

۳. سورهٔ رعد (۱۳)، ۴.

(۴۳۵) آیهٔ کریمهٔ: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ مَعَهُ»:[۱] در آن روز خدای متعال پیامبر [خود] و کسانی که به او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند. بنا به گفتهٔ ابن عباس دربارهٔ علی ﷺ و یاران اوست؛ به این شرح که نخستین کسی که از حله‌های بهشتی می‌پوشد ابراهیم خلیل ﷺ است به سبب مقام خلیلیّت؛ سپس محمّد ﷺ است، چرا که برگزیدهٔ خداست؛ سپس علی ﷺ در حالی که از لباسهای بهشتی پوشیده در بین آن دو پیامبر عظیم‌الشأن، با درخشش ویژه‌ای به بهشت وارد می‌شود. آن‌گاه ابن عباس این آیه را قرائت نمود و گفت: علی و یاران او در معیّت پیامبر به بهشت میروند.

(۴۳۶) آیهٔ شریفهٔ: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ»:[۲] و به پاس دوستی [خدا]، بینوا و یتیم واسیر را خوراک می‌دادند. در شأن علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن و حسین ﷺ، نازل شده است.

(۴۳۷) آیهٔ کریمهٔ: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ»:[۳] از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. دربارهٔ علی ﷺ نازل گردیده است.

(۴۳۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۵۰۰ و ج ۶، ص ۵۸۸ و ج ۲۱، ص ۶۸۲؛ النور المشتعل ابونعیم، ح ۷۲، ص ۲۶۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۰۹، ح ۳۰۵، چاپ قم و ص ۲۱۹، چاپ نجف؛ ینابیع المودة، ص ۲۳۶، حدیث ۳۵.

۱. سورهٔ تحریم (۶۶)، ۸.

(۴۳۶). درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۹۹؛ تفسیر فرات بن‌ابراهیم کوفی، ص ۵۱۹، شمارهٔ ۶۷۶

۲. سورهٔ انسان (۷۶)، ۸.

(۴۳۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱، ح ۶۲۷ و ۶۲۸؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۴۹، حدیث ۸؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۴۱۰؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۰۱.

۳. سورهٔ احزاب (۳۳)، ۲۳.

(۴۳۸) آیهٔ کریمه: «ثُمَّ اورثنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»:[۱] سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم. در شأن علی ﷺ نازل شده است، چرا که او بندهٔ برگزیدهٔ خداست.

(۴۳۹) آیهٔ شریفهٔ «اَنَا وَمَنِ اتَّبعني»:[۲] من و آن که از من پیروی می‌کند. دربارهٔ علی ﷺ نازل شده است.

(۴۴۰) آیهٔ شریفهٔ: «اَفَمَنْ یَعْلَم اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ من ربّك الْحَقُّ»:[۳] پس آیا کسی که می‌داند آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حق است؟ [دربارهٔ علی ﷺ نازل شده است].

(۴۴۰) «الم، أَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ یُفْتَنُونَ»:[۴] آیا مردم

(۴۳۸). کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۱۷؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۳۴۸، شمارهٔ ۴۷۴؛ سعد السعود ابن‌طاووس، ص ۱۰۷، تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۶۴؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۷؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۸، شمارهٔ ۱۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۷۸۲.

۱. سورهٔ فاطر (۳۵)، ۳۲.

(۴۳۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۲۰۲، ح ۲۶۵ و ص ۲۶۶، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳۹۱؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۶؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۱، ح ۴۲.

۲. سورهٔ یوسف (۱۲)، ۱۰۸.

(۴۴۰). بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۷، حدیث ۱۷۶، ص ۱۸۱؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۲۳۱، این حدیث به شمارهٔ ۴۵۲، خواهد آمد.

۳. سورهٔ رعد (۱۳)، ۱۹.

(۴۴۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۸، ح ۶۰۲؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۲۸، ح ۲۶؛ کنزالفوائد ص ۲۲۰؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۰۵.

۴. سورهٔ عنکبوت (۲۹)، ۱ و ۲.

گمان دارند که اگر گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزمایشی برای آنها نیست؟ علی‌ﷺ می‌فرماید: از رسول خداﷺ پرسیدم، این فتنه چیست؟ فرمود: این فتنه وآزمایش به تو اختصاص دارد، چراکه مردم باید به وسیلهٔ تو آزمایش شوند وتونیز در مورد آنها، آزمایش خواهی شد [و به تعبیر دیگر] مردم با تو دشمنی خواهند نمود، و تو نیز باید آمادهٔ دشمنی آنها باشی.

(۴۴۲) علی‌ﷺ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ: «ثم اورثنا الکتاب»: فرمود: ما وارثان کتاب هستیم.

(۴۴۳) از امام باقرﷺ روایت شده است که فرمود: «وَشاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ»:[1] و با پیامبر [خدا] درافتادند، پس از آنکه راه هدایت‌بر آنان آشکار شد. دربارهٔ علی‌ﷺ نازل گردیده است.

(۴۴۴) و نیز از امام باقرﷺ در توضیح آیه: «وَيُؤْتِ كُلَّ ذي فَضْلٍ فَضْلَهُ»: و به هر انسان شایستهٔ نعمتی ازکرم خود، عطاکند فرمود: مراد از آن انسان علی بن ابی‌طالبﷺ است.

(۴۴۵) آیهٔ کریمه: «أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَني»: دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالبﷺ و آل محمدﷺ

(۴۴۲). این روایت به شمارهٔ ۴۴۴ گذشت: کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷.

(۴۴۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵، شمارهٔ ۸۳؛ نهج‌الحق و کشف الصدق، ص ۱۹۷.

۱. سورهٔ محمدﷺ (۴۷).

(۴۴۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۱، شمارهٔ ۳۶۷؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۴۴۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۳۹۰ به بعد؛ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، حدیث ۲۶۵ به بعد؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۵۱.

می‌باشد.

(۴۴۶) آیهٔ کریمهٔ: «اَفَمَنْ یَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ»: دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب ﷺ است.

(۴۴۷) آیهٔ کریمهٔ: «یااَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»: به گفتهٔ ابن عباس دربارهٔ علی ﷺ است و آیه‌ای در قرآن نیست که خطاب به مؤمنان باشد، جز این که، علی ﷺ امیر آنها و شریف آن گروه می‌باشد.

(۴۴۸) از ابن عباس نقل شده است که خداوند متعال، اصحاب رسول اکرم ﷺ را در شماری از آیات سرزنش نموده است، جز علی ﷺ که هرجا نشانی از او باشد، از وی تجلیل و احترام به عمل آمده است و در هر جای قرآن که خطاب «یا ایها الذین آمنوا» باشد، علی ﷺ شریف و امیر آنهاست. از این رو مأموریت یافتیم که جز به نیکی از علی ﷺ یاد نکنیم و همیشه برای او از خدا استغفار نماییم.

(۴۴۹) از حذیفه در راستای همین خطاب نقل شده است که علی ﷺ حقیقت و سرّ واقعی ایمان است.

(۴۴۶). این حدیث با شمارهٔ ۴۴۶ نقل شد؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷.

(۴۴۷) کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ نورالأبصار، ص ۷۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۸۰، ح ۲۷۲، چاپ قم و ص ۱۸۹، چاپ نجف؛ شواهد التنزیل، فصل ششم، حدیث ۷۰، مقدمه.

(۴۴۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۰؛ ینابیع‌المودة، ص ۱۲۶، نظم دررالسمطین، ص ۷۹؛ ذخائر العقبی، ص ۷۹؛ منتخب کنز العمال در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۸؛ خصائص الوحی المبین، فصل ۱۸، ص ۲۰۱؛ شواهد التنزیل، فصل ششم، ح ۷۰، مقدمه.

(۴۴۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۵۲؛ شواهد التنزیل، حدیث ۶۷، فصل ششم، مقدمه.

(۴۵۰) دربارهٔ آیهٔ کریمهٔ: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصدق»:[۱] پس کیست ستمگرتر از آن کسی که بر خدا دروغ بست و [سخن] راست را چون به سوی او آمد، دروغ پنداشت؟ موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش روایت کرده است که فرمود: آن ستمگر کسی است که در مورد علی بن ابیطالب ﷺ گفتار رسول خدا ﷺ را مردود بداند.

(۴۵۱) دربارهٔ آیهٔ کریمهٔ: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»:[۲] و گفتند: خداوند در همهٔ امور ما را بس است و نیکو حمایتگری است. پس با نعمت و بخششی از جانب خدا [ازمیدان نبرد] بازگشتند، درحالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود. ابو رافع گوید: پس از جنگ اُحد، رسول خدا ﷺ علی ﷺ و جماعتی از یاران خود را به تعقیب ابوسفیان اعزام نمود، مردی از قبیلهٔ خزاعه در راه علی ﷺ را ملاقات نمود و گزارش داد که ابوسفیان و همراهان وی تجدید نیرو نموده و دیری نمی‌گذرد که به جنگ شما خواهد آمد! علی ﷺ فرمود: در هرحال اعتماد مابه خداست. و هرگز از هجوم دشمن باک نداریم، پس از این اظهار در همان حال این آیهٔ شریفه، دربارهٔ وی و همراهانش نازل گردید[۳].

(۴۵۲) ابن مسعود آیهٔ مبارکهٔ: «وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»:[۴]

(۴۵۰). کشف الغمه ج ۱ ص ۳۱۷، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۷۶.

۱. سورهٔ زمر (۳۹)، ۳۲.

(۴۵۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۱۰۳؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۳.

۲. سورهٔ آل عمران (۳)، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۳. سوره احزاب (۳۳)، ۲۵.

(۴۵۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴، ح ۶۳۰ـ ۶۳۱؛ درّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۲؛ خصائص الوحی المبین ابن بطریق، ص ۲۱۹، فصل بیستم، حدیث ۱۶۶، کفایة الطالب، ص ۲۳۹، باب شصت و دوم؛ غایة المرام بحرانی، ص ۴۲۰، باب ۱۶۹؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۹۲۷.

۴. سورهٔ احزاب (۳۳)، ۲۵.

را چنین قرائت می‌کرد: «وَکَفَی اللهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ»: بعلی بن ابی‌طالب «وکانَ اللهُ قویاً عزیزاً»: و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت «به وسیلهٔ علی بن ابی طالب ﷺ» و خدا همواره نیرومند و شکست ناپذیر است.

(۴۵۳) آیهٔ مبارکهٔ: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ»:[1] ای پیامبر آنچه راکه از سوی پروردگارت، برتو نازل گردیده، ابلاغ کن. دربارهٔ بیان ولایت علی ﷺ در پایان حجة الوداع در غدیر خم نازل گردید.

(۴۵۴) زیدبن علی گوید: زمانی که جبرئیل پیام ابلاغ ولایت را به رسول خدا ﷺ رساند، پیامبر ﷺ اندکی از ابلاغ این پیام نگران گردید، فرمود: قوم من از عهد جاهلیت، فاصله چندانی نگرفته‌اند نکند با شنیدن این پیام، بار دیگر به جاهلیت نخستین عود نمایند! در آنحال این آیهٔ کریمه نازل شد [و با تأکید بسیار فرمان ابلاغ صادر گردید و رسول خدا ﷺ این فرمان را به مردم ابلاغ نمود].

(۴۵۵) از ذرّ [فرزند ابوذر جندب بن جناده] ازعبدالله نقل شده است که گفت: در زمان

(۴۵۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ النور المشتعل، ص ۸۶، ح ۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۲۴۳؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۱۳۰، ح ۱۴۹؛ بشارة المصطفی طبری، ص ۲۴۳، ترجمة امام علی‌بن‌ابیطالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۶؛ فضائل الخمسة فیروزآبادی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ فصول المهمة ابن صباغ، ص ۴۲؛ ینابیع المودة، باب ۳۹، ص ۴۰؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۸۹؛ احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۱۵ و ج ۳، ص ۵۱۲ و ج ۱۴، ص ۳۲ و ج ۲۰، ص ۱۷۲.

۱. سورهٔ مائده (۵)، ۶۷.

(۴۵۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۷؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۵۰.

(۴۵۵). درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸ و در چاپ جدید، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ذیل احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۱۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ فتح البیان، ج ۳، ص ۸۹؛ ارجح المطالب، ص ۲۰۳، بنا به‌نقل احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۱۲.

حیات رسول خدا ﷺ هر وقت این آیهٔ: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» را تلاوت می‌کردیم پس از آن می‌گفتیم علی مولای مؤمنان است سپس دنبالهٔ آیه را: «و اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمابَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»: واگر ابلاغ نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد.

آیهٔ شریفهٔ: «فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَع»:[1] در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود.

(۴۵۶) از انس و بریده نقل شده است که گفتند: رسول خدا ﷺ هنگامی که این آیه را تا پایان قرائت می‌نمود، مردی از جا برخاست و گفت: یا رسول‌الله! این خانه‌ها کدامند؟ پیامبر ﷺ فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر درحالی که با دست به خانهٔ علی ؑ و فاطمه ؑ اشاره می‌نمود، گفت: یا رسول‌الله! این خانه نیز از آن خانه‌هاست؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری از برترین آنهاست.

(۴۵۷) در شأن نزول آیهٔ کریمهٔ: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللهُ لَکُمْ»:[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که برای [استفادهٔ] شما حلال کرده، حرام مشمارید. گفته شده که علی ؑ با جمعی از صحابه، تصمیم گرفتند که لذتها و شهوات حلال را بر خود حرام سازند! در آن حال این آیه نازل شد.

(۴۵۸) قتاده گوید: علی ؑ و جماعتی از صحابه که عثمان بن مظعون نیز در آن جمع

۱. سورهٔ نور (۲۴)، ۳۶.

(۴۵۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰، حدیث ۵۶۸ و حدیث ۵۶۷ و حدیث ۵۶۶.

(۴۵۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۲۵۱.

۲. سورهٔ مائده (۵)، ۸۷.

(۴۵۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۳۰۸.

بود، تصمیم قطعی گرفتند که از دنیا کناره بگیرند و زنان را ترک کنند و زندگی رهبانیت را در پیش گرفته و سرگرم امور اخروی شوند در آن حال این آیه نازل گردید.

(۴۵۹)ابن عباس گوید: این آیه در شأن علی‌ﷺ و اصحابش نازل شده است، آنجاکه فرمود: «وَاجْعَلْ لِی لِسٰانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»:[1] و برای من در [میان] آیندگان، آوازهٔ نیکو گذار.

(۴۶۰)از امام صادق‌ﷺ نقل شده است که فرمود: مراد از این آیه، علی‌بن ابی‌طالب‌ﷺ است، از آن رو که وقتی خداوند ولایت خود را بر ابراهیم خلیل‌ﷺ عرضه داشت، ابراهیم‌ﷺ گفت: پروردگارا! این منصب را در ذرّیهٔ من قرار ده، خداوند دعای او را مستجاب نمود و به علی‌ﷺ این منصب و مقام را بخشید.

آیهٔ مبارکهٔ: «وَالنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ و ماغوی وَمٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ»:[2] سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود آید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛ و از سرهوس سخن نمی‌گوید.

(۴۶۱)حبّهٔ عرنی گوید: در آن زمان که رسول‌اکرم‌ﷺ دستور داد، درهای خانه‌های اصحاب که به مسجد باز می‌شد مسدود نمایند، این دستور بر یاران پیامبرﷺ گران آمد! حبّه گوید: در این میان به حمزه بن عبدالمطلب، نگاه می‌کردم در حالی که قطیفهٔ سرخ

(۴۵۹). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۴، حدیث ۲۵۱؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۴.

۱. سورهٔ شعراء (۲۶)، ۸۴.

(۴۶۰). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۰ و ج ۱۴، ص ۳۳ و ج ۲۰، ص ۱۱۶.

۲. سورهٔ نجم (۵۳)، ۱ـ۳.

(۴۶۱). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الأصابة، ج ۱، ص ۳۷۳، شمارهٔ ۱۹۴۶؛ درّ المنثور، ج ۷، ص ۶۴۲؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۱؛ به نقل از احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۷۰؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب‌ﷺ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۳۲۳.

رنگی، به خود پیچیده و دیدگانش پر از اشک بود و با زبان گلایه می‌گفت: من و عمویت عباس و ابوبکر و عمر را از مسجد اخراج نمودی، ولی پسر عمویت را به مسجد راه دادی! در آن هنگام مردی از جا برخاست و با زبان طنز و طعن گفت: وی همیشه در ترفیع مقام پسرعمش می‌کوشد! وقتی رسول خدا ﷺ از ماجرا آگاه شد و دانست که آن دستور بر یاران گران آمده، فرمان داد، تا در مسجد اجتماع کنند و در جمع آنان به سخنرانی پرداخت و در تمجید و توحید خداوند آنچنان بلیغ و پرمحتوی سخن گفت که تا آنزمان شنیده نشده بود! پس از ستایش الهی فرمود: مردم نه من این درها را بسته‌ام و نه آنهارا باز نموده‌ام و نه من او را به مسجد راه داده‌ام و نه دیگران رااخراج نموده‌ام [هرچه هست از فرمان الهی الهام گرفته و این عمل را به فرمان خداوند انجام داده‌ام، سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود].

خدای متعال می‌فرماید: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ»:[1] سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] که واقعاً انسان دستخوش زیان است؛ مگر کسانی که به خدا ایمان آورده و اعمال نیکو و پسندیده را انجام داده‌اند.

(۴۶۲) ابن عباس گوید: انسان زیانکار، ابوجهل است و آن کسانی که ایمان آورده و اعمال پسندیده را انجام داده‌اند، علی و سلمان می‌باشند.

(۴۶۳) آیهٔ کریمهٔ: «السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»:[2] منظور از پیشگامان نخستین از

۱. سورهٔ عصر (۱۰۳)، ۱ـ۳.

(۴۶۲). کشف الغمّة، ج ۱ ص ۳۲۰؛ درّ المنثور، ج ۸، ص ۶۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، حدیث ۱۱۵۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۲ و ج ۱۴، ص ۳۳۱ و ج ۲۰، ص ۱۱۷.

(۴۶۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، حدیث ۳۴۶؛ خصائص الوحی المبین ابن بطریق، فصل نهم، حدیث ۹۳، ص ۱۲۷.

۲. سورهٔ توبه (۹)، ۱۰۰.

مهاجرین وانصار، همانا علی‌بن‌ابی‌طالب و سلمان هستند وجز این دو تن فرد دیگری نیست.

(۴۶۴) «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»:[۱] تا «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»:[۲] و فروتنان را بشارت بده، تا آنجاکه می‌فرماید: و از آن چه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. [ابن عباس] گوید: علی ﷺ و سلمان ﷺ از این گروه می‌باشند.

«وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»:[۳] به صبر و شکیبایی توصیه می‌نمایند.

(۴۶۵) از ابن عباس نقل شده است که این آیه دربارهٔ علی ﷺ نازل شده است.

آیهٔ مبارکهٔ: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»:[۴] بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد.

(۴۶۶) نعمان بن بشیر گوید: علی ﷺ این آیه را در شبی از شبها تلاوت نمود و فرمود: من از این گروه هستم. در آن حال وقت نماز فرا رسید و علی برای انجام نماز برخاست و

(۴۶۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۵۵۰، باب ۱۹۳؛ غایة المرام، ص ۴۲۹.

۱. سورهٔ حج (۲۲)، ۳۳.

۲. سورهٔ حج (۲۲)، ۳۴.

۳. سورهٔ عصر (۱۰۳)، ۳.

(۴۶۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، حدیث ۱۱۵۳ به بعد؛ تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۱۸۰؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۸۵ و ج ۱۴، ص ۳۳۲.

۴. سورهٔ انبیاء (۲۱)، ۱۰۲.

(۴۶۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۸۴، حدیث ۵۴۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۹۸، با اختلاف در لفظ؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۰ و ج ۱۴، ص ۶۲۷ و ج ۲۰، ص ۵۶؛ درّ المنثور، ج ۵، ص ۶۸۱

می‌گفت: «لَایَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا»:[1] صدای آن را نمی‌شنوند.

آیهٔ کریمهٔ: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ القَولِ»: و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد.

(۴۶۷) ابوسعید گوید: دشمنان علی﷣ در روز قیامت از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد، که با علی دشمن بوده‌اند.

خداوند می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا»:[2] هرکس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت.

(۴۶۸) از علی﷣ نقل است که فرمود: حسنه در این آیه، محبت ما اهل بیت است وسیئة در این آیه، دشمنی با ماست، هرکس با بُغض و عداوت ما به قیامت وارد شود، خداوند متعال او را به رو، به آتش دوزخ می‌افکند.

خداوند می‌فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ»:[3] پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز در می‌دهد.

(۴۶۹) امام باقر﷣ فرمود: آواز دهنده علی‌بن ابی‌طالب﷣ است.

۱. سورهٔ انبیاء (۲۱)، ۱۰۲.

(۴۶۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۸۸۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۵، ح ۳۵۹؛ کفایة الطالب، باب ۶۲، ص ۲۳۵؛ درّ المنثور، ج ۷، ص ۵۰۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۱۰ و ج ۱۴، ص ۱۸۸ و ج ۲۰، ص ۱۰۷؛ ترجمة امام علی‌بن ابی‌طالب﷣ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۲۱، ح ۹۲۹؛ النور المشتعل، ص ۲۲۷.

۲. سورهٔ انعام (۶)، ۱۶۰.

(۴۶۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ ینابیع المودة قندوزی، باب ۲۵، ص ۹۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. سورهٔ اعراف (۷)، ۴۴.

(۴۶۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۲۶۵؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۴۲، ح ۱۷۳؛ ینابیع المودّة، باب ۲۸، ص ۱۰۱؛ روح المعانی، ج ۸، ص ۱۰۷؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۳ و ج ۱۴، ص ۳۳۶؛ بحر المناقب، ص ۸۵

خداوند می‌فرماید: «إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ»:[۱] شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد.

(۴۷۰) امام باقر فرمود: یعنی شما را به ولایت علی فرا می‌خوانند [زیرا ولایت علی مبدأ محرک حیات معنوی یک انسان است که تا پایان کار او را همراهی می‌نماید].

خدای متعال می‌فرماید: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»:[۲] در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانایند.

(۴۷۱) جابربن عبدالله گوید: من و جماعتی از اصحاب نزد رسول خدا بودیم، در آن حال یاران پیامبر سخن دربارهٔ بهشت به میان آوردند، حضرت رسول فرمود: حقاً نخستین فردی که در بهشت گام می‌نهد، علی‌بن‌ابی‌طالب است! ابودجانهٔ انصاری، عرض کرد: یا رسول‌الله! شما فرمودید، بهشت بر پیامبران پیش از ورود شما و همچنین بر امتهای پیامبران پیش از ورود امت شما حرام است! پیامبر فرمود: آری ای ابودجانه حق مطلب همین است، امّا آیا نمی‌دانی که خداوند دارای پرچمی از نور است که عمود آن از یاقوت است و بر آن نور نوشته شده: «لا إله الاّ الله، محمد رسول الله، آل محمد خير البرية» و حامل آن پرچم پیش ازهمهٔ مردم وارد صحرای قیامت می‌شود و پیشاپیش من به بهشت می‌رود و آن پرچمدار، جز علی‌بن‌ابی‌طالب کس دیگری نیست و با دست مبارک به او اشاره نمود. ابودجانه گوید: رسول خدا با این

۱. سورهٔ انفال (۸)، ۲۴.

(۴۷۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مناقب مرتضوی، ص ۵۶؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. سورهٔ قمر (۵۴)، ۵۵.

(۴۷۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ بحرالمناقب، ص ۱۵۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۹۷؛ ارجح المطالب، ص ۸۲؛ احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۳۳۶ و احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۸۰

مژده علی‌ﷺ را شادمان نمود، سپس فرمود: سپاس و ثنای فراوان خدای راکه ما را به وسیلهٔ تو کرامت و شرافت بخشید.

آن‌گاه رسول‌اکرمﷺ فرمود: یا علی برتو بشارت باد! که هیچ بنده‌ای از بندگان خداوند نیست که مودّت تو را پذیرفته باشد، مگر این‌که خداوند او را با ما محشور خواهد نمود، سپس آیهٔ کریمه را تلاوت نمود.

(۴۷۲) خداوند می‌فرماید: «ولَمّا ضُرِبَ إبْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصُدُّونَ»:[۱] و چون به عیسی‌بن‌مریم مثلی زده شد، قوم تو [ای پیامبر] از آن مثل به فریاد در آمدند.

از علی‌ﷺ در مورد این آیه روایتی نقل شده است از رسول خداﷺ که فرمود: یا علی! درتو نشانه‌ای از عیسی‌بن‌مریم وجود دارد و آن این است: که گروهی افراطی در محبت او به هلاکت رسیدند و گروه دیگری در دشمنی او به هلاکت رسیدند [تو نیز در بین امّت من، در این دو محور افراط در محبت و زیاده روی در دشمنی مانند عیسیٰ هستی].

منافقان با شنیدن این سخن گفتند: او راضی نیست که علی‌ﷺ را به کمتر از عیسی‌بن‌مریم تشبیه کند! در آن حال آیهٔ کریمهٔ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»:[۲] و از خلقی که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می‌شوند و از باطل به حق باز می‌گردند نازل گردید.

(۴۷۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۷۶۹؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالبﷺ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۷۳۸، حدیث ۷۴۷، با اختلاف در لفظ؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ح ۳۶۳؛ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۱، ص ۱۶۰، با اضافات و اختلاف در لفظ، مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۱۳۲ و ۱۳۴.

۱. سورهٔ زخرف (۴۳)، ۵۷.

۲. سورهٔ اعراف (۷)، ۱۸۱.

(۴۷۳) از زاذان، از علی ﷺ است که فرمود: این امّت به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند! هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک گروه به بهشت می‌روند و آنان کسانی هستند که خدای متعال، در حق آنها این آیه را فرستاده و آنان جز من و شیعیانم کسی دیگر نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»:[1] گوش شنوای هوشمندان این پند و تذکر را تواند شنید.

(۴۷۴) بریده گوید: رسول خدا ﷺ به علی ﷺ فرمود: خداوند به من امر نمود، تا تو را به خود نزدیک ساخته و از خود دور ننمایم و علوم غامض را به تو بیاموزم زیرا جز تو کسی قادر به حفظ ونگهداری آنها نیست و بر خداوند است که علوم خویش را درجایی استقرار بخشد که از گزند و نابودی، محفوظ بماند، آن گاه این آیه نازل گردید.

(۴۷۵) از مکحول روایت شده است که رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت نمود سپس رو به علی ﷺ نمود و فرمود: از خدای متعال خواستم، آن گوش شنوایی که علوم الهی و آیات قرآنی را خوب می‌شنود، همانا گوش شنوای تو باشد.

(۴۷۶) خداوند می‌فرماید: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (إِلَىٰ قَوْلِهِ)

(۴۷۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ دُرّ المنثور، ج ۳، ص ۶۱۷ و ج ۳، ص ۵۸۵، ذیل آیهٔ ۱۵۹؛ ینابیع المودّة، باب ۳۵، ص ۱۰۹؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱۳ و ج ۱۴، ص ۳۴۴ و ج ۲۰، ص ۲۰۶.

۱. سورهٔ حاقه (۶۹)، ۱۲.

(۴۷۴). این روایت پیش از این به شمارهٔ ۲۷ گذشت و مصادر زیادی برای آن نقل شد: کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

(۴۷۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۰۱۵.

(۴۷۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲، به شمارهٔ ۱۴۲، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۲۸؛ درّ المنثور، ج ۴، ص ۱۴۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۱، ح ۳۶۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۸؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق، ج ۲،

وَاُولٰئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ»:[1] آیا رتبه سقایت و آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجدالحرام را مانند مقام آن کسی که به خداوند و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده قرار می‌دهید؟... و آنان بخصوص رستگار و سعادتمند دو عالم هستند. دربارهٔ علی ﷺ نازل گردیده است.

خداوند می‌فرماید: «تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً»:[2] آنان را درحال رکوع و سجود می‌بینی.

(۴۷۷) امام کاظم ﷺ فرمود: این آیه در شأن علی ﷺ نازل شده است.

خداوند می‌فرماید: «وَالَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا»:[3] و آنان که مردان و زنان با ایمان را بی تقصیر و گناه بیازارند.

(۴۷۸) مقاتل بن سلیمان گوید: این آیه دربارهٔ علی ﷺ نازل شده است، از آن رو که گروهی از منافقان وی را آزار می‌دادند و بر او دروغ می‌بستند.

خداوند می‌فرماید: «وَیَقُولُونَ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنا»:[4] و [منافقان] می‌گویند: ما به خدا ایمان آورده و اطاعت می‌کنیم.

ص ۴۱۱، ح ۹۱۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۳، باب ۴۱، ح ۱۵۹.

۱. سورهٔ توبه (۹)، ۱۹، ۲۰.

۲. سورهٔ فتح (۴۸)، ۲۹.

(۴۷۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۷۸۶؛ المناقب المرتضوی، ص ۶۶؛ روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۱۷؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳. سورهٔ احزاب (۳۳)، ۵۸.

(۴۷۸). کشف الغمّة ج ۱، ص ۳۲۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۲۴۰؛ اسباب النزول، ص ۲۰۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱۷.

۴. سورهٔ نور (۲۴)، ۴۷.

(۴۷۹) ابن عباس گوید: این آیه، در شأن علی ﷺ و مردی از قریش که زمینی از او خریده بود، نازل شده است.

(۴۸۰) خداوند متعال می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً وَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهراً»[1] و او خدایی است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنها خویشی و بستگی ازدواج قرار داد. این آیه در شأن علی ﷺ و فاطمه ﷺ نازل شده است.

(۴۸۱) آیهٔ کریمهٔ: «اولوا الأرحام بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ»:[2] و خویشاوندان نسبی شخص؛ بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم‌اند از مهاجرین. گفته‌اند آن شخص علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ است که هم مؤمن مهاجر و هم خویشاوندی با رسول خدا ﷺ دارد.

خداوند می‌فرماید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ»:[3] و مؤمنان را به رحمت خداوند بشارت ده که به راستی مقامشان نزد خدا رفیع است.

(۴۸۲) جابر از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: این آیه دربارهٔ ولایت علی ﷺ نازل گردیده است.

(۴۷۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲.

(۴۸۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۴، به شمارهٔ ۵۷۳؛ نظم درر السمطین، ص ۹۲؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۹۴ و ج ۱۴، ص ۲۶۸ و ج ۲۰، ص ۴۲.

۱. سورهٔ فرقان (۲۵)، ۵۴.

(۴۸۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ مناقب مرتضوی، ص ۶۲؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۱۹.

۲. سورهٔ احزاب (۳۳)، ۶.

۳. سورهٔ یونس (۱۰)، ۲.

(۴۸۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ارجح المطالب شوشتری، ص ۸۳؛ احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۳۴۷ و ج ۲۰، ص ۱۲۶؛ توضیح الدلائل شیرازی، ص ۱۶۰.

خداوند می‌فرماید: «اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»:[۱] آنان که در ایمان سبقت گرفتند، همانا نزد خداوند منزلتی والا دارند و به خداوند نزدیکترند.

(۴۸۳) ابن عباس گوید: یوشع بن نون بود که در پذیرش ایمان به موسی از همه سبقت گرفت و مؤمن آل یس به عیسی‌بن‌مریم و علی‌بن‌ابی‌طالب﷣ است که به رسول خداﷺ ایمان آورده واز همگان سبقت گرفتند.

خداوند می‌فرماید: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ»:[۲] امروز برای شما دینتان را به کمال رساندم.

(۴۸۴) ابو سعید گوید: این آیه به ولایت علی﷣ در غدیرخم اشاره دارد که رسول خداﷺ علی﷣ را بر سر دست گرفت و به مردم معرفی نمود، سپس با شادمانی تکبیر گفت که دین به اکمال و نعمت جاوید ولایت به اتمام رسید خدای بزرگ به رسالت من و ولایت علی خوشنود گردید. درآن حال این آیه نازل شد.

(۴۸۵) خداوند می‌فرماید: «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ»:[۳]

۱. سورهٔ واقعه (۵۶)، ۱۰، ۱۱.

(۴۸۳). کشف الغمة، ج ۱ ص ۳۲۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۰، ح ۳۶۵؛ مناقب خوارزمی، فصل چهارم، ص ۵۵، ح ۲۰؛ مجمع الزوائد، ح ۹، ص ۱۰۲؛ خصائص الوحی المبین، فصل نهم، ص ۱۲۷، ح ۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۹۲۴ به بعد؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. سورهٔ مائده (۵)، ۳.

(۴۸۴). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۲۱۱ و ۲۱۲؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۳۵؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۷؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۸۰؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۲۰ و ج ۱۴، ص ۲۸۹ و ج ۲۰، ص ۱۹۵.

(۴۸۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۳۳ و ۱۳۴، ۱۴۲؛ امالی شیخ طوسی جزء شانزدهم، ص ۸۳؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰۷؛ کفایة الطالب، باب ۶۲، ص ۲۳۹؛ الفصول المهمّة، ص ۳۳؛ نور الأبصار شبلنجی، ص ۸۶؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۷.

۳. سورهٔ بقره (۲)، ۲۰۷.

واز بین مردم آن کس که در مقابل خوشنودی خداوند، جان خویش را تسلیم نماید، شایستهٔ تقدیر است. این آیه در «لیلة المبیت» به هنگامی که علی در بستر پیامبرﷺ خوابیده و جان خویش را سپر بلا، برای رسول خداﷺ قرار داده بود،نازل گردید.

خداوند می‌فرماید: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»:[۱] ای اهل ایمان از خدا و رسول و اولی الامر از خودتان اطاعت کنید.

(۴۸۶)عبدالغفّاربن قاسم گوید: از امام صادق‌ؑ پرسیدم «اولی الأمر» در این آیه کیست؟ فرمود: به خدا سوگند علی از آنهاست.

خداوند می‌فرماید: «وَاَذانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»:[۲] اعلامی است از خداوند و پیامبرش در روز حج اکبر به مردم این آیه هنگامی نازل شد که علی‌ؑ آیات سورهٔ برائت را در جمع مشرکان، اعلام نمود.

(۴۸۷)احمدبن حنبل در مسند خود گوید: این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا آیات برائت را به ابوبکر سپرد تا به مکه برود، سپس علی را در پی او اعزام نمود و فرمود: این آیات جز من و یا کسی که از من است کسی دیگر نمی‌تواند آن را ابلاغ نماید، این مطلب را جبرئیل از جانب حق تعالی به من سفارش نمود.

۱. سوره نساء (۴) ۵۹.

(۴۸۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۲؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، شمارهٔ ۱۰۸ به بعد، ص ۱۰۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۲۳ و ج ۱۴، ص ۳۴۸ـ ۳۵۰.

۲. سورهٔ توبه (۹)، ۳.

(۴۸۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳، مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۳۳۱، با اختلاف در لفظ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۳۰۷؛ تفسیر فرات‌بن‌ابراهیم، ص ۱۵۸، شمارهٔ ۱۹۷؛ الفضائل احمدبن حنبل، ح ۲۱۲؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ح ۸۷۸؛ الغدیر، ج ۶، ص ۳۳۸.

خداوند می‌فرماید: «طُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»:[1] خوشحال و کامران باد کسانی که بازگشت نیکو به خدا دارند.

(۴۸۸)محمدبن سیرین گوید: طوبی درختی است در بهشت که ریشهٔ آن در خانهٔ علی است و در هر خانه‌ای از خانه‌های بهشتی، شاخه‌ای از آن درخت وجود دارد.

خداوند می‌فرماید: «فَإِمّا نذهَبنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنتَقِمونَ»:[2] پس ما زمانی تو را به جوار خویش می‌بریم بی تردید از آنها انتقام می‌گیریم.

(۴۸۹)ابن عباس گوید: خداوند از آن کسانی که [پس از رحلت رسول اکرم ﷺ با علی ؑ دشمنی ورزیدند]، انتقام گرفته و آنها راکیفر خواهد نمود.

خداوند می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ»:[3] اوست که دو دریا را به هم آمیخت.

(۴۹۰)انس گوید: آن دو دریا که در کنار یکدیگر قرار گرفتند، علی ؑ و فاطمه ؑ

۱. سورهٔ رعد (۱۳)، ۲۸.

(۴۸۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۸، شمارهٔ ۳۱۵، درّ المنثور، ج ۴، ص ۵۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۲، شمارهٔ ۴۸؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۹۳، حدیث ۱۰ و ۲۳؛ ینابیع المودّة، ص ۱۳۱؛ مجمع البیان، ج ۵ و ۶ ذیل آیه؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۴؛ خصائص الوحی المبین، ص ۲۳۱، شمارهٔ ۱۷۶.

(۴۸۹). سورهٔ زخرف (۴۳)، ۴۱.

۲. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۵۱؛ تفسیر فرات بن‌ابرهیم، ص ۴۰۲، ح ۵۳۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۴، حدیث ۳۲۱، مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۶؛ صحیح مسلم، باب ۲۹، کتاب الایمان، ص ۸۲، ح ۱۱۸ و ۱۲۰ و کتاب القسامة، شمارهٔ ۲۹، ج ۳، ص ۱۳۰۵.

۳. سورهٔ رحمن (۵۵)، ۱۹.

(۴۹۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳، درّ المنثور، ج ۶، ص ۱۴۳؛ العمدة ابن بطریق، ص ۳۹۹، ح ۸۱۰؛ فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۳۴؛ نور الأبصار، ص ۱۱۲؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۶۵، ح ۱؛ شواهد التنزیل، ج ۲، شمارهٔ ۹۱۸ و شمارهٔ ۹۲۲.

بودند که «یَخْرُجُ مِنْهُمَا الْلُؤْلُؤُو الْمَرْجَانِ»:[۱] از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون آمد و آنان حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند.

(۴۹۱) ابن عباس گوید: آن دو دریا، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هستند که «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ»:[۲] بین آن دو دریا فاصله‌ای است، پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن دو، لؤلؤ و مرجان، یعنی؛ حسن و حسین علیهما السلام بیرون آیند.

خداوند می‌فرماید: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الأ المودّة فی القربی» بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که محبّت و مودّت مرا دربارهٔ نزدیکانم منظور دارید.

(۴۹۲) ابن عباس گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درمورد «ذوی القربی» که مودّت آنان واجب است پرسش به عمل آمد، آن حضرت فرمود: آنان که محبّتشان بر شما واجب ست، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند؛ آن بزرگوار، این سخن را سه بار تکرار نمود.

خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ»:[۳] و آن کسی که سخن صدق آورد و آن را تصدیق نمود.

۱. سورهٔ رحمن (۵۵)، ۲۲.

(۴۹۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۳؛ النور المشتعل، ح ۶۴، ص ۲۳۶؛ درّالمنثور، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص۳۱۸؛ خصائص الوحی المبین، ص ۲۰۷، ح ۱۵۳؛ مناقب ابن مغازلی، ح ۳۹۰، ص ۳۳۹؛ ینابیع المودّة قندوزی، باب ۳۹، ص ۱۱۸؛ الفضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۳۳؛ درّ المنثور، ج ۶، ص ۱۴۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۹۱۸ و ح ۹۱۹؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۶۵، ح ۵

۲. سورهٔ رحمن (۵۵)، ۲۰.

(۴۹۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۰۷، شمارهٔ ۳۵۲؛ کفایة الطالب، باب ۱۱، ص ۹۰؛ کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۲۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳ و ج ۹، ص ۱۶۸؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ معجم الکبیر طبرانی، ص ۱۳۱؛ نورالأبصار، ص ۱۱۱؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۳۰، شمارهٔ ۸۲۳ به بعد.

۳. سورهٔ زمر (۳۹)، ۳۳

(۴۹۳) مجاهد گوید: این آیه دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب﷣ نازل گردیده است.

(۴۹۴) از امام باقر﷣ نقل شده است که فرمود: آن کسی که سخن صدق آورد محمدﷺ بود و آن که او را تصدیق نمود، علی‌بن ابی‌طالب﷣ است.

خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ»:[۱] کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند از راه راست برمی‌گردند.

(۴۹۵) از علی﷣ نقل شده است که فرمود: آنان گروهی هستند که از ولایت ما اعراض نموده و از راه ما کناره گرفته‌اند.

خداوند می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ»:[۲] آن کس که عمل نیکویی انجام دهد، پاداش بهتر برای اوست و آنان از هول و هراس روز قیامت در امان خواهند بود و آن کس که عمل بدی انجام دهد به کیفر آن گناه به رو به آتش می‌افتد.

(۴۹۶) علی﷣ فرمود: کار پسندیده دوستی ما و کار زشت و بد بغض و دشمنی با ما

(۴۹۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۹، ح ۳۱۷؛ درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸؛ کفایة الطالب، باب ۶۲، ص ۲۳۳؛ نهج‌الحق و کشف الصدق، ص ۱۸۵؛ شواهد التنزیل، ج ۳، ح ۸۱۰.

(۴۹۴). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۷۶، ح ۳.

۱. سورهٔ مؤمنون (۲۳)، ۷۴.

(۴۹۵). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۵۵۷ و ۵۵۸؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۲۷۸، ح ۳۷۸؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۵۵۶.

۲. سورهٔ نمل (۱)، ۸۹.

(۴۹۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۶، حدیث ۵۸۱ و ۵۸۲؛ احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۶۳۹ و ج ۲۰، ص ۹۲، توضیح الدلائل، ص ۱۶۵.

می‌باشد.

خداوند می‌فرماید: «وَنادیٰ اَصْحابُ الْاَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفونَهُمْ بِسیماهُمْ»:[1] و اهل اعراف نداکنند مردانی راکه به سیمایشان می‌شناسند.

(۴۹۷) علی ﷺ فرمود: اصحاب اعراف ما هستیم و هرکس را به سیمایش بشناسیم که از پیروان ما هست، او را به بهشت رهنمون خواهیم شد.

(۴۹۸) «هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ»:[2] آیا [آن بندهٔ که کلّ بر دیگران است] با آزاد مردی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه مستقیم است، یکسان هستند؟

(۴۹۹) «سَلامٌ عَلیٰ إِلْ یٰس»:[3] دورد بر آل یس.

(۵۰۰) «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»:[4] و آن که در نزد او علم حقیقی به کتاب خداست. [این سه آیه در شأن علی ﷺ است].

۱. سورهٔ اعراف (۷)، ۴۸.

(۴۹۷). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۴۵؛ مناقب مرتضوی، ص ۵۹، مفتاح النجاء بدخشی، ج ۱۴، ص ۳۹۸.

(۴۹۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۴۷ و ج ۲۰، ص ۱۷۱؛ توضیح الدلائل شافعی، ص ۱۶۳.

۲. سورهٔ نحل (۱۶)، ۷۶.

(۴۹۹). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۷۹۱ و ۷۹۲؛ امالی صدوق، مجلس ۷۲، ص ۳۸۱؛ تفسیر فرات بن‌ابراهیم، ص ۳۵۶، ح ۴۸۵ و ۴۸۶؛ درّ المنثور، ج ۵، ص ۲۸۲؛ امالی شجری، ص ۱۴۸ و ۱۵۱، حدیث ۷.

۳. سورهٔ صافات (۳۷)، ۱۳۰.

(۵۰۰). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۴، ح ۳۵۸؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۰۲.

۴. سورهٔ رعد (۱۳)، ۴۳.

خداوند می‌فرماید: «فَامَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»:[1] اما آن کسی که نامهٔ عمل او به دست راستش سپرده می‌شود.

(۵۰۱) در توضیح و تفسیر این چند آیه و در مورد هریک حدیثی از ابن عباس رسیده است که می‌فرماید: إل یس آل محمدﷺ هستند و فرموده‌اند که ما آن کتاب سرنوشت ساز بنی‌اسرائیل هستیم و آن کس که علم کتاب نزد اوست، علی‌بن‌ابی‌طالب است و آن کس که کتاب او به دست راستش سپرده می‌شود و به بهشت می‌رود علی‌ؑ است و مراد از آیهٔ: «وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» بنا به گفته‌ای علی‌ؑ می‌باشد.

خداوند می‌فرماید: «اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»:[2] ارادهٔ قطعی خداوند براین قرار گرفته است که هر نوع رجس و پلیدی را از شما دور سازد واز هر عیب پاک و منزه گرداند.

(۵۰۲) حافظ ابن مردویه از بیش از یکصد طریق از راویان احادیث بازگو نموده که این آیهٔ شریفه دربارهٔ محمدﷺ، علیؑ، فاطمهؑ، حسن و حسینؑ نازل گردید، و کسی با آنها در این فضیلت بزرگ، همگام و همتا نیست.

(۵۰۳) ابو عبدالله محمدبن عمران مرزبانی ازابوالحمرأ نقل کرده‌است که گفت: حدود

۱. سورهٔ حاقه (۶۹)، ۱۹ و انشقاق (۸۴)، ۷.

(۵۰۱). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۷۹.

۲. سورهٔ احزاب (۳۳)، ۳۳.

(۵۰۲). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۷، شماره‌های ۶۹۴ و ۷۰۲ و ج ۲، ص ۱۰، شمارهٔ ۶۳۷؛ مناقب خوارزمی، فصل پنجم، ص ۲۲، ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۷۲، شماره‌های ۳۲۰ و ۳۲۲؛ درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۰۹، ۳۲۵.

(۵۰۳). احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۲۹ و ج ۲، ص ۵۳۶ و ج ۹، ص ۶۲ و ج ۱۴، ص ۵۱، ۸۰، ۸۲ و ج ۱۸، ص ۳۷۵؛ درّ المنثور سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹؛ رشفة الصاوی، ص ۲۸؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۷۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱، ۱۲۸، با ←

نه یا ده ماه خدمتگزار رسول‌اکرمﷺ بودم، در این مدت ندیدم وی برای ادای فریضهٔ صبح، به مسجد تشریف ببرد مگر دو سوی درب منزل علی‌ؑ را به دست گرفته می‌فرمود: سلام و درود پروردگار بر شما باد و از آن طرف، فاطمهؑ، علیؑ، حسن و حسینؑ عرض می‌کردند: بر شما نیز درود وسلام خدا باد ای پیامبرﷺ آن گاه می‌فرمود: برای نماز برخیزید، خداوند شما را رحمت کند، سپس این آیه را تلاوت می‌نمود و به جایگاه نماز تشریف می‌برد.

خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُو لاقِيهِ»:[1] آیا به آن‌کس که ما وعدهٔ نیکو دادیم و به آن وعده البته خواهد رسید.

(۵۰۴) مجاهد گوید: این آیه در شأن علیؑ و حمزه نازل گردیده است.

خداوند می‌فرماید: «انَّ اللهَ يُدْخِلُ الذِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ»:[2] البته خداوند آنان راکه ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو و پسندیده انجام می‌دهند، درباغهای بهشتی وارد خواهد نمود که زیر درختان آن باغها، نهرها جاری است.

(۵۰۵) بنابه گفته‌ای این آیه دربارهٔ علیؑ، حمزه و عبیدة بن حارث که در جنگ بدر، با عتبه، شیبه و ولید نبرد نمودند، نازل گردیده است.

→

اختلاف در لفظ؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۷۰۲.

۱. سورهٔ قصص (۲۸)، ۶۱.

(۵۰۴). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۶، شمارهٔ: ۵۹۹؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۶۲؛ اسباب النزول، ص ۱۹۴؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. سورهٔ حج (۲۲)، ۲۳.

(۵۰۵). کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۵۴۶؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۵۲ و ج ۱۴، ص ۴۰۶؛ تفسیر حبری، ص ۲۹۱، شمارهٔ ۴۵؛ تفسیر فرات بن‌ابراهیم، ص ۲۷۱، شمارهٔ ۳۶۳.

امّا دربارهٔ کافران آیهٔ: «هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ»:[1] این دو گروه [مؤمن و کافر] که دربارهٔ دین خدا به جدل ومبارزه پرداختند؛ تا آنجاکه می‌فرماید: «عَذابَ الْحَرِيقِ»: عذاب سوزان بچشند. نازل گردیده است.

خداوند می‌فرماید: «وَنَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ»:[2] و آنچه کینه [و شائبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است برکنیم، برادرانه بر تختهایی روبه روی یکدیگر نشسته‌اند.

(۵۰۶) ابوهریرة گوید: علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! کدامیک از ما نزد تو محبوب‌تریم من یا فاطمه؟ پیامبر فرمود: فاطمه را بیش از تو دوست دارم ولی تو نزدم عزیزتر از فاطمه هستی! گویی می‌بینم که تو بر حوض من (کوثر) اشراف داری و درحالی که برآن حوض جامهای آب به شمارهٔ ستارگان وجود دارد، گروهی که از خط ولایت تو منحرفند از ورود به آن دور نموده و طرد می‌شوند و برای علوّ منزلت تو همین بس که در آن روز تو، حسن، حسین، فاطمه، عقیل و جعفر در برابر هم، بر تختها و سریرهای بهشتی نشسته و شادمانید و منزلت دیگر تو این است که همراه با شیعیانت در بهشت با من و در کنار من جای دارید. سپس آیهٔ کریمه را تلاوت نمود و فرمود: آنچنان از دیدن چهرهٔ یکدیگر، شادمانید که هیچ کس چشم از رخسار دیگری بر نمی‌دارد و به پشت سر، نگاه نمی‌کند.

خداوند می‌فرماید: «يُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ»:[3] دهقانان را به شگفت آورد، تا از انبوهی آنان [خدا] کافران را به خشم در اندازد.

۱. سورهٔ حج (۲۲)، ۱۹ ـ ۲۲.

۲. سورهٔ حجر (۱۵)، ۴۷.

(۵۰۶). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۵؛ مقتل خوارزمی، فصل ۵، ص ۶۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۳۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۴۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۳؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۴ و ج ۱۴، ص ۶۰۳.

. سورهٔ فتح (۴۸)، ۲۹.

(۵۰۷) امام صادقؑ فرمود: آن انسان قدرتمند [که موجب شگفتی و خشم کفار می‌شود]، همانا علی‌بن‌ابی‌طالبؑ است.

خداوند می‌فرماید: «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»؛[1] و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

(۵۰۸) از ابن عباس نقل شده است که گفت: این آیهٔ شریفه در شأن رسول خداﷺ و علیؑ بخصوص نازل گردیده، زیرا آن دو بزرگوار، نخستین نمازگزار و رکوع کننده بوده‌اند.

این احادیث [که در ذیل آیات یادشده وارد شده است را همگی حافظ ابن مردویه، از جمهور محدثین نقل کرده است.] علاوه بر احادیث گذشته، خوارزمی در مورد آیهٔ کریمهٔ: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ»؛[2] سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود آید. نقل کرده است که:

(۵۰۹) انس گفت در عهد رسول اکرمﷺ ستاره‌ای از جمع ستارگان جدا شد و در حال فرود آمدن بود، در آن حال رسول خداﷺ رو به اصحاب نمود و فرمود: به این ستاره

(۵۰۷) کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵۸، آخر حدیث ۸۹۱؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۶؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۱۷.

۱. سورهٔ بقره (۲)، ۴۳.

(۵۰۸). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۳۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۴؛ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۵۹، ح ۲۰، تفسیر حبری، ص ۲۳۷، ح ۵؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۷؛ تفسیر برهان، ص ۹۲؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۳؛ النور المشتعل، ص ۱۴۰؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۷، ص ۲۸۰، ح ۲۷۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۹ و ج ۱۴، ص ۲۷۶.

۲. سورهٔ نجم (۵۳)، ۱.

(۵۰۹). مناقب ابن مغازلی، ح ۳۱۳، ص ۲۶۶ و ص ۳۱۰، ح ۳۵۳؛ میزان الأعتدال، ج ۲، ص ۴۵، شمارهٔ ۲۷۵۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۹، شمارهٔ ۱۸۳۵؛ کفایة الطالب، ص ۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۵، شمارهٔ ۹۱۰؛ مناقب محمدبن سلیمان کوفی، ح ۴۹۳؛ خصائص الوحی المبین، ص ۶۴؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۳۶، و ج ۴، ص ۸۵ و ج ۱۴، ص ۲۹۷؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱، ح ۱۰۳۲.

نگاه کنید که به خانهٔ هرکس فرود آمد، او وصیّ و جانشین من است! آنان به آن ستاره چشم دوختند تا ببینند به خانهٔ چه کسی فرود می‌آید! [با توجه به اینکه آرزوی همگان این بود که این منزلت نصیبشان شود، اما از آنجایی که جز علی‌ﷺ فرد دیگری از یاران رسول خداﷺ چنین شایستگی را نداشت] با چشم خود دیدند که آن ستاره به خانه علی‌ﷺ فرود آمد و خداوند این آیه را بر پیامبرﷺ فرو فرستاد.

خداوند می‌فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ»:[۱] آیا به مردمانی که خداوند به آنها فضیلت و برتری داده است، رشک می‌برند؟

(۵۱۰) جابر گوید: امام باقرﷺ در مورد این آیهٔ شریفه، فرمود: ماییم آن مردمانی که به علت دارا بودن فضیلت به آنها رشک می‌برند.

خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»:[۲] [به یاد آور] هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریهٔ آنان را برگرفت.

(۵۱۱) اصبغ بن نباته، این آیه را بر علی‌ﷺ برخواند، آن حضرت از شنیدن این آیه، گریست و فرمود: آری آن روزی که خداوند از ما ذریهٔ آدم میثاق بندگی گرفت به یاد دارم!

خداوند می‌فرماید: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»:[۳] من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۱. سورهٔ نساء (۴)، ۵۴.

(۵۱۰). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۷، ح ۳۱۴؛ ینابیع المودّة، باب ۳۹، ص ۱۲۱؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۷.

۲. سورهٔ اعراف (۷) ص ۱۷۲.

(۵۱۱). مناقب ابن مغازلی ح ۳۱۹، ص ۲۷۱؛ احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۰۴.

۳. سورهٔ بقره (۲)، ۱۲۴.

(۵۱۲) ابن مسعود گوید: پیامبر خداﷺ فرمود: من همان خواستهٔ پدرم ابراهیم می‌باشم! عرض کردیم: ای پیامبر خدا! توهمان خواستهٔ پدرت ابراهیم هستی؟ فرمود: آری خدای متعال به ابراهیم وحی نمود که تو را پیشوای مردم قرار خواهم داد، ابراهیم از این مژده شادمان گردید، عرض کرد: پروردگارا! ذریّهٔ مرا نیز مانند خودم امام قرار ده! خداوند به زبان وحی، به وی ابلاغ نمود، هرگز پیمانی را که به آن وفا دار نباشم، با تو نخواهم بست! ابراهیم عرض کرد: آن پیمان کدام است؟ خداوند فرمود: امامت و پیشوایی بندگانم را به ستمگر و ظالم از ذریّهٔ تو نخواهم داد! ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! مرا و فرزندانم را توفیقی عنایت کن که بتها را پرستش نکنیم، زیرا گروه زیادی از مردم را بتها گمراه ساخته‌اند! پروردگارا من و ذریه‌ام را از پلیدی پاک کن. این دعای ابراهیم دربارهٔ من و علی به اجابت رسید، زیرا ما دو تن هرگز بتی را سجده نکردیم، پس خداوند مرا به نبوّت و علی را به وصایت و جانشینی، انتخاب نمود.

خداوند می‌فرماید: «کَمِشْکَاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ»:[۱] مانند آبگینه‌ای که در آن چراغی روشن باشد.

(۵۱۳) محمدبن سهل بغدادی، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر نقل کرده است که گفت: از ابوالحسنؑ پرسیدم: مشکاة در این آیه چیست؟ فرمود: مشکاة فاطمة و مصباح حسن وحسین می‌باشند. و «الزجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» شیشه‌ای که در روشنایی مانند ستارهٔ درخشان است. و فرمود: فاطمه آن ستاره درخشان در بین زنان اهل عالم است «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ زیتونة»: که از شجرهٔ مبارکه زیتون روشنی می‌گیرند و آن شجرهٔ ابراهیمؑ می‌باشد، «لاَ شَرْقِیَّةٍ وَلاَ غَرْبِیَّةٍ»: که نه شرقی است و نه

(۵۱۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۶، ح ۳۲۲؛ نهج‌الحق علامهٔ حلّی، ص ۱۷۹؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۸۰

۱. سورهٔ نور (۲۴)، ۳۵.

(۵۱۳). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۶، حدیث ۳۶۱؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۶.

غربی. «یَكادُ زَیْتُها یُضیءُ»: نزدیک است که روغنش روشنی بخشد. «وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ»: هرچند آتشی به آن نرسیده باشد، روشنی بر روشنی است. «یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ»: خداوند هرکس را بخواهد به نور هدایت و ولایت ما راهنمایی می‌نماید.

خداوند می‌فرماید: «وَلاٰ تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كانَ بِكُمْ رَحیماً»:[1] و خودتان را مکشید، زیرا خداوند همواره با شما مهربان است.

(۵۱۴) خوارزمی بااسناد به ابن عباس گوید: که شما مردم اهل بیت پیامبرتان را نکشید؛ [زیرا آنان به منزلهٔ جان شما هستند و بالاتر از این، علت وجود و هستی شمایند].

خداوند می‌فرماید: «وَعَدَاللهُ الَّذِینَ آمَنُوا وعملوا الصالحات منهم مغفرةً وأجراً عظیماً»:[2] خدای متعال به آن کسانی که ایمان آورده و کارهای پسندیده انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداش بزرگ داده است.

(۵۱۵) خوارزمی با اسناد به ابن عباس گوید: جمعی از یاران رسول خدا ﷺ از آن حضرت پرسیدند این آیه دربارهٔ چه کسانی نازل شده است؟ آن حضرت فرمود: در روز قیامت پرچمی از نور سفید افراشته می‌شود و منادی اعلام می‌کند، سیّد و آقای مؤمنان و کسانی که همراه با او، پس از بعثت محمد ﷺ به او ایمان آورده‌اند برخیزند؛ در آن هنگام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ برخاسته و آن پرچم سفیدرنگ نورانی به وی داده می‌شود و

۱. سورهٔ نساء (۴)، ۲۹.

(۵۱۴). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۹، شمارهٔ ۳۶۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱، حدیث ۱۹۳؛ تفسیر فرات‌بن‌ابراهیم کوفی، شمارهٔ ۹۰، ص ۱۰۲؛ اما در مناقب خوارزمی نیست.

۲. سورهٔ فتح (۴۸)، ۲۹.

(۵۱۵). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۲، ح ۳۶۹؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۱ و ج ۱۴، ص ۳۷۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۸۷ به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۱۱۷، نسخهٔ کتابخانهٔ صنعا.

در زیر آن پرچم همهٔ سابقین نخستین از مهاجران و انصار که جز آنها کسی در زیر آن پرچم وجود ندارد، جمع می‌گردند، در آن حال علی‌ؑ بر منبری که از نور ربّ العزّه، ساخته شده، می‌نشیند و یکایک آنان به حضور وی مشرف می‌شوند و پاداش معنوی و نوری که به هر یک اختصاص دارد می‌ستانند. پس از این که همه پاداش گرفتند، به عموم آنها خطاب می‌شود، هم اکنون که صفات خویش را دانسته و منازلتان را در بهشت شناخته‌اید، خدای متعال برای شما پاداشی خاص و آمرزشی بزرگ مقرر نموده که جز بهشت بهایی ندارد؛ در آن حال علی‌ؑ در پیشاپیش آنان به حرکت در می‌آید و همراهان زیر پرچم خود را در حالی که زیر پرچم وی، قرار دارند به بهشت موعود راهنمایی می‌نماید. سپس علی بار دیگر باز می‌گردد و بر همان منبر می‌نشیند و مؤمنان از هر صنف و گروه به حضور وی می‌رسند و بهرهٔ خویش را که همانا ورود به بهشت است از وی می‌ستانند. اما گروه دیگری در آن روز مستقیماً به دوزخ کشانده می‌شوند، زیرا از ولایت و رهبری علی بهره‌ای ندارند و جزای این گروه جز آتش دردناک چیز دیگری نیست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مغفرة واجْرٌ عظيم»:[1] خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است. یعنی سبقت گیرندگان نخستین و مؤمنان و پیروان ولایت علی‌ؑ. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الجَحِيمْ»:[2] و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنان اهل دوزخ هستند. یعنی کفران به ولایت علی‌ؑ و کفران به حق علی‌ؑ که بر همهٔ جهانیان واجب است.

این تعداد آیه‌ای که در شأن علی‌ؑ یاد آور شدیم، مجموعهٔ آیاتی است که از طریق اهل سنت و جمهور اهل اسلام رسیده است و راجع به آنچه از طریق شیعه در این مورد نقل شده سخنی به میان نیاوردیم.

۱ و. سورهٔ مائده (۵)، ۹.

۲. سورهٔ مائده (۵)، ۱۰.

مبحث بیست و دوم

این که ذریهٔ رسول خدا(ص) از تبار علی(ع) هستند و او قسیم‌النّار می‌باشد

(۵۱۶) خوارزمی با اسناد به جابر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: خدای متعال ذریّهٔ هر پیامبری را از تبار و نسل خود او قرار داده، ولی ذریّهٔ محمد ﷺ را از نسل و تبار علی ؑ قرار داده است [واین یکی از مناقب بی‌نظیر آن بزرگوار است که نسل پاک پیامبر ﷺ از صلب او پدید آمده و در روز قیامت رشتهٔ هر نسبی گسسته می‌شود جز نسب خاندان نبوّت که برقرار خواهد ماند].

(۵۱۷) از عبدالله بن عباس روایت شده است که گفت: من و پدرم عباس بن عبدالمطّلب

(۵۱۶). این حدیث را در مناقب و مقتل خوارزمی نیافتم؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۹، ح ۷۲؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۴ و ج ۹، ص ۶۵۵ و ج ۱۷، ص ۲۹۲ و ج ۱۸، ص ۴۷۹ و ج ۲۱، ص ۳۰۴ و ۶۰۲؛ کفایة الطالب، باب ۱۰۰، ص ۳۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲؛ ینابیع المؤدة، باب ۵۶، ص ۱۸۳ و باب ۵۷، ص ۲۶۶.

(۵۱۷). کفایة الطالب، باب ۷، ص ۷۹؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۱۵۹، حدیث ۶۴۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۱۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱ ص ۳۱۶، شمارهٔ ۲۰۶؛ ینابیع المودّة، باب ۵۷، ص ۲۶۶؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۹، شمارهٔ ۱۶۸۳.

در محضر رسول خدا ﷺ بودیم که علی ؑ وارد شد و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و سلام نمود؛ رسول خدا ﷺ با خوشحالی و تبسم به وی جواب داد و از جای برخاست او را در آغوش گرفت و پیشانی وی را بوسید و او را در کنار خویش جای داد! پدرم گفت: یا رسول‌الله! آیا او را دوست می‌داری؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای عمو به خدا سوگند، هر آینه خداوند، محبتش نسبت به علی از محبت من نسبت به علی بیشتر است! و خدای متعال ذریهٔ و نسل هر پیامبری را از تبار خود او قرار داده است، ولی ذریهٔ مرا از صلب این مرد آفریده است.

(۵۱۸) رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود: تویی که آتش جهنم را بر دوزخیان تقسیم می‌کنی و تویی که کوبهٔ در بهشت را به صدا در آورده و بدون حساب، پیش از همه به بهشت خواهی رفت.

(۵۱۸). مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ح ۲۸۱؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۶۷، ح ۹۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۴۷، شمارهٔ ۱۰۸۲ و ج ۶، ص ۱۱۳، شمارهٔ ۳۹۱.

مبحث بیست و سوم

دربارهٔ حدیث مناشده[1] [سوگند دادن] از اخبار مشهوره‌ای که خاصّه و عامّه، آن را نقل نموده‌اند و به مرحله تواتر مفید قطع رسیده است

(۵۱۹) این روایت را خوارزمی و دیگران از عامربن وائله نقل کرده‌اند که گفت: در روز شورای انتخاب خلیفه با علی ﷺ در جمع حاضران بودم و شنیدم که علی ﷺ به آنها در مورد حقّ غصب شده‌اش مناشده نموده و فرمود: برای شما چنان حجّت و برهان روشن اقامه کنم که هیچ یک از شما چه عرب و چه عجم، نتواند آن را انکار نماید و یا مسیر سخن را تغییر دهد! سپس فرمود: ای مردم شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در بین شما کسی پیش از من، به وحدانیت خدا اعتراف نموده؟ همگی گفتند: به خدا سوگند نه! بعد فرمود:

۱. مناشده عبارت است از این که برای مطالبهٔ حقی، کسی دیگران را به خدا سوگند دهد و آنها را دعوت به شهادت به حق نماید [م].

(۵۱۹). مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ص ۲۲۲، چاپ نجف و ص ۳۱۳، چاپ قم، حدیث ۳۱۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۱۲، ح ۱۵۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب ۵۸، ح ۲۵۱؛ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۱۱۴۰؛ اللآلی المصنوعه سیوطی، ج ۱، ص ۳۶۱؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، جزء ۱۲، ص ۳۴۲ و ج ۲، مجلس ۲۶، ص ۱۵۹؛ خصال شیخ صدوق، ح ۳۱، از أبواب چهلم، ص ۵۵۳؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۲.

آیا در بین شما جمع حاضر کسی وجود دارد که برادری مانند برادرم جعفر که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌نماید داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما فردی که عمویش حمزه اسدالله و أسد رسوله و آقای شهیدان است، جز من وجود دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود آیا در بین شما مردم، فردی جز من وجود دارد که همسری مانند فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ و سیدهٔ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما کسی جز من وجود دارد که فرزندانی مانند فرزندان من و دوسبط رسول خدا ﷺ حسن و حسین داشته باشد که دو سرور جوانان بهشت باشند؟ همگی گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیش از من ده بار با رسول خدا ﷺ نجوا کرده باشد و در هر نوبت طبق فرمان صریح قرآن صدقه داده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا ﷺ دربارهٔ او فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلي مولاه...» هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا یاری کنندهٔ او را یاری کن و دشمن او را دشمن بدار و سپس فرمود: شما حاضران به غایبان ابلاغ نمایید؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین جمعیت شما کسی که رسول خدا ﷺ دربارهٔ او از خدا خواسته باشد که پروردگارا! محبوب‌ترین بندگان نزد تو و من و آنکه محبتش به تو و من از همهٔ خلق برتر و افزونتر است، به سویم هدایت کن تا بر سفرهٔ طعام حاضر شود و از غذای پرنده‌ای که به رسم هدیه، برایم آورده‌اند با من تناول نماید، غیر از من وجود دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما مردم فردی که رسول خدا ﷺ دربارهٔ او فرمود: بامداد فردا پرچم پیروزمند اسلام را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و آنچنان در صحنهٔ نبرد مقاوم و پا بر جا می‌ماند، تا فتح و پیروزی را در آغوش کشد، با اینکه کسانی پیش از او این پرچم را به دست

گرفتند اما با سرافکندگی، فرار نمودند، جز من وجود دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که پیامبر او را برای سرکوبی قبیلهٔ بنی ولیعه، اعزام نموده باشد و به آنها فرموده باشد: ای گروه بنی ولیعه، از تمرّد و طغیان دست بردارید وگرنه آن‌کس که جان او جان من و اطاعت از او اطاعت از من و نافرمانی نسبت به او نافرمانی با من است! به سوی شما مأمور می‌کنم، تا با شمشیر جان شما را برگیرد! جز من کس دیگری را سراغ دارید؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین شما مردم کسی غیر از من وجود دارد که رسول خدا ﷺ دربارهٔ او فرموده باشد: دروغ می‌گوید آن‌کس که ادعا می‌کند مرا دوست می‌دارد، ولی با این مرد دشمن باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در میان شما آن‌کس که در یک ساعت سه هزار فرشته که در بین آنها جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بودند بر او سلام نمودند، در آن زمان که از چاه بدر، برای رسول خدا ﷺ و همراهان وی آب آورد، جز من فرد دیگری وجود دارد؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: آیا در بین شما مهاجر و انصار، فردی که منادی آسمانی دربارهٔ او اعلام کند: جز علی جوانمردی وجود ندارد و شمشیر برنده‌ای غیر از ذوالفقار وی نیست غیر از من وجود دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا بین شما مردم، در مورد «لیلة المبیت» که جبرئیل فداکاری او را تحسین کرده باشد و رسول خدا ﷺ بفرماید: چرا چنین نباشد! او از من و من از اویم و جبرئیل هم مشتاقانه بگوید: من نیز از شمایم! جز من کسی وجود دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در بین شما مردم کسی که پیامبر به او فرموده باشد: تو پس از من با ناکثین (اصحاب جمل)، قاسطین (معاویه و یارانش) و مارقین (نهروانیان) جنگ خواهی نمود، جز من سراغ دارید؟ گفتند: بار خدایا نه؟

فرمود: آیا در بین شما کسی که پیامبر ﷺ به او فرموده باشد: من با کافران برای نزول قرآن جنگیدم و تو پس از من برای تأویل قرآن با گمراهان می‌جنگی! جز من وجود

دارد؟ گفتند: بار خدايا نه!

فرمود: آيا در بين شما كسى جز من كه آفتاب به هنگام غروب براى وى برگشت، تا نماز عصر را در وقتش انجام دهد وجود دارد؟ گفتند: بارالها نه!

فرمود: آيا در بين شما كسى كه از سوى رسول خداﷺ مأمور شده باشد، تا آيات برائت را از ابوبكر بستاند و او به رسول خداﷺ عرض كرد: آيا دربارهٔ من آيه‌اى نازل شده و پيامبرﷺ فرمود: نه، اما اين كار را جز على كسى نمى‌تواند انجام دهد! غير از من وجود دارد؟ گفتند: بارالها نه!

فرمود: آيا در ميان شما فردى كه رسول خداﷺ به او فرموده باشد: جز مؤمن كسى تو را دوست نمى‌دارد و غير از كافر كسى با تو دشمن نيست! غير از من به ياد داريد؟ گفتند: بارالها نه!

فرمود: شما را به خدا قسم مى‌دهم آيا ميدانيد كه پيامبرﷺ دستور داد، درهاى ورودى منازل شما به مسجد مسدود گردد و تنها راه ورودى منزل من به مسجد همچنان باز ماند و شما در اين مورد، با رسول خداﷺ گفتگو نموديد و آن حضرت فرمود: نه من درب منازل شما را بسته‌ام و نه من درب منزل او را گشوده‌ام، بلكه اين دستور از خداوند صادر شده است! گفتند: به خدا سوگند اين را مى‌دانيم!

فرمود: شما را سوگند داده و مى‌پرسم: آيا مى‌دانيد در روز طائف، رسول خداﷺ با من به تنهايى و دور از چشم همگان صحبت كرد و اين صحبت تا مدتى طول كشيد و شما در اين باب، با رسول خداﷺ گفتگو كرديد كه چرا به تنهايى با على نجوا نموديد؟ و پيامبرﷺ فرمود: اين نجوا به دستور پروردگار بود و نه به خواست من! آيا غير از من كسى در اين نجوا بود؟ گفتند: بارالها مى‌دانيم كه اين منقبت به تو اختصاص داشت!

فرمود: از شما مى‌پرسم و خدا را بر گفته‌ام گواه مى‌گيرم! آيا ميدانيد رسول خداﷺ دربارهٔ من فرمود: حقّ با على و على با حقّ است و هميشه مدار حق با على دور مى‌زند؟ گفتند: بارالها مى‌دانيم!

فرمود: شما را به خدا سوگند مى‌دهم! آيا مى‌دانيد رسول‌اكرمﷺ فرمود: در بين شما

دو شیء نفیس و گرانقدر که یکی کتاب خدا و دیگری عترت (و اهل بیتم) است می‌گذارم و مادامی که شما به این دو تمسک جویید، هرگز گمراه نمی‌شوید و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا در کنار حوض برمن وارد شوند؟ گفتند: بارالها می‌دانیم!

فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم! آیا در بین شما جز من کسی وجود دارد که جان خویش را فدای رسول خدا ﷺ کرده باشد و در بستر او بخوابد، تا او از شر مشرکان در امان بماند و به سوی مدینه برود؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: آیا در بین شما کسی جز من وجود دارد که با عمرو بن عبدود عامری در آن زمان که شما را به مبارزه می‌طلبید. مبارزه کرده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه!

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در بین شما کسی وجود دارد که آیهٔ تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من؟ گفتند نه به خدا قسم!

فرمود: آیادر بین شما کسی جز من وجود دارد که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: «انت سیّد العرب» تو آقای عرب هستی؟ گفتند: به خدا سوگند نه!

فرمود: ای گروه مهاجر و انصار، آیا در بین جمعیّت شما فردی جز من وجود دارد که رسول خدا ﷺ به او فرموده باشد: هیچ چیزی برای خود از خدا نخواستم، مگر همانند آن برای تو تقاضا نموده‌ام؟ گفتند: به خدا قسم نه!

مبحث بیست و چهارم

دعای رسول اکرم(ص) برای علی علیه السلام

[۵۲۰] خوارزمی از عبدالله بن سلمة نقل کرده است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: در آن زمان که از شدت درد می‌نالیدم و عرض می‌کردم: خدایا! اگر عمرم به پایان رسیده، هرچه سریعتر راحتم کن و اگر از عمرم چیزی باقی است، شفایی عاجل کرامت نما و اگر این درد آزمایش و امتحان است، پس صبر و شکیبایی، به من مرحمت فرمای. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که دعایم را شنیده بود به دیدنم آمد و با پای مبارکش به من اشاره نموده فرمود: چه می‌گویی؟ دعا را تکرار نمودم، آن حضرت برای شفایم، دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: پروردگارا! او را عافیت ببخش، از آن زمان به بعد گرفتار دردی نشدم.

(۵۲۰) این حدیث را در مناقب خوارزمی نیافتم؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۲۳، ح ۱۶۱؛ ذخائر العقبی، ص ۹۴؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۹؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۸۳، ۸۴، ۱۰۷، ۱۲۸؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۶۹.

(۵۲۱) از امّ عطیه، روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ گروهی از سپاهیان را که علی در بین آنها، بود، به جایی اعزام نمود و در آن هنگام دست به دعا برداشته و عرض کرد: پرودگارا! اگر وقت مردن مرا فرا رسیده آنرا به تأخیر انداز، تا چهرهٔ علی را به من بنمایانی [در حقیقت خواستهٔ آن حضرت این بود که علی ؑ و همراهان در این جنگ پیروز گردیده و با مراجعت به مدینه روی زیبای او را ببیند].

(۵۲۲) از عبدالله بن حارث روایت شده است که گفت: علی ؑ فرمود: به درد شدیدی که طاقتم را سلب کرده بود گرفتار شدم؛ با آن شدت ناراحتی به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شدم و از وی خواستم برای من دعا کند، آن حضرت مرا در جای خویش خواباند و ردای مبارک خود را به رویم کشید و برای نماز برخاست؛ پس از مدتی کوتاه، فرمود: یا علی برخیز که بهبود یافتی و از درد اثری باقی نمانده است، زیرا برای شفای تو دست به دعا بلند نمودم و هیچ چیز از خداوند برای خویش نخواستم مگر اینکه همانند آن را برای تو از خدا طلب کردم و بی تردید خواسته‌هایم به اجابت مقرون شده است و خداوند آن خواسته را به من عطا فرموده است. مگر اینکه پیامبری پس از من نیست [این جملهٔ آخر به حدیث منزلت اشاره دارد که پیش از این از آن بحث شد].

(۵۲۱). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۲۲، ح ۱۶۰؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۶؛ مصابیح السنة بغوی، ج ۴، ص ۱۷۶، ح ۴۷۷۵؛ جامع الصحیح ترمزی، ج ۵، ص ۶۴۳، ح ۳۷۳۷؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۲۲، ح ۶۰۹۰؛ ذخائر العقبی، ص ۹۴؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۹؛ مناقب احمدبن حنبل، ص ۶۵۵، ح ۱۱۱۶.

(۵۲۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۵، حدیث ۱۷۸؛ مناقب خوارزمی، فصل نهم، ص ۱۱۰، حدیث ۱۱۷، خصائص نسائی، ص ۲۶۲، ح ۱۴۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۱؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب ۴۳، ص ۲۲۰، ح ۱۷۱؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۸۰۲، مناقب محمدبن‌سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۵۱۷، حدیث ۴۴۵.

مبحث بیست و پنجم

این بحث درباره وعدهٔ عذاب الهی به کسانی است که کینه و بغض آن جناب را در دل داشته باشند

(۵۲۳) خوارزمی از معمّر و او از زهری، از عکرمة، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدای متعال باران را از بنی‌اسرائیل به علت بدرفتاری آنان با پیامبرانشان و اختلاف افکنی در دینشان منع نمود و خداوند این امّت [مسلمانان] را نیز به قحطی و خشکسالی و بازگرفتن رحمتش از آنها گرفتار خواهد نمود، به جهت کینه و بغضی که با علی‌ابن‌ابی‌طالب دارند.

(۵۲۴) معمّر گوید، زهری برایم حدیث می‌گفت، امّا در آن بیماری که امید بهبودی نداشت، روایتی از عکرمة برایم نقل نمود که نه قبل و نه بعد از آن، حدیثی از عکرمه

(۵۲۳). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۱، ح ۱۸۶؛ در مناقب خوارزمی، این حدیث را نیافتم؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۱۳، ح ۷۱۶ و ۷۱۷؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۱۹، شمارهٔ ۹۶۸؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۲۲۸ و ج ۱۷، ص ۲۱۷.

(۵۲۴). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۲، ح ۱۸۶.

برایم نقل نکرده بود! و چون دوران بیماریش که فکر می‌کرد از آن نجات نخواهد یافت، به پایان رسید، از گفته‌اش پشیمان شد و به من گفت: ای یمانی (زهری) این روایت را از زبان من بازگو مکن، بلکه نوشته‌ات را به هم پیچیده و در گوشه‌ای بینداز! گفتم چرا: گفت: این گروه یعنی بنی امیّه از گویندهٔ فضائل علی و ستایشگر او عذری نمی‌پذیرند! گفتم: یا ابابکر [کنیهٔ زهری] چگونه با شنیدن این حدیث از عکرمه که حاوی فضیلتی از فضائل علی است و برای من نقل نمودی، با این قوم همکاری می‌کنی و آن را در دل نگهداشتی؟ گفت: همین سؤال برای فهمیدن مطلب از آغاز تا انجام کافی است زیرا بنی امیّه، ما را در مال و ثروتشان سهیم نموده و در مقابل این بذل و بخشش، ما هم از عقیده و آرمانمان تنزل نموده و به میل و هوای نفسانی آنها حرکت می‌کنیم!!

(۵۲۵) و از انس روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند گروهی را آفرید که نه از اولاد آدم و نه از فرزندان ابلیس‌اند و همیشه دشمنان علی را لعن می‌کنند! اصحاب پرسیدند آنها کیستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آنها پرندگانی هستند که قنبره نام دارند و به هنگام سحر برشاخهٔ درختان ندا می‌کنند: لعنت خدا بر دشمنان علی‌بن‌ابی‌طالب باد! سپس بر آن حضرت درود فرستاده و می‌گویند: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان و درود بر بندگان نیکوکار او که برگزیدهٔ او و در بین خلق به فضائل بسیاری امتیاز دارند.

(۵۲۶) و از جابر بن عبدالله‌انصاری نقل شده است که گفت: از علی ؑ شنیدم که می‌فرمود: پیش از اینکه کسی ایمان به خدا آورده و نماز گزارد، به مدت سه سال، با پیامبر نماز گزاردم و باز شنیدم که می‌فرمود: از جمله پیمانها و مطالبی که رسول خدا ﷺ با من

(۵۲۵). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۲، ح ۱۸۷؛ بحرالمناقب، ص ۴۸، بنابه نقل احقاق الحق، ج ۷، ص ۲۲۱.

(۵۲۶). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۴، ح ۲۳۰؛ مناقب احمدبن‌حنبل، شمارهٔ ۲۸۷ ـ ۲۸۹ و شماره‌های ۷۱ و ۸۲؛ ینابیع المودّة، باب ۱۲، ص ۶۰ ترجمهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۶۳، ح ۹۱؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ العیون والمحاسن، ص ۲۱۰؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۵۷۳

در میان نهاد این بود که فرمود: هیچ کافری دوست من نیست و هیچ مؤمنی با من دشمنی ندارد، به خدا سوگند اینکه می‌گویم از رسول خداﷺ شنیدم، نه دروغی گفته‌ام و نه دروغی به من نسبت داده شده است، نه گمراه بوده‌ام نه سبب گمراهی دیگری شده‌ام.

و از جابربن عبدالله نقل شده است که گفت: در آن روزی که علیؑ قلعهٔ خیبر را فتح کرد و به اسلام و مسلمین شوکت بخشید، رسول خداﷺ با خورسندی از این پیروزی دشمن کش، به علیؑ فرمود: اگر خوف این نبود که گروهی از پیروان من براثر غلو آن چیزی راکه مسیحیان دربارهٔ عیسی گفتند! دربارهٔ تو بگویند، هر آینه در علو مرتبهٔ تو سخنی می‌گفتم که هر زمان به جمعی از مسلمانان بگذری، خاک قدمت را به عنوان تبرک بر چشم مالیده و شفای دردها برگیرند! اما در علوّ مقام تو، همین اندازه بس که منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است جز اینکه پس ازمن پیامبری نیست. و این تو هستی که ذمّهٔ مرا پس از مرگم از دین پاک می‌کنی و عورت مرا می‌پوشانی [وبا دشمنان قسم خوردهٔ اسلام] به خاطر حفظ سیره و سنّت من جنگ می‌کنی و در روز قیامت نزدیکترین خلق به من، تویی و درکنار حوض جانشین من خواهی بود، پیروان تو در آن روز با چهره‌های نورانی بر منبرهایی از نور، قرار گرفته و درکنار منند و من شفاعت آنها را بر عهده دارم و همسایگان من در بهشتند، بی آنکه از شمار اصحاب من کاسته شود. زیرا جنگ باتو جنگ با من و مسالمت با تو مسالمت با من و سرشت تو سرشت من و فرزندان تو فرزندان منند. تویی که دیون و پیمانهای مرا ادا خواهی نمود و وعده‌هایم را هر یک به جا و به مورد خود، انجام خواهی داد، چراکه حق بر زبان، قلب و چشم تو جای‌دارد و باگوشت و پوست تو درهم آمیخته، چنان که با گوشت و پوست من عجین شده است. و در روز قیامت دشمن تو به حوض [کوثر] راه[۵۲۷]

(۵۲۷). مناقب ابن معازلی، ص ۲۳۷، حدیث ۲۸۵ با اندکی اختلاف؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۳، ص ۷۵ و فصل ۱۴، ص ۹۶، بااختصار؛ مقتل خوارزمی، فصل چهارم، ص ۴۵؛ ذیل احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۸۴ و ج ۷، ص ۲۹۳ و ج ۱۵، ص ۲۳۰ و ۵۶۲؛ ینابیع المودّة، باب ۴۴، ص ۱۳۰؛ کفایة الطالب، ص ۲۶۴.

ندارد و دوست تو از آن دور نیست. در آن هنگام علی ﷺ با شنیدن این مژده‌های شیرین، پیشانی را بر خاک نهاده و به شکرانهٔ انعام خداوند، سجده نمود و پس از سجده، دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: پروردگارا! سپاسگزار توام که نعمت اسلام را به من ارزانی داشتی و قرآن را به من آموختی و محبت مرا در دل بهترین بندگان، عزیزترین مخلوقات، گرامی‌ترین اهل آسمان و زمین، خاتم پیامبران، بزرگ رهبران و برگزیدهٔ از میان جهانیان، جای دادی، این محبت رسول گرامیت به من، تفضلی از جانب تو نسبت به من است.

پس [از نیایش علی ﷺ که خاضعانه سر بر آستانهٔ الهی گذارده واشک شوق می‌ریخت] رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! اگر تو نبودی مؤمنان واقعی پس از من شناخته نمی‌شدند هر آینه خدای عزّوجل، نسل هر پیامبری، را از صلب خود او قرار داد، اما نسل مرا در صلب تو قرار داد. ای علی! تو عزیزترین آفریده‌های خدا نزد من و گرامی‌ترین آنهایی و دوستان تو برترین امت منند و در روز قیامت از کنار من دور نمی‌شوند.

مبحث بیست و ششم

در داستان اصحاب کهف و گفتگوی حضرت علی(ع) با یهودیان

(۵۲۸) ابواسحاق احمد بن محمدبن ابراهیم ثعلبی، در کتاب «العرائس» گوید در آن زمان که عمربن‌الخطاب بر کرسی خلافت نشست، جماعتی از دانشمندان یهود، نزد وی آمدند و گفتند: تو امروز ولیّ امر مسلمانان پس از محمّد و از یاران او هستی! ما به اینجا آمده‌ایم که دربارهٔ مطالبی از تو پرسش نماییم، اگر سؤالات ما را پاسخ دهی، میدانیم که اسلام دین حق و محمّد پیامبر و فرستادهٔ خداست و گرنه دین اسلام، باطل و محمّد فرستادهٔ خدا نیست! عمر گفت: هرچه می‌خواهید پرسش کنید!!

گفتند: ما را آگاه کن از قفلهای آسمانها و کلیدهای آنها و از قبری که با صاحبش در حرکت بود و از آن کس که قومش را هشدار داد ولی از جنّ و انس نبود و ما را خبر ده از آن پنج موجودی که بر زمین گام نهاده و راه می‌رفتند، درحالی که هیچ گاه در رحمی تکوین نیافته‌اند و بگو که درّاج در فریادش، خروس در آوازش، اسب در شیهه‌اش،

(۵۲۸). فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۲۹۰ و در چاپ دیگری، ص ۳۲۵؛ قصص الأنبیاء ثعلبی، ص ۵۶۶ در تفسیر آیهٔ: «اذ آوی الفتیة» و در چاپ دیگر، ص ۳۷۰، در عنوان داستان اصحاب کهف.

قورباقه در صدایش و چکاوک در نغمه و آوازش چه می‌گوید؟ عمر از جواب عاجز شد و سر به زیر افکند و با لحنی شرمگینانه گفت: بر عمر عیبی نیست آنچه را که نمی‌داند بگوید نمی‌دانم و از دیگری بپرسد!!

یهودیان با خرسندی بسیار، از عجز خلیفهٔ مسلمانان، بانگ برآوردند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که محمد پیامبر نبوده و دین اسلام باطل است!

در آن حال سلمان که در آنجا حاضر و همیشه از نزدیک مراقب اوضاع بود با نوعی هیجان و ناراحتی از جای برخاسته و به یهودیان گفت: اندکی توقف کنید و سپس با شتاب به منزل علی؈ رفت و عرض کرد: یا علی! اسلام را دریاب! حضرت علی؈ فرمود: این همه ناراحتی برای چیست؟ جریان را بازگو نمود. علی؈ با عجله درحالی که بُرد رسول خداﷺ را بر شانه داشت دامن کشان به مسجد آمد، چون عمر چشمش به علی؈ افتاد، با شتاب به استقبال آن حضرت آمد روی وی را بوسید و گفت: ای ابوالحسن! تویی که گره مشکلها را می‌گشایی و باید در رفع مشکلات به تو پناه برد! زیرا ذخیرهٔ اسلام در وقت حاجت تنها تویی و غیر از تو به هیچ کس امید نیست!

علی؈ برای پاسخگویی به پرسشهای یهودیان اعلام آمادگی نمود و فرمود: از هر چه می‌خواهید پرسش کنید! چراکه رسول خداﷺ هزار باب علم را به رویم گشود و از هر بابی هزار باب دیگر به رویم گشوده شد و مطمئن باشید که سرگردان و حیران نخواهید ماند، سپس فرمود: ولی پاسخ به پرسشهای شما دارای شرطی است که باید به آن متعهد شوید، گفتند: آن شرط چیست؟ فرمود: اگر پرسشهای شما را به همان گونه که در تورات آمده است پاسخ گویم، آیا به دین اسلام می‌گروید و به پیامبر خدا ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری ما این شرط را می‌پذیریم. آنگاه پرسیدند: منظور از قفلهای آسمانها چیست؟

جواب داد: قفلهای آسمانها شرک به خداوند است، به این علت که اگر بنده‌ای (چه زن و چه مرد) مشرک شود هیچ عملی از او به عالم بالا صعود نخواهد کرد.

پرسیدند: کلیدهای آن قفلها چیست؟

فرمود: کلیدهای آن قفلها، شهادت به یگانگی خداوند و اینکه محمد بنده و فرستادهٔ اوست. در آن حال بعضی از آنها به بعضی دیگر نگاه کردند و گفتند: این جوان راست گفت و پاسخهای او با حقیقت برابر است.

سپس پرسیدند: آن قبری که با صاحبش در حرکت بود چیست؟

جواب داد: آن قبر ماهئ بود که یونس بن متی را در جوف خود جای داد و با وی در دریاهای هفتگانه سیر نمود.

پرسیدند: آن هشدار دهنده‌ای که قومش را هشدار داد و از جنّ و انس نبود کیست؟

فرمود: آن مورچهٔ سلیمان بن داود است که به جمعیت مورچگان گفت: هرچه سریعتر به آشیانهٔ خود پناه برید، نکند سلیمان و همراهانش بی توجّه شما را زیر پای خود له و نابود کنند! پرسیدند: آن پنج موجودی که بر زمین قدم گذاردند اما در رحمی تکوین نیافته بودند کیستند؟ فرمود: آن پنج مخلوق عبارتند از آدم، حوّا، ناقهٔ صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی.

پرسیدند: دزاج در آوازش چه می‌گوید:

جواب داد: می‌گوید: خداوند متعال برعرش استیلا دارد و در تحت قدرت قاهرهٔ اوست «اَلرَّحمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَویٰ».

پرسیدند: خروس در بانگ و فریاد خود چه می‌گوید؟

فرمود: می‌گوید: «اُذْکُروا اللهَ یا غافِلینَ»: ای غفلت زدگان به یاد خدا باشید.

پرسیدند: اسب در شیهه‌اش چه می‌گوید؟

جواب داد: زمانی که مؤمنان در صحنهٔ نبرد با کافران به مقابله برمی‌خیزند، دعا می‌کند: خدایا! بندگان با ایمانت را بر کافران پیروز گردان و آنها را یاری کن.

پرسیدند: الاغ در فریاد خود چه می‌گوید؟

جواب داد: گمرک چی را لعنت می‌کند و در چشم شیاطین فریاد می‌کشد.

پرسیدند: قورباغه در آوایش چه می‌گوید؟

جواب داد: منزه است معبود من که در عمق دریاها و در بین خروش امواج طوفنده

تسبیح می‌شود.

پرسیدند: چکاوک در آواز خود چه می‌گوید؟

فرمود: دعا می‌کند که بارالها! دشمنان محمد و آل محمّد را لعنت کن.

پس از این پرسشها و پاسخها دو تن از سه نفر یهودی که در آنجا بودند، شهادتین را بر زبان آوردند و مسلمان شدند، اما سومین نفر آنها برخاست و گفت: یا علی! آنچه از سخنان تو بر قلب یاران من رسید از ایمان و تصدیق بر دل من نیز راه یافته و همگی به گفتار شما اذعان داریم، اما یک سؤال دیگری باقی مانده که ناگزیر باید جوابش را از شما بشنوم! مولا فرمود: از هرچه می‌خواهی سؤال کن! گفت داستان گروهی که در گذشته‌های بسیار دور مدت سیصد و نه سال مردند و سپس خداوند آنها را زنده نمود! برایم توضیح بده؟!

فرمود: آن گروه اصحاب کهف بودند که خدای متعال، در مورد آنها بر پیامبر ما، آیاتی از قرآن نازل نموده و اوصاف آنها را بیان نموده است، اگر مایل باشی تمام جریان آنها را از قرآن برایت بازگو کنم!

یهودی گفت: یا علی! بسیار قرآن شما را شنیده‌ایم، اگر شما از حال آنها آگاهی داری، اسامی آنها، نام پدرانشان، اسم شهر، پادشاه، سگ و غار آنها را از آغاز تا انجام برایم تعریف کن! علی‌ؑ ردای رسول خداﷺ را به خود پیچید و فرمود: ای برادر یهودی! حبیبم رسول خداﷺ جریان آنان را چنین برایم بازگفت که: در سرزمین روم شهری به نام افسوس بود که آن را طرطوس نیز گفته‌اند [در زمان جاهلیت آن را افسوس و پس از ظهور اسلام طرطوس می‌نامیدند] در آنجا حاکمی خوشرفتار و نیکوکار حکومت می‌نمود. پس از مدتی طولانی آن حاکم از دنیا رفت و اوضاع مردم آن دیار از هم پاشید و خبر آشفتگی به یکی از پادشاهان فارس به نام دقیانوس رسید که مردی ستمگر و کافر بود و او به قصد تسخیر آن شهر با لشکری فراوان حرکت کرد و در اندک زمانی شهر را به تصرف در آورد و آنجا را پایتخت خویش قرار داد و کاخی مجلّل در آن شهر بنا کرد. مرد یهودی که سراپا گوش شده بود و سخنان آن حضرت را می‌شنید، به قصد اطلاع

بیشتر، سخن آن حضرت را قطع نمود و گفت: یا علی! اگر از خصوصیات آن قصر آگاهی داری، اوصافش را برایم تعریف کن، علی ﷺ فرمود: ای برادر یهودی! آن قصر از سنگهای مرمر صاف به طول یک فرسنگ و عرض یک فرسنگ با چهار هزار ستون طلا ساخته شده بود که در آن هزار قندیل طلا به زنجیرهایی از نقره آویزان بود و هر شب با بهترین و خوشبوترین روغن چراغانی می‌شد [کاخ را زیبایی خاصی می‌داد] در قسمت شرقی کاخ دویست پنجره و همچنین در قسمت غربی نیز همان تعداد نصب گردیده بود که آفتاب از بامداد تا شب در آن کاخ می‌تابید [و روشنایی خورشید از هر سمت کاخ که خورشید به آن سمت متمایل می‌شد، از آن پنجره‌ها به درون کاخ، منعکس می‌گردید.] تختی از طلا به طول هشتاد و به عرض چهل ذرع و مرصّع به انواع جواهرات قیمتی در آن کاخ ساخته شده بود و هشتاد صندلی طلایی در سمت راست آن تخت قرار داشت که بر آنها افسران ارشدی که هر یک ده هزار مرد جنگی تحت فرمان آنها بودند، نشسته و گوش به فرمان او بودند و همچنین هشتاد صندلی در سمت چپ قرار داشت که بر آنها دانشمندان و قاضیان جلوس نموده و نظر به فرمان وی داشتند.

سپس وی بر تخت سلطنت نشسته و تاج شاهی بر سرگذاشت. ناگهان مرد یهودی بار دیگر سخن آن حضرت را قطع کرد و گفت: اگر از خصوصیات آن تاج اطلاع داری برایم تعریف کن؛ علی ﷺ فرمود: تاج وی از طلای گداخته ساخته شده بود و دارای نه پایه بود و برهر پایه‌ای لؤلؤی که مانند چراغ در شب تاریک می‌درخشید، قرار داشت و پنجاه غلام از فرزندان افسران ارشد را قبای دیبای سرخ رنگ و شلوارهای سبز رنگ زیبا پوشانده و هر یک آنها تاجی برسر، دستبندی در دست و خلخالی به پای برنهاده به خدمت گماشته و در دست هر یک عمودی از طلا قرار داده، بالای سر وی ایستاده دستورات او را اجرا می‌نمودند، در آن حال شش تن از فرزندان دانشمندان که در سنین جوانی بودند سه تن در سمت راست و سه تن در سمت چپ ایستاده و مشاوران خاص او بودند که بدون مشورت با آنها به هیچ کاری تصمیم نمی‌گرفت.

یهودی گفت: یا علی! نام آن شش تن چه بوده؟ حضرت علی ﷺ فرمود: حبیبم

رسول خداﷺ فرمود: نام آن سه تن که در سمت راست او بودند به ترتیب تملیخا، مکسلمینا ومحسلمینا و آن سه تن که در سمت چپ او نشسته بودند نیز به ترتیب مرطوس، یسطوس و سادیونس نام داشتند.

هرگاه که روزها در محوطه وسیع کاخ جلوس می‌کرد و مردم اجتماع می‌نمودند، از درب ورودی سه تن غلام وارد می‌شدند، در دست یکی جامی از طلا و پر از مُشک، در دست دیگری جامی از نقره و پر ازگلاب و در دست سومی پرنده‌ای بود که بر آن صیحه می‌زد و پرنده به پرواز در می‌آمد و بال خود را در جام گلاب فرو برده آن را دربال خود جای می‌داد، سپس غلام دوباره بر آن پرنده فریاد می‌زد و پرنده باز به پرواز آمده و بال و پر خود را در جام مشک فرو می‌برد و همه را در آن جای می‌داد و با صیحهٔ سوم بار دیگر پرنده به پرواز در می‌آمد و بر تاج پادشاه می‌نشست و با حرکت بالهایش، گلاب و مشک را برسر و صورت وی می‌پاشید.

دقیانوس مدت سی سال در آن سرزمین، آسوده خاطر و بدون هیچ گونه ناراحتی روحی و جسمی سلطنت کرد و در این مدت درد و اندوهی به سراغ او نیامد، این مسائل باعث شد که طغیان و سرکشی را تا حد ادعای خدایی آغاز کرد و تمام سران قوم و نزدیکانش را فراخواند و ادعایش را با آنها در میان نهاد، هرکس خواستهٔ او را می‌پذیرفت او را خلعت می‌داد و بر تکریمش می‌افزود و هرکس از فرمان او تمرد می‌کرد او را به قتل محکوم می‌نمود، با توجه به آن وضع، مردم خواه به طمع خلعت و یا ترس از قتل، خواستهٔ او را پذیرفته و همگی به اطاعت و بندگی او در آمدند و به جای خداوند وی را می‌پرستیدند؛ تا اینکه پس از مدتی که گذشت، روز عیدی که دقیانوس بر تخت سلطنت نشسته و تاج شاهی بر سر داشت، ناگهان یکی از افسران وی وارد شد و به او گزارش داد که سپاهیان فارس با سرعت در حرکت هستند و ارادهٔ جنگ با تو را دارند! دقیانوس با شنیدن این گزارش چنان محزون و ناراحت شد که تاج از سر وی افتاد! و از تخت به زمین درغلطید در آن حال یکی از آن سه تن جوان که در سمت راست او نشسته بودند و تملیخا نام داشت و جوانی عاقل واندیشمند بود، عمیقاً به فکر فرو رفت و با خود

گفت: اگر دقیانوس خداست، چنان که گمان می‌کند، چرا غذا می‌خورد، می‌خوابد و مانند آدمیان فضولات را دفع می‌کند در حالی که این اعمال از صفات خدایی نیست؟ آن شش جوان هر روز در خانهٔ یکی از خودشان با هم جمع می‌شدند و به عیش و نوش و خوردن و آشامیدن می‌پرداختند و اتفاقاً آن روز که این اتفاق برای دقیانوس افتاد، در خانهٔ تملیخا گرد هم جمع آمدند و به خوردن و آشامیدن پرداختند ولی تملیخا چیزی نخورد و نیاشامید! سایر جوانان از وی پرسیدند که علت امساک تو چیست؟ تملیخا گفت: ای برادران! امروز اندیشه‌ای به قلب من راه یافته که مرا از خوردن و آشامیدن باز داشته است! گفتند: آن اندیشه چیست؟ گفت: مدتی طولانی می‌گذرد که فکر می‌کنم، این آسمان که مانند خیمه‌ای برسر ما، گسترده است چه کسی او را در بالا نگهداشته بدون اینکه به جایی متصل باشد و یا در پایین ستونی آن را استوار سازد؟ و کیست که آفتاب و ماه را در آن به جریان و حرکت وا می‌دارد و با ستارگان آن را زینت می‌بخشد؟

و باز همین اندیشه را دربارهٔ زمین دارم که کی آن را به پشت دریا کشیده و با کوههای سر به فلک کشیده پیوند زده است، تا از جایش حرکت نکند؟ و دربارهٔ خود فکر می‌کنم که چه کسی مرا از شکم مادر به این جهان آورده، روزیم می‌دهد و تربیتم به عهده دارد؟ پس از تفکری طولانی، به این نتیجه رسیدم که این جهان سازنده و مدبّری غیر از دقیانوس ستمگر و جبّار دارد! جوانان با شنیدن این سخنان در حالی که همگی به پای او افتاده بودند و می‌بوسیدند، گفتند: تملیخا، هرچه که بر دل تو راه یافته و دربارهٔ آن فکر کرده‌ای، بر دل ما نیز راه یافته است، اکنون: بگو چاره کار چیست و چه باید کرد؟ تملیخا گفت: برادرانم، چاره‌ای جز پناه بردن به خدای آسمان و زمین و فرار از حیطهٔ قدرت این جبّار ستمگر نداریم!

پنج جوان دیگر گفتند: رأی همان رأی توست، پس از آن تملیخا مقداری خرما از باغی که به او تعلق داشت به سه درهم فروخت و در ردای خود پیچید و به همراهان گفت: بر اسبهایتان سوار شوید تا راه بیابان را در پیش گیریم! جوانان بر مرکبها سوار شدند و به همراه تملیخا مسافت سه میل از شهر دور شدند، تملیخا گفت: تا به اینجا در ملک دنیا

بوده‌ایم و خطر تعقیب آن ستمگر وجود داشت، اما از اینجا به بعد که از خطر محفوظیم، باید از مرکبها پیاده شویم و آنها را رها کنیم و سر به این بیابان نهیم، شاید خداوند در کارمان گشایش داده و راه راست را بر ما ارائه نماید.

جوانان پیاده به راه افتادند و هفت فرسخ راه را پیمودند، اما این پیاده روی که به آن عادت نداشتند پاهای نازک آنها را خون آلود نموده بود، در آن هنگام، چوپانی را ملاقات نمودند و از او تقاضای مقداری آب یا شیر نمودند! چوپان به چهرهٔ زیبای آنها و وضع آشفته آنان نگاه کرد و گفت: آنچه تقاضا دارید نزد من حاضر است، اما چهره و هیئت شما به مردمان عادی نمی‌ماند، بلکه از شاهزادگانید و گمان می‌کنم که از مملکت خود فرار نموده‌اید، بگویید داستان شما چیست؟ جوانان گفتند: ای چوپان ما در خط دینی قرار گرفته‌ایم که دروغ گویی را تجویز نمی‌کند! اگر جریان خود را صادقانه با تو در میان بگذاریم، به وعده‌ات وفا خواهی نمود؟ چوپان گفت: آری،، جوانان ماجرا را از آغاز تا انجام بیان نمودند.

چوپان با شنیدن جریان آنان در حالی که به قدمهای آنها افتاده و بوسه می‌زد، گفت: آنچه بر قلب شما وارد شده بردل من نیز رو آورده است، اکنون از شما استدعا دارم به من فرصت دهید، تا این گوسفندان را به صاحبانشان برگردانده و باشما همراه شوم! جوانان موافقت نمودند و چوپان گوسفندان را به صاحبان آنها تحویل داد و سپس به آن شش تن ملحق شد، در حالی که سگی نیز به همراه داشت!

در اینجا یهودی بار دیگر سخن آن حضرت را قطع کرد و از رنگ و نام سگ پرسش کرد و گفت: یا علی! اگر به خصوصیات رنگ و نام آن آشنایی داری برایم بازگو کن.

علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی: حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که رنگ سگ ابلق (یعنی سیاه و سفید) بود اما سیاهی از سفیدیش بیشتر و نام آن «قطمیر» بوده است.

وقتی چشم جوانان، به سگی افتاد که در پی آنان روانه بود، یکی از آنان به دیگر گفت: نکند این حیوان با سر و صدا کردن خود عمل ما را برملا کند [چه بهتر که طردش کنیم تا از خطر احتمالی در امان باشیم] اما هر اندازه کوشش کردند و سنگ به طرف او

پرتاب کردند آن سگ از آنها دور نشد و فاصله نگرفت و چون متوجه شد که آنان اصرار بر طردش دارند، به روی پاهایش نشسته با زبان باز و صدای رسا گفت: چرا می‌خواهید مرا از خودتان دور کنید،با اینکه به وحدانیت خداوند و اینکه او شریک و انبازی ندارد شهادت می‌دهم، بگذارید با شما باشم واز شما حراست نمایم، به این امید که به پروردگارم تقرب یابم! جوانان با شنیدن این سخن از آن حیوان، از طرد او دست کشیده و راه خویش را ادامه دادند و چوپان آنها را از کوه بالا برد و به غاری «کهف» که در آنجا بود رساند.

یهودی برای سومین بار پرسید: یا علی! آن کوه چه نام دارد و اسم آن غار چیست؟

مولا فرمود: نام کوه «ینکلوش» و اسم غار «وصید» است.

مولا سخن را ادامه داده وفرمود: در کنار آن کهف درختان پر ثمر و چشمه‌های گوارا وجود داشت. آنان از میوهٔ آن درختان تناول نموده و از آب گوارای چشمه نوشیدند و شب هنگام به درون غار رفتند و خوابیدند و آن سگ نیز کنار در ورودی غار خوابید و از آنها حراست می‌نمود، در آن حال خداوند متعال، به فرشتهٔ مرگ مأموریت داد تا آنها را قبض روح نماید و چون مأموریت ملک‌الموت به انجام رسید، خداوند به فرد فرد آنها دو فرشته موکّل نمود، تا آنها رااز این پهلو به آن پهلو کنند و به آفتاب فرمان داد، تا در هر بامداد و عصر به آن غار بتابد و آفتاب نیز بنا بر مأموریت هنگام طلوع و غروب بر آن غار می‌تابید.

دقیانوس هنگامی که از عیدگاه به شهر آمد، از آن شش نفر در جمع همراهان خویش، اثری ندید، فوراً از حال آنها جویا شد،گزارشگری که از فرار آن شش تن اطلاع داشت،گفت: ای پادشاه آنها از ملک تو فرار نموده‌اند و خدایی غیر از تو برگزیده‌اند! دقیانوس با خشم فراوان با هزار نفر از سپاه خویش به تعقیب آنها پرداخت و ردّ پای آنها را تا بالای کوهی که غار در آن قرار داشت تعقیب کردند و چون به دهانهٔ غار رسیدند، دقیانوس که گمان می‌کرد آنها به خواب رفته‌اند، با تکبری خاص گفت:هر کیفری که می‌خواستم دربارهٔ آنها اجرا کنم به بدتر از آن خود را کیفر نموده‌اند و فوراً دستور داد تا درِ غار را با سنگ و گچ مسدود نمایند، سپس به یارانش گفت: به آنها بگویید، اگر به

عقیدهٔ شما این آسمان و زمین خدایی دارد، شما را از این مهلکه نجات دهد.

جوانان مؤمن مدت سیصد و نه سال با کالبدی بیجان در آن غار آرمیدند سپس خدای متعال، در بامداد یک روز و به هنگام طلوع خورشید روح در کالبدشان دمید، ناگهان همگی از جای برخاسته هر یک به دیگری می‌گفت: شب گذشته از عبادت خداوند غفلت نمودیم هم اکنون برخیزیم و به کنار چشمه آب رویم! هنگامی که به کنار چشمه آب رفتند، با شگفتی دیدند، چشمهٔ آب ناپدید شده و درختان خشک ونابود شده‌اند! با حیرت و تعجب گفتند: آیا در این یک شب حادثه‌ای به وقوع پیوسته که براثر آن، چشمه از آب تهی شده و درختان سرسبز خشکیده‌اند؟!

در آن هنگام خداوند گرسنگی را بر آنها مسلط ساخت، یکی از آنان گفت: کدام یک از شما با این پول به شهر می‌رود تا نانی تهیه نماید؟ و باید نگاه کند که خمیر نان با پیه خوک مخلوط نشده باشد! چنان که خداوند متعال نیز به این مطلب اشاره کرده و فرموده است: «فَابْعَثُوا بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكىٰ طَعَاماً»:[1] یکی را با پولهایتان به شهر بفرستید، تا مشاهده کند کدام طعام پاکیزه‌تر و حلال است. تملیخا به آنها گفت: شما به جای خود باشید، زیرا جز من کسی نمی‌تواند نان را تهیه نماید، آن گاه به چوپان گفت: لباست را به‌من بده تا بپوشم و تو لباس من بپوش، سپس لباس چوپان را پوشید و به شهر رفت در طی راه مواضعی را می‌دید که قبلاً نبوده و ندیده بود، راههایی را می‌دید که پیش از آن اثری از آنها نبود تا به شهر رسید؛ هنگام ورود به دروازهٔ شهر، چشمش به پرچمی سبز رنگ که بر آن نوشته بود: «لا اله الا الله عیسی رسول‌الله» افتاد که بر سردر دروازه نصب بود! تملیخا با شگفتی به پرچم نگاه می‌کرد و دیدگانش را می‌مالید و با خود می‌گفت: من خوابم یا بیدار! مدتی نسبتاً طولانی در آنجا مکث نمود و سپس وارد شهر شد و به گروهی از مردم گذشت که انجیل را قرائت می‌کردند و مردمانی را می‌دید که آنها را نمی‌شناخت؛ به هر حال راه بازار در پیش گرفت تا به نانوایی رسید از

۱. سورهٔ کهف (۱۸)، ۱۹.

خبّاز پرسید نام این شهر چیست؟

گفت: افسوس. پرسید نام پادشاه شما چیست؟

گفت: عبدالرحمن.

تملیخا گفت: اگر در گفتارت راست باشد، کار من بس شگفت انگیز است!! در آن حال پولی که با خود داشت به او داد و گفت: در مقابل این مبلغ نان به من بده و چون درهمهای عهد پیشین سنگین وزن و بزرگ بود، نانوا از دیدن آن به حیرت افتاد! ناگهان یهودی برای چهارمین بار سخن مولا را قطع نمود و پرسید: یا علی! وزن درهمها چه قدر بود؟ مولا فرمود: حبیبم رسول خداﷺ به من خبر داد و فرمود: وزن هر درهم، معادل با ده درهم و ثلث یک درهم بوده‌است.

خبّاز به وی گفت: من گمان می‌کنم که تو گنجی را کشف کرده‌ای! اگر بعضی از آن گنج را به من ندهی، تو را به سلطان تحویل می‌دهم [و آن وقت است که کار تو مشکل خواهد شد] تملیخا گفت: من گنجی نیافته‌ام، این چند عدد درهم که می‌بینی نزد من است، پول خرمایی است که سه روز پیش فروخته‌ام و از شهر دقیانوس ستمگر، فرار نموده‌ام! نانوا با تعجب و خشم گفت: آری گنجی را تصاحب نموده‌ای و چیزی از آن به من نمی‌دهی و تازه مرا مسخره هم می‌کنی و نام مرد جبّاری که ادعای ربوبیّت نمود و بیش از سیصد و اندی سال پیش مرده است نیز، بر زبان می‌آوری!

سپس نانوا با عصبانیت دست او را گرفته تا به نزد سلطان ببرد در حالی که مردم زیادی به دور آنها جمع شده بودند در آن حال پادشاه که مردی عاقل و دوراندیش بود به آنجا رسید و پرسید جریان این جوان چیست؟ گفتند: او به گنج دست یافته است! پادشاه از تملیخا پرسید: اگر گنجی یافته‌ای از آنِ خودت باشد، ما از شریعت عیسی مسیحؑ پیروی می‌کنیم و او به ما دستور داده‌است که از گنج، فقط خمس آن را دریافت کنیم! و تو ترسی به دل خود راه مده [که گزندی از ما به تو نخواهد رسید]. جوان گفت: ای پادشاه مطمئن باش که من گنجی نیافته‌ام و من اهل همین شهر هستم. پادشاه پرسید: آیا واقعاً اهل این شهر هستی؟ جوان گفت: آری. پادشاه پرسید: نام افرادی را که می‌شناسی بگو. جوان

گفت: آری می‌شناسم، سپس تعداد هزار نفر نام برد که نه پادشاه ونه جمعیت حاضر، کسی آنها را نمی‌شناخت! پادشاه گفت: ما این افراد را نمی‌شناسیم و این افراداهل زمان ما نیستند! سپس پرسید آیا در این شهر خانه‌ای داری؟ جوان گفت: آری، کسی به همراه من بفرست تا خانه‌ام را به وی نشان دهم! پادشاه نماینده‌ای تعیین کرد و به همراه مردم، گفتند: ما را به منزلت راهنمایی کن و اگر نشانه‌ای از آن داری برای ما معرفی نما، تملیخا به همراه نمایندهٔ پادشاه و مردم برای رسیدن به منزل وارد شهر شدند [او مرتب کوچه‌ها وخیابانهای شهر را پشت سر گذاشت تا به بلندترین خانه رسید] و گفت: این خانهٔ من است و در را کوبید و پیرمردی که براثر کهولت سن ابروهایش به روی چشمهایش افتاده بود در آستانهٔ در ظاهر شد و با وحشت گفت: از من چه می‌خواهید و با من چه کار دارید؟ نمایندهٔ پادشاه گفت: این جوان مدعی است که این خانه، خانهٔ اوست! پیرمرد در حالی که خشمگین شده بود پرسید نام تو چیست؟ گفت: تملیخا فرزند فسطین، پیرمرد گفت: دوباره بگو، اونام خود و پدرش را تکرار کرد، ناگهان پیرمرد او را در بغل کشید و دست و پای او را بوسه داد و گفت: به پروردگار کعبه این جوان جدّ من است و او یکی از شش نفری است که از دست دقیانوس ستمگر فرار نموده و به خدای آسمان و زمین پناه بردند و برهان این مطلب این است که حضرت عیسی ماجرای آنها را برای ما شرح داده و فرموده است: روزی آنها زنده خواهند شد. این داستان را به اطلاع پادشاه رساندند و پادشاه سوار بر اسب شد و به سوی آنان رفت و چون به نزد تملیخا رسید از اسب پیاده شد و تملیخا را به روی دوش خود بلند کرد و مردم دست و پای او را می‌بوسیدند و از او می‌پرسیدند که ای تملیخا یارانت چه می‌کنند؟ تملیخا گفت آنان صحیح و سالم در غار به سر می‌برند.

در آن زمان سرپرستی شهر افسوس در دست یک نفر مسلمان و یک نفر مسیحی بود. آن دو تن با یاران خود بر مرکبهایشان سوار شدند و همراه تملیخا تا نزدیکی غار رسیدند، تملیخا به آنان گفت: شما در اینجا بایستید، زیرا می‌ترسم اگر صدای پای اسبهای شما را بشنوند گمان کنند که دقیانوس به تعقیب آنها آمده و همگی در جا، جان از تنشان

بیرون رود و بمیرند! شما اندکی بمانید تا من آنها را از ماجرای موجود باخبر نمایم، سپس به ملاقات آنها بروید. مردم در بیرون غار متوقف شدند و تملیخا به نزد یارانش رفت. آنان با دیدن وی خورسند گردیدند و در حالی که او را در بغل گرفته بودند گفتند: خدای را ستایش می‌کنیم که تو از شرّ دقیانوس در امان ماندی، تملیخا گفت: داستان دقیانوس را رها کنید و بگویید که چه مدت در این غار بوده‌اید، گفتند: یک روز یا کمتر! وی گفت: چنین نیست، بلکه ما مدت سیصد و نه سال است که در این غار خواب بوده‌ایم! اکنون به شما بگویم که دقیانوس مرده و مردم افسوس با گذشت سه قرن همگی به خدای بزرگ ایمان آورده‌اند و هم اکنون همگی برای دیدار شما در بیرون غار ایستاده‌اند! یاران وی گفتند: تملیخا تو می‌خواهی ما را در معرض آزمایش مردم قرار دهی؟ تملیخا گفت خواستهٔ شما چیست؟ گفتند: دستهایت را برای دعا بلند کن؛ ما نیز دستهایمان را به این منظور بلند می‌کنیم و چنین کردند و گفتند: خداوندا! به حق آن شگفتیهایی که در جان ما افکندی و به ما نشان دادی، ما را بمیران و از راز ما کسی را آگاه مکن.

خداوند به ملک‌الموت مأموریت داد: تا آنها راقبض روح نماید [پس از انجام مأموریت] خداوند راه ورودی غار را چنان پنهان نمود که آن دو مرد مسلمان و مسیحی مدت هفت روز در اطراف غار به گردش پرداختند، ولی راهی و روزنه‌ای و اثری از غار نیافتند و یقین پیدا کردند که این جریان به لطف خداوند و صنع پروردگار بستگی دارد، تا حال این جوانان برای ما و دیگران عبرتی باشد، در آن هنگام، والی مسلمان می‌گفت: اینها به دین من مرده‌اند و باید بر در غار آنها مسجدی بنا کنم و مرد نصرانی می‌گفت: بر دین من مرده‌اند و باید در اینجا دیری بسازم! گفتگو در بین آنها درگرفت و کار به جنگ منتهی شد و در نتیجه آن مرد مسلمان پیروز گردید و در آنجا مسجدی بنا نمود و همین معنای آیهٔ شریفهٔ است که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً»:[1] [سرانجام] کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند: حتماً بر ایشان معبدی بنا

۱. سوره کهف (۱۸)، ۲۱.

خواهیم کرد. [زمانی که رشته سخن به اینجا رسید علی﷣ فرمود:] ای مرد یهودی، این جریان اصحاب کهف است که از آغاز تا انجام شرح دادم. اکنون تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این ماجرا که نقل شد، با تورات شما موافق است؟ مرد یهودی گفت: بدون کم و کاست با تورات موافق است، اما ای ابوالحسن! از این پس به من یهودی مگو، زیرا من شهادت می‌دهم به اینکه خدایی غیر از پروردگار یکتا نیست و محمدﷺ پیامبر خداست و تو عالم این امت هستی.

مبحث بیست و هفتم

پابر دوش پیامبر(ص) گزاردن آن حضرت(ع) برای سرنگونی بتها

[۵۲۹] خوارزمی از ابوهریره نقل می‌کند که گفت: رسول خداﷺ در روز فتح مکّه به علی‌ؑ فرمود: آیا بتی که بر بالای خانهٔ کعبه نصب شده است می‌بینی؟ علی‌ؑ عرض کرد: آری. پیامبرﷺ فرمود: برای از جای برکندن و سرنگون ساختن آن از بالای بام کعبه، لازم است تو را بلند نمایم! عرض کرد: یا رسول‌الله! [این کار برای شخص شما زحمت است] اگر اجازه دهید من شما را بلند می‌کنم! رسول خداﷺ فرمود: اگر قبیلهٔ ربیعه و مضر دست به دست‌هم دهند و بخواهند عضوی از اعضای مرا بر دوش گیرند و از جایش بردارند در حالی که من زنده‌ام، هرگز در قدرت آنها نخواهد بود! ولی تو ای علی! بایست، علی‌ؑ طبق فرمان رسول خداﷺ ایستاد. رسول اکرمﷺ، دو ساق پای وی را

(۵۲۹). مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۱۳۵؛ طرائف سیدبن‌طاووس، ص ۸۰ ح ۱۱۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۴۸۰؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۶۸۷؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۱، ص ۱۲۳، ح ۱۳۹؛ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ج ۱، ص ۱۵۱؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۳۶۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۲؛ خصائص نسائی، ص ۱۳۴، ح ۱۲۲؛ ینابیع‌المودّة، باب ۴۸، ص ۱۳۹؛ ذخائر العقبی، ص ۸۵

گرفت و چنان او را از زمین بلند نمود که سپیدی زیر بغل پیامبرﷺ نمایان گردید و فرمود: یا علی! چه می‌بینی؟ عرض کرد: یا رسول‌الله! می‌بینم خدای متعال به وسیلهٔ وجود مبارك تو، چنان شرافتی به من کرامت نموده که اگر بخواهم آسمان را با دستم لمس کنم، قادر خواهم بود! در آن حال پیامبرﷺ به علی؈ فرمود: یا علی! بت رااز جای کنده و بر زمین انداز! علی؈ فرمان پیامبر را اطاعت کرد؛ سپس رسول خداﷺ علی؈ را رها کرد و به کناری رفت و علی در حالی که لبخندی برلب داشت به زمین افتاد. رسول خداﷺ پرسید چرا خندیدی؟ عرض کردم به این علت خندیدم که از بالای کعبه به زمین افتادم اما جایی از بدنم آسیب ندید! رسول خداﷺ فرمود: یا علی! چگونه به تو آسیبی برسد در حالی که محمد تورا بلند کرد و جبرئیل تو را فرود آورد؟!

مبحث بیست و هشتم

یاد علی و نگاه کردن به او عبادت است

(۵۳۰) خوارزمی، از عایشه، نقل می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: یاد علی و نام او بر زبان داشتن عبادت است.

(۵۳۱) خوارزمی بااسناد به معاذبن‌جبل گوید: رسول‌اکرم ﷺ فرمود: نگاه کردن به علی عبادت است.

(۵۳۲) و نیز از عایشه و از عمران‌بن حصین و از جابر و از واثلةبن‌اسقع با اسنادهای

(۵۳۰). مناقب خوارزمی، فصل ۲۳، ح ۳۷۶؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۶، ح ۲۴۳؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۱؛ منتخب کنز العمّال در حاشیهٔ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۵، ص ۳۰.

(۵۳۱). مناقب ابن مغازلی ص ۲۰۶، ح ۲۴۴ و ص ۲۰۸، ذیل روایت ۲۴۷؛ اما در مناقب خوارزمی نیافتم؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱، شمارهٔ ۴۴۸؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۲۹، شمارهٔ ۹۸۷ و ج ۵، ص ۸۱، شمارهٔ ۲۶۷؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۱.

(۵۳۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰، احادیث ۲۴۸، ۲۵۰ و ۲۵۴؛ ذخائر العقبی، ص ۹۵؛ مناقب خوارزمی، ←

مختلف به هریک از آنها از رسول‌الله ﷺ همین روایت نقل شده است.

(۵۳۳) و نیز از عبدالله‌بن مسعود روایت شده است که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: نگاه کردن به صورت علی عبادت است.

(۵۳۴) و نیز از عایشه روایت شده است که گفت: ابوبکر را می‌دیدم که مرتب به صورت علی ؑ نگاه می‌کرد! گفتم: پدرجان! نگاه کردن تو به صورت علی آن هم به این شکل دائماً، موجب شگفتی من شده است آیا علتی دارد؟ گفت: آری دخترم از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: نگاه کردن به صورت علی ؑ عبادت است.

(۵۳۵) عایشه بارها به مردم اعلام می‌نمود و می‌گفت: با یاد و نام علی بر زبان آوردن، مجالستان را زینت دهید.

←

فصل ۲۳، ح ۳۷۴؛ منتخب کنزالعمّال در حاشیهٔ مسند احمدبن‌حنبل، ج ۵، ص ۳۰؛ ینابیع المودّة، باب ۱۹، ص ۹۰؛ حلیةالأولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲.

(۵۳۳). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۹؛ ح ۲۴۹، مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۱، حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۵۸؛ کفایة الطالب، باب ۳۴، ص ۱۵۶؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۷۸، شمارهٔ ۶۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۱؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۹۳.

(۵۳۴). مناقب خوارزمی، فصل ۲۳، ص ۳۶۲، ح ۳۷۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۰، ح ۳۷۵؛ ذخائر العقبی، ص ۹۵؛ الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲، شمارهٔ ۱۷۲؛ ترجمة امام علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۹۱، ح ۸۹۴و ۳۹۵؛ العمدة ابن بطریق، ص ۳۶۷، ح ۷۲۱؛ احقاق الحق، ج ۷، ص ۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱، شمارهٔ ۴۴۸.

(۵۳۵). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۱، ح ۲۵۵، ذیل احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۱۳۷.

مبحث بیست و نهم

جایگاه علی(ع) در روز قیامت بین رسول خدا(ص) و ابراهیم(ع) است

(۵۳۶) خوارزمی از عبدالرحمان، از سهل بن ابی‌حثمه، از پدرش نقل کرده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: خدای متعال، در روز قیامت از سمت راست عرش قبّه‌ای از طلای سرخ، برای من وقبّه‌ای نیز برای پدرم ابراهیم و نیز برای علی [در بین این دو] قبّه کوشکی از زر سرخ ترتیب می‌دهد، ببین چه مقامی برای این حبیب است که در بین دو خلیل جای دارد.

(۵۳۷) و خوارزمی از سهل بن ابی‌حثمه، از پدرش نقل کرده است که گفت: رسول خداﷺ فرمود: در روز قیامت، خدای متعال در سمت راست عرش قبّه‌ای از زر

(۵۳۶) مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۹، حدیث ۲۶۵ و ص ۲۲۰، حدیث ۲۶۵ حاشیه؛ مناقب عبدالله شافعی، خطی، ص ۳۳؛ منتخب کنز العمّال، در حاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۳؛ الأربعین ابن ابی‌الفوارس، خطی، ص ۱۹؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۲۶.

(۵۳۷) مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۰، ح ۲۶۶؛ منتخب کنز العمّال، حاشیه مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۳؛ اربعون حدیثاً عن اربعین شیخاً من اربعین صحابیاً، منتجب الدین، ص ۷۰، حدیث ۳۸.

سرخ برای من و قبه‌ای برای پدرم ابراهیم و قبه‌ای برای علی از زبرجد سبز بنا می‌کند. اکنون گمان تو دربارهٔ حبیبی که بین دو خلیل قرارگرفته چیست؟ یعنی آیا فضیلتی از این بالاتر وجود دارد که شخصی مانند علی، در بین دو پیامبر اوالعزم مانند: رسول گرامی اسلام و ابراهیم خلیل الرحمن، جای و مسکن داشته باشد.

مبحث سی‌ام

طلب هدایت و ارشاد از علی(ع) و سخن از وسیله‌ای در بهشت

(۵۳۸) خوارزمی با اسناد به زیدبن ارقم نقل کرده است که گفت: من و جماعتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرّف بودیم، آن جناب فرمود: آیا مایلید شما را به کسی راهنمایی کنم که اگر در کارهایتان از او هدایت بخواهید و با اومشورت کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و به هلاکت نمی‌رسید، گفتیم آری، فرمود: راهنما و مرشد شما این شخص است و به علی اشاره نمود، سپس فرمود: رستگاری شما در این است که با او برادر باشید و در گفتار تصدیقش کنید و در رفتار از او پیروی نمایید و مردم را در پیروی از او اندرز دهید و در پیش آمدهای مشکل و ناهموار بااو همکاری نمایید و وزیر و مشاور او باشید، زیرا این مطلب را جبرئیل به من خبر داده است.

(۵۳۸). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۵، ح ۲۹۲؛ اما در مناقب خوارزمی نیافتم؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۶ و ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ مناقب عبداللّه شافعی، ص ۲۳، مخطوط.

(۵۳۹)حارث از علی‌ﷺ نقل کرده است فرمود: که رسول خداﷺ فرموده است: در بهشت درجه‌ای وجود دارد که نامش وسیله است و این درجه برای فرستادهٔ خداست که امیدوارم آن پیامبر خدا، من باشم. آن را شما نیز در دعاهایتان برای من تقاضا کنید. اصحاب و یاران پیامبرﷺ عرض کردند: یا رسول‌الله! چه کسانی با شما هم درجه و در آنجا مسکن دارند، فرمود: فاطمه، شوهرش و فرزندانش حسن و حسین‌ﷺ.

(۵۳۹). مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۷، ح ۲۹۵؛ مقتل خوارزمی، فصل پنجم، ص ۶۷، با اندک اختلافی در لفظ؛ منتخب کنز العمال، در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۴؛ تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۳، ص ۳۴۱، در حاشیهٔ فتح البیان.

مبحث سی و یکم

داستان دیناری که حضرت علی(ع) آن را پیدا کرده بود

(۵۴۰) خوارزمی از ابوسعید خدری نقل می‌کند که گفت: علی(ع) به شدت نیازمند بود و هیچ چیزی در اختیار نداشت، برای رفع احتیاج ازمنزل بیرون رفت به این باور که شاید مالی به دست آورد. در بین راه دیناری یافت و برای پیداکردن صاحب آن به اطلاع عموم رساند، اما کسی پیدا نشد که بگوید آن دینار از اوست و یا اینکه آن را بشناسد. فاطمه(س) از جریان آگاه شد و عرض کرد: اکنون که صاحبی ندارد، این دینار را به خود اختصاص بده و مقداری آرد برای ما تهیه کن، اگر بعداً صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بازگردان. علی(ع) از منزل خارج شد تا با آن آرد خریداری کند. پس به نزد کسی که مقداری آرد در اختیار داشت رفت و از او بهای آرد را پرسید؟ صاحب آرد مقدار و بهای آرد را گفت، حضرت فرمود: آرد را برایم وزن کن و در مقابل دینار را به او داد؛

(۵۴۰). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۶، حدیث ۴۱۴؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ص ۲۳۰، چاپ نجف و ص ۳۲۰، چاپ قم، حدیث ۳۲۸؛ سنن ابو داود، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱۷۱۴ و ۱۷۱۵، با اندکی اختلاف؛ مختصر سنن ابوداود حافظ منذری، ج ۲، ص ۲۷۱، حدیث ۱۶۴۰ و ۱۶۴۱؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۷۰۸.

فروشنده گفت: به خدا قسم قیمت آن را نمی‌گیرم! علی‌ؑ با تهیهٔ مقداری آرد به خانه آمد و جریان را برای فاطمهؑ بازگو نمود، فاطمهؑ پس از تسبیح خداوند، به نشانه تعجّب، عرض کرد: یا علی! آرد را از فروشنده گرفتی و پول را برگرداندی! علیؑ فرمود: چه باید کرد؟ او قسم یاد نمود که قیمت آرد را نخواهد گرفت!

علیؑ بار دیگر دینار پیدا شده را معرّفی کرد و اعلان نمود، شاید صاحبی برایش پیدا شود، اما آرد را مصرف نمودند تا تمام شد؛ برای بار دوم به قصد خرید طعام با همان دینار به بازار آمد، در این نوبت نیز ماجرای گذشته بدون کم و زیاد تکرار شد! پس از بازگشت به منزل تمام ماجرا را برای فاطمهؑ تعریف کرد. فاطمهؑ در این نوبت نیز تسبیح خدای را به جای آورد و عرض کرد: آرد را آورده و دینار نیز برگردانده‌ای!! علیؑ فرمود: چه کار کنم که صاحب آرد سوگند یاد کرد که قیمت آرد را نخواهد گرفت.

بار سوم نیز علیؑ برای یافتن صاحب دینار، آن را معرفی و اعلان کرد، اما آرد به مصرف رسید و صاحب دینار پیدا نشد!

این بار وقتی علیؑ دینار را به بازار برد تا برای بار سوم آرد فراهم سازد، فاطمهؑ به او گفت: یا علی! این بار شما پیش از فروشنده آرد قسم یاد کن که باید دینار را بگیری. اتفاقاً در این نوبت نیز، همان مرد، با همان مقدار آرد و با همان قیمت پیدا شد، اما در این مرتبه علیؑ به فروشنده فرمود: به خدا قسم باید دینار را بگیری آنگاه دینار را به سوی او انداخت و به خانه بازگشت. پس از این جریان، رسول خداﷺ علیؑ را ملاقات نمود و فرمود: یا علی! داستان دینار چه بود؟ علیؑ داستان را به تفصیل شرح داد. پیامبرﷺ فرمود: آیا آن مرد را شناختی؟ علیؑ عرض کرد: نه، پیامبرﷺ فرمود: او جبرئیل بود و این دینار نیز رزقی بود که خداوند متعال برای تو معین کرده و فرستاده بود! به خدا سوگند اگر او را قسم نمی‌دادی آن دینار، همچنان نزد تو باقی می‌ماند و جبرئیل نیز در مقابل آن آرد را به شما تسلیم می‌کرد.

و از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: در خانهٔ علی ﷺ و فاطمه ﷺ[۵۴۱] غذایی وجود نداشت! در آن حال فاطمه ﷺ عرض کرد: یا علی! در خانه چیزی نداریم! کاش بیرون می‌رفتی و چیزی به دست می‌آوردی! علی ﷺ از منزل خارج شد و در بین راه دیناری یافت، آن را به مردم معرفی کرد، تا آنجا که خسته شد، پس از اینکه از پیدا کردن صاحب آن ناامید شد، به خانه آمد و جریان را با فاطمه ﷺ در میان نهاد، فاطمه ﷺ عرض کرد: یا علی! آیا می‌شود که آن را در مقابل دیناری به قرض بگیری و غذایی برای ما تهیه نمایی؟ علی ﷺ با این هدف به بازار رفت پیرمردی را دید که مقداری آرد دارد و می‌خواهد بفروشد.

علی ﷺ آرد را از او خریداری نمود، اما فروشنده دینار را به علی ﷺ بازگرداند؛ آن حضرت به خانه آمد و ماجرا را برای فاطمه بازگو نمود فاطمه ﷺ عرض کرد: یا علی! خدا رحمت کند آن پیرمرد را که چون نزدیکی تو را به پیامبر خدا ﷺ فهمیده دینار را از تو نگرفته است.

پس آرد را مصرف کردند و فاطمه ﷺ بار دیگر به علی ﷺ عرض کرد: که می‌شود این بار هم آن را مقابل دیناری قرض کنی؟ و علی ﷺ برای نوبت دوم، برای خرید غذا به بازار رفت و همان پیرمرد را به همان کیفیت ملاقات نمود و آرد را از او گرفت و پیرمرد این بار هم، دینار را به علی ﷺ برگرداند و آن حضرت به خانه مراجعت کرد و ماجرا را برای فاطمه ﷺ بازگو نمود! و آرد را مصرف کردند و بار سوم علی ﷺ به بازار رفت ولی این بار پیرمرد قسم یاد کرد که دینار را نخواهم گرفت! ابو هارون عبدی گفت: ابوسعید این روایت را برایم نقل کرد، پس از شنیدن آن که نه تنها من، بلکه کسانی دیگر نیز شنیده بودند؛ به منزلم بازگشتم، در بین راه مردی از انصار مرا دید و از من پرسید: ابوسعید برای شما چه می‌گفت؟ من جریان را از زبان ابوسعید بازگو نمودم، او گفت اگر کتمان کنی برای

(۵۴۱). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۸، حدیث ۴۱۵؛ مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ص ۲۳۰، چاپ نجف، و ص ۳۲۱، حدیث ۳۲۸، چاپ قم، با اختلاف در عبارت.

تو می‌گویم که آن فروشنده کی بوده است! گفتم: تعهّد می‌کنم که بازگو نکنم! گفت: او جبرئیل ﷺ بوده است.

مبحث سی و دوم

توصیف نمودن رسول‌اکرم(ص) علی(ع) را به همکاری با خود و دیدار با فاطمه

(۵۴۲) خوارزمی از ابوسعید خدری نقل می‌کند که فاطمه فرمود: خدمت پدرم شرفیاب گردیدم و بر او سلام نمودم، آن حضرت جوابم را داد. آنگاه گفتم: به خدا سوگند ای پیامبر خدا، مدت پنج روز است که درخانهٔ علی غذایی یافت نمی‌شود و به کام او طعامی نرسیده است! «نه گوسفندی داریم و نه شتری»[1] و هیچ صبحی نیست که درخانهٔ علی لبی [برای خوردن غذا] به حرکت در آید. [کنایه از این است که چیزی در خانه نداریم] رسول خدا به فاطمه فرمود: دخترم به من نزدیک شو و دستت را به پشت من بگذار، دست گذاشتم، دیدم سنگی بین دو کتف آن حضرت از عمامه تا سینه آویزان است! فاطمه فریاد زد: ای وای که در خانهٔ محمد مدت دو ماه است که آتش افروخته نشده است! در آن هنگام رسول خدا فرمود: دخترم آیا منزلت علی را نسبت به من می‌دانی؟ او درسنین دوازده سالگی با من همکاری صمیمانه داشت و در

(۵۴۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۷۹، ح ۴۲۸؛ در مناقب خوارزمی این حدیث را نیافتم.

۱. ضرب المثلی که اعراب در مورد افراد فقیر که چیزی ندارند به کار می‌برند.

حالی که شانزده سال از بهار عمر را پشت سر گذاشته بود، در پیشاپیش من با شمشیر جنگید و در هفده سالگی دلاوران عرب را از پای درآورد و در بیست و دو سالگی اندوه را از دل من زایل کرد، درحالی که پنجاه نفر با او بودند.

فاطمه‌ؑ با شنیدن این فضایل علیؑ چهره‌اش شاد و روشن شد و همچنان در جای خویش ایستاد و سخنان پدرش راگوش می‌کرد که علی وارد منزل شد، دید خانه از نور صورت فاطمه‌ؑ می‌درخشد! از فاطمه پرسید زمانی که من از خانه خارج شدم، چنین نوری بر چهره‌ات نبود؟ فاطمه‌ؑ عرض کرد: یا علی! درخشش صورتم به این علت است که پدرم فضایل و برتریهای تو را برایم بیان نمود، از خوشحالی و شادمانی چهره‌ام می‌درخشد!

(۵۴۳) عمران بن حصین نقل نموده‌است که خدمت رسول خداﷺ رسیدم براو سلام نمودم، آن حضرت فرمود: ای عمران! تو در نزد ما منزلت و قدر خاصی داری! آیا مایلی با هم به دیدن دخترم فاطمه، برویم؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد آری. رسول خداﷺ برخاست و من هم به همراه آن حضرت به خانهٔ فاطمه رفتیم، همین که به در منزل او رسیدیم، پیامبرﷺ بر فاطمه، درود فرستاد و فرمود: دخترم اجازه می‌دهید وارد شویم؟ فاطمه‌ؑ عرض کرد: بفرمایید، پیامبرﷺ فرمود: خودم و آن کس که مرا همراهی می‌کند؟ عرض کرد: او کیست؟ پیامبرﷺ فرمود: عمران بن حصین خزاعی. فاطمه‌ؑ عرض کرد: پدر جانم به آن خدایی که تو را به نبوّت مبعوث نمود، جز یک عبا درخانه، پوشش دیگری ندارم! پیامبر فرمود: با آن خود را بپوشان، فاطمه‌ؑ عرض کرد: با عبا تنها بدنم رامی‌توانم بپوشانم ولی سرم را چه کار کنم؟ پیامبرﷺ پارچه‌ای به او بخشید و فرمود این پارچه را مقنعه کن؛ سپس به خانه وارد شدیم. پیامبرﷺ حال فاطمه‌ؑ را پرسید، فاطمه عرض کرد: مختصر کسالتی دارم و از آن بیشتر از گرسنگی

(۵۴۳). مناقب ابن مغازلی، ص ۳۹۸، ح ۴۵۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۴۲؛ ذخائر العقبی، ص ۴۳.

ناراحتم، زیرا در خانه چیزی نداریم که سدّ جوع کنیم و این گرسنگی به حدّی است که ممکن است مرا از پای در آورد! رسول خداﷺ از شنیدن این سخن گریست و من نیز گریان شدم، سپس فرمود: بشارت باد تو را ای فاطمه، خوشحال باش و حزن و اندوه را به خود راه مده، دخترم به آن خدایی که مرا به نبوّت مبعوث نمود، مدت سه روز است که غذایی نخورده‌ام، با اینکه منزلت من نزد خداوند، از تو بیشتر است و اگر از خدا تقاضا نمایم مرا از غذا و آب بی نیاز خواهد کرد! اما آخرت را بر دنیا برگزیده و انتخاب نموده‌ام! فاطمه از گرسنگی جزع نکن سوگند به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث نمود، تو بزرگ بانوان جهانی. فاطمه دستها را بر سر نهاد و از خورسندی گفت: ای کاش فاطمه مرده بود [اگر چنین است] پس قدرو منزلت آسیه، زوجه فرعون و مریم دختر عمران کجاست؟ رسول خداﷺ فرمود: آسیه بزرگ زنان عالم خویش و مریم سیدهٔ زنان زمان خود و خدیجه بزرگ زنان جهان خویش و تو سیدهٔ زنان زمان خود هستی. شما چهار زن در منازلی که از نی ساخته شده واذیت و آزاری در آن نیست، سکونت خواهید کرد.

فاطمه‌ﷺ عرض کرد: پدر جان! خانهٔ قصب چیست؟ پیامبرﷺ فرمود: درّی است توخالی که به شکل نی ساخته شده و رنج و آزاری در آنجا وجود ندارد.

سپس دست به شانهٔ فاطمه‌ﷺ زد و فرمود: ای دخترم به آن خدایی که مرا به رسالت برانگیخت، تو را به کسی تزویج کردم که سالار دنیا و آقای آخرت است.

مبحث سی و سوم

علی(ع) در شب معراج

(۵۴۴) ابوعمر زاهد[1] گوید: رسول‌اکرمﷺ فرمود: در شب معراج به جمعیتی گذشتم که آتش از دهان آنان، شعله می‌کشید، پس از جبرئیل پرسیدم، اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: غیبت کنندگانند که گوشت مردار می‌خورند! به گروه دیگری مرور نمودم که فریاد می‌زدند، پرسیدم اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها کافرانند! سپس از آن راه به راه دیگری رفتیم، تا به آسمان چهارم رسیدیم، در آنجا علی‌ؑ را دیدم که نماز می‌خواند! از جبرئیل پرسیدم، آیا این علی است که از ما سبقت گرفته و پیش از ما به اینجا آمده است؟ جبرئیل گفت: این علی نیست، گفتم: پس او کیست؟ گفت: چون فرشتگان مقرّب و کروبیان، فضایل علی را شنیدند بویژه وقتی سخن شمارا در مورد علی شنیدند که فرمودید: علی برای من به منزلت هارون نسبت به موسی است، مگر اینکه پس از من

(۵۴۴). از کتاب وی اطلاعی در دست نیست؛ کفایة الطالب، باب بیست و ششم، ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲.

۱. ابوعمر محمدبن عبدالواحد بن ابوهاشم بغدادی معروف به غلام ثعلب، لغوی و محدّث که به سال ۲۶۱ قمری دیده به جهان گشود و در ذی قعدهٔ ۳۴۵ چشم از جهان فرو بست. نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۰۸، شمارهٔ ۲۸۰.

پیامبری نیست! به دیدار علی اشتیاق پیداکردند و آرزوی ملاقات با او را داشتند، از این رو خدای متعال، فرشته‌ای را به صورت علی آفرید، تا زمانی که فرشتگان به دیدن علی اشتیاق پیدا می‌کنند نزد او آمده و اورا ببینند.

(۵۴۵) از ابن عباس نقل شده است که گفت؟ رسول خدا ﷺ فرمود: درآن شب که آسمانها را سیر می‌نمودم و مرا به معراج بردند، بر در بهشت نوشته‌ای، به این عبارت دیدم: «**لا إله الاّ الله، محمد رسول‌الله، علیّ حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله، فاطمة أمة الله و علی باغضهم لعنة الله**»: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر خداست، علی حبیب خدا، حسن و حسین برگزیدگان خدا و فاطمه بانویی آسمانی است بر دشمنان و کینه توزان آنها لعنت و نفرین خداوندی باد.

(۵۴۵). مناقب خوارزمی، فصل ۱۹، ص ۳۰۲، ح ۲۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹، شمارهٔ ۸۸؛ فضائل علی ؑ ابن شاذان، ص ۷۴، ح ۵۴؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴، ح ۳۳۰۴۱ و ۳۳۰۴۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۴، شمارهٔ ۵۱۵.

مبحث سی چهارم

در این که رسول خدا(ص) به علی(ع) می‌فرمود: پدرم فدای تو باد و او را به باغهای بهشتی بشارت می‌داد

[۵۴۶] از کتاب مناقب از عایشه نقل شده است که گفت: دیدم رسول خدا ﷺ علی را در بغل گرفته و او را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرم فدای آن شهیدی باد که تنهاست و یاری کننده‌ای ندارد.

[۵۴۷] در مناقب، از علی ؑ روایت شده است که فرمود: در بعضی از راههای شهر

(۵۴۶). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۶۴، ح ۳۴ و در چاپ نجف، ص ۲۶؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۴۷، ح ۱۳۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۸۳، باب ۷۰، ح ۳۱۵؛ منتخب کنز العمّال، بحاشیهٔ مسند احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۴.

(۵۴۷). مناقب خوارزمی، فصل ششم، ص ۶۵، ح ۳۴ و در چاپ نجف، ص ۲۶، ترجمهٔ امام علی‌بن ابی‌طالب ؑ من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۸۳۴به بعد، مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۹؛ فضائل الصحابهٔ احمدبن حنبل، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۱۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۶، ح ۳۶۵۰۴ و ص ۱۷۶، ح ۳۶۵۲۳؛ کفایة الطالب، باب ۶۶، ص ۲۷۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۸، شمارهٔ ۶۸۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، باب ۲۰، ص ۱۵۲، ح
←

مدینه همراه رسول خدا ﷺ می‌رفتم، به باغی گذشتیم که دارای درختان فراوان و پر ثمر بود، عرض کردم: یا رسول‌الله! این باغ چه قدر زیباست؟! پیامبر ﷺ فرمود: در بهشت باغ تو از آن زیباتر است! به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: یا رسول‌الله! این باغ هم بسیار زیباست! پیامبر ﷺ فرمود: هر قدر زیبا باشد از باغ تو در بهشت زیباتر نیست، به باغ سوم، چهارم تا هفتم عبور کردیم و من همان سخن را تکرار نمودم و پیامبر ﷺ نیز همان جواب را تکرار کرد وقتی که از باغها گذشتیم، دست به گردنم انداخت سپس با شدت گریست! عرض کردم: یا رسول‌الله! علت گریهٔ شما چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: گروهی از این مردم، کینهٔ تو را در دل پنهان نموده‌اند و آن را آشکار نمی‌کنند، مگر بعد از حیات من! عرض کردم: آیا به دینم آسیبی نمی‌رسد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه.

→
۱۱۵؛ مناقب محمدبن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱۴۴ و ص ۲۳۶، ح ۱۵۰.

مبحث سی و پنجم

دستور خداوند به پیامبر(ص) برای بیان فضایل علی(ع)

[548] جابربن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا(ص) فرمود: جبرئیل برمن نازل شد و گفت: خدای متعال تو را مأمور می‌نماید که به بیان فضایل علی بن ابی‌طالب در بین اصحابت و یارانت بپردازی، تا آنها نیز سخنان شما را به آیندگان منتقل نمایند و به همهٔ فرشتگان نیز فرمان داده است تا فضایل علی را که شما بیان می‌کنید گوش کنند. خدای متعال به تو وحی می‌نماید و می‌فرماید: ای محمّد! هرکس دربارهٔ علی و فضایل او، با تو مخالفت ورزد، جایگاه او، در آتش است و آن کس که از تو اطاعت نماید جایگاه او در بهشت خواهد بود [رسول خدا(ص) بی درنگ دستور داد تا منادی مردم را به اجتماع دعوت نماید. پس از اجتماع مردم پیامبر(ص) بالای منبر قرار گرفت و به سخنرانی پرداخت نخست فرمود: پناه می‌برم به خدا از شر شیطان رجیم. به نام خداوند بخشنده مهربان. آنگاه فرمود: ای مردم! من مژده دهنده و ترساننده‌ام، من پیامبر امّی هستم که از کسی خواندن و نوشتن نیاموخته‌ام، من از سوی پروردگارم مأموریت دارم که فضایل

(548). امالی شیخ طوسی، جزء ۴، ص ۱۱۸، ح ۳۹.

مردی که گوشت و خون او گوشت و خون من است و گنجینهٔ دانش من است سخن بگویم؛ کسی که خداوند انتخابش نموده و برگزیده است و او را به خویش هدایت نموده و دوستش می‌دارد. خدای متعال من و او را آفرید و هریک از ما را به فضیلتی امتیاز داد، من به نبوت و او به تبلیغ از من! مرا شهر علم قرار داد و او را دَرِ این شهر. او را خازن علم من قرار داد که از آن علم، احکام دین اقتباس می‌نماید. او را به جانشینی من انتخاب نمود و به من دستور داد، این وصایت را به شما مردم ابلاغ نمایم. خدای مهربان دشمنانش را از عذاب می‌ترساند و دوستانش را مرتبه‌ای والا، کرامت می‌فرماید و شیعیانش را می‌آمرزد و به مردم فرمان داده است تا از او اطاعت نمایند.

ای مردم آگاه باشید، خداوند بزرگ می‌فرماید: دشمنی با او دشمنی با من و دوستی با او دوستی با من است! آن‌کسی که او را دشنام دهد مرا دشنام داده است و آن‌کس که با او مخالفت داشته باشد با من مخالف است و آن‌کس که نسبت به او عصیان ورزد نسبت به من تمرّد کرده و آن‌که او را اذیت نماید، مرا اذیت کرده است و آن‌که کینهٔ او را به دل بگیرد با من کینه ورزیده است و کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و آن کس که ارادهٔ او کند مرا اراده نموده و هرکسی نسبت به او حیله ورزد نسبت به من حیله کرده و آن‌که او را یاری نماید مرا یاری نموده است.

سپس فرمود: ای مردم! سخنان مرا بشنوید و فرمان مرا اطاعت کنید، زیرا شما را از عذاب دردناک روزی می‌ترسانم که می‌فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَودلو انَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَداً بَعِيداً وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ»:[1] روزی که هر نفس کارهای خوب خود را در پیش رویش حاضر می‌بیند و همچنین کارهای بدش را مشاهده می‌کند و آرزو دارد که ای کاش بین من و بدی‌هایم مسافتی طولانی بود. و خداوند شما را از نافرمانی خویش بر حذر می‌دارد و بازگشت همه به سوی اوست.

۱. سورهٔ آل عمران (۳)، ۳۰.

آن گاه دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: ای مردم! این کسی که به شما معرفی می‌کنم، پیشوای مؤمنان و حجت خدا بر همهٔ خلق است که با کافران جهاد می‌کند، سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: پروردگارا! تو شاهدی که من به دستور تو عمل نمودم و این مأموریت را انجام دادم، اینها بندگان تواند و تویی که بر اصلاح بندگانت قدرت داری، ای خدای مهربان آنها را اصلاح کن. هم اکنون برای شما مردم و خودم از پیشگاه خداوند، پوزش می‌طلبم و آمرزش همه را از او می‌خواهم.

آن‌گاه رسول خدا ﷺ از منبر فرود آمد و همزمان جبرئیل نازل شد و پیام خداوند را در ارتباط با ابلاغ مأموریت به اطلاع آن حضرت رساند و عرض کرد: یا محمّد! خدای بزرگ تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید در مقابل انجام این دستور، جزای خیر از سوی خداوند بر تو باد و آفرین بر تو که رسالت پروردگارت را ابلاغ نمودی و توصیه و سفارش لازم را در این مورد به امتت رساندی و مؤمنان را خوشنود ساختی و بینی کافران حق نا شناس را برخاک مالیدی!

ای محمّد! این پسر عمویت آزمایش می‌شود و از عهدهٔ امتحان بر می‌آید و مردم را به وسیلهٔ او امتحان و آزمایش می‌کنیم.

ای محمّد! در هر وقت و هر زمان خدای را ستایش کن و بگو: حمد و سپاس خداوند را سزاست «وَسیعلم الذین ظلموا اَیَّ مُنْقَلِبٍ یَنْقَلِبُونَ»:[1] دیری نمی‌گذرد که با دست انتقام الهی ستمکاران کیفر می‌شوند.

(۵۴۹) ابن عباس گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال به من پنج خصلت و به علی نیز پنج خصلت کرامت نمود: جوامع الکلم (سخنان جامع و پر معنی)، را به من و به علی جوامع العلم (مجموعهٔ دانش) بخشید، به من نبوّت و به علی وصایت داد،

۱. سورهٔ شعراء (۲۶)، ۲۲۷.

(۵۴۹). کشف الغمّة اربلی، ج ۲، ص ۹؛ امالی شیخ طوسی، جزء چهارم، ص ۱۰۲؛ مدینة المعاجز، ص ۹۲، ح ۳۲.

به من کوثر و به او سلسبیل [که در سورهٔ دهر از آن توصیف شده است] مرحمت نمود، به من وحی و به علی الهام عنایت کرد. و مرا در شب معراج و اسراء به سوی خویش فراخواند و برای علی راه آسمانها راگشود و حجابها را از میان برداشت، آنچنان که او مرا دید و من او را دیدم! سپس دیدهٔ رسول خدا ﷺ پر از اشک شد! عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد علت گریهٔ شما چه بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای ابن عباس، نخستین کلامی که خدا با من داشت این بود که فرمود: به پایین نگاه کن، دیدم حجابها برداشته شده و درهای آسمان باز است، علی سر را به سوی من بلند نموده و با من سخن می‌گوید و من هم با او صحبت می‌کنم و خدا نیز با من تکلّم می‌نماید! گفتم: سخن خدا با تو چه بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: خداوند به من خطاب نمود و فرمود: یا محمد! من علی را وصیّ، وزیر و جانشین تو قرار دادم این سخن مرا به او ابلاغ کن و اوست که سخن تو را می‌شنود!

پیام خدا را، در حالی که در پیشگاه خداوند بود، به او رساندم و او سر تعظیم فرود آورد و گفت: فرمان خدا را اطاعت می‌کنم و دستور او را می‌پذیرم. در آن حال خداوند به فرشتگان امر نمود، تا بر او درود فرستند و آنها هم بر علی درود و سلام فرستادند و علی هم متقابلاً به آنها سلام نمود و دیدم فرشتگان یک‌دیگر را مژده می‌دادند و به هر گروهی از آنها که می‌گذشتم، به من تهنیت می‌گفتند.

یا محمد! قسم به خدایی که تو را به رسالت مبعوث نمود، سرور و شادمانی برای فرشتگان در مورد خلافت علی از سوی خداوند، پدید آمد و حاملان عرش را مشاهده نمودم که سرها را به سوی زمین افکنده‌اند، از جبرئیل پرسیدم، اینها چرا به زمین توجه دارند؟ گفت: از خداوند دیدار علی را می‌خواهند و خدا هم به آنها رخصت دیدار علی داده است پس از بازگشت به زمین، جریان را به علی گزارش نمودم، او هم عین ماجرا را مو به مو با من در میان گذاشت فهمیدم که من گامی برنداشته‌ام، مگر اینکه علی در جریان بوده و از آن با اطلاع است!!

ابن عباس گوید: عرض کردم: یا رسول‌الله! مرا راهنمایی کن، فرمود: بر تو باد محبت علی‌بن‌ابی‌طالب! بار دیگر سخنم را تکرار نمودم و عرض کردم: یا رسول‌الله! مرا به خیر و

صلاحم ارشاد نمای! پیامبر ﷺ فرمود: بر تو باد مودّت علی‌بن‌ابی‌طالب! سوگند به خدایی که مرا به نبوت مبعوث نموده که خداوند هیچ عمل نیکویی از بنده‌ای نمی‌پذیرد مگر اینکه از او راجع به محبت با علی پرسش نماید و خداوند داناتر است و این سؤال به خاطر این است که اگر بنده‌ای به محبت علی اعتراف نماید اعمال وی قبول است وگرنه از خداوند چیزی پنهان نیست تا از آن بپرسد و اگر پاسخی نداشت چیز از دیگری پرسش نمی‌شود و رهسپار جهنم می‌گردد! ای ابن عباس به آن کس که مرا به حق به رسالت برانگیخت، آتش دوزخ نسبت به دشمن علی خشمناک‌تر است از آن کس که برای خداوند فرزندی قائل باشد!

ای فرزند عباس، اگر فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل، بر دشمنی علی اجتماع نمایند و هم عقیده باشند بی تردید خداوند همهٔ آنها را به آتش دوزخ در خواهد افکند.

گفتم: یا رسول‌الله! آیا ممکن است کسی با علی دشمن باشد؟

فرمود: آری، گروهی با علی دشمن‌اند که از اسلام واقعی، بهره‌ای ندارند، گرچه در ظاهر خود را مسلمان و امت من بدانند.

ای ابن عبّاس، نشانهٔ دشمنی آنها با علی این است که افراد پایین‌تر از او را براو تفضیل می‌دهند! به آن کس که مرا بحق به نبوّت مبعوث نمود، سوگند یاد می‌کنم که هیچ پیامبری گرامی‌تر از من و هیچ جانشین پیامبری گرامی‌تر از علی نیافریده است.

ابن عباس گوید: این توصیه و سفارش رسول خدا ﷺ را همیشه آویزهٔ گوشم ساختم و هماره دوستی، محبت و ولایت علی داشته‌ام و هیچ عملی بزرگتر از مودت او برای خویش سراغ ندارم!

ابن عباس گوید: روزگاری نه چندان کوتاه گذشت و رسول خدا ﷺ در آستانهٔ رحلت از این جهان قرار گرفت، و من به نزد آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدایت باد، در این زمان که مدت زندگانی شما رو به پایان است، مرا به چه چیزی امر می‌فرمایی؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای ابن عباس! با مخالفان علی مخالف باش و هرگز پشتیبان آنها مباش و آنان را دوست خود انتخاب مکن! عرض

کردم: یا رسول‌الله! چرا در این فرصت کوتاه و مقطع حساس، مردم را به ترک مخالفت و نافرمانی علی دستور نمی‌دهی؟ با اینکه در حال حاضر مانعی در بین نیست؟ رسول خداﷺ چنان گریست که حالت غشوه بر او عارض شد!، سپس فرمود: ای ابن عباس! این مسئله از تقدیر و قضای الهی گذشته است که دشمنان قسم خوردهٔ اسلام با وی مخالفت خواهند نمود! به آن کس که مرا به رسالت برانگیخت، هیچ کسی از مخالفان و منکران حق وی از دنیا نمی‌روند مگر آنکه خداوند نعمتی را که به آنها داده است، از آنها سلب می‌نماید.

ای ابن عباس! اگر خواهان ملاقات پروردگارت هستی درحالی که او از تو راضی و خوشنود باشد، راه علی در پیش گیر هرجا که او هست با او باش و به امامت او خوشنود بوده و با دشمنان او دشمنی کن و با دوستان او دوست باش. ای ابن عباس! تردید دربارهٔ علی و ولایتش هرگز به خود راه مده، چرا که شک دربارهٔ علی، مانند کفر به خدای بزرگ است.

(۵۵۰) از سلمان فارسی نقل شده است که با رسول خداﷺ بیعت کردیم که: در نصیحت و تذکر خیر خواهانهٔ مسلمانان کوتاهی نکنیم، علی را پیشوای خویش بدانیم و او را دوست بداریم.

(۵۵۱) امام صادقؑ از پدران بزرگوارشؑ بازگو نموده که رسول خداﷺ فرمود: آن شبی که مرا در آسمان سیر دادند و به سدرة المنتهی رسیدم، منادی حق به من اعلام

(۵۵۰). امالی شیخ طوسی، جزء ششم، ص ۱۵۵، ح ۹؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۵.

(۵۵۱). ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالبؑ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۷۷۹ - ۷۷۲؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، شمارهٔ ۱۴۶، ۱۴۷ و ص ۶۵، شمارهٔ ۹۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۹ و ج ۳، ص ۱۱۶ و تاریخ اصبهان ج ۲، ص ۲۲۹؛ ذخائر العقبی، ص ۷۰؛ منتخب کنز العمّال در حاشیهٔ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۸؛ امالی شیخ طوسی، جز هفتم، ص ۱۹۶، حدیث ۳۰.

نمود که ای محمّد! دربارهٔ علی سفارش و توصیه کن، زیرا او سیّد مسلمانان، پیشوای متقیان و رهبر سپیدرویان در روز قیامت است.

(۵۵۲) عبدالرحمان انصاری، از پدرش نقل می‌کند که گفت: رسول خداﷺ فرمود: خداوند نُه فضیلت به من ارزانی داشت که در وجود علی گرد آمده است: سه فضیلت در این جهان و سه فضیلت در آخرت است. دو فضیلت را همیشه برای او خواستارم و نسبت به یک فضیلت باقی مانده بیمناکم! اما آن سه فضیلت دنیایی عبارتند از اینکه: علی عورت مرا می‌پوشاند [یعنی تجهیز من از غسل و کفن و دفن به عهدهٔ اوست]، و سرپرست اهل بیت من و مدبّر امور آنها و وصی من در بین آنها می‌باشد. و آن سه فضیلت اخروی عبارت است از اینکه: پرچم حمد به من داده می‌شود و من به او می‌سپارم، در مقام شفاعت به او اعتماد خواهم داشت، در حمل کلیدهای بهشت و تقسیم آن در میان بهشتیان مرا کمک خواهد نمود. اما آن دو چیز که برای او خواستارم: این است که پس از من هرگز گمراه و کافر نخواهد شد و آن دیگر که بر او بیمناکم این است که قریش پس از من نسبت به او بد رفتاری و غدر خواهند نمود.

(۵۵۳) از عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش روایت شده است که گفت: در روز جنگ خیبر، رسول خداﷺ پرچم را به دست علیؑ داد و خداوند پیروزی را به وی کرامت نمود و در روز غدیر خم او را به مردم معرفی کرد و فرمود: او مولای هر مرد و زن با ایمان است و به او فرمود: یا علی! تو از منی و من از تو هستم و تو پس از من برای تأویل قرآن می‌جنگی، همان گونه که من برای تنزیل آن جنگیدم!

و به او فرمود: رتبه و منزلت تو نزد من همان منزلت و رتبهٔ هارون نزد موسی است.

(۵۵۲). امالی شیخ طوسی، جزء هشتم، ص ۲۱۲، ح ۹.

(۵۵۳). امالی شیخ طوسی، جزء ۱۲، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۶۳؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۴.

و به او فرمود: صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است.

و فرمود: ریسمان و دستگیرهٔ استوار الهی هستی [که مردم باید به آن چنگ زنند].

و فرمود: تو در آن مواردی که مردم سرگردان و متحیر هستند، برایشان تبیین می‌کنی و مشکلاتشان را حل می‌نمایی.

و فرمود: تو رهبر و پیشوای هر مرد و زن مؤمن و ولیّ آنها خواهی بود.

و فرمود: تویی که خداوند آیهٔ: «وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»[1] و این [آیت] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش بر مردم در روز حجّ اکبر دربارهٔات نازل نموده است.

و فرمود: تویی که به سنّت من عمل می‌کنی و از ملت من دفاع خواهی نمود.

سپس فرمود: در روز قیامت نخستین کسی که سر از قبر بیرون می‌کشد و از بستر خاک سر بر می‌دارد من هستم و تو نیز با من سر از خاک بر می‌داری [و با هم به قیامت می‌رویم].

و فرمود: من در کنار حوض هستم و تو نیز با منی.

و فرمود: نخستین کسی که به بهشت وارد می‌شود منم و تو پس از من و پس از تو حسن و حسین و فاطمه وارد می‌شوند. خدای متعال به من وحی نمود تا فضایل تو را به مردم اعلام کنم و من این مأموریت را انجام داده و به مردم ابلاغ نمودم.

یا علی! از کینه‌هایی که بعضی نسبت به تو در دل دارند و جز بعد از مرگ من آشکار نخواهند کرد برحذر باش، نفرین خدا و نفرین کنندگان بر آنها باد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ به شدّت گریست گفته شد ای پیامبر گریه برای چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این کینه توزان ستمگر، علی را آزار خواهند نمود و او را از حق مسلمش، منع خواهند کرد با وی می‌جنگند و بعد از او فرزندانش را می‌کشند! و نیز جبرئیل به من خبر داد، این ستمگریها و ظلمها دربارهٔ فرزندانش همچنان تا قیام قائم آنها، ادامه خواهد داشت، ولی

۱. سورهٔ توبه (۹)، ۳.

پس از قیام قائم، قدرت آنها بالاگرفته و امّت بر محبّت آنها اجتماع خواهندکرد. در آن روز بدگویان آنها اندک، دشمنان آنها ذلیل و مدح گویان آنها فراوان خواهند بود و این مژدگانی و پیش‌گویی در زمانی تحقّق می‌یابدکه وضع جهان، دگرگون شود و بندگان مخلص مستضعف را امید به اصلاح باقی نمی‌ماند! آنگاه است که قائم اهل بیت، در بین آنها ظاهر می‌شود و نومیدیها را به امید تبدیل می‌نماید؛ سپس فرمود: نام او نام من و نام پدرش مانند نام پدرم و از فرزندان دخترم فاطمه است و آن زمان است که حق به دست آنها آشکار می‌شود و با شمشیر برندهٔ آنان باطل را محو خواهد نمود و همهٔ مردم خواه از روی میل و خواه از ترس با آنها مخالفت نکرده و پیرو آنها خواهند شد.

راوی گوید در این حال، گریهٔ رسول خداﷺ فرو نشست و به گروه مؤمنان خطاب نمود و فرمود: شما را به شادمانی و گشایش کارهایتان در دولت قائم، مژده می‌دهم، زیرا این قیام وعدهٔ الهی است و تخلّف در آن راه ندارد و این پیروزی نزدیک و قریب الوقوع است. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: بارالها! اینان اهل بیت منند، پلیدی را از آنها دور گردان و نظر رحمت را بر آنها بیفکن و آنان را یاری کن و در گرفتاری به فریادشان برس و آنان را عزّت ببخش و خلیفهٔ من در بین آنها باش زیرا بر همه چیز قدرت داری [و هر چیزی از نیروی لایزال تو بهره می‌گیرد].

(۵۵۴) امّ سلمه اطلاع یافت که غلامش، از علیؑ بدگویی می‌کند و [سخنانی دور از شأن آن حضرت بر زبان می‌راند] وی را به حضور طلبید و با مهربانی به هدایت او پرداخت و گفت: فرزندم شنیده‌ام علی را عیبجویی می‌کنی؟! گفت: آری امّ سلمه گفت: مادرت به سوگت بنشیند، بنشین تا سخنی راکه از رسول خداﷺ دربارهٔ علیؑ شنیده‌ام برایت بازگو کنم! آنگاه به اختیار خود هر راهی راکه خواهی انتخاب کن! در آن روز و

(۵۵۴). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶؛ امالی شیخ طوسی، ج ۲، جزء پانزدهم، ص ۳۹؛ ینابیع المودّة، باب پانزدهم، ص ۸۱؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۹۹.

شبی که رسول خدا ﷺ در حجره‌ام بود، برای اجازه ورود، نزدیک آمدم، حضرت به من اجازهٔ ورود نداد، در آن حال، از شدت ناراحتی به رو در افتادم و پایم سست شد و با خود گفتم: نکند این عدم رخصت، به خاطر نافرمانی باشد و یا آیه‌ای دربار‌ه‌ام رسیده باشد! برای نوبت دوم اجازهٔ ورود خواستم، باز همان جواب را شنیدم! تا نوبت سوم که اجازهٔ ورود داد و به حجره وارد شدم، علی را دیدم که در پیش روی وی به زانو نشسته و می‌گفت: پدرم و مادرم فدایت باد، اگر چنین و چنان شد وظیفه‌ام چیست و چه باید بکنم؟ رسول خدا ﷺ او را به صبر و خویشتن داری فرمان می‌داد، برای بار دوم علی سخنش را تکرار نمود و همان پاسخ را شنید، برای سومین بار که علی گفتارش را اعاده نمود، فرمود: یا علی! اگر آنها (مخالفان) رفتارشان را تکرار کردند، شمشیر را بر شانه بگذار و گام به گام آنها را گردن بزن، تا مرا ملاقات کنی، در حالی که از شمشیرت خون آنها بچکد!!

پس از پایان مذاکره، رو به من نمود و فرمود: ای امّ سلمه، چرا در چهره‌ات آثار ناراحتی می‌بینم؟ عرض کردم: چرا ناراحت نباشم، با اینکه دو بار از شما اجازهٔ ورود خواستم، اما شما اجازه ندادید! پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند! به خاطر پدیده‌ای ناپسند نبود که از ورودت مانع شدم، زیرا خدا و رسولش همیشه تو را به خوبی یاد کرده‌اند. اما تو در حالی آمدی که جبرئیل در سمت راست و علی در سمت چپ من نشسته بودند و جبرئیل از پیش آمدهای ناگواری که پس از من، به وقوع می‌پیوندد، خبر می‌داد [و می‌گفت: این حوادث دربارهٔ علی واقع خواهد شد] و به من امر می‌کرد که علی را در جریان آن قرار دهم و دربارهٔ او وصیت نمایم! امّ سلمه بشنو و بر آن گواه باش که علی بن ابی‌طالب در دنیا و آخرت برادر من است. ای امّ سلمه بشنو و گواه باش که علی وزیر من در دنیا و آخرت خواهد بود. ای ام‌سلمه بشنو و گواه باش که علی پرچمدار در دنیا و حامل پرچم حمد در روز قیامت است ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی بن ابی‌طالب وصی و جانشین من است و کسی است که به وعده‌های من جامهٔ عمل می‌پوشاند و عده‌ای را از حوض من (کوثر) طرد می‌نماید! ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این علی بن ابی‌طالب آقای مسلمین و پیشوای متقین و رهبر مؤمنین و سپیدرویان است. او کسی

است که با ناکثین، قاسطین و مارقین پس از من، می‌جنگد.

گفتم: یا رسول‌الله! این سه گروه را برایم معرفی کن، ناکثان کیستند؟ فرمود: کسانی که در مدینه با او بیعت می‌کنند، اما در بصره بیعت خود را می‌شکنند و با او می‌جنگند!

گفتم: قاسطان چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و یارانش که از حق عدول نموده و بیعت او را نمی‌پذیرند!

گفتم: مارقان چه کسانی‌اند؟ فرمود: اصحاب نهروان که بر او خروج خواهند کرد.

پس از سخنان ام سلمه، مولی (غلام) وی او را دعا نمود و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که گره از قلبم گشوده و مرا به حق راهنمایی نمودی برای همیشه شادمان و خورسند باشی؛ از این پس به خدا سوگند! هرگز علی را دشنام نمی‌دهم.

مبحث سی و ششم

اخباری که زبیر بن بکّار، نقل نموده است

وی زبیر بن بکّار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوّام است که در دشمنی با علی همتایی نداشت و از سر سخت‌ترین دشمنان علی‌ﷺ بوده است.

(۵۵۵) وی گوید: ابن عباس به من گفت: با عمربن الخطاب، در یکی از کوچه‌های مدینه درحالی که دستم در دست او بود و راه می‌رفتم، به من گفت: ای ابن عباس! گمان نکنم از صاحب تو (علی‌ﷺ) مظلومتری وجود داشته باشد!! با خود گفتم؟ به خدا سوگند پیش از هر چیز جواب او را خواهم گفت و بی درنگ او را پاسخ دادم که ای امیرالمؤمنین! آنچه را که با ظلم از او گرفتی به او بازگردان! وی از این جواب ناراحت شد و به عنوان اعتراض، دستش را از دستم کشید و ساعتی همهمه کنان قدم زد، سپس توقف کرد، باز به من گفت: علت این مظلومیت را جز کوچک شمردن وی چیز دیگری نمی‌دانم! در دل گفتم: به خدا قسم این سخن از اوّلی بدتر است و فوراً در جوابش گفتم: به

(۵۵۵). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۰۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱، با اختلاف لفظی و اضافات.

خدا قسم خداوند در آن روزی که فرمان داد سورهٔ برائت را از رفیق تو (ابوبکر)، بگیرد و به مشرکان ابلاغ نماید، او را کوچک نشمرد! [یعنی این کوچک شماری قوم جز نافرمانی و تمرّد از امر پروردگار مفهوم دیگری ندارد، چراکه خدا او را بزرگ دانسته و دیگران او را کوچک شمردند] ابن عباس گفت، با شنیدن جواب دوم از من رو برگرداند و سخنی نگفت و از من جدا شد و راهش را ادامه داد.

(۵۵۶) روایت دیگر از احمدبن ابی‌طاهر در تاریخ بغداد از ابن عباس نقل شده است که گفت: در نخستین روزهای خلافت عمر، نزد او رفتم در حالی که یک صاع خرما در ظرف آن و در پیش روی او بود و می‌خورد؛ او به من تعارف کرد، فقط یک دانه خرما میل نمودم، اما او آن یک صاع را تا به آخر خورد و از کوزهٔ آبی که نزد او بود آب نوشید، سپس بر بالشی که داشت تکیه زد و به من رو نمود و گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ فکر کردم از عبدالله بن جعفر می‌پرسد، گفتم: بانوه‌اش سرگرم بود. گفت: از او نمی‌پرسم، مقصودم بزرگ شما اهل بیت (علی) است! گفتم: به آبیاری درختان خود مشغول است و قرآن را تلاوت می‌نماید! گفت: ای عبدالله! خون شترهای قربانی برگردن تو باشد [سوگندی است که در آن زمان یاد می‌کردند] اگر این پرسشم را کتمان کنی! گفتم: بگو، گفت: آیا از موضوع خلافت چیزی در ذهن او باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می‌کند رسول خدا خلافت را برای او قرار داده است؟ گفتم: آری و اضافه می‌کنم که راجع به ادعای علی از پدرم پرسیدم و او گفت: علی راست می‌گوید! عمر گفت: پیامبر خداﷺ گاهی سخنان والایی و بزرگی بر زبان می‌راند که هیچ حجت و برهانی آن را ثابت نمی‌کند و عذری را از میان بر نمی‌دارد!

آری گاهی این مسأله را گوشزد می‌نمود و می‌خواست در بستر مرگ صریحاً نام او را

(۵۵۶). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰، به نقل از تاریخ بغداد ابی طاهر؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶.

عنوان نماید، من از آنجایی که براسلام بیمناک بودم و به آن شفقت داشتم که نکند در این مسیر، خطری آن را تهدید نماید! از تصریح به اسم او ممانعت نمودم! سوگند به خدای این خانه (کعبه معظمة) قریش بر این امر (خلافت علیؑ) هرگز اجتماع نمی‌کردند و اتفاق آراء در بین آنها صورت نمی‌گرفت و اگر او متصدی این امر می‌شد، عربها از اطراف مدینه کوس مخالفت می‌زدند و بیعت او را می‌شکستند و چون رسول خداﷺ متوجه شد که از قصد او آگاهم، دست نگه داشت و در این مورد چیزی نگفت و خدا هم قضای حتمی‌اش را جاری نمود [و آن چه راکه صلاح اسلام و مسلمین در آن بود به اجرا گذارد!! [مؤلف گوید] این گفتهٔ عمر، اشاره به مسأله دوات، قلم و کاغذ است که پیامبر دستور داد بیاورند، اما عمر مانع شد و گفت: این مرد براثر شدّت درد، هذیان می‌گوید (انّ الرجل لیهجر) و [کتاب خدا ما راکافی است].

برگردیم به احادیثی که زبیربن بکار نقل کرده است. او گوید: عمویم مصعب، از جدم عبدالله بن مصعب بازگو نموده که گفت:

(۵۵۷) وکیل مؤنسه طرف مقابلش را به دادگاه، نزد شریک بن عبدالله قاضی فرا خواند و در مسأله‌ای که با هم نزاع داشتند از وی شکایت نمود. قاضی با آرامی سخنان طرفین را گوش می‌کرد، تا درمورد تشخیص حق اشتباه نکند، در این میان وکیل مؤنسه که موقعیت خویش را بالا می‌دید و از سوی وی پشت‌گرمی داشت با ناز و تکبر مخصوصی، به دشمن موکلش هجوم نموده و با سخنان درشت به روی او فریاد می‌کشید! شریک که حرکات وکیل را از سویی برخلاف نظم قضاء می‌دانست و از سوی دیگر بی احترامی نسبت به دادگاه و شخص قاضی، تلقی می‌کرد به او پرخاش نمود و گفت: خاموش باش «لاأم لک»: تو را مادر مباد: [کنایه از اینکه مادری نجیب نداری] وکیل گفت: [مرا می‌شناسی که اینگونه با من پرخاش می‌کنی] من قهرمان [یعنی وکیل و کارفرمای امور] مؤنسه‌ام! قاضی

(۵۵۷). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۳.

[برای تأدیب او به غلامی که مأمور اجرایی دادگاه بود] فرمان داد تا او را چند سیلی بزنند، غلام، ده سیلی به صورت او نواخت، وکیل با ذلّت و خواری گرفتن نتیجه، دادگاه را ترک کرد و به نزد مونسه رفت و از دست شریک قاضی شکایت کرد: مونسه بی درنگ نامه‌ای به مهدی عباسی نوشت و از برخورد قاضی با وکیلش شکایت نمود و مهدی او را از منصب قضاوت عزل نمود و پیش از اینکه او را برکنار کند با خشونت و عتاب به وی گفت: آیا مانند تو کسی باید متولی احکام مسلمانان باشد؟ قاضی گفت: چرا ای امیرمؤمنان؟ مهدی گفت: به این علت که با عموم مردم در مسألهٔ خلافت مخالفی و در مسألهٔ امامت و رهبری منفرد هستی و تنهایی! شریک گفت: من دینی جز دین عامه مردم نپذیرفته‌ام، پس چگونه با آنها مخالفت خواهم نمود؟ و اما در مسألهٔ امامت و رهبری باید بگویم که جز کتاب خدا و سنّت رسول اکرم ﷺ امام و پیشوایی دیگر ندارم. اما اینکه امیرالمؤمنین می‌گوید: کسی مانند من نباید متصدی امر قضاوت مردم باشد، این چیزی است که شخص شما آن را انجام داده‌اید و اگر در این کار خطایی مرتکب شده‌اید باید از آن استغفار کنید و اگر این انتخاب اشتباه نبوده باید به آن ملتزم باشید و قاضی را در مقام قضاوت نگاه دارید!

مهدی گفت: عقیدهٔ تو دربارهٔ علی چیست؟ شریک گفت: عقیدهٔ من همان است که جدّت عباس و عبدالله بر آن بودند، مهدی گفت: نظر آنها در این مسأله چه بوده است؟ شریک گفت: اما عباس هنگامی که مرد بر این اعتقاد بود که علی از همهٔ صحابه برتر بود و تا پایان عمر بر این اعتقاد استوار ماند به این دلیل که بزرگان صحابه و مهاجران در حلّ مسائل مشکل و پیچیده و در حوادث و پیش آمدها، به او نیاز داشتند، اما او به کسی نیازمند نبود!

و اما عبدالله بن عباس ﷺ کسی است که در کنار و همراه علی با دو شمشیر، پیشاپیش علی جنگید و در تمام جنگها با او حضور فعّال داشت و دستورات او را به کار می‌بست و او را رهبری مطاع می‌پنداشت و تخلف از فرمان او را گناهی بزرگ می‌دانست! اگر امامت علی جائرانه و ظالمانه بود نخستین کسی که در متن این قضیه دیده می‌شد پدرت عبدالله

بوده است! زیرا او مردی فقیه و به احکام الهی بینشی ویژه داشت و از همه بهتر می‌فهمید! مهدی عباسی با شنیدن این سخنان که جوابی برای آن نداشت خاموش شد و شریک هم مجلس را ترک نمود و بین این مجلس مناظره و عزل او یک هفته بیشتر طول نکشید.

(۵۵۸) زبیر بن بکّار [از رجال حدیث خود] روایتی نقل نموده است که: عبدالله بن زبیر به ابن عباس گفت: تویی که با امّ‌المؤمنین و حواری رسول خدا ﷺ (طلحه و زبیر) جنگیدی و به صحت متعة (ازدواج موقّت) فتوا دادی؟ عبدالله گفت: جنگ با او را تو و پدرت و دائیت آغاز نمودید به این علت که او را از منزلش خارج ساخته و به صحنهٔ نبرد آوردید، با اینکه طبق دستور قرآن و فرمان رسول خدا ﷺ باید در خانه‌اش می‌ماند و خارج نمی‌شد و اینکه او را به امّ‌المؤمنین یاد کردی، آری او مادر مؤمنانی مانند ما بود و به برکت ما به این لقب مفتخر گردید و ما هم فرزندان خوبی برای او بودیم [خداوند از او بگذرد] این تو و پدرت بودید که با علی جنگیدید، اگر علی انسانی مؤمن و با فضیلت بود، چرا با او جنگ کردید؟ و شما با این جنگیدن با او راه گمراهی را در پیش گرفتید و اگر علی کافر بود، چرا از جنگ با او فرار کردید و غضب خداوند را بر جان خویش خریدید؟

اما مسألهٔ متعة، برای تو بگویم که من همیشه آن را حلال می‌دانم، زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: متعة حلال است من هم طبق فرمان رسول خدا ﷺ آن را حلال دانسته و به حلیت آن فتوا دادم.

(۵۵۹) زبیر [از رجال حدیث خود] از مطرف بن مغیرة بن شعبة نقل می‌کند که گفت: با پدرم بر معاویه وارد شدیم، پدرم مرتباً نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه‌ای که نزد

(۵۵۸). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵.

(۵۵۹). کشف الغمّة، ج ۲۸ ص ۴۲.

او بود با وی به گفتگو می‌پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می‌گشت و برایم بازگو می‌نمود و از او به خوبی یاد می‌کرد و بر عقل و درایت او آفرین می‌گفت: در یکی از شبها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد ساعتی گذشت که نه او چیزی می‌گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی برخلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرات دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث‌ترین مردم روی زمین آمده‌ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می‌کردم، پرسیدم یا امیرالمؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به اعمال خیر بپردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی‌هاشم که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته‌اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صلهٔ رحم به جا آوری بسیار به جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیلهٔ تیم (ابوبکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گهگاهی از او یاد می‌شود، فقط می‌گویند: ابوبکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از تیرهٔ بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیّت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد.

سپس زمام امر به دست عثمان از قبیلهٔ بنی امیة که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی ماند اما این برادر بنی‌هاشم یعنی رسولخدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه‌های مساجد، نام او، به عظمت یاد می‌شود و مردم «اشهد ان محمداً

رسول‌الله» بر زبان جاری می‌کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی‌شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند. این سخن دربارهٔ رسول خدا ﷺ جز سستی عقیدهٔ او نسبت به آن حضرت نام دیگری ندارد.

(۵۶۰) زبیر از رجال حدیث خود نقل کرده است که محقن بن ابی محقن ضبّی بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان! هم اکنون که درک حضور شما نموده‌ام از نزد کسی می‌آیم که فرومایه‌ترین، بخیل‌ترین، ناتوان‌ترین سخن‌گو و ترسوترین عرب است! معاویه گفت: او کیست؟ گفت: علی‌بن ابی‌طالب! معاویه که این سخن را به نفع خود می‌دید، به مردم شام اعلام نموده و گفت: بشنوید این برادر عراقی شما چه می‌گوید:! بنگرید که چگونه او را احترام و تکریم نمایید و مهمانی کنید، سپس از او خواست تا بار دیگر حرفهایش را تکرار کند و او بار دیگر به تکرار گفته‌هایش پرداخت! معاویه گفت: وای بر تو ای نادان! چگونه علی را از نظر نسب فرو مایه می‌دانی با اینکه پدرش ابوطالب، جدّش عبدالمطلب، و همسرش فاطمه دختر رسول خدا است! و چگونه می‌توان او را بخیل‌ترین عرب دانست؟ با اینکه به خدا سوگند، اگر خانه‌ای پر از طلا و منزلی پر از کاه در اختیار او باشد، طلاها را پیش از کاه انفاق می‌نماید و آیا می‌توان او را به ترس نسبت داد؟ با اینکه به خدا سوگند، اگر دو گروه متخاصم رو یا روی یکدیگر قرار گیرند، تنها آن شجاع دلاوری که بی‌باکانه، به دشمن حمله و شبیخون می‌زند جز علی کسی دیگر نیست! و چگونه می‌توان او را در سخن گفتن ناتوان دانست؟ با اینکه به خدا سوگند، جز او کسی فنّ بلاغت را در میان قریش بنیان نکرد، سپس گفت: آن که مادر محقن او را بزاد از نظر نسب پست‌تر، بخیل‌تر، ترسوتر و در سخن گفتن ناتوان‌تر است! به خدا سوگند اگر آنچه را که میدانی در میان نبود، هر آینه سر از تنت برمی‌گرفتم، مواظب باش، بار دیگر این

(۵۶۰). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷.

سخن را تکرار نکنی! خدا تو را لعنت کند.

محقن گفت: به خدا قسم تو از من نسبت به او بیشتر جفا و ستم کرده‌ای! زیرا تو میدانی او چه قدر منزلت دارد و با این حال با او جنگیدی! معاویه گفت: دشمنی من با او به خاطر ریاست و قدرت است و نه چیز دیگر!

محقن گفت: آیا در مقابل خشم خداوند و عذاب دردناک، همین مقام و ریاست که غصب کرده‌ای کافی است!

معاویه گفت: چنین نیست که تو می‌پنداری، من از خداوند چیزی را می‌شناسم که تو به آن جاهلی، آنجا که می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»:[1] و رحمتم همه چیز را فراگرفته است. [اما معاویه توجه نداشت که این آیه بهره‌ای برای او ندارد، زیرا خداوند می‌فرماید: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: رحمتم را برای تقویٰ پیشگان مقرر نمودم و تردیدی نیست که معاویه و معاویه صفتان از این کالا بهره‌ای ندارند].

(۵۶۱) زبیربن بکّار، با اسنادش به عمّار یاسر گوید: رسول خداﷺ فرمود: هماره کسی که به خدا ایمان آورده و نبوّت مرا پذیرفته است، به ولایت علی توصیه می‌نمایم، چرا که هرکس ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و آن کس که ولایت او را بپذیرد، بی تردید در تحت ولایت خدا خواهد بود.

و آن کس که محبت او را در دل داشته باشد، این محبت با محبتی که از من دارد، توأم است و هرکس محبت مرا به دل دارد به خداوند محبت خواهد داشت.

۱. سورهٔ اعراف (۷)، ۱۵۶.

(۵۶۱). کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۲.

مبحث سی و هفتم

فتوّت و جوانمردی آن حضرت علیه السلام

همهٔ مردم اتفاق دارند که در جنگ احد جبرئیل فرود آمد و اعلام نمود: «لا سیف الّا ذوالفقار و لا فتی الّا علی» و جوانمردی در پهنهٔ هستی جز علی نبوده و نیست و شمشیر برنده‌ای جز ذوالفقار وجود ندارد.

[۵۶۲] خوارزمی و غیر او، از محمّدبن عبیدالله بن ابی‌رافع نقل نموده‌اند که گفت: جبرئیل، در روز احد به آواز بلند اعلام نمود: «لا سیف الّا ذوالفقار و لا فتی الّا علی» این حدیث به طرق فراوانی از راویان حدیث نقل شده است.

(۵۶۲). مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۷، حدیث ۲۳۴؛ مناقب خوارزمی، فصل شانزدهم، ص ۱۰۳ چاپ نجف و ص ۱۶۷، ح ۲۰۰ و چاپ قم فصل ۱۶، ص ۱۰۷، چاپ نجف و ص ۱۷۳، ح ۲۰۸، چاپ قم؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴؛ الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۹۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۰۶، شمارهٔ ۱۲۴۱؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۸۴، ۸۵ و ج ۶، ص ۱۲ ـ ۲۳؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۹۷.

(۵۶۳) ابو عمر زاهد با اسناد به ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول اکرم ﷺ روزی در حالی که شادمان بود، فرمود: «أنا الفتى ابن الفتى اخوالفتى»: من جوانمردم، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد، اما اینکه فرمود: من جوانمردم به این دلیل است که او به اجماع و اتفاق همه، جوانمرد عرب بود، یعنی آقا و بزرگ آنها و اینکه فرمود: و فرزند جوانمرد هستم، زیرا وی فرزند ابراهیم خلیل ﷺ، چرا که خداوند او را در قرآن جوانمرد و با کرامت نامیده، در آنجا که می‌فرماید: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتىً يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»:[1] گفتند: «شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود.» و اینکه خود را برادر جوانمرد نامید، از آن روست که برادر علی ﷺ است، زیرا جبرئیل منادی حق، در روز جنگ بدر، در حالی که شادمان بود و به آسمان عروج می‌نمود، گفت: «لاَ سَيْفَ اِلاَّ ذُوالفَقَار وَ لافَتَى اِلاَّ عَلِّي».

(۵۶۴) و از ابن عباس نقل شده است که گفت: ابوذر غفاری، را درحالی که به پردهٔ کعبه آویخته بود، دیدم که می‌گفت: هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و آن کس که مرا نمی‌شناسد، من ابوذرم، شما مردم اگر آنچنان به روزه داری مداومت کنید تا در اثر گرسنگی قامتتان مانند یک تار نخ، باریک گردد و آن قدر نماز بخوانید که مانند گوژ پشت قدتان خمیده شود به حال شما نفعی ندارد، مگر اینکه علی ﷺ را دوست بدارید.

مؤلف گوید: اگر مانند ابوعمر زاهد که اهل سنت، او را زاهدترین مردم می‌نامند، چنین روایتی نقل می‌کند، چگونه روا باشد که از آن غفلت نموده و آن را نادیده بگیرند! آری این محبّت دنیا و قدرت طلبی است که حقایق را در پردهٔ غفلت مستور می‌گذارد.

(۵۶۳). کتابی از ابوعمر زاهد در دسترس نیست، اما این روایت را ابن بابویه قمی، در امالی، مجلس ۳۶، حدیث ۱۰ و محدّث بحرانی، در مدینة المعاجز، ص ۱۵، با اندک اختلافی نقل کرده اند.

۱. سورهٔ انبیاء (۲۱)، ۶۰.

(۵۶۴). تاج العروس زبیدی، ج ۳، ص ۱۵۹، دربارهٔ حمر؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۵۰۴ و ج ۱۶، ص ۱۲۵، با اختلاف در الفاظ و ج ۱۷، ص ۱۸۵ و ۳۳۰ و ج ۲۱، ص ۵۳۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۹۷، ح ۳۴۰؛ کفایة الطالب، باب ۸۷، ص ۳۱۸ ترجمة امام علی بن ابی طالب ﷺ من تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۱۷۹؛ شواهد التنزیل، ص ۴۲۶، ح ۵۸۳.

فصل چهارم

فضایلی که پس از شهادت آن حضرت برای وی ثابت شده است

(۵۶۵) شیخ فاضل، ابن بابویه که مردی دانشمند و از فرزندان و نوادگان مصنّف بزرگ، ابوجعفر محمدبن بابویه است، کتابی در فضایل مولا امیرالمؤمنین ﷺ تصنیف نموده و ملتزم شده است که چهل حدیث با عنوان: «اربعین حدیثاً» نقل کند که هر حدیثی از آن را چهل تن نقل کرده باشند! در این کتاب داستانی عجیب و شگفت انگیز، به این شرح نقل کرده است: که شاعر ببفا،برای دیدار یکی از پادشاهان در هر سال یک نوبت، نزد او حاضر می‌شد. در یکی از سالها که به قصد دیدار او آمده بود، وی را در شکارگاه یافت. وزیر آمدن شاعر را به پادشاه گزارش کرد و او دستور داد، تا شاعر را در یکی از اتاقهای کاخ جای دهند؛ در نزدیکی درب ورودی کاخ اتاقی وجود داشت که برای خوابیدن شاعر اختصاص داده بودند و او هر شب در آنجا می‌خوابید. این غرفه دری به دروازهٔ عمومی داشت و نگهبان قصر در نیمهٔ هر شب با صدای بلند فریاد می‌زد، ای غافلان به یاد خدا باشید، سپس می‌گفت: بر دشمنان معاویه لعنت خدا باد [وسپس علی را ناسزا می‌گفت] و شاعر از آواز او در عذاب بود، اما چاره‌ای جز صبر و تحمل نداشت، اتفاقاً در یکی از شبها شاعر، رسول خدا را در خواب دید که با علی به آن دروازه که نگهبان در آنجا بود آمدند، پس رسول خدا ﷺ به علی ﷺ دستور داد و فرمود: یا علی به این نگهبان مشت محکمی بزن، زیرا چهل سال است که تو را لعنت می‌کند! علی ﷺ به فرمان رسول خدا ﷺ مشت محکمی، بین دو شانهٔ او زد، شاعر وحشت زده از خواب برخاست و منتظر بود که در آن شب نیز مانند شبهای گذشته، همان فریاد را بشنود، اما از نگهبان و از صدای وی خبری نشد! بامداد آن روز، سر و صدای مردم از هر سو بلند بود و به خانهٔ نگهبان هجوم نمودند، شاعر از آنها جریان را پرسیده گفتند: ضربتی به اندازهٔ کف دست، بین دو شانهٔ نگهبان وارد شده و آرامش را از وی سلب نموده است و مرتباً خون از آن موضع جاری است! دیری نگذشت که وی به هلاکت رسید و راهی دوزخ گردید!! این منظره را چهل نفر به چشم خود دیدند.

(۵۶۵). اربعین شیخ منتجب الدین، ص ۹۸، حکایت ۱۴.

(۵۶۶) در شهر موصل، مردی به نام حمدان بن حمدون حارث عدوی بود که کینهٔ شدیدی نسبت به حضرت علی‌ؑ می‌ورزید [و در هرجا وی را به بدی یاد می‌کرد] یکی از اهالی آن شهر که قصد زیارت خانه خدا و عزم مکه داشت برای خداحافظی، نزد او رفت و به او گفت: اگر حاجتی داری، در انجام آن کوشش خواهم کرد! گفت: حاجت مهمی دارم که انجام آن، بر تو آسان است و آن این است که پس از پایان اعمال حج که برای زیارت رسول خدا به مدینه می‌روی پیام مرا به آن جناب ابلاغ کنی و بگویی از چه چیز علی تو را خوش آمده بود که دخترت را به او تزویج نمودی؟ آیا شکم بزرگ، یا پای باریک و یا طاس بودن او مورد شگفتی تو گردیده بود که چنین اقدامی نمودی؟ سپس تاکید کرد که حتماً سفارش وی را به آن جناب ابلاغ کند و او را سوگند داد که در این مورد کوتاهی نکند! آن مرد، پس از ورود به مدینه [و تشرف به مرقد پاک رسول اکرمﷺ و زیارت آن حضرت] و برآورده ساختن نیازهای خویش، سفارش حمدان از یادش رفت، شب هنگام مولی علی‌ؑ را در خواب دید که به او فرمود: چرا سفارش وی را ابلاغ نکردی، بامداد آن روز به حرم مطهر شرفیاب گردید و سفارش حمدان را به رسول خداﷺ رساند، سپس به منزل رفت و خوابید، بار دیگر علی‌ؑ را در خواب دید که دستش را گرفته و با خود وی را به خانهٔ حمدان برد و در را گشود و با کاردی که در دست داشت، سر از تنش برگرفت و کارد خون آلود را به ملافه مالید و سپس در سقف منزل جای داد و از منزل خارج شد، پیام رسان از خواب بیدار شد و ماجرا را برای رفقایش تعریف کرد و تاریخ خواب را یاد داشت نمود.

[اما در منزل حمدان در موصل نیمه شب صدای شیون به حدی بلند شد] که حاکم موصل از خواب پرید و از حادثه جویا شد، به وی گزارش دادند که صاحب منزل را در رختخوابش سر بریده‌اند! حاکم دستور داد برای تحقیق و بررسی واقعه، همسایگان و کسانی که از آنها مشکوک بود، دستگیر و بازداشت کنند! مردم موصل از این جریان به شدت در شگفت بودند که این جریان به چه صورت واقع شده، زیرا نه قفل منزل شکسته

(۵۶۶). مصدری بر این حدیث جز نقل علامهٔ مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۰، مصدر دیگری نیافتم.

شده بود و نه ردّپایی در منزل وجود داشت و حاکم نیز از این جریان سخت متحیّر بود و نمی‌دانست در این مورد باید چه کار کند؟ زیرا ورود هیچ کسی از خارج منزل به آنجا ممکن نبود به اضافه که هیچ علامتی از ورود کسی وجود نداشت و از خانه هم چیزی سرقت نشده بود! امّا همسایگان و افراد مشکوک همچنان در زندان، تحت بازپرسی قرار داشتند، ولی راه حلّی برای این مشکل پیدا نشد، تا آن زمان که حاجیان به وطن بازگشتند و خواب بیننده، متوجه شد که همسایگان در زندان هستند! علت را پرسید، در جواب گفتند: حمدان را در منزلش، سربریده‌اند و حاکم برای تحقیق، همسایگان را زندانی نموده است!

آن مرد با تعجب و با صدای بلند تکبیر گفت سپس گفت: صورت خوابنامه را که نوشته بود، بیرون آوردند و قرائت کردند و متوجه شدند که آن شخص درست در همان شبی که آن حاجی خواب دیده بود، کشته شده است. آنگاه در جمع مردم به خانهٔ مقتول رفتند، نخست به مردم گفت تا ملافه را بیرون آوردند و آثار خون را به آنان نشان داد و جریان را تعریف کرد، سپس گفت: تا کارد خون‌آلود را از سقف آوردند و به آنها نشان داد، حاکم و همهٔ مردم در حالی که از جریان شگفت زده بودند، فرمان داد تا زندانیان را آزاد کنند، زیرا فهمیدند آن خواب از رؤیاهای صادقه است که در آن تردیدی وجود ندارد، سپس مردم به حقانیت مولی اعتراف نمودند و این جریان از الطاف الهی بود که در حق ذریّهٔ آن حضرت به وقوع پیوست.

(۵۶۷) ابو دلف فرزندی داشت [که دشمنی او با علی﷣ وکینهٔ وی به آن حضرت شدید بود] روزی عده‌ای از یاران ابو دلف، دربارهٔ دوستی و دشمنی با علی بحث و گفتگو داشتند در آن حال یکی از میان آنان حدیثی را از پیامبرﷺ یاد آور شد که پیامبرﷺ فرمود: «**یا علی لا یحبّک الّا مؤمن تقی، ولا یبغضک الاّ ولدزنیةٍ او حیضةٍ**»: ای علی کسی تو را دوست نمی‌دارد، مگر مؤمن باتقوا و پرهیزکار و کسی با تو دشمن نمی‌گردد مگر فرزند حیض یا فرزند زنا!

(۵۶۷). مناقب خوارزمی، فصل نوزدهم، ص ۳۲۶، ح ۳۳۶، احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۷۰، ج ۶، ص ۴۰۸ و ج ۷، ص ۱۹۰ ـ ۲۷۰ و ج ۹، ص ۱۱۵ و ج ۱۸، ص ۵۳۳.

فرزند ابو دلف [با شنیدن این حدیث آتش خشم، در سینه‌اش شعله‌ور گردید و] با پرخاش گفت: نظر شما دربارهٔ حرم ابو دلف چیست؟ آیا ممکن است کسی قصد بدی نسبت به وی داشته است تا نطفهٔ من ناپاک باشد، با اینکه من از دشمنان سرسخت او هستم، در آن حال ابو دلف به مجلس وارد گردید و از ماجرا آگاه شد و گفت: تردیدی در صحت این روایت وجود ندارد و این فرزند من هم «ولد الحیض» و هم «ولدالزنا» است! زیرا در آن زمانی که بیمار و در خانهٔ برادرم بستری بودم، پس از گذشت اندک زمانی که حالم رو به بهبود می‌رفت، در یکی از روزها کنیزکی بر من وارد شد تا کارهایم را انجام دهد قلبم به او تمایل نمود و خواسته‌ام را با او در میان گذاشتم، او در آغاز امتناع کرد گفت: من حایضم! اما حرف وی در من اثر نکرد و بزرگی و عظمت خود را به او گوشزد نمودم و با او همبستر شدم و این فرزندم، از آن مقاربت به وجود آمده است و بنابراین هم فرزند حیض است و هم زاده زنا [و به همین علت به دشمنی با علی افتخار می‌کند و حقیقت خود را آشکار می‌نماید].

مؤلف گوید: پدرم حکایتی نقل کرد و گفت: روزی در جمع دوستانم از یکی از خیابانهای بغداد می‌گذشتیم، در بین راه بسیار تشنه شدم به یکی از همراهان گفتم، از این خانه‌ها آبی برایم تهیه کن وی به در منزلی رفت و آب خواست، من و دیگر دوستانم در گوشه‌ای در انتظار او نشستیم، ناگهان دیدم دو پسربچه در حالی که به بازی مشغول بودند، یکی می‌گفت: امام و رهبر مسلمانان پس از پیامبر علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ است و دیگری می‌گفت: ابوبکر، من با خود گفتم آری رسول خدا فرمود: یا علی! ترا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و کسی با تو دشمن نمی‌گردد مگر ولد حیض، در آن حال زنی از خانه خارج شد و در حالی که ظرف آبی در دست داشت به من تعارف نمود و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آنچه را با خود می‌گفتی برایم بازگو کن! گفتم: روایتی از رسول خدا ﷺ به یاد آوردم که به تکرار آن نیازی نیست، او با سوگند اصرار داشت که روایت را برای او بازگویم، حدیث را برای وی بازگفتم، او به من گفت: آقای من این حدیث صحیح است زیرا این دو کودک فرزندان من هستند، آن که علی ﷺ را دوست می‌دارد در حال پاکی من نطفه‌اش بسته شده و دیگری که می‌گوید ابوبکر خلیفه است فرزندی است که با اصرار

پدرش در حال حیض نطفه‌اش منعقد گردیده است و به همین سبب با علی ﷺ دشمن می‌باشد!

(۵۶۸) یکی از پارسایان که همیشه مردم را اندرز می‌داد، در یکی از روزها ضمن وعظ و ارشاد، رشتهٔ سخن را به مدح علی ﷺ کشاند و در مدح مولا داد سخن داد و مردم را با شهد ولایت، سیراب نمود و سخن به درازا کشید و آفتاب به غروب نزدیک گردید و هوا تاریک شد، در آن حال، واعظ رو به آفتاب نمود و این اشعار را سرود:

لا تغربي يا شمس حتى ينقضي — مدحي لصنو المصطفى ولنجله

يثني عنانک إن اردت ثنائه — أنسيت يومک إذ رددت لأجله

ان كان للمولى وقوفک فليك — هذا الوقوف لخيله ولرجله

ای آفتاب لحظاتی آرام باش و غروب مکن، تا ستایش پسرعموی پیامبر و فرزندش را به پایان برم، اگر طالب شنیدن مدح و ستایش او هستی، عنان خود را برگردان و بشنو آنچه را برای مردم می‌گویم آیا به یاد داری که یک روز، برای مولایم علی درحالی که به غروب نزدیک شده بودی، توقف نمودی تا نماز عصرش را به جای آورد؟ بگذار توقف امروز تو نیز، به خاطر او و دوستانش باشد!

آفتاب با شنیدن سخنان واعظ، برگشته و هوا روشن گردید و تا پایان مدح آن حضرت ﷺ همچنان متوقف بود! این جریان در حضور جمعی به وقوع پیوست و با چشم خود این منظره را تماشا نمودند و این قضیّه در نزد عامهٔ مردم شهرت یافت.

مؤلف گوید: در شهر حلّه مردی که به دیانت و صلاح مشهور بود وجود داشت که همیشه ملازم تلاوت قرآن بود و جنیان از روزنه‌ها و پنجره‌های بسته به طرف او سنگ پرتاب می‌کردند و او را سنگباران می‌نمودند و اصرار در آزار وی داشتند! [و این عمل آنچنان با شدّت ادامه داشت که زندگی را بر او تلخ کرده بود و راه فراری هم در پیش نداشت] و من خود آن مواضع سنگ پرانی را به چشم دیدم! وی برای جلوگیری از عمل آنها مرتباً به دعا و تعویذ و قرائت قرآن روی می‌آورد، اما فایده‌ای ندید! ناچار دعاها و

(۵۶۸). بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۹۱؛ تذکرة الخواص، ص ۵۵.

قرآن را در منزل نگاه می‌داشت شاید به برکت قرآن و آن دعاها رفع مزاحمت شود که بازهم اثری ندید و سنگ پرانی قطع نشد، ناگهان به خاطرش رسید که آنان را به علی ﷺ تهدید نماید، از این رو در رو به روی دری که سنگ‌ها از آنجا پرتاب می‌شد ایستاد و در حالی که آنها را نمی‌دید به آنان خطاب کرد و گفت: به خدا قسم! اگر از سنگ پرانی دست بر ندارید از علی ﷺ مدد گرفته و شکایت شما را به آن جناب خواهم نمود! در آن حال سنگ پرانی قطع گردید و دیگر تکرار نشد.

امیر شهر حلّه روزی به قصد شکار به صحرا رفت و بر قبّهٔ «مشهد الشمس» پرنده‌ای را دید و یك باز شکاری، به تعقیب آن فرستاد، پرنده در حال فرار بود و باز او را تعقیب می‌کرد؛ پرندهٔ بیچاره به خانهٔ ابن نما، دانشمند معروف پناه برد، اما باز شکاری او را دنبال کرد و در چنگال خویش گرفت ولیکن دیری نگذشت که باز شکاری از حرکت باز ایستاد و پر و بال او لرزید و پایش در جا خشک شد! همراهان امیر که این منظره را به چشم دیدند به وی گزارش نمودند،او دانست که این مشهد نزد خداوند عظمت بالایی دارد! این جریان را بزرگ شمرده و به تعمیر آن قبّه همّت گماشت.

(۵۶۹) ابن جوزی حنبلی مذهب، درکتاب تذکرة الخواص گوید: عبدالله بن مبارک یک سال به حج می‌رفت و سال دیگر، در جنگ شرکت می‌نمود و این عمل را مدت پنجاه سال، ادامه داد. در یکی از سالهاکه نوبت حج رفتنش بود، درحالی که پانصد دینار به همراه داشت به بازار شتر فروشان رفت، تا شتری را برای سفر حج خریداری نماید در راه به خرابه‌ای رسید و علویه‌ای را دید که مرغابی مرده‌ای راگرفته و بال و پر آن را پاک می‌کرد! عبدالله گوید به او گفتم: با این مردار که خوردن آن حرام است چه می‌کنی؟ گفت: ای عبدالله! از کاری که به تو ارتباط ندارد پرسش مکن! فوراً در دلم چیزی گذشت که نکند این علویه به این مردار نیاز دارد، از این رو سؤالم را تکرار نمودم، او گفت: عبدالله اکنون که اصرار داری، ناچار رازم را برای تو بازگو می‌کنم، من علویه‌ای بی‌سرپرست هستم و چهار دختر یتیم دارم، پدر آنها مدت کمی است که از دنیا رفته است و امروز

(۵۶۹). تذکرة الخواص، ص ۳۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۱.

چهارمین روز است که ما همگی گرسنه‌ایم و می‌دانی که خوردن مردار در حال اضطرار ایرادی ندارد، از این رو این مردار را برداشته‌ام تا غذایی برای آنها تهیه کنم! [با شنیدن این سخن دلم سوخت و روحم مضطرب شد] با خود گفتم: عبدالله، آیا می‌توان این جریان را نادیده گرفت و در چه فکری هستی؟ به او گفتم: چادرت را باز کن او چادر را باز کرد و من تمام دینارها را به دامن او ریختم و او از شرمندگی سر بزیر افکند و به من نگاه نمی‌کرد و من از همانجا به خانه آمدم، درحالی‌که احساس می‌کردم خداوند اشتهای حج را از دلم برگرفته است، پس از پایان زمان حج که حاجیان مراجعت نمودند به دیدن آنها رفتم و قبولی اعمال آنها را از خدا مسألت نمودم، آنها نیز متقابلاً قبولی حج مرا از خدا خواسته و اضافه کردند که ما تو را در فلان مکان [یعنی عرفات، منی و مشعر] دیده‌ایم، من که می‌دانستم به حج نرفته‌ام، از سخنان آنان به فکر فرو رفتم که معنای این سخنان چیست؟ در همان شب رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که به من فرمود: عبدالله! شگفتی به خود راه مده، چون تو یکی از فرزندان ستمدیده مرا یاری نمودی، از خدا خواستم تا فرشته‌ای را به صورت تو خلقت نماید و تا روز قیامت هر ساله به نیابت تو حج را انجام دهد، اکنون اگر خواستی به حج برو و اگر نخواستی ترک کن، اما آن فرشته وظیفه خود را انجام خواهد داد.

(۵۷۰) سبط ابن جوزی در کتابش نقل نموده است که در سال ۶۰۴ قمری، جریان ذیل را برای احمدبن عبدالله مقدسی قرائت کردم و گوید: در کتاب **الملتقط** که از جدّم ابوالفرج ابن جوزی بازمانده قرائت نمودم که: در شهر بلخ مردی از علویان که دارای همسر و دخترانی بود سکونت داشت، وی پس از گذشت زمانی از دنیا رخت بربست، همسر او گوید: پس از وفات شوهرم با خوفی که از شماتت دشمنان داشتم، بلخ را به قصد سمرقند ترک نمودم، اتفاقاً زمان ورود ما به شهر سمرقند مصادف با فصل زمستان شد که هوا بسیار سرد بود [چون آشنایی در آن شهر نداشتم]، دخترانم را به مسجدی بردم، برای به دست آوردن غذای آنها، از مسجد خارج شدم، اما متحیر بودم که چکنم؟ ناگهان چشمم به روی شخص محترمی افتاد که مردم دور او اجتماع کرده بودند، پرسیدم این مرد کیست؟

(۵۷۰). تذکرة الخواص، ص ۳۳۰، چاپ بیروت و ۳۷۰، چاپ نجف؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲.

گفتند: این مرد بزرگ این شهر است، نزد او رفتم و ماجرای زندگی خود و دختران یتیم را با او در میان گذاشتم، او گفت: آیا شاهدی داری که تو سیّده و علویه‌ای! این را گفت و از من روی برگرداند، پس از او مأیوس شدم، راه مسجدی که دخترانم را در آنجا گذاشته بودم در پیش گرفتم، در طول راه، مردی را دیدم که بر سکویی نشسته و جماعتی دور او جمع شده‌اند، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: این مرد مجوسی کفیل شهر است، با خود گفتم: نزد او می‌روم شاید او مشکلم را حلّ نماید، پس به نزد او رفتم و جریان زندگی خود و آنچه را که از آن مرد مسلمان شنیده بودم، برای او بازگو نمودم [و اضافه کردم که اکنون دخترانم در مسجد از گرسنگی و شدّت سرما می‌نالند]، وی با شنیدن سخنانم، خادمش را صدا کرد و گفت: هرچه زودتر به منزل برو و بانویت را بگو لباسهایش را بپوشد و به نزد من بیاید، خادم به منزل او رفت و پیام وی را ابلاغ نمود، ناگهان همسر آن مرد با عدّه‌ای کنیزان خود نزد شوهرش آمد، مرد مجوسی به همسرش گفت: با این زن به مسجد فلانی برو و او و دخترانش را به خانه ببر و از آنها پذیرایی کن علویه گوید: زن مجوسی با من به مسجد آمد [و دخترانم را نوازش نمود] و با هم به منزل او رفتیم، وی اتاق جداگانه‌ای را فرش نمود و در همان وقت حمام را گرم کرد و ما را به حمام برد و برای هر یک از ما لباس فاخر و زیبایی آورد، پس از آن غذایی مطبوع برای ما تهیه نمود، پس از صرف طعام به بستر خواب رفتیم و آن شب بهترین شبی از ایام عمر ما بود که بر ما گذشت!

اما شیخ و بزرگ شهر در نیمه‌های همان شب در عالم رؤیا دید که گویا قیامت برپا شده و رسول‌اکرم ﷺ در زیر پرچم حمد قرار گرفته است در آن حال قصری از زمرّد سبز تماشا نمود! پرسید این قصر از کیست؟ گفتند: برای مرد مسلمان موحدی ساخته شده است شیخ خواست خدمت رسول خدا ﷺ مشرف شود، آن حضرت از او روی بر تافت، شیخ گفت: ای پیامبر خدا، چرا از من روی بر می‌گردانی، در حالی که من مسلمان هستم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: شاهدی بیاور که تو مسلمان هستی! آن شیخ متحیر شد که چه جوابی بگوید! آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: آیا فراموش کرده‌ای که به آن علویه چه گفتی؟ اکنون این قصر از آنِ مردی است که آن علویه و دختران یتیمش را در خانهٔ خویش جای داد! آن شیخ درحالی که با وحشت از خواب پریده بود، سیلی به صورت

خود می‌زد و اشکش جاری بود و به غلامان خویش فرمان داد تا برای پیدا کردن آن علویه و یتیمانش در شهر جستجو کنند، شاید نشانی از آنها به دست آورد! و خود نیز در طلب آنها برآمد! پس از جستجوی بسیار، اطلاع حاصل کردند که او و دخترانش در خانهٔ کفیل شهر به سر می‌برند، شیخ با عجله به خانهٔ وی آمد و گفت: آن علویّه کجا است؟ مجوسی گفت: در خانهٔ من هستند، شیخ گفت: می‌خواهم او را به خانه‌ام ببرم! مجوسی گفت: هرگز اجازه نمی‌دهم! شیخ گفت: این هزار دینار را از من بستان و آنها را به من بسپار! مجوسی گفت: به خدا قسم چنین نخواهم کرد، حتی اگر صدهزار دینار بدهی! شیخ با اصرار تقاضایش را تکرار می‌کرد، مرد مجوسی گفت: آن خوابی که تو دیده‌ای من نیز دیده‌ام و آن قصر برای من آفریده شده است و تو ای شیخ! به اسلامت تکیه داشتی! به خدا سوگند: کسی از اهل منزل من در آن شب به بستر خواب نرفت مگر اینکه به برکت وجودِ این علویّه مسلمان شد و هم اکنون ما همگی مسلمانیم و برکات آن مخدّره بر ما نازل گردیده است!

آنگاه صورت خواب خویش را تقریر کرد و گفت: رسول خداﷺ را در خواب دیدم که به من فرمود: این قصر برای تو و خانواده‌ات ساخته شده، زیرا به ذرّیهٔ من احسان نمودی، به تو مژده دهم که تو و خانواده‌ات همگی به بهشت می‌روید و خداوند شما را از روز ازل مؤمن آفریده است.

[۵۷۱] حکایت دیگری را سبط ابن جوزی در کتاب خود نقل کرده است که گفت: [داستان زیر را بر علی بن عبدالله‌بن احمد مقدسی در این تاریخ برخواندم و او گفت: من این مطلب را در کتاب جوهری] از ابن ابی الدنیا یافتم که گفت: مردی رسول خداﷺ را در خواب دید که به او دستور داد تا فلان مرد مجوسی را ببیند و به او ابلاغ کند که رسول خداﷺ می‌فرماید: دعایت به اجابت رسید! بینندهٔ خواب از ابلاغ پیام امتناع نمود که نکند مرد مجوسی تصور کند که از او توقعی دارد! بار دوم و سوم رسول خداﷺ را در خواب دید و پیامبر به او تأکید نمود، تا پیام را ابلاغ نماید و در ابلاغ رسالت، مسامحه نکند، چرا که

(۵۷۱). تذکرة الخواص، ص ۳۷۱، چاپ نجف و ص ۳۳۱، چاپ بیروت؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴.

اطاعت از من بر تو لازم است!! خواب بیننده بامداد نزد مجوسی رفت و در خلوت پیام رسول خدا ﷺ را به او رساند، وی گفت: مرا می‌شناسی، گفتم: آری، گفت: من به دین اسلام و نبوت محمّد ﷺ را اعتقاد ندارم! گفتم: آری می‌دانم، اما چه باید کرد که رسول خدا ﷺ، تا سه بار مرا مأمور نمود، تا پیام او را به تو ابلاغ نمایم! مجوسی در همان حال شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و اهل منزل و بستگانش را نیز به اسلام دعوت نمود و اضافه کرد که هرکس از شما نزدیکانم به دین اسلام تشرف یابد، هرچه قدر از اموالم که در تصرف اوست از آن او باشد و گرنه حق تصرف در اموالم را ندارد زیرا من به حق بازگشتم! با این ابلاغ تمام بستگان و دوستانش مسلمان شدند، در آن بین دختری را که به فرزند فرزندش تزویج کرده بود بین آنها جدایی انداخت، زیرا نکاح محارم در اسلام حرام است!

سپس به من گفت: می‌دانی آن دعای مستجاب شده چه می‌باشد؟ گفت: نه ولی مایلم برایم بگویی، مرد تازه مسلمان گفت: زمانی که دخترم را به یکی از نزدیکانم تزویج نمودم ولیمهٔ عروسی را آماده کردم و مردم را به صرف طعام دعوت نمودم، اما در همسایگی من جماعتی از اشراف زندگی می‌کردند که فقیر و بی بضاعت بودند و من آنها را دعوت نکرده بودم، در وقت صرف غذا، به غلامانم دستور دادم تا سفره را در صحن منزل پهن کنند و میهمانان بر سر سفره حاضر شوند! ناگهان صدای نالهٔ دخترکی از خانهٔ همسایه به گوشم رسید که به مادرش می‌گفت: این مرد مجوسی با بوی طعامش، ما را اذّیت می‌کند! من فوراً دستور دادم مقداری طعام و تعدادی لباس و مبلغی مال برای آنها ببرند، زمانی که چشم آنها به غذا و لباس و مال افتاد، آن دخترک به دیگران گفت: به خدا سوگند از این غذا نخوریم مگر آنکه برای فرستندهٔ آن دعا کنیم، پس همگی دست به دعا برداشتند و عرض کردند: پروردگارا! این مرد را با جدمان رسول خدا ﷺ محشور فرما و افراد دیگری که در آنجا حاضر بودند نیز همگی آمین گفتند! و آن دعا، همان دعای آنان است [که به شرف اسلام توفیق یافتم امید است خداوند اثر این دعا را برایم مقرّر فرماید].

(۵۷۲) و نیز ابن جوزی، در کتاب خویش از جدّش ابوالفرج، با اسناد به ابن خصیب نقل کرده است که گفت: من نویسنده و دفتردار امور مالی مادر متوکّل بودم، در آن هنگام که در دفتر کارم به بررسی دفاتر مشغول بودم، ناگهان یکی از گماشتگان درحالی که کیسه‌ای محتوی یک‌هزار دینار در دست داشت، نزدم آمد و به من داد و گفت: بانو می‌گوید: این مبلغ را در بین نیازمندان توزیع کن، زیرا اینها از پاکیزه‌ترین اموالم می‌باشد و ضمناً اسامی آنها را برایم ارسال کن، تا در نوبت‌های بعد نیز، اموالی برای آنها تهیّه کنم! ابن خصیب گوید: کیسه را برداشتم به منزل آمدم و دوستانم را دعوت کردم، تا افراد مستحقی را که می‌شناسند، به من معرفی کنند و آنها افرادی را معرفی کردند و با شناخت افراد نیازمند، مبلغ سیصد دینار بین آنان توزیع کردم و بقیّهٔ مال نزدم ماند و تا نیمه شب، انتظار داشتم، شاید نیازمند دیگری پیدا شود، اما خبری نشد. ناگهان کوبهٔ در به صدا در آمد، پرسیدم کیست؟ گفت: فلان مرد علوی هستم [با خود گفتم او همسایه من است و هیچ گاه به سراغ من نیامده است، علت مراجعهٔ نابهنگام وی به من چیست؟] دستور دادم در را باز کنند، او بر من وارد شد، پس از سلام و تعارفات معمول و تکریم وی، گفتم: چه باعث شد که در این نیمه شب، به منزل ما آمدی؟ گفت: در این وقت، مردی از فرزندان رسول خدا ﷺ به دیدنم آمد، چیزی در خانه نداشتم که غذایی برای او تهیه کنم، به این دلیل به خانهٔ شما آمدم، تا مبلغی اگر چه اندک باشد به رسم قرض از شما بستانم تا نزد مهمانم، شرمنده نشوم!

و من از مال موجود یک دینار به او دادم و گفتم این وجه بلاعوض می‌باشد، وی از من تشکر نمود و راهی خانه‌اش شد، همسرم که جریان را می‌شنید، پس از رفتن آن سیّد گریه کنان نزدم آمد و گفت: آیا حیا نکردی که یک دینار به این مرد علوی که میدانی مستحق است، دادی! گفت: هر اندازه از آن مال که نزد تو مانده است به او بده، سخن همسرم در من اثر گذاشت و فوراً در پی او روانه شدم و او را صدا کردم و مبلغ موجود را تمامی به او دادم!

(۵۷۲). تذکرة الخواص، ص ۳۷۱، چاپ نجف و ص ۳۳۱، چاپ بیروت؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴.

پس از بازگشت به منزل، چیزی به خاطرم رسید که از عمل خود پشیمان شدم [و آن این بود که کار آگاهان متوکل از این کار من با اطلاع هستند]، اگر این کار مرا به متوکل گزارش کنند، با توجه به دشمنی وی با دودمان پیامبرﷺ خدا می‌داند که با من چه خواهد کرد؟! [این اندیشهٔ تلخ هر لحظه مرا آزار می‌داد] تا اینکه همسرم آگاه شد و گفت: چرا آثار ناراحتی را در چهرهٔ تو می‌بینم؟ علت ناراحتیم را با او در میان گذاشتم! او به من دلداری داد و گفت: خوفی به خود راه مده و بر خدا و جدّ این سیّد اعتماد کن! در این سخن بودیم که گماشتگان بانو، در حالی که مشعل به دست داشتند به در منزلم آمدند و گفتند: بانو را اجابت کن! آمادهٔ رفتن به حضور وی شدم، ولی از شدت خوف، عقل از سرم پریده بود و بدنم می‌لرزید و هر قدم که بر می‌داشتم گماشته‌ای می‌آمد و می‌گفت: مادر متوکل در انتظار تو لحظه شماری می‌کند! چون به کاخ مخصوص رسیدم راهنمایان مرا از این اتاق به آن اتاق هدایت می‌نمودند، همین که به غرفهٔ خاص بانو رسیدم، خادمی که با من بود، گفت: در اینجا توقف کن تا بانو با تو صحبت کند! [با روحی سرشار از افسردگی متوقف شدم و منتظر بودم که چه خواهد گفت] برعکس تصورم، شنیدم که او با شدّت می‌گرید! از گریهٔ وی شگفت زده شدم، ناگهان مرا صدا کرد و گفت: ای احمد! [نام ابو خصیب] خدا تو را و همسرت را جزای خیر دهد، لحظاتی پیش رسول خداﷺ را در خواب دیدم که فرمود: خداوند تو را و احمد و همسرش را جزای نیکو کرامت نماید، اکنون بگو معنای این خواب چیست؟ جریان را تمامی برای او بازگو نمودم و او می‌گریست! در آن هنگام مبلغی مال و تعدادی لباس به من داد و گفت: این مبلغ برای آن سیّد علوی و این مبلغ و لباس برای خودت و این مبلغ و لباس برای همسرت باشد و مجموع هدایای وی یک صد هزار درهم بود! سپس با تشکر و تقدیر از من و دعای خیری که برایم کرد با او خداحافظی نمودم و با شادمانی راه خانه‌ام را در پیش گرفتم: اما با خود گفتم: که سیّد را از ماجرا آگاه نمایم، همین که در خانهٔ سیّد علوی رسیدم و دق‌الباب نمودم، از درون خانه، سیّد با چشم گریان به استقبالم آمد و گفت: ای احمد! هرچه با خود داری به من بده، از گریهٔ سیّد پرسیدم، گفت: زمانی که از خانهٔ شما به منزل آمدم، جریان را با همسرم بازگو نمودم، او گفت: هم اکنون برخیز تا نماز بخوانیم و پس از نماز برای بانو مادر متوکل و احمد و

همسرش دعا کنیم، پس از انجام دعا، به بستر خواب رفتیم، در عالم خواب، رسول خدا ﷺ به من فرمود: فرزندم من از عمل آنها تشکر نمودم! اکنون احمد مالی از مادر متوکل برای تو می‌آورد از وی بپذیر و برای او دعا کن!

مؤلف کتاب ؒ در پایان می‌فرماید: دربارهٔ فضایل مولا امیرمؤمنان ؑ در حدّ توان مطالب را بیان کردیم، زیرا شمارش فضایل مولا در توان هیچ کس نیست به این دلیل که مناقب و فضایل آن حضرت آن قدر زیاد است که به شمارش نخواهد آمد و از جملهٔ محالات است!

سپاس، خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر سرور پیامبران، محمد ﷺ پیامبر خدا و دودمان پاک و مطهرش.

در محرم سال ۷۱۰ قمری در شهر سلطانیه ـ که خداوند همیشه آن را معمور و آباد دارد ـ این نوشته را به پایان برد، حسن بن یوسف مطهر [مشهور به علامهٔ حلی] مصنف این کتاب، در حالی که خدای متعال را سپاس می‌گوید و بر محمد ﷺ و خاندان وی درود می‌فرستد.

ترجمهٔ این کتاب در روز بیست و ششم محرّم الحرام سال ۱۴۱۶ هجری قمری مصادف با چهارم تیرماه سال ۱۳۷۴ شمسی با تأییدات الهی به پایان رسید به این امید که این عمل ناچیز، مورد عنایت حضرت ولی‌الله اعظم ابوالائمة الطاهرین امیرمؤمنان ؑ قرار گیرد.

والحمدلله اولاً و آخراً وظاهراً و باطناً وصلی‌الله علی سیدنا محمّد وآله ولاسیما ابن عمّه و صهره علی امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه.

قم

سید مجتبی علوی تراکمه‌ای

